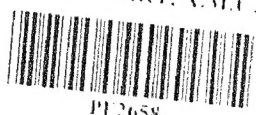


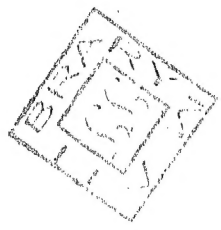




MA LIBRARY, A.M.I.



PI 2658

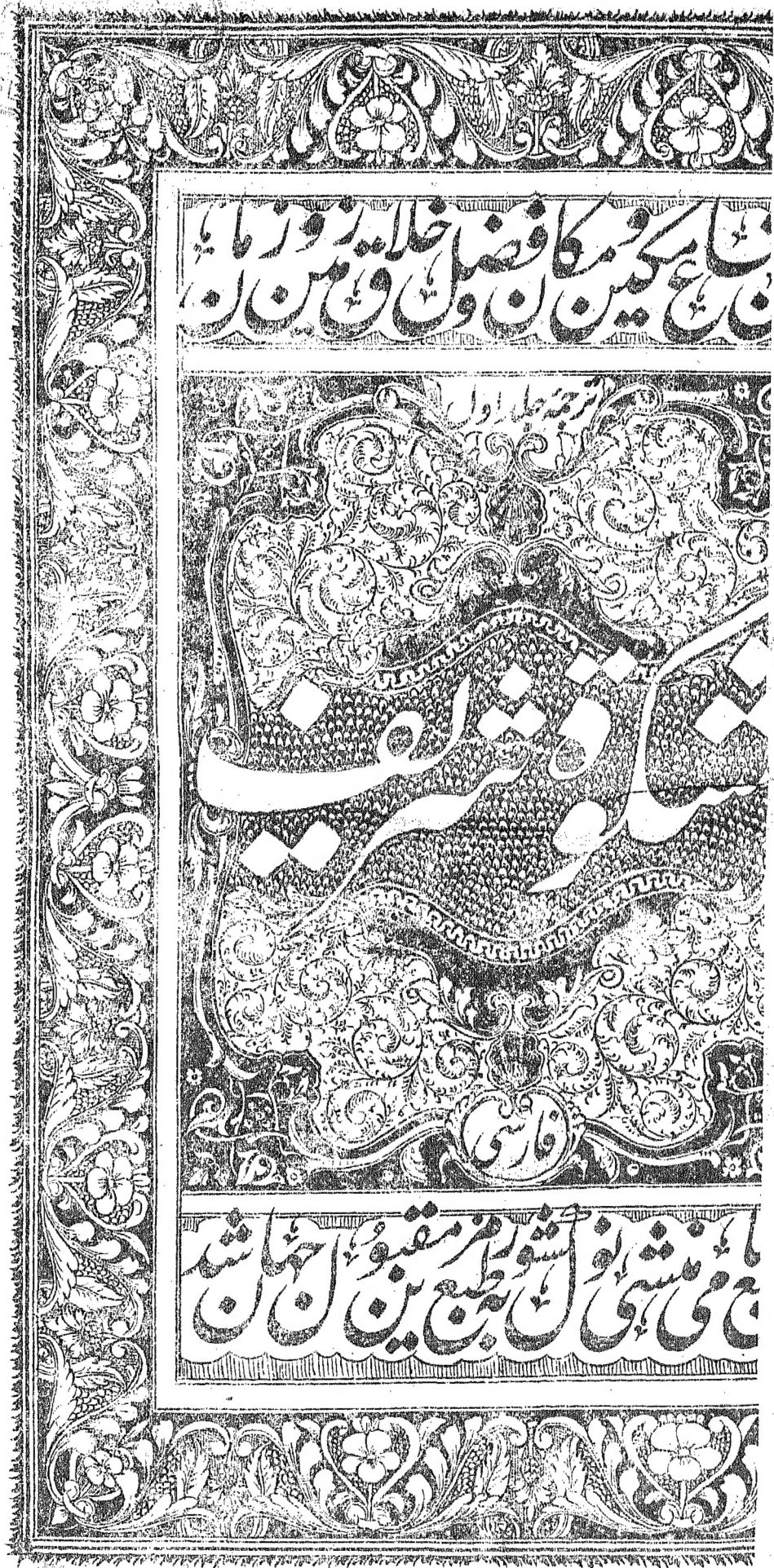
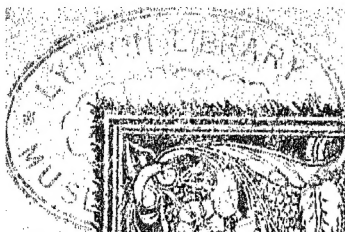




# فهرس المشقة المصاحفة بترجمة شريفة جلد اول

مضمون	صفحة	مضمون	صفحة	مضمون	صفحة
وصل در سند رجال	۳	احوال داری	۲۱	باب المسح علی الخفين	۲۴۴
وصل در اقسام میت	۴	احوال وارثانی	ایضاً	باب التیمم	۲۸۰
وصل حد پیشه قسم است	ایضاً	احوال بهیمنی	۲۲	باب غسل المسنون	۲۸۶
وصل وجوه طعن متعلق بعد الت	۵	احوال زرین	ایضاً	باب الحیض	۲۸۹
وصل وجوه طعن متعلق بفسخ	۶	احوال امام نووی	ایضاً	باب المستحاضه	۲۹۴
وصل و حدیث صحیح	ایضاً	احوال بن جوزی	۲۳	کتاب الصلوة	۲۹۸
وصل و حدیث ضعیف	۷	کتاب الایمان	۲۰	باب النواصی	۳۰۴
تنبیه در تفاوت ترمذی	ایضاً	باب کبار و علامات الفارق	۷۷	باب قبل الصلوة	۳۱۰
وصل و احتیاج	ایضاً	باب فی الوسوسة	۸۵	باب در تواضع آن	۳۲۳
وصل چون اشیاء متفاوت است	ایضاً	باب الایمان بالقدر	۹۳	باب الاذان	۳۲۸
وصل حاشیه پیشه مشهور است	۸	باب ثبات غدا بآل القبر	۱۲۲	باب فضل الاذان	۳۳۴
وصل کتب منه که مشهور اند	۹	تنبیه	۱۲۵	باب در لواحق آن	۳۴۲
احوال بخاری	ایضاً	باب الاعتصام بالکتاب و سنة	۱۳۴	باب المساجد و مواضع الصلوة	۳۴۴
ذکر بعضه بر التنبیه بخاری	۱۰	کتاب العلم	۱۴۲	باب البستر	۳۴۹
ذکر قصه وفات بخاری	۱۲	کتاب الطهارة	۱۹۴	باب البسرة	۳۵۰
احوال مسلم	۱۳	باب ما یوجب الوضوء	۲۰۳	باب صفة الصلوة	۳۵۹
احوال امام مالک	۱۴	باب ادب الخلاء	۲۱۲	باب ما یقرأ بعد التکبیر	۳۹۲
احوال امام شافعی	۱۵	باب السواک	۲۲۶	باب القراءة فی الصلوة	۳۹۸
احوال امام محمد بن حنبل	۱۶	باب من الوضوء	۲۳۲	باب الركوع	۴۱۷
احوال ابوداود و حجتانی	۱۹	باب الغسل	۲۴۷	باب السجود و قنطرة	۴۲۲
احوال ترمذی	ایضاً	باب فی الخلاء و یسبغ له	۲۵۴	باب التشهد	۴۲۸
احوال نسائی	۲۰	باب احکام المیاه	۲۷۱	باب الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم و فضلها	۴۴۳
احوال ابن ماجه	۲۱	باب تطهیر النجاسات	۲۷۸		

[illegible]



۲۹۴۸۲۵  
۲۹۴۸۲۵  
۲۹۴۸۲۵



الحمد لله المجلد الحاصل في كل حال وفي كل حين واصلوه والسلام الامتحان الاكملان على سيد المرسلين وانا م التقيين وخاتم  
 وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداية طريق الحق ومحى علوم الدين آتاه بعد منتهى سكين محمد الحق بن سيف الدين الدواني  
 البخاري الاصل را بعد از جوع از حرمين شريفين را دهها اندك تشريفات و تعظيمات و حصول اجازت روايت حديث آ  
 آن و ديوار شريف چون التوفيق و تائيد آهي اعلاي و تكميلي كرده و در خدمت اين علم شريف و تمام استقامت  
 كه كتاب مشكوه الصالح را كه درين روزگار است مداول و اشتباه مرسوم است شرح كند و از فوائد آنچه كه در كتب  
 و از مشايخ وقت شنيد يا بخاطر فائز و سيب و بطالان برساند بجهت از اجابة اصحاب صفوت و ارباب مجتهد  
 كه اگر شرح آن زبان فارسي واقع شود هر كس نفع آن اهم و اشمل باشد و چون شروع كرد دوران و انشا الله مطالعه آن  
 روي نموده كه در آن در شرح فارسي مناسب باشد و از دست دادن آن بخوان را نيكو كند و در پي و شرح آن بلسا  
 شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسي و عربي معانسويدي يافت آخر چنان گشت كه عربي چون اسب تاري بايست و رفت  
 و فارسي در عجمه راه مانده چون با مران نظراتي بر آن متعبد شده و پيچيد و نور نامي در پيران گشت و مسوده فارسي حكم نسيان  
 باز آمد كه فارسي نيز تمام كرد و در مساوي و پياضي رسد و بر روي كار آيد حكم الهام و مندر آتقدركه تسويد يافته بود و پيا  
 و در تمام آنچه باقي مانده بود و شروع كرد و باند التوفيق و منه الا تمام بر آن اهم لانا و نانا و اخر لانا كلك على كل شئ  
 انت انفقوا الرجم و عيش از شروع و در شرح كتاب مقدمه مختصر و بيان بعضي از معطيات علم حديث شريف بقدر كفايت نيز  
 مقدمه بيا كبريت و در مطلق مخيمين قول و فعل و تقرير رسول را كوني صلى الله عليه و آله و اصحابه و سلم و ع  
 كه مشكوه الصالح و تفسير رسول صلى الله عليه و آله و سلم كار كرده و ديخته گفت و و صلى الله عليه و آله و سلم بران مطلع شد



نمود و سکوت و زید و آنرا مقرر داشت این را نقل کردند و این نیز داخل حدیث است و در بعضی قول و نقل و تقریر  
 از جوان احمد علیه السلام چنین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحدیث نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بود آنرا حدیث نبوی خوانند  
 و یا که روایت تقریر نمودند آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از این عباس آمده و فرمود یا گویند خبر که و این را این عباس از این  
 و آنرا و وقت خوانند چنانکه گویند گفت یا که روایت تقریر نمود این عباس و یا گویند از این عباس آمده و موقوف یا موقوف است  
 و آنچه منتهی تا این حد است آنرا مقطوع گویند و مشهور است که موقوف و مقطوع را اگر گویند چنانکه میگویند پس در آنجا  
 بعضی اثر بر حدیث در بعضی غیر اطلاق گفته چنانکه گویند و راه عینه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است و غیر  
 است و نیز حدیث را تحت و من تحت رسالت پیام صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین و از نه خبر را در اخبار  
 و ایام خاصه اشتهال گفته و رفع گاهی صحیح بود چنانکه گفته شده و گاهی در حکم صحیح چنانکه از صحابه و تابعین گاهی  
 از آنرا با جهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و نیز بیان و نقل بیان را بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار خاصه  
 بنابر حکم رفع و آورده اگر گویند در زبان آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنین میگویند و میگویند نیست چنین است این نیز حکم  
 مقرر است و بعضی گویند سنت صحابه و خلفاء را نیز احتمال دارد

بال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز میگویند و گاهی بعضی فکر کنند یا نقلها را آن نیز فقه و متن حدیث آنچه  
 استناد و کلام پس از آنکه راوی را در آن حدیث بیان ملاحظه کرد و دو اسناد آن حدیث است که یک حدیث متصل  
 موقوف و اتصال و اگر یکی یا زیاد و ساقط کرد و منقطع گویند و این موقوف و انقطاع و اگر سقوط از بسایر اسناد و اتصال است  
 این استناد را اعلیٰ ساقط یک باشد یا بیشتر و گاهی تمام ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عادت  
 یقات در ترجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که در آن کتاب است که درین کتاب جز  
 از آنرا را در حدیث دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آن حدیث است بعد از این حدیث نقل خوانند و این نقل را  
 وید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم در بعضی حدیثین منقطع یک بعضی از حدیثین اول شهرت نزد قضا و حدیثین و حکم مثل توقف است  
 توان دانست که ساقط است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند  
 هم ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهما مقبول و مطلقا و ایشان گویند که ارسال جهت کمال و ثوق و اعتماد است  
 است و اگر نزد و صحیح بخاری و ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و در امام شافعی رحمه الله اگر حدیث  
 روایت دیگر مقبول است و از امام احمد و مقبول است بقول و بقول توقف و اگر سقوط از آنرا است و اسناد است  
 باشد متوالی و بهم آنرا متصل خوانند و بهم و سکون عین قطع ضابطه و اگر ساقط یک بود یا زیاد چه بهم  
 به یا آنرا منقطع گویند و منقطع بعضی شامل همه اقسام نیز میگویند چنانکه گفته شد و توقف است که از حدیث گویند  
 شده و نقل از حدیث خوانند و فاعل آنرا حدیث کبر لام و صحتش است که راوی نام شیخ خود را بنمود





حدیث ستم است صحیح و ضعیف مرتبه اعلیٰ است و ضعیف مرتبه ادنیٰ و حسن متوسط حدیث صحیح است  
تمام الضبط متصل السند بانتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نه  
نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح غیره گویند و اگر خبر نقصان نشده آن را حسن لذاته است  
بیش ضعیف تعدد طرق خبر نقصان ضعف و س که در آنرا حسن غیره گویند و ظاهر کلام قوم و دانش است که در حسن نقصان و در هم  
و در راه دارد و اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان و ضعیف است فقط و بایقی صفات بحال خود است و در حدیث  
نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد و ما تعریف این اقسام ننکشف کرد و بدانکه مراد عدالت  
و شخص که حامل و باعث گردد و او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراعات تقوی اعتبار علیّه است از شرک و فسق و  
جبنایا و غیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است مگر هر دو لازم بدانکه آن نیز از قبیل کبر و است و مراد برت  
همانست و نقصان است که نه نقصان است بهر دو انگشتی مثل بعضی مباحات و غیره چنانکه اکل شرب و بازی و بول و شریع عامه و مانند آن و  
نکه عدل روایت عامه است از عدل شهادت شامل است مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بحرم و ضبط حفظ ثقیبیت  
و نیست از فوات و احتمال همیشه که ممکن و قادر گردد و بر تخفص آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر زیاد است  
و ضبط قلب است و ضبط کتاب بنگاه داشت و صیانت آن نزد خود و اوقات ادا

و بعضی متعلق بعدالت راجع قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام و س که کذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و  
راوی آنست که ثابت شده باشد کذب س در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی که مضمون است راوی و س که کذب  
نیز هر که ثابت شد از و س که کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر نگذارد و اگر چه بکند و دیگر حدیث و س که مقبول نیست  
ناهد و چون تو بگوئی که اقا و مراد بحدیث موضوع و در اصطلاح محدثین نیست نه آنکه البته ثابت نشود و وضع و کذب و خصوص این حدیث  
فکر بکفر غایب است و قطع و یقین ابدان را نه نیست فان الکذب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد  
درین اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از و س ثابت نشده و روایت مخالف بقول معلوم ضروری شرع تیر می کند  
در امر و کتب خوانند چنانکه گویند حدیث شریک و هو شریک الحدیث و این چنین کسی اگر تو بگوئی که و تو بگوئی که صحیح شود و امارات صدق و س که  
صیغه حال و س که لا یحکم در حدیث از و س یقینان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغ و کلام و س در حدیث نبوی  
و خصوصیت است اما و س حدیث و س بر وضع و شریک تاثیر دارد و اما فسق مراد بفسق در علم است نه در اعتقاد و گاه از ادخل  
مروا کثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگر چه داخل فسق است و لیکن بحسب شدت ظلم در و س و تباین حکم و ارجح  
آیا جهالت از تمام راوی تیر سبب ظلم در حدیث است که چون نام و س معلوم نکرد و حال و س تیر معلوم نخواهد بود و این حدیث  
با غیره چنانکه گویند از خبری نقل و از خبری شیخ و از را هم خوانند و حدیث به هم مقبول بود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند و اگر  
باید چنانکه گویند از خبری عدل و از خبری نقل و اینها اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود و با نقله خیال

کرده باشد و نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را همه بدانند که گفته است و اگر امام حافض بگوید مقبول است و آنرا بدعت مراد بدان اعتقاد بخیر  
که احداث کرده شده باشد بخلاف آنچه حروف معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیخ شبهه و تاویل نه بطریق مجبور و غما و که آن نخست  
و حدیث متبع مروود است و ترویجی اگر تصدیق باشد بعد از آنچه وصیایت اسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که منکر است امر استوار را  
از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مروود است و هر که ندانست بود اگر چه نمی افغان او را تکفیر کرده باشد مقبول است با تضام ضبط  
و در ع و قنوسا و احتیاط و محتار آنست که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترویج و ترویج آن بود قبول نکند و اگر چه بخینین بود قبول کنند  
مگر آنچنینی روایت کند که مقبولی بدعت است و بگویدین تقدیر مروود است و با جملة علمای حدیث مختلف اند و از حدیث از اهل بدیع و اهل اوار است  
از باب گفته در جامع الاصول بگوید که اندک کرده اند جائز از آن حدیث از فرق و از آنکه منسوب اند بقدر تشیع و فوض و دیگر اصحاب بدیع  
و اهل و جامعه دیگر احتیاط کرده اند و ترویج نموده اند از آن حدیث از این فرق و هر کدام را نیات است استی و شک نیست که از حدیث ازین فرق  
بمدار تحریر حدیث و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اعتقاد است چه بدعتیست رسیده است که این مروود وضع احادیث براس

ترویج ندانند و بگویند و بدعتیست و بگویدین اقرار بدان میکردند و الله اعلم

**وصل** وجهی متعلق بضبط نیز ترویج گفته اند و اهل از جهت و در غفلت و دوم که شریعت معلوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم و ششم و حفظ آثار و  
غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت و رجوع و تحمل حدیث و غلط و اسجاع و اداسه آن و مخالفت ثقات و راستا و یاد برین انواع شده است  
و آن موجب شده حدیث است و اعتبار و سه از وجهی متعلق بضبط بحجت آن باشد که باعث مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم  
صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما طعن بحجت و هم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود  
بیتوهم و بقرائن و الیه بیان و دریافت علل و اسباب قاصده از حدیث محل خوانند و این غرض علوم حدیث و ادق آنست و  
قیام تواند نمود بان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر این روایة و احوال اسانید و فنون چنانکه تقدیرین  
از باب این فن بودند تا و اطمینانی که میگویند که بعد از و سه و در بیاب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت محلل از اقامت  
حجت قاصد بود و نتیج و تعیین علت تواند کرد و مثال صیرنی در نقد و بهم و دنیا را سوسه خط مراد و سه آن داشته اند که اصابت و غالب  
بر خطا و حفظ و اقیان اکثر از سه و نسیان بود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود یا صواب و اقیان این هر دو صورت داخل  
در سه و خطاست و مقبر غایب و کثرت صواب اقیان است و سه و خطا اگر لازم حال و جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث و سه مقبره و این  
قسم از نیز شاذ گویند براس بعضی محدثین و اگر طاری و عارض شده بحجت عارضه مثل اختلال حافظه بکبر یا ذهاب بصرفا و نوات  
کتب این قسم از خطا نامند و اگر چه کسی که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد و جدا و تمیز گردانیده است اما آنچه بعد از و سه که قبول  
کرده شود و اگر تمیز کرده و جدا ساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود و نیز تمیز حکم دارد و اگر تقسیم است باجماع و شواهد پیدا شود ترقی کند از  
در حدیث و توقف بر تریه قبول و بجان و همین است حکام حدیث متور و مدس مرسل

**وصل** حدیث صحیح اگر راوی و سه یک است آنرا غریب نامند و اگر در دو روایت گویند و اگر زیاد از دو روایت مشهور و مستفیض خوانند و اگر

در رواه بجهت رسد که توانی ایشان بر کذب حل توان کرد و توانی گویند و غریب را فرو نیز گویند و مراد با آنکه راوی میگوید آن است که اگر در یک موضع هم چنین افتد غریب است و لیکن آنرا فرو نسی خوانند و اگر همه جای چنین آمد فرو مطلق بود و مراد با آنکه راوی گویند و است آنست که همه جای چنین آمد و اگر یک جای که آید آن فرو نیز بود و بکار غریب باشد چنانکه گفته شد و همین قیاس اعتبار زیاد است بر دو و سه و نیست معنی قول ایشان که درین نقل حکم بود که راست فاصم و اینجا معلوم شد که غریب است منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح میتوان بود چنانکه هر یک از رجال و ستیقات باشد و غریب گاهی بعضی شایسته آید از شد و ذکر از اقسام طعن در حدیث است و است مراد صاحب مصباح که در بعضی احادیث بطریق طعن میگردد و حدیث غریب و بعضی شایسته راوی تفسیر کرده اند بجهت اعتبار نقلی نقایص و گفته اند صحیح شایسته و غیر شایسته و فرو نسی و اگر در طعن نکور شود یعنی مخالفت اتفاق است

و اصل حدیث ضعیف است که یکی از این شراک اعتبار در صحت و حسن یا زیاده مطلقا منقوض گردد و در راوی بعد از حدیث یا نه هم طعن است و باطل قطع قسم بود و شد و در نکات و علت معلوم گردد و در میان اعتبار اقسام ضعیف متعدد و نکات گرد و افراد و کثیرا و مراتب صحیح و حسن و کمال و غیره جایزه تفاوت است تفاوت در مراتب درجات این صفات با وجود شراک این اصل صحت و حسن این قسم مراتب صحت را ضبط کرده اند و تعیین نموده و آنکه آنرا از اینان ذکر کرده گفته اند که اسم علت خود هر حال این را ساینده را شایسته است و لیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق صحیح است پس در خصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند صحیح است ساینده این العادین از پدرش از جانش و بعضی ناکت از نافع از این عمر بعضی گفته اند نهی از اقسام پدرش این عمر و کتب است که کلمه است و بعضی در خصوص صحت علی الاطلاق توان کرد و الا آنکه در اینجا تفسیر اعلی است و بعضی از ساینده در اینجا داخل اند و اگر تفسیری که در اینجا گویند صحیح است ساینده فلان بلیا صحیح است ساینده فلان باب و فلان شکسته درست است و آنکه علم تنبیه عادت ترمیمی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن حدیث غریب حسن جمیع اجتماع و حسن و صحت خود است که ندارد که حسن نداشته باشد و صحیح بغيره چنانکه گفته شد اما در اجتماع غریب حسن اشکال می آید که ترمیمی و حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غریب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق و حسن ترمیمی مطلق نیست بلکه در قسم از دست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد هم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که در بعضی غریب است و در بعضی حسن یا و بعضی او است که شک و تردید دارد و آنکه غریب است یا حسن و قول با کلام را و همین اینجا مصطلح نیست بلکه ما یسبیل الیه الطبیع است بعد است و اصل اتحاج و احکام نهیم صحیح لذا نهیم غایب است و همچنین حسن لذا نهیم عامه علماء و آن طعن بصحیح است و را حجاج اگر چه در یک مرتبه است چون شد ضعیف بعد طرق بر حسن برسد آن نیز صحیح است و آنکه شایسته است که حدیث ضعیف در فضائل عال قیاس است نه در غیر آن مفرداتش را است و تنبیح که آن بعد طرق و نقل حسن است نه ضعیف صحیح به الا آنکه بعضی گفته اند که ضعف حدیث بصحت است و بعضی بعضی روایات احتمالات را بدین با وجود صدق و بیان نیز میگرد و بعد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا بشد و در روش خطا بود اگر چه بعد طرق باشد یا بشد و در حدیث معلوم بعضی باشد و در فضائل عال اصل و شاید که به جهت محمول خواهد بود و این گفته اند که در بعضی ضعیف فادوی گفته اند که در الا این طعن است و بعد بر بعضی این را شایسته است و بعضی این را شایسته است و بعضی این را شایسته است که صحیح بخاری مقدم است بر اکثر کتب

مصنفه گفته اند که صحیح الکتاب بعد کتاب الصحیح البخاری و بعضی بخاری ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمعی گویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وجود توضیح و ترتیب است و مانند آن و بیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و تألیف اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید است و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میروود و در صحت و قوت صحیح کتاب مسلم و صحیح بخاری نیست دلیل وجود کمال صفات که در صحت تشریف است و در خیال و بعضی توقف کنند و ترجیح یک بر دیگر و مشهور در جمیع ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم که اینها فی موضع و اندک علم حدیث را گفته اند چون بخاری و مسلم ترجیح آن حدیث متفق علیه خوانند یا ترجیح ایشان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و هزار و سه صد و بیست و شش است و باجمله مذکور جمیع محدثین است که علامه مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پیوسته آنچه منقول است بآن بخاری پیوسته آنچه منقول است بآن مسلم پیوسته بر شرط بخاری و مسلم باشد پیوسته آنچه بر شرط بخاری بود پیوسته آنچه بر شرط مسلم بود پیوسته آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از آن حدیث که انحراف کرده و صحیح خود را در مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم است که رجال حدیث متصف به صفاتی باشند که رعایت کرده اند از آن بخاری و مسلم از ضبط عدالت و عدم شذوذ و لغات و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین شک و در مقدمه شرح سفر السعادت گفته است و الله اعلم

وصل احادیث صحیح مختصرت و صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند قاصد صحیح را بلکه بعضی صحیح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیارده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیارده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بجز از صحیح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیارده ام در و ضعیف است و لابد درین ترک و ایثار و تمخیص و ترجیح خوابد بود خواه اخصیث صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتاب تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحیح فرو گذاشت شده است از اتلافی و استدرک خود و درین کتاب آورده بعضی بر شرط غفین و بعضی بر شرط یک از ایشان و بعضی بر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان ترجیح کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جماعت از متقدمین میباشند که باین طعن بر آنکه دین کشاده اند که نام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بدیهه هزار و اندان نیز در بخاری می آید که گفت یا دارم من از صحیح صد هزار حدیث و از غیر صحیح دویست هزار و ظاهر نیست که صحیح بشرط خود را می گفته باشد و باخبر آنچه از احادیث درین کتاب آورده یا که از پشت هزار و دویست و هفتاد و بیچ حدیث است و بعد از حذف مگر چهار هزار و اندک دیگر نیز در صحیح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزمیه که او را امام الاثره گویند و شرح ابن حبان است و ابن حبان و در شان او گفته است که ندیدم هر چه درین صحیح را که نیک و اند صنعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر و گویند که سنن و احادیث هر دو پیش چشم است و مثل صحیح ابن حبان که درین نیز به گفته است فاضل امام بود و حاکم در شان او گفته است که بود و سزاوارت علم و فقه و حدیث و حسن حدیث و حفظ و از غلایه خیال بود و مثل صحیح







داشت در این جمع کرد و از اقوال صحابه و ائمه و سلفین و تابعین و مجتهدین و فقهائین و محدثین و کاتبان و روایتگران و غیره و در این کتاب تصنیف کرد بعد از آن  
مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن او را می و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتاب تصنیف کرد بعد از آن  
هر یک از ایشان علمای مجتهدین و فقهائین و محدثین و کاتبان و روایتگران و غیره و در این کتاب تصنیف کرد بعد از آن  
و در بعضی تصانیف ترتیب ابواب نقشه نمودند و لیکن در هیچ کدام از این مؤلفات هیچ حدیث را از ضعیف تا معتبر ننمودند و اول کسی که در تصحیح  
مجموعه تصانیف کرد بخاری بود و باطلای برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است که گفت در خواب دیدم  
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان قبر و مجمر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم رسانیده و هر یک که میخواست و گوشت  
نماز میکرد و دو وجه توفیق میان نقل که و مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در سجده الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره آن بایه بیان  
برده و از منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرد و هر بار آن گفته و تنقیح نموده و بیاض برده ام و کثرت اختلافات  
بخاری ازین جهت است و نسخ و در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را با آن حضرت عرض میکرد و هر چه  
او را یقین میشد و از حضرت و سلم صلی الله علیه و آله و سلم در واقع یا با اهام مجاز و در بعضی سبب میشت و الله اعلم و ابو زید موری گوید  
که در میان رکن و مقام ابراهیم و خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مراد من را نمیگویی گفت پیغمبر صلی الله  
کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و از بعضی علمای خطا آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم میفرمود که از حضرت بر داشت بخاری بجان نقل قدم می نهاد و بهر علمای آنکه کتاب و در حقیقت مقدم است بر جمع  
کتب ضعیفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله و صحیح البخاری و صحیح مسلم و صحیح ابوداود و صحیح ابن ماجه و صحیح ابن حبه و صحیح ابن کثیر  
که جمله احادیث صحیح بخاری مع تطبیقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه بر او شصت و نه هشتاد و دو حدیث است  
و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و شصت و شصت حدیث است و در بخاری میان علمای اصول حدیث  
و شرح بخاری اختلافی نیست و الله اعلم و الله و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آنست که میان آن پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم و اسطوره باشد و نسبت و در حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و تسبیح





که بنو بدین گرد و دل و دل تنگ شده بعد از نماز متجدد دست بدعا داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی  
ایک خداوند تنگ آمده زمین همین باین فرخی که دارد پس برادر مرا و یکیش سوسه خویش در همان ماه آنجا خسته شد و  
وقات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربعه و تسعین و مائده سبله بخارا  
و وفات و سه شب شنبه غوه شوال سنه ست و تسعین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابو یک بنیادی بسند خویش از عبد الله احد  
طراویسی نقل میکند که گفت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند  
سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد و گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود منظر محمد  
ابن اسماعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت و قاتلش همان ساعت بود که من در واقع دیده  
بودم پیغمبر اصلی الله علیه و سلم نقل است که چون دریا و فن کردند را طبع طبع از قهر او سیدمید و این را گفتم درستی از خاک  
ترتیب او شش ماه میگردید و مردم زیارتی آمدند و از خاک ترتیب و سه تیرک میبردند و خاک که ترتیب او پیدا شد پس  
مردم خجسته از چوب بر سر ترتیب او ترتیب و بودند و مردم خاک ماحول بخیر میرد و همان را گفتم می شنیدند و ما در آنجا میمانیم  
باقی بود نظم هر جا که تو گذری و برداری بپایه گل روید و لاله روید اندر من و کلمات غنشین درین اثر کرده و گریه من همان خاکم که هستم بجای  
**احوال مسلم** ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن در بن که شاد و قشیری نسب و ایشا پوری و طحاوی مسکن یک از علمای اهل  
است و حفاظت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از باب این فن و یکی از متقیان و مبرزان این علم شریف بود  
و قدوه و عمده و استاد و ترمذی و اهل اسلام حلت کرد از وطن خویش و طلب حدیث با قطار و اکثاف و اصرار و اطاعت عالم و سماع  
حدیث نموده و در خراسان ایمی بن یحیی و اسحق بن راهویه و غیره را و در رے از محمد بن همدان بنانیم و از ابی غسان ستمی و غیره را و در  
عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه بنی و غیره را و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیره را و در مصر از محمد بن سراج و در سمرقند  
بن یحیی و غیره را و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و حدیث کرد و پیدا و خجسته را و حدیث  
کرد و در رے و روایت حدیث کرده اند از رے طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو هاشم رازی  
و موسی بن ارون و احمد بن سلمه و ابو الهی ترمذی و ابو بکر بن خریمه و غیره و خلائق بسیار که حصرواحصه ایشان متعسر است و در جمیع  
کتاب تصنیف کرده که علمای آنرا نقلی قبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود از او این کتاب آمده ام بلکه  
بر آن اجماع کرده بودند که این سند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن همدان چهر  
گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج ایشا پوری پرسیدم که کدام یکی ازین علم است گفت آن نام  
عالم است و این هم عالم باز نکردم و سه عین که گفت پس گفت یا ابا عمر کاسی غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جا  
یکی از آنها را کنیت و ذکر میکند در جا و دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن را کس اندام اسلام کمتر واقع میشود و از غلط خطیب  
ابو یک بنیادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم و سه و راست میرود و برابر او و چون بخاری

در آخر عمر خود در پیشاپوش راه مسلم طاعت او کرد و در بخت و سبب شرافت و بسیار آمد و رفت کرد و بر سر و در قطنی گفته که اگر بخاری نمی بود  
 نه فرست مسلم نمی آمد و با محمد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقبضان انوار اوست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم  
 اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود منقح آورده و بسیار و بسیاری کرد که با و منسوب ساخت و در صحیح خویش از روایت کرده و الله اعلم  
 و الله اعلم اسانید مسلم است که میان او و غیر جمعی از علمای اسلام چهار واسطه باشد و شش و هفت حدیث در صحیح او این حال دارد  
 و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر است مانند مسند بکر و جامع بکر و کتاب علل و کتاب او با محمد بن عیسی و کتاب مسند بکر و کتاب مسند بکر  
 الاراء و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب حضرت عیسی و شیخ محمد بن الدین نودی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از تحقیق  
 و اعمان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او با علم خود آورده است و اسانید احادیث و ترتیب آن حسن سیاق و بهای  
 طریقت آن از فائس تحقیق و جواهر تفریق و انواع و اقسام و احتیاط و تحری و در روایات و توفیق و احصای طرق حدیث و خط و تنقیح  
 آن و غیر این امور از محاسن و عجوبات بدانند که تقدیر سابق است که هیچ لاحق بعد از او پیدا نشود و کسی که سواد بل مدانی او باشد  
 در وقت و زمان او در غایت قنوت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نزد جمیع علمای کتاب و سبب  
 تلو کتاب بخاری است و در صحت و متانت و نزد بعضی از معارف کتاب و مرجع است بر کتاب بخاری اما آن از حثیت جودت  
 و نفع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح با صحت صحیح او و صحیح بخاری واقع نشده و مشک  
 حتمانی که صحت بران دار است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم تشدد و غلبت است و بخاری  
 انعم است و شهر و بخاری در ان صفات اقولی و الله و لا اله الا هو و لا اولاد مسلم در سال دویست و چهار و ثقبوس در سال دویست و  
 شش و وفات او در پیشاپوش شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و در دوازدهم ماه رجب پیشاپوش شده که الله علیه  
 احوال مالک ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عیمر بن احارث الازبجی الحمیری پیشاپوش و تقدیر و الحرحه  
 یعنی بیست و شش ماه بوده کان تقته نامونا و ریاضیه ما حجت و سبب از تبع تابعین است از تابع مولی ابن عمر و محمد بن انس که روز زهری  
 و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یکی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند و اگر  
 روایت حدیث کرده اند و ابن حزم و فقیان ترمذی و فقیان بن عیینه و ازاعی و شعبه و یث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب  
 و غیر این پیشاپوش و طوالت علمای از و سبب معلوم و در و بکالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع و سبب قائل  
 شده و شافعی در شان او گفته که لو لا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اند که از علمای مالک النعم و  
 و در حدیث کتاب او که در طوالت است گفته است اویم اسما و اصح و طوالت مالک و در ان زمان صحیح بخاری و مسلم منقولت نشده بودند و سبب این  
 قائله که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم این تر  
 از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت که کسی باشد که من از و سبب کتابت حدیث کرده باشم که بیش از من نیامده و از من  
 تقوی گرفته و و سبب در تقییم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم باقی الغایه میکوشید و چون شافعی بطیب علم بدر سر







و بیگفت شافعی مثل آفتاب است مرور را و مانند عاقبت است مردم را و گفت سی سال است که شب گذرانیده ام الا که  
 و ما بر آن شافعی گریه ام و استغفار جست ام بر آن و او آورده اند که یحیی بن یحیی که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل  
 گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین بعلقه شافعی می روی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقیر را  
 تو نیز پیاده می رفتی بر بستر بعلقه او می پست هر که دانش تماشایش روزی بنگ دارد و دانش آموزی به و همچون حسن شیبانی در مقام بیخ و بن  
 گفت که و کتاب اوسط ابو حنیفه را ازین اجابت گرفت و تمام آن را در یک شب از حفظ کرد و از علمای وقت او بیخ و بن  
 بلخ بروی نقل میکنند و و در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تکلیف و حسن صورت و سیرت  
 وجودت را و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم وجود و سخاوت و مروت و رجب کمال داشت و از ابو محمد هزاره  
 شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار سیف فرو تا باریه و سبک و سبک چراغ روشن می ساخت و  
 در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه نمود و آنچه می خواست بعد از آن میگفت چراغ بروا پس به ندرت و تفکر اشتغال می نمود پس باز  
 بانگ میزد که چراغ بسیار از ابو محمد پرسیدند که از در مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی ذکر جلال بیشتر دهد و از کلمات او بیخ و بن  
 استغفار علی السلام با عصمت و علی الاستیاط بالفکر و نیز گفته من و عطا اخاه سراقه رضی و زانه من و عطا عاتیه نقد فقه و شافعی  
 فرمود زینة العلماء تقوی و حلیه حسن الخلق و جمال کرم النفس و هم شافعی منقول است که گفت اگر علماء او بیایند حق تعالی بفرستند  
 پس ویران و آخرت ولی نباشد ما آنرا اندوخت و لیا جلا قط کوئید که بارون رشید بشافعی گفت من رسیده است که تو خدا را بخواری  
 حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و علت ذباب و جسم ماده طبع در هوا و احباب بارون گفت نه این نیست  
 و و گفته آنچه علماء از زینت و فقر است یا قناعت و خوشنود بودن بان و ضعیف بودن و فرمود فقر علماء اختیاری است و فقر جمال  
 اضطراری و آورده اند که فرنی در وقت موت بر سر و سید و پسرید که چگونه صبح کرده و چه حال داری در جواب و  
 گفت صبح کردم بر صعد و احوال از دنیا و عاقبت از یادان دینی و بر صعد و اشتاییدن جام موت و به بدیهای که دارم و درین  
 و بر خط و ند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چند می خواند در جواب غفور و مغفرت الهی و جان داد و لا و قش  
 و صعد و نجاه از حیرت و وفاتش ز جرح سبیل دوست و چهار دو جهان در و بعد از آن حاضر رفون گفت بفرموده صبر و قهر و بهائیه و نیز از بزرگان علمیه  
 احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادیس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن یحیی بن قزوه  
 بن معد بن عدنان پیشوای فقه بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناسنده شد صحیح از تقیم و مجروح از حدیث نشو و نما در  
 بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد حلیت نمود در  
 تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و کوفه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علماء  
 و مشایخ بلاد مذکور و در روایت وارد از یزید بن ابی رمان و یحیی بن حمید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلف بن یسار و روایت  
 و از مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابوزرعه و ابو داود و سجستانی و غیر ایشان و

احمد بن زاهدیه در حق او گفته اند چنانچه حضرت میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شامی در شان او گفته اند خداوند بر وی قدم  
 و نگذاشته اند در انجا که او را علم بود باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گویند من دیدم هیچ جوانی که خط باشد  
 مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاد از سی هزار  
 حدیث جمع کرده و کتاب و در زبان او اسرار و اربع و اربع کتب بوده روایت کرده اند از او کتب ثقات گفته اند این مسند خود را  
 اشباح کرده اند زیاد از حدیث و بیچاره هزار حدیث از ابو داود و حجتی منقول است که گفت بحالست با احمد بن حنبل بحالست آخرت است  
 و یاد هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او بود که آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و مقادیر سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیز  
 قبول نکرد و محمد بن موسی گوید از مصر بر اے حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار و سرخ بار کرده خدا و فرستادند و از آن جمله  
 سه کیسه زر که هر یک هزار دینار داشت بر اے احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث خلال من رسیده است  
 بگویند آنها را و بر عیال خود فقیر کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد و هر گز که او کو فقرم شرم با و از تنم بگریز  
 چشمه خوشتر و آن ترکتم و از او در باب صبر و توکل و استغناء و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب غریب  
 نقل کرده اند که دلالت دارد بر حصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوٰط درین باب رحمة الله علیه رحمة واسعة کلامه ربانگی دست  
 دل بایر چه می ترخوشتر و از او یازده چیز خوشتر خوشتر و عیش خوش فغانه یک چشم زدن و از عشرت صد هزار خوشتر خوشتر از  
 از ابو داود و حجتی منقول است که گفت دوستی شخص را از کبار مشایخ حدیث ویده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو حمزه  
 رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده و گفته اند در علم و در وفقه و در تبحر و در ینکونیا علی  
 بن المدنی گوید در اصحاب با امر احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث  
 و مجلس ابو عاصم مثل سخاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده ایم که دانا شوید و حال آنکه در میان شما حق نیست و در الیتاد و نیت  
 ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرقعه است بر سید که گیت آن گفته و همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدید آمد  
 گفتند تحقیق که آن مرقعه بخواسته آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکره میدارم که پابر گردن مردم  
 تمام ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقهاء و یک است انگاه گفت کشاده سازید بر اے او مجلس را پس کشاده ساختند و او را  
 در بر انچه نشانده بودند و او را دو و سه در زبان جواب گفت دیگر پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید  
 او جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از ان مردان است که بر روی دریائی روند تا آنکه بر روی زمین می روند و از  
 احوال حج و کسنا بر این علم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن است که شیخ انشیوخ  
 قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر جسی الله عنه وارضاه حامل مذہب تابع اقوال  
 اوست و در وجه الاسرار نوشته است در مناقب او و کان فی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از انجا ظاهر میشود که آن حضرت  
 را اجتهاد او بود که موافقت داشت بیک از این دو مذہب و مشهور و مقرر آنست که ایشان مذہب اند و ذکر ایشان

در خیال و افع و ثابت است و الله اعلم و ولادت و سه جمعه الله در بغداد و در اربع تین و الله و وفات و هم در بغداد و الله اعلم و مات رحمه الله

يوم الخميس وقت الضحى ووفى بعد العصر

احوال ابو داؤد و حسان بن شعث بن اسحاق بن بشیر حسانی کی ازاجملہ است کہ حالت کردہ و طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده و برین طلب و جمع کردہ احادیث را تصنیف نموده و شاخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیرہ را در یافتہ و اخذ و تامل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کردہ از مشایخ کبار و علمائے ذوی القدر و ائندہ مسلم بن ابراہیم و سلیمان بن حرب و یحییٰ بن معین و محمد بن حنبل و غیرہم روایت کردہ اندازہ سیرہ عبد اللہ و ابو عبد الرحمن بن اسحاق و احمد بن محمد بن حلال و غیرہم ابو داؤد و در بصرہ ساکن بود و بدینجا دو بار آمدہ مراتب متعددہ و تصنیف کتاب خود و در بغداد کردہ و اہل آن ناحیہ روایت سخن او را و نموده و عرض کردہ شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود از ابی و او مقول کہ پانصد ہزار حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از شاخ و قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و من خود را برین پانصد ہزار ہزار آورده ام و در آن کتاب چہار ہزار و شصت حدیث ایراد کردہ ام کہ صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از اجل آن ایراد شد کہ درین کتاب آفریدہ ام چہار حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکہ الا بعدین سوم لا یؤمن المؤمن الا بحسنی و لا یحیی الا بخیرہ و لا یتقرب الا بطوبی و ان اعمالہم بین و بینا مشہدات بحیث و ابو داؤد حلال و در شان او گفتہ کہ ابو داؤد پیشہ او بود و در عصر خود مقدم و بصفت زہر و ورع و بصارت و مہارت و درین حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داؤد و کتابے ست شریف کہ در علم دین کتابے مثل آن نوشته نشده فی سبیل تجارتی و مسلم و ابو داؤد مقول است کہ گفت و در سنن خود حدیثے ایراد کردہ ام کہ علمائے حدیث اجماع کردہ باشند بر ترک آن و گفتہ اند کہ اگر مردے باشد کہ نزد و سے بیچ نباشد از کتابت حدیث بعد از آن کتاب ابو داؤد و احتیاج نمی افتد او را بچیزے و در احکام مجرب و جزوے سے کسے تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف کہ متع میکردند بآن مخالفت میکردند از او موسی بن ہارون گوید ابو داؤد در دنیا مخلوق شدہ برائے حدیث و در آخرت برائے بہشت و ابو حاتم بن حبان و در شان او گفتہ کہ ابو داؤد یکی از مقصدایان روزگار است و فقیہ و عالم دین و حفظ آن و اشک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و چہار و پنج بودہ

احوال ترمذی ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ابن سورہ بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی کی از علمائے اعلام و از خطا حدیث سیدانام علیہ الصلوٰۃ و السلام از لقاات جمع علیہ بودہ و مر او را در حدیث و فقہ و تصانیف است و کتاب جامع و سے و الا لست و در عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب و در باب موقوف نشدہ و ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذہب علما از سلف و خلف و شرح احتمالات مجتہدان و در شان کتاب جامع او گفتہ اند کہ کان بہتہ و من لبقدر روایت کردہ حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبہ بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشر و احمد بن منیع و محمد بن اسحاق و سفیان بن کعب و محمد بن اسماعیل و غیرہ ایشان و روایت حدیث و از اندازے خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و قسیم بن کلب و گفتہ اند

کہ در اسناد و سنی ثنائی بہت و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است کہ یاتی علی الناس بان اصحابہم علی دینہ کا تقاضی علی الجہر و مسلم و ابو داؤد و ثنائی ندارند چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد از اہل علم سے مجاز و عراق و خراسان و ہند و انداز و عرضی افکار و ایشانرا و شمال البقیہ تصنیف دوست و آن از احسن کتبہ است کہ در میناب تصنیف یافتہ و بیامین و برکات بسیار و بشمار دارد و خواندن آن بر اسے مہمات مجرب اکابرست و ولادت ترمذی در سال دولست و نہ و وفاتش در سال دولست و قضا و فیہ بود و علم

احوال نسائی ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از حفاظ حدیث و عالم و شار الیہ و مقدم و قد و قد و بودین اصحاب حدیث و حرج و تعدیل و سہم بن اہل و اول کتابے نوشتہ کہ از سنن کہ نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان کہ مثل آن نوشتہ نشدہ و در جمع طرق حدیث و بیان و مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد و از او سہی ساختہ مجتبی النہدین و سبب اختصار آن آن بود کہ یکے از امر اسے زمان از و پرسید کہ ہمہ احادیث کتاب تو صحیح است گفت ہاں پس آن امیر امر کرد اورا بتوشیح صحیح مجتبی بن مجتبی را از ان انتخاب نمود و ہر حدیث را کہ در اسناد آن حکم کردہ و معطل و اشتہ از ان کتاب استقاہ نمود و چون محدثان گویند رواہ النسائی مراد ایشان مجتبی یا شاہین کتاب مختصر آن کتاب کبیر و مجتبی کہ سبے کہ گویند کہ شمس یا اصول سہ بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند حاکم ابو عبد اللہ شیبہ پوری گویند شفیہم از ابو علی شیبہ پوری سافط کہ چار نفر از حفاظ حدیث بین اہل الاسلام یاد کرد و اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است کہ شفیہم از ابی الحسن علی بن عمر و از عطی بن شیش از یکدیگر و بار گرفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر ہر کسی کہ علم حدیث و درج و تعدیل رواہ آن مذکور شود و در زمان خود بود و در غایت و رعنی بینی کہ در سنن خودیش روایت از حارث بن مسکین بیان طریق میکند کہ قرئ علیہ و نا اسم و در روایت از سہ سیکو و یوہننا و اخیر چنانکہ در روایت دیگرے از شایخ خود میگید و گفتہ اند سبب این طریق روایت کردن از و آنست کہ بیان حارث و نسائی نخستونستہ واقع شد و دیگر بعد از ان مجلس حارث نتوانست ظاہر شد پس درین تحریف حارث و دیگر شہرہا نشانی حارث اورا نمیدید لیکن او آواز اورا می شنید و از سہ استماع حدیث مینمود و این حارث عالمے صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبہ بن سعید و احماق بن ابی ہر و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از سہ جماعت از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن ابی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگید بار شیع عبد اللہ یا قتی مینقول است کہ در تاریخ خود آوردہ کہ ابو عبد الرحمن بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقدم اسے زمان خود و در مصر سکین داشت و مصنفات او در ان دیار منتشرست و مردم بسیار از وفاد و نقل حدیث کردہ اند پس از مصر مہم شوق آمد و اہل آن امیہ نوشتہ و مسجد با او گفتہ و چہ میگید و در حق معاویہ و چہ بنی و فضل او و اور شدہ او در جواب سائل گفت ایہی حارثہ ان یخرجہ من سائر اس حتی یفضل و رواستہ آنکہ گفتہ نمی شناسم اورا بچہ فتنیہ الا شیع اللہ لیس مرم و سہم چہ پدید آمد و یوہننا کہ در و حیدان زودیش کتاب از حید























وصاحب تفسیر مسیحی العالم التمریل و مصنف کتاب شرح السنۃ و اوراقا و سہ است در مذہب شافعی مشہور و لغت و اسے بخوبی  
 و در روئے دیگر قفا و اسے شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کردہ و در زمان خود نہایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیر و محدث و مفسر  
 بودہ و در علم ثمرات ہمارے تمام داشتہ و بہ بے تکلفی و خشونت عیش و فہمی گذرانیدہ و اول حال ہیئتہ در اکل بنان خشک  
 اکتفا کردہ چون اصحاب و تلامذہ و سہ تکلیف کردہ و گفتند کہ نان خشک خوردن و ورث ضعیف بدن ست قدرے از ریت  
 و بر و استے زہیب نان خورش میساخت و وے جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقہ سلف صالحین و در وجہ  
 تعجب او بھی السنۃ آوردہ اند کہ چون کتاب شرح السنۃ را تالیف نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعہ دید کہ فرمود اچانک السنۃ  
 کہ ما ہیئت سنتی زندہ دارد و تلامذہ کے تعالے چنانکہ زندہ داشتی تو سنت مرا و وے فقہ را بر قاضی حسین کہ از مشاہیر علمائے  
 شافعیہ ست خواندہ و روایت حدیث از مشایخ اعلام کہ در زمان وے بودند داشتہ و جامعہ از مشایخ و علمائے روایت محمد  
 اے کردہ و شیخ ابو نجیب سہروردی سیکے از ایشان ست وفات او در شوال سال پانصد و شانزہ از ہجرت بودہ و  
 سن وے از ہشتاد و پنج و زودہ قبر وے در دارا قاست وے در روز قبر استاذ وے قاضی حسین واقع شدہ و ہما  
 تعالے رحمۃ و ستہ اجمع کتاب صنف فی بابہ بود کتاب مصابیح جامع ترین کتاب ہائے حدیث کہ تصنیف کردہ شد  
 و باب خود یعنی در باب غلیات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و مانا کہ مراد آن است کہ از بڑے جامع ترین کتب حدیث است  
 و الا کتاب ہا ست و حدیث کہ جامع تر از ان ست یا مراد مبالغہ است در مدح کتاب و این نوع مبالغہ در مدح کتاب برے  
 تر تحسین طالبان اتفاق فی افتاد و صورت جواز دارد یا آنکہ احتمال صدق و وے غالب است چہ باعتبار جمع مقاصد  
 و مطالب دینی کتاب مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت ست اگر چہ باعتبار عدد احادیث و روایات بشیخ ہا شود و اللہ اعلم  
 و ضبط اشوار و الاحادیث و او اہل ہا۔ و بود کتاب مصابیح نگاہ دارند قریب کتاب ہا مشوار و حدیث را و اہل ان را شوار و جمع شمارہ  
 و مشورہ میدن شوار و او اہل جمع آیدہ ہیئتہ متوششہ و فی الصراح اہل میدان و نا یافتن ستور یا مردم او اہل زندان و بیگال الدین حدیث  
 زمرہ کہ مراد اشوار و احادیثے ست کہ مخرج ست در کتب اصول و مواضع ایراد آنہا و ان کتب بر طالبان حدیث یعنی ست پس گویا  
 آن احادیث از ایشان رسیدہ و گریختہ و مراد او اہل احادیثے ست کہ دالت آن یعنی کہ مراد مقصود ست از ان فی ست پس گویا کہ  
 انداز طالب و بایر اوجی السنۃ در بابے کہ مناسب لائق ست در مصابیح از وصف شمر و توجہش بیرون آمدہ و در قیہ ضبط مجموع شدہ و  
 مانوس گشتہ۔ و لما سلک رشی امد عنہ طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلف فی بعض النقاو۔ و چون رفتہ ست شیخ خوشنود با خداے تعالے  
 ازہ و کتاب مصابیح براہ اختصار و کوتاہ کردن سخن و انداختہ ست اسناد ہائے احادیث را سخن کردہ اند در ان واعتراف نمودہ اند  
 بزرگ بعضے از اقدان و سرہ از اسناد و حدیث گذران و تمیز نمایند گان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا کہ چون صحت و عدم احادیث بنظر و راستی  
 آنہا نظر ہر شہود حدیثے کہ اسناد داشتہ باشند صحیح آن از قسم تمیز نگردہ و اسناد و لغت با نخواندن یکے و یکے و ان چیزے را بنیبرے  
 و بر و شتم سخن بگویندہ آن و در اصطلاح محدثین حکایت طرین متن حدیث ست برو چہ کہ کیفیت روایت آن معلوم گرد و حاصل



ایشان نیز نسبت کرده چنانکہ گفت و غیر ہم و کلیل ماہو و غیر ایشان و بسیار اندک است و اگر غیر ایشان و چون جاسے آن بود کہ کسی  
گویند فیض نقاب و صاحب مصابح از جهت ترک ذکر اسناد آورده بود و آن خود مؤلف بانی است چہ بکر سیکہ ازین مصنفان اسناد و کتب  
از بر اسے دفع این توہم می گوید وانی از نسبت حدیث ایلم کافی اسندت الی ابی صلی اللہ علیہ وسلم و بدین شی کہ من چون  
نسبت کردم حدیث را بسوسے این ائمہ گویا کہ من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوسے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
لاہم قہر خواستہ و انشوا عنہم زیر کلام این ائمہ تحقیق اسناد آورده اند و مانع شدہ اند از اسناد آوردن و خارج و بے نیاز گردانیدہ اند  
ما را از آوردن اسناد و سہر و کتب و الابواب کما سہر و ما و پریشہ آوردم و ترتیب دادم کما بہار را و بہار را چنانکہ آوردن حدیث  
و مصابح و تہذیب اثر فیہا و پیروی کردم و برگزیدم سہر و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سہر و کار سہر و ترتیب کردن  
و سخن بگوراندن و پریشہ گفتن و اکتفا از سہر و نشان و برگزیدن و اثر بگوراندن و سہر و نشان و تحقیق نشان پاسے یعنی چون و  
کتب و ابواب را ترتیب نیک و ذکر کردہ و ترجمہ و خواندات آن را بر وجہ مانع و طریق صواب آوردن و من نیز بچنان سہر و تبدیل و تغیر  
و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی از خودم و عادت سنت مصنفان را کہ محبت تمام بہتر کتب جنس عام و شامل انواع مطالب کتاب نام نہند  
و در دسے ابواب ذکر کنند مثل بر سر ہر دسے از آن جنس چنانکہ کتاب لطافتہ گویند و در دسے از موضوعات نہند و از غسل با سہر و دیگر  
و از ہم با سہر و دیگر و باز در ہر باب فصل نہند و در بیان جنس از آن نوع چنانکہ غسل جنابت و غسل جمیعہ و غسل عمیدین مثلاً ایکہ فصل نہند  
و بخواب و ابواب را منحصر و فصول ساخت و در باب جزئیہ و در ہر باب فصل نہند چہ نیست و دیگر ذکر کردہ چنانکہ یا تصور کردیم قدر چہ چنانکہ  
گفت قسمت کل باب عام باب علی مثلہ فصول و جنس کردم ہر بابے را کہ در کتاب بود و بشیر برکت و فیض من شریک اسے آن گفت کہ  
اندک باشد کہ با سہر از ابواب فصل نہ باشد چنانکہ معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ اولہا ما از حیرہ اشبحان اواجہ ہما  
اول آن فصول اما دیشے کہ اخراج کردہ و روایت نمودہ اند آن را ہر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم با سیکہ از آن دو روایت ہما  
و سہر و کرم بہر دو شیخ و ان اشترک فیہ الغیر و اگر چہ انبار شدہ اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کردہ اند آن را ائمہ و دیگر غیر ایشان  
لعاد و جہتہما فی الروایۃ از جهت بلند ی پیشین و در روایت و فہم شان ایشان و ان کہ با وجود روایت ایشان حدیث  
احتیاج بہ قیضہ روایت دیگران و ثبوت اصل حدیث اگر چہ در تأیید و تأکید و محل وار و با حصول اختصار و بکار آمدن حدیث  
کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند در اصطلاح محدثین متفق علیہ و نمیشود آنکہ ہر دو از یک صحابی روایت کردہ باشند  
و اگر سیکہ از شیخین از یک صحابی روایت کردہ و دیگر سے از صحابی دیگران را و اصطلاح متفق علیہ و نمیشود صریح بہ اشبع این مجری  
شرح نجفہ انکار و یا نہا ما آورده غیر ہما من الائمۃ المذکورین و فصل دوم از آن فصل احادیثیست کہ آوردہ اند از شیخین  
از امامان کہ ذکر کردہ اند و انما الشہادۃ علی حق الباب و فصل سوم از فصول مثلہ چہ با نیست کہ در کتب و فہرستہ  
بر معنی کہ مقتصد و دست از باب و عقد کردہ شدہ است باب از بر اسے آن من لطافت نہایت از چیز ہا سے کہ رسانید و حسب بیانید  
و در ہم آوردہ شدہ است کہ مناسب و شاکل و موافق و مشابہ است و تصور و باب را مع جماعۃ علی الشریطۃ با کمال

در عایت شریک و ذکر کرده اند که آن ذکر را وی و بیان مخرج است در هر حدیثی و آن گاه ماثور را عن اسلف و خلف و اگر چه آن  
 مشتق از بعضی باب که در فصل سوم است ماثور و نقول باشد از جماعه که پیش گفته اند و طائفه که پس ایشان آمده یعنی تقدیر آن  
 و متاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام آنرا هم آن نگرفته ام که البته حدیث مرفوع بضررت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد بلکه  
 بعضی از اقوال و افعال و تقویات صحابه و من بعد کم که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه علوم شده که آن را در اصطلاح  
 نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصالح همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنرا  
 نیز مقبول چون فصل ساختن بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی بخون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که  
 احادیث شیخین است مقبول بقول خود الحسن و حسین بن الحسن اصطلاح جدید است از صاحب مصالح و الا در اینجا احادیث  
 صحاح و ضعیفات نیز هست یا باعتبار اعلی گفته چون غالب وین احادیث حسان است همه احسان گفته و اندک از مسلم  
 و صاحب مشکوٰه معنون ساخته بقول خود فصل الاول و فصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکور را محوشت  
 اتفاقا نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار اسلف نیز آن ضم کرده و در اینجا نیز ذکر را وی از صحابه و غیر هم ذکر مخرج  
 از آنکه مذکورین آنرا هم نموده است ثم انک ان فحقت حدیثانی باب بیست بعد از و استن تقدیمات مذکوره بدانکه برستی که  
 تو اگر گمانی و بنای حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصالح آن حدیث را در آن باب آورده باشد  
 فذلك عن کیر اسقط پس آن کم کردن و نیافتن از جهت مکرر آوردن صاحب مصالح است که من آن مکرر را ساقط نموده و  
 انداخته ام و ان وجدت اخره فمعه تراکس على اختصاره و اگر بیانی تو بعضی دیگر را از احادیث گذارسته شده بر مختصار خودش او مقصودا الیه  
 تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن ضمن داعی اهتمام آنکه و گفته پس از جهت داعی و باعث اهتمام و اعتنا  
 میکنم از آن حدیث را بر اختصارش با الحاق میکنم و میرسانم تمام آن را یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و احقاق اتمام  
 باعث بزرگ آن بر اختصار آن باشد که پاره است از حدیث در این مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسبین باب و پاره  
 دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است آن را اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع و  
 شدیم و رعایت این مناسب است آن را بر اختصار گذارستم و هر حدیث که باین دو صفت یافته تمة آن را بوسیله طبع گردانیدم اگر چه  
 شیخ اختصار کرده باشد و تواند باعث و داعی بزرگ و احقاق غیر این یعنی نیز باشد فافهم و ان عشرت على اختلاف فی التفصیلین و اگر اطلاع  
 یابی و دیده و شغوی بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر شیخین فی الاول و ثانی  
 اختلاف این است که ذکر شیخین و فصل اول و ذکر همانی الثانی و ذکر شیخین و فصل ثانی یعنی صاحب مصالح تقریر کرده داده است  
 احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم برعم او و من بعضی از احادیث  
 فصل اول را بخاری و مسلم نسبت کرده ام و آنچه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه فصل اول از باب سنن الخو و در فصل اول  
 از باب فضائل القرون و در فصل اول از باب اسلام من کتاب الادب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را



نسبت بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب اربع و غیره ذکر کرده و از این نسبت قصور فیضان  
پیش و آخر است صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم فی بعضی کلماتی اجماع بین اصحابین جمیدی و جامع الاصول پس بگویند عذر من  
درین مخالفت و دلیل در این نسبت این است که من بجز این پیروی کردن و شیخ و تفسیر نمودن من این دو کتاب را سبب کتاب جمیدی  
که در دو سبب جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده و دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر  
جزری که در دو سبب شش کتاب را یکجا جمع کرده است از صحیح بخاری و مسلم و متینها اعتقاد نمودم و گویند که در دو سبب صحیح بخاری و صحیح مسلم  
و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که در این کتاب آنها حاصل کتاب آنها باشد نه جمع بین اصحابین و جامع الاصول  
که بنیز که شرح آنها اند معنی ظان و محال و وجود احادیث شیخین جمید ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینها یا تم نسبت ایشان کردم  
اگر شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر درینها یا تم نکردم اگر شیخ کرده باشد و اگر شیخ جمید و جامع الاصول نکردم اگر شیخ جمید  
باشد آن بود که گویند میگفت شاید که جمید من ایشان بخند و اگر شیخ جمید من آنها میگردد میگفت شاید که جمید من اصحاب الاصول  
باشد پس هر چهار کتاب را شیخ و تفسیر نمودم و اثبات و اعتقاد شود و خطی قوی حاصل گرد و صحت این نسبت کتب کرده و احسن و  
صحت آنچه صاحب مصابیح کرده و آیا پوشیده نماز که شیخ جمید و متون آنها و جمع بین اصحابین و جامع الاصول که مستثنای این است  
اصحابین نفی نیست مگر در ذکر شیخین و فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول شیخ و تفسیر کتب و سنن و غیر شیخین باید کرد و معلوم  
که آنچه صاحب مصابیح و فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است که الا شیخ و محقق دیگر آنها تفسیر نکرد  
از جهت ظهور در او و وضوح آن قید بر و باشد التوفیق و ان رأیت اختلافاً فی نفس الحدیث و اگر شیخین و دیگرانی اختلاف میان  
من و صاحب مصابیح و لفظ حدیث جمیدی و حدیث را بلفظ آورده من بلفظ دیگر ذکر کتاب من تشعب طرق الامام حدیث  
پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراکندگی اسناد احادیث است که راههاست رسیدن بحدیث ائم و شیخ  
و اسناد و حدیثان اظهار و در طریق و دیگر و اسناد و دیگر بلفظ و دیگر آمده و بعضی ما لایست علی تک الروایة السی  
سلکها شیخ رضی الله عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته یا شمر بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آن را و آن  
لفظ بان طریق یافته و لایزال تجد قول و اندک است که بیانی تو که میگویم من این کلام را که ما وجوب نهاده الروایة فی  
کتب الاصول نیافتم من که این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهاست آنکه که اصل و مدار  
روایات اند و اعتماد در نیاب بر آنهاست او وجوبت ظاهر آنها یا میگویم یا فتم من خلافت روایتی که شیخ ذکر کرده است  
و کتب اصول فاذا وقفت علیه پس چون وقف شوی تو برین قول من که میگویم فالتسبب القصور الی الله را بیهوده  
نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوئی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا اے جناب شیخ نه بسوئی دیگر شیخ  
و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام و زربان تو آن آورده مگر نام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر  
حضرت و مجلس و خدام و لوازم و ملازمان که در انحال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خداست تعالی بزرگی







از افعال بالنیات نیست اعتبار کردار یا قبول آن بر گناه چنانچه است و تقدس مگر به شهادت آن در کثرت روایات و اشهر آن این است که  
و در بعضی افعال بالنیات به کلمه را نماز و بعضی افعال بالنیات و بعضی افعال بالنیات نیز آمده و تقدس مگر به شهادت آن در کثرت روایات و اشهر آن این است که  
عمل قلب و قالب و ترک و قول و فعل و عبادات و عبادات نیست قبول و معتبر بود و نویسی بدان ترتیب نگردد و نهایت آنکه افعال  
و ششم آن بعضی مقصود اند از آنکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماز محبت نیز بود و جایز باشد و ششم دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه در حدیث  
نیز ثواب مشروط نیست و لیکن به نیت یا بر بود و نماز مقصود به نیت درست گردید و به نیت یا بر بود و نماز مقصود به نیت درست  
و نیز آمده و دیگر ضوابط نیست درست بود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت در اینجا قصد تقرب به الله است یعنی هر کار که کند هر کار  
خدا کند و قصد اقبال امر و طلب رفاه و سعادت کند و باید دانست که نیت کار و عمل است بر بیان گفتن حاجت بخدا و هر  
بر بیان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر وضو نیت در دل حاصل گردد و در بیان نیاید یا بر بیان خلاصت آن را و در بیان  
و احتمالات کرده اند علماء و نیت نماز بعد از اتفاق هر بیان که بگویند آن را مشروط نیست که تلفظ نیت مشروط محبت نماز است یا نه  
صحیح آن است که مشروط نیست و مشروط شدن آن خطاست و لیکن فقها گفته اند که اگر بر بیان نیت هر چه هست و مستحب تدریج بادل و  
و ظاهر این مطابق بود و غیر تعقل منعی نیست و استعار آن در دل دیگر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ بار و ایت او ضرر  
رسول الله صلی الله علیه و سلم نیاید که نیت بر بیان گفته چنین قدر آورده است که چون نماز بر خاسته است اگر بگویند اگر چه نیت دیگر  
خوانده بود هر ائمه روایت نمودند پس در هر وقت و ابلج آن آنست که هم به نیت بدل اقتضای آن و ابلج آنست که  
و فعل واجب است و ترک نیت می باید پس آنکه مؤمنان نماز بر فعل آنچه شایع نگردیده باشد مشروع بود که افعال بعد از آن - و انما  
مانوی - و نیت هر مرد و انصیب از عمل و ثواب آن کار نیت کرده و در بعضی روایات اما لکل امری آمده و بیاد و نیت لکل بیان  
چنانکه مکرر و مقرر کلام سابق است و خودی و مال هر دو کلام یک است که نیت به نیت صحیح و معتبر بود و هر عملی را نیت با اینهمه  
بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد که نیت متعدد در وکے توان کرد چنانکه بفتیر  
که قریب و خویش است چه نیت بد کرد اگر نیت فقر و بد کرد و ملاحظه قرابت وکے کند ثواب صدقه یا بدنه حمله رحم و اگر نیت  
قرابت کند فقر ثواب حمله رحم خود یا بدنه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثواب باشد  
متعدد بود و اسطه نیات متعدد که همان دارد و بعد مثلاً نشستن در سجده یک عمل است و لیکن در وکے نیات متعدد و میر و در وکے  
ثواب به حاصل گردد یک آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجدی در آید گویا زیارت و دریافت خداوند تعالی  
و تقدس می آید و وکے تمام است و واجب است بر کیم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت است و اگر  
این است نماید و در انتظار نماز جماعت و حکم به نیت صحیح هر کجا انتظار نماز جماعت بر گوید یا در نماز است پس گویا آن نماز اگر انتظار  
می نبرد و بگوید ثواب آن حاصل میکند و مراد از شرط است که در کیم یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابر و اولیاء و اوقع شده است  
نزد بعضی تفسیرین چنین است و در حدیث آمده که انتظار نماز جماعت در حلقه موجب عفو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است

و مکرر فرموده خدا که الربا فذلکم الربا سوم نگارداشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و تنہیات کہ در کجا و بازاریار با واقع شوند و در کجا  
از آن محفوظ ماند چہارم نیت اعتکاف و گفته اند کہ ہر وقت کہ در مسجد درآید باید کہ نیت اعتکاف کند کہ بقول آنکس کہ گوید اقل اعتکاف  
ساعت است ثواب آن را در یاد و باین فضل مخصوص گرد و در این عبادت است کہ حصول آن آسان است و مردم از تفصیل آن غافل  
و ذایل اند پنجم قصد صلوات و سلام بر حضرت سیدنا صلی اللہ علیہ وسلم و ادعیہ دیگر کہ در آمدن و برآمدن مسجد مسنون و مانور است و  
فضیلت و ثواب بسیار دارد و ششم چہ و بابے ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برائے شنیدن آن یا برائے تذکر و ترغیب  
مردم بر آن و در اخبار آمده کہ ہر کہ برود بامداد در مسجد برائے ذکر و تذکر باشد یا نذر مجاہد فی سبیل اللہ و غیر آن کہ حج قوت و تربیت  
از بیوت خدا نشنند و تلاوت قرآن و عمارت آن نمایند مگر آنکہ اگر کنند ایشان را ملائکہ و پوشند ایشان را رحمت بہتیم قصد دارک  
نواب حج و عمرہ چنانکہ وارد شدہ کہ ہر کہ وضو کند و مسجد رود و نماز بگزارد باشد اورا ثواب حج و عمرہ خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ  
وسلم ششم قصد فادہ و استغاثہ علم و ارفع و نفع دینی منکر کہ در مسجد خوبت جماع طوائف مردم حاصل و سیر سیر و در تمام قصد زیارت  
برادر دینی کہ در راہ خدا بد کند و ہم قصد سلام و روان چنانکہ در مسجد باشد یا در وسع و آید یا از ہم فکر و مراقبہ و صرف قوت  
فکریہ در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ جمعی خاطر در مسجد کہ در غیر آن دست نہ بد و از ہم حضور باطن آرام  
دل و اتصال بمشاہدہ حق و متفرق بشود ذات مطلق بحد ذوق و نورانیست از روحانیت مسجد کہ محل خاص تجلی است و مقصد  
بابے اضافت چہ حاصل است مشرت گرد و در محل در مسجد بخوان اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی و دانی  
نیت را کار فرماید ثواب آن ویابہر حالے اعمال دیگر مثل استعمال طیب و در و جمیعہ یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ بوسے خوش رادوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج کریمہ بود یا از خود و از غیر خود و ترویج  
ہمسایگان و ہمنشینان از طاعت دینی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی کہ غیبت او کند بواجب نیستہ تا بسبب آن در محبت  
غیبت نیفتد و قصد مجاہدہ باغ تاناہ گرد و دو قنطرت و دکان زیادہ شود و درک علوم و معارف نماید و جزاین مذکورات اما اگر ہر  
مجرد لذات جسمانی و شہوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بکہ مستحق ملامت و عقاب گردد پس معلوم شد کہ ہر کار و عمل  
ثواب بہت است چون این مہنی بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آن را و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود - من کانت  
ہجرۃ الی اللہ والی رسولہ - پس یکہ باشد برآمدن او از وطن بسوے خدا و رسول و سے و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان  
ہجرۃ الی اللہ والی رسولہ پس ہجرت او بسوے خدا و رسول است یعنی قبول است و ثواب عظیم بر این تہتیب - من کانت  
ہجرۃ الی دنیا و صبیہا - و در روایتے دنیا و یکہ است ہجرت او بسوے دنیا و برابے تحصیل آن کہ برسد بدان - او امر و تقویہ  
یا باشد ہجرت او برائے زنی کہ کمال کند او را بہ برائے رضاے خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان - ہجرۃ الی ما باجر الیہ پس  
ہجرت او بسوے چیزے است کہ ہجرت کردہ است بسوے آن یعنی رسیدن بدینا یا تمنا کردن بدین و بصریح ذکر کرد آن را بنیانچہ  
و فقرہ اوے کرد از رحمت کراہیت تکرار ذکر دنیا و وزن و تکرار در او بے ہمت است لکن او استیلاے ذکر خدا و رسول است



و نیز نقل ذکر و تاشال باشد هر چه بر سر آن حجت کند بطریق کلیت و عموم و تاشال گردد صورتی را که نیت در آن مشروط  
و مخرج باشد که هم قصد رضا است حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزیین امراته و برین تقدیر تیز از حصول ثواب خالی نبوده بقدر نیت ثواب  
در یاد برقل خشار و تحسین گویند که در صورت غفلت از ثواب نبود و ظاهر او پیش بهرین است یارب مگر نیت حق غالب  
بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امراته تحلیف است زیرا که وک از دنیا است چه در دنیا ایجاب هر چه با سواسه حق و شافل  
از ذکر است یا از جهت زیادت تحسین و تحلیف است زیرا که استیلا و اقتنان مروج زمان بیشتر و سخت تر است از ذکر حق و از هر دو  
طایفه دین مانع تر و شافل تر و نیز سبب ورود این حدیث قصه مردیست که طلب نیت کرد و او را هم قیس می گفتند  
و خنجر بود و هجرت نمود و بدین نیت بود پس حال او را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد پس این حدیث فرمود و بعد  
ازین آن مرد را مباحرام قیس میخواندند و بعضی از شرع صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امراته دیگر آن است که عرب نمی دانند  
چونانی یعنی همچنان نسای عربیه را در رعایت میکردند که از نیت و چون نیت اسلام رسیده و خصیت عرب  
کتر شد و مسلمانان بهر برایشان در دنیا کثرت کرد و بسیار که فرودم بدین طبع و تزیین نسای این آن حضرت صلی الله علیه  
و سلم این حدیث فرمود و این وجه را و وجه است و در صورت قصه همان قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر  
و فرج الباری ظاهر گردد و الله اعلم به کمال هجرت و نیت یعنی ترک و قطع آمد و در عیش و سرور بر آمدن از زمین بر زمین و دیگر  
مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف به داران چنانکه بعضی صحابه و انصار  
اسلام بهر هجرت کردند تا از خوف شر و فساد و مشرکان که در آن باشند و چنانکه بعضی از کلمه بدین نیت پیش از هجرت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و استقرار اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از ممکن و استقرار آن حضرت صلی الله علیه  
و سلم بود و در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از کلمه و غیر آن بدین نیت و هجرت در آن وقت باعتبار غالب است میسر یافته بود از  
کلمه بسوسه مدینه تا از آن فتح نیک و بعد از فتح نیک به طریقت شد و انحصار آن و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بر آن  
هجرت از کلمه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت یعنی انتقال از دار الکفر و العموم هر که بر آن قدرت بود باقی  
ماند تا از زیارت و بیرون است مراد بقول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجرة حتی تقطع التوبة یعنی تقطع التوبة و توبه  
نیکو کرد و حکم و نیت نیکو و توبه و نیت نیکو و در آن نیت تاد و ر قیامت و مراد هجرت دین حدیث انتقال از وطن  
بغیر وطن خواهد بود که باشد یا غیر آن بدین نیت یا هر آن بر آن طلب رضا است حق یا غیر و هجرت بسوسه دنیا و امراته را  
بیشمال باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت یعنی آن است و آن بر آمدن است از وطن طبعیت و ترک کردن  
آن معنی که در شارع ازان و مکرده داشته آن را و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل  
کسی است که گذارشته است چیزی را که نمی کرده است و الله اعلم از آن چنانکه جهادش را جهاد اکبر خواند و متفق علیه  
حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیث را گویند که بخاری و مسلم هر دو آن را از یک صحابی روایت کرده باشند

بجای





کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارات است از گردیدن و اعتقاد آوردن بدانچه غیر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خداست تعالی آورده  
پس بندگان رسانیده و آوردن و سستی آن را بیقین معلوم شده و گردیدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم از نزد خداست تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا هر حکمی که کرده و هر چه  
که آورده ایمان آرند و بگردند و ایمان اجمالی در اصل الصوابت بایمان کافی است و لیکن در چه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است  
و باید دانست که محمد و انستین صدق غیر و ثنا حق در حصول ایمان کافی نبود تا بر تبه تصدیق که مراد بدان در غیا  
از عیان و تسلیم است که بفارسی آن را گردیدن گویند برسد و باطن بران قرار و آرام گیر و تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته  
براه وجود انکار می کردند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه  
فرمود و محمد و اباهما و اتبعتهما انفسهم و فرمود و غیر فرفونه کما یعرفون انما هم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اسرار  
نپهان بشرط اجرائی احکام است اگر باطنی ازان نباشد مثل گنگی و اگر راه یاسی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در غیا  
فسد و بگردد که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کند که شارع آن را امارت و علامات کفر ساخته مثل سجده صنم و شذر زار  
و اعتزال آن پس ترکیب این امور نیز حکم شرع کافی است اگر چه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح و فعل حقیقت  
ایمان نیست بلکه شرط کمال است و ایمان بے عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بر وسع اطلاق یابد و صاحب او را  
مؤمن فاسق خوانند اگر استغفارت و استیصال محصیت نکند اگر چه صغیر بود و مذتب اهل سنت و جماعت این است و صحابه  
و سلف همین اعتقاد بودند و فاسق را مؤمن می گفتند و احکام اسلام بر وسع اجرا می نمودند و در تقابیر مسلمانان دفن می کردند  
و از بعضی ساعت صحابه و تابعین و از ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان  
کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تفسیر محققین ایشان بدان اگر چه بعضی طوایف عبارات  
ایشان و تفاسیر ایشان است و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را  
بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف و غیره و تحقیق همانست که گفته شد فتنه بود باید التوفیق و توفیق ترکیب  
بلکه غیر در انچه کار گویند و تخریص کار گویند و نه مؤمن و واسطه میان ایمان و کفر ثبات کنند و این اول بدعتی است که در عقائد  
چهار شده و بعضی آیات و احادیث که ظاهر و ان است تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص در مذتب نیست و بگفتند  
تا اول کنند و در حقیقت مراد آیات و احادیث همان است که سلف او ائمه که زبان دین و مراد شناس شریعت اند  
از ان تمسیده اند از جهت علم ایشان بقراین و موارد اگر چه ظاهر خلاف آن در فهم و آید و این اصل عظیم است و در باب فهم  
مفهوم تعیین مراد آن و وجود در بیخ و ذیل مستخرج از اینجا است و من الله العصمه و التوفیق و بدانکه مولف چنانکه در اول کتاب  
حدیث انما الاعمال بالنیات آورده که بمناسبت طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان حدیث آورده

که شغل بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم  
و سے بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمیع علوم است که از احادیث معلوم میگردد و چنانکه فاتحه الکتاب را  
ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سوره که بر تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و آنکه حدیث اتفاق و از جهت  
این حدیث و بخاری و مسلم و احمد و دیگر این حدیث را بطریق مختلف از صحابه رضوان الله علیهم آجین و کتب خود روایت  
کرده اند و صاحب مشکوٰۃ از این المونیس عین الخطاب رضی الله عنه آورده و گفت

**الفصل الاول** سخن سخن الخطاب رضی الله عنه قال - روایت است از عمر بن الخطاب که گفت - یمنی سخن چندان

رسول الله در آنجا که ما بنی سبعت از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم - و آن بودیم - یک روز - او مطلع علینا  
رجل - ناگهان پیدایش و ظاهر شد در غایت اہست و جلالت چنانکه آفتاب یاماه بر آید بر ما رو - شدیدی بپایض الثیاب - سخت  
سفید جامه - شدید و او از سر - سخت سیاه بود - و شعر لبکون عین و فتح آن هر دو آمده - لایسے علی اثر السفر و دیدہ نیست  
بروے نشان سفر مثل عباد آلودگی بود و شکستگی رنگ روے و مستی و مانگی گویا هرے است از عین شهر آمده

و لایبرہ من اعد - و حال آنکه علی شناسد او را از تاریخ یک یعنی ازین شهر نیست و اگر از اینجا بیرون می شناسیم او را - بنی سبعت

الی بنی صلی الله علیه وسلم - ناگهان نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت بآل و توجہ بسوے و چنانکه متعلم پیش معلم  
نشیند - فاسد لبتیہ الی لبتیہ پیش نگید و او متصل گردانید بر و در آنسوے خود را بر و در آنسوے آنحضرت صلی الله علیه

و سلم و مبالغہ کرد در قرب و اتصال حضرت و سے تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال

محبت و و داد و دستانست که میان ایشان بود - و وضع کنیہ علی فخریہ - و بنما و آن مرد هر دو گفت و دست خود را برد و

ران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از براسے بکین و تثبیت و سے صلی الله علیه وسلم تا در اضعاف کلام و فهم و افهام

آن حاضر و ثابت باشد یا نه او هر دو گفت و دست خود را بر اینها سے خود چنانکه صورت ادب و مردم تعلیم است و این

بظاہر مناسب تر است بآدم جبرئیل و ثواب و سے با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن و پیش و سے بر صورت

متعلم و لیکن و جداول راجع ترست زیرا که در روایت نسائی حضرت آمده است و وضع یسے الی بقی الی صلی الله علیه وسلم

جبرئیل اگر چه بظاہر و صورت سائل متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم واقعی علم بود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب

حق و آدم و سے براسے تعلیم و اسماح احکام دین بود و در حاضر آن را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم جبرئیل

در قرآن مجید نیز واقع شد و آنجا که فرمود علی شہید القوی و قرقہ و الله علم - و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام - و گفت آن مرد

الو شہید خبر دہ مرا از حقیقت اسلام کہ چیست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد - الاسلام ان تشهد

لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - حقیقت اسلام این است کہ گواہی دهی کہ نیست هیچ معبودی بجز خدا گواہی دهی کہ تحقیق محمد

فرستاده خداست بسوے خالق براسے تلخیص احکام و سے و اسلام درخت یعنی القیاد و فرمان برداری و فردی بطریق

و غیبت و تسلیم شدن مرگ کسی را بے سنگینی و اعراض و در شرع عبارتست از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خمس و دین مسلمانی که مذکور شود پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یک است بآن معنی است که هر دو یک سلم است و هر سلم مؤمن نفی یک از این دو اسم از مسلمان توان کرد و بحقیقت اسلام مره ایمان و فرع آنست و علماء را درین مسئله کلام بسیارست و تحقیق این است که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی و اذن است بوجوب نیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که کلام لفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگویید یا بجایه اشهد اعلم آرد مسلمان نشود و لیکن بضرورت از دین معلوم شده است که اگر محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغه اشهد در احادیث واقع شده است تلفظ بآن اوّل و اصوب باشد که اقا و اودوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود - و تقیم الصلوة - و برپا داری نماز را و مرد با قاست صلوة که از دین اوست راست و درست بعد از ارکان و محافظت شمر آنکه در رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم یعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساختن چوب را که کج بود یا مراد اوست و ملازمت بر آن است و جبر و جهد نمودن در آن مشتق از اقامت یعنی تقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رایج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است چنانکه فرمود و توتی الزکوة - و بدین زکوة را زکوة و لغت بمعنی نماز تطهیر است و دادن زکوة سبب نماز و زیادت مال و برکت در آن و موجب طهارت مال و طهارت صاحب است از زوایله بخل و امساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز احتمال دارد گویند گواهی میدهد بصحبت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی چهارم روزه رمضان و اشتن است چنانکه گفت - و تقصوم رمضان - و روزه داری ماه رمضان را و صوم و لغت بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن است و در شرع عبارتست از نگاه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و غیره بعضی علماء و سفیان ثوری از ایشان است نگاه داشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکرند و صوم است و روزه کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از مافروده شرع یا زدارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روزه سوختن و گدازتن نفس است باین علاقه ماه روزه را از رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیر است و است افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقت که تعیین اسماء شهوت نمودند در آن وقت هوا گرم بود و بالباشان و الله اعلم - و حج البیت سببم از ارکان اسلام نیت که قصد کنی خانه کعبه را و بگزاری مناسک حج را - ان استطعت الیه سبیلا - اگر میتوانی رفت و راه یافت بسوی و مرا و باستطاعت نزد اکثر علماء زاد و راه است و نزد امام ملک بیکسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعتست و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود و برپا نیانی امن طریق نبود چه غالب در و س سلامت است اگر در موسم نشیند و محاسبه بر حسب جهاد در کشی نشسته اند پس براسکج نیز و اباشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است



که فضل شند کسیست که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بپواسطه ملک میکند قال چون آنحضرت  
صلی الله علیه و آله حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آنرا صدقت راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی نه تنجیل  
یسا که و تصدیق عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم حال آن مرد که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تصدیق می کند  
او را چه پس بدین اظهار و المات بر او دادی و در دو تصدیق این عبارت اشعار بر علم میکند و حقیقت جاسه شگفت نیست زیرا که در سبب چهل  
بود که براسه تعلیم و تکمیل صحابه آمده بود تا از آن حضرت پرسید و در صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بنشیند و تجوید آن را یاد گیرند و این در آخر  
عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فاجزینی عن الایمان گفت آن مرد پس چون خبر دادی از منی اسلام خبر ده مرا حقیقت  
ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان نیست که بگویی بندهای تعالی بابت و صفات  
بشریه و ملکیه و تنزیه و تقدیس و تعالی کنی از سبع تعالی و امارات حدوث و ملائکه و ایمان اری بفرشتگان و تعالی  
که اجسام نورانی اند قاب و بر شکل با شکل مختلفه وندگان خدا اند که غیر مانی که خدا را و متصرف اند در عالم باذن و تعالی و تعالی  
نیستند برنی و موی و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است - و کتب - و ایمان آری بکتابهاست حق تعالی  
که کلام قدیم او و نیز خبر و از حرف و صوت و فرستاده آنها را به غیر بیان خود بیاورد حرف و آوازه را بر اسننه ملائکه یا بپواسطه  
ملک مسموع از و را که حجاب و همه کلام خداوند حق ثابت و قرآن مجید فضل آنهاست از حیث فصاحت و جامعیت و گفته اند  
الجموع آن عدد چهارست پنجاه از آن هزار شصت سی بر او پس و ده بر آدم و ده برابر ایشان باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور  
و انجیل و فرقان و استدعای علم و رساله و ایمان آری بپیغمبران و تعالی که فرستاده است ایشان را باقی براسه هدایت  
ایشان و کمال معاش و معاد ایشان و وعید گردانیده هجرات و آیات و واجب است ایمان آوردن به این بنیای سه فرق در اصل  
نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وجهت نقص و عظمت ایشان از وجهت گناهان خرد و بر برگ ایشان  
نبوت و پس از و سه عین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام  
نقل کرده اند صحیح نیست و اگر است بخلاف انسیان است و هیچ آنست که برادران یوسف غیمه نبوده اند و آنچه در قرآن مجید یاد شده نسبت به  
کرده و غمناک نبوده و نبی بر علو شان قریب است و ملک را میسر شد که بر ترک و نه و فصل اگر چه محبت تر سایه نبوده بود هر چه خوابا بود و غمناک  
نماید دیگر را بحال نه که تواند گفت و اینجا واجب است که لازم است رعایت آن آنست که اگر از جانب حضرت بعضی بنیای که قرآن در گاه و بجا  
و خطاب بر روی از جانب ایشان که بندگان خاص او نیز تواند داشت و نه و آنکه از حد و مرز و موعود که بود و اما نباید که در آن خلط کنیم چنانکه  
نمایم و محمل اعتقاد و در حق پیدا بنیای صلی الله علیه و سلم آنست که هر چه بر مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثبات است  
و و سه همه فضاکی و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخره و ایمان آری بر او پس که اخرا از همه محدوده است  
و آن عبارت است از مدت مدید از ابد موت تا قیام قیامت یا در آدن درشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده  
و بصحت سیده از احوال آخرت از عذاب قبر و لعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و یث و جزا و حساب و میزان و حراط



و جنت و نار ہمہ حق است۔ و کوثرین بالقدر خیرہ و شمرہ۔ و ایمان آری بآنکہ حق تعالیٰ ہمہ چیز را از یک و بدر را ازین دانستہ  
و تقدیر کردہ است و ہرچہ در کائنات واقع شدہ و میشود ہمہ بقضا و قدر و ارادات است چنانکہ فرمودہ انما کل شیء خلقنا بقدر  
و باوجود آن ہنگام را امر و نہی کردہ و ہد کان را در فعل کسب و خطیہ وادہ و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساختہ و در ترتیب  
ثواب و فضل است و عقاب عدل او و طایق اسباب و ترتیب جہات ہمہ تقدیر است و این مسئلہ و ہرچہ در باب ایمان مذکور شدہ در علم  
کلام میں بیان و ہرچہ گشتہ است و در باب ایمان بآنکہ تحقیق این مقام تفصیل میں کر دہ شود انشاء اللہ تعالیٰ و طالع جملہ قریب اباید کہ  
اصل مسائل آن را بے قیل و قال الی بحث و جدال تحصیل نماید و در تک و ششہ فقہ و پنجہ فروعی است از آن در سائیکل ایمان فی حق  
الایمان بیان کردہ ایم و بآنکہ التوفیق و بآنکہ در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمدہ بر سوال و جواب سلام و چون ایمان  
اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکہ گفتہ شد وجہ آن ظاہر است و وجہ تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقہ ترقی است چنانکہ بعد از تحقیق  
ایمان بیان احسان کردہ کہ تہ تکمیل و تجرید ایمان و اسلام واسطہ مراتب مقامات است چنانکہ فرمودہ۔ قال صدقت قال اخبرنی عن الحسن  
گفت انما بعد ما حضرت است گفتی پس خبر دہ مرا از احسان کہ چیست چون دہیارسے از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شدہ و آن را  
در ترجمہ عالی نمادہ و مرتبہ کمال دہشتہ اند بعد از استفسار از فضیلت اسلام و ایمان از تحقیق احسان نیز سوال کرد تا امر دین بہ تمام کمال  
ببین گرد و موی احسان نیکی کردن است و آن بر دو دوہر اطلاق می یابند یکی بر دوہم بالتمام و اکرام و نیکی کردن فعل را بر دوہم تکمیل و تجرید و  
ایقان و چنانکہ باید و شایع آو رد آن را گویند اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بقریب ہی کردن است  
با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بکمال است احسان و ایمان است۔ تعالیٰ گفت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان حقیقت احسان۔ ان تعبدوا اللہ کما تعبدون الناس۔ لہذا چنانکہ گویا می بینی  
اور او شکر است کہ کسی را کہ در حال باشد در نہایت محبت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این  
مقام شاہد است و متخراق در دیار سے ذوق و حضور و فروتر از ان مرتبہ مراقبت کہ آگاہ بودن است از نظر آئی و علم سے تعبیر  
بحال بندہ چنانکہ فرمودہ فان لم تکن ترہ فانہ یراک پس اگر نیستی تو باین حال کہ گویا می بینی اورا عبادت کن اورا باین صفت کہ گویا می بینی  
از نیکی می بیند و سے نزدین صورت نیز خوف و خشیت و امتیاط و حرکات و سکنت و ضبط و رعایت افعال و احوال ادب  
و طمانیت و عدم التفات بہ عین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکہ در حضرت بادشاہ ہے کہ حافظ و قیب و مشاہد احوال است تا وہاں  
مجاہد بقیدی و ترک ادب بر سے تنگ گرد و آگاہ باوجود آن تاظر و مشاہد و جمال باو شاہ بود و احوال دیگر و حضور ہی و لذت  
و دیگر باشد کہ فوق آن تصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی اللہ علیہ وسلم جہالت قرۃ عینی فی الصلوۃ و تمام اول است  
و بالآخر و کامل تر از مقامات ثمانہ عابدان است ثم ثم و یا تجلہ و طاعت و عبادت تہ مترتب است یکے آنکہ همان قدر کہ بر سے ذوق کند  
از او اسے واجب چنانکہ قضا و واجب نکرد و دیگر آنکہ احکام و ارکان و شرائط و آداب آن را بجا آورد کہ موجب حصول رضا  
و ترتیب ثواب خیریل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متعلی شود و بالاتر از ہما است کہ در شاہدہ محمود و حضور ذات





میدانست و تغییر و تبدیلی را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است  
 که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند پرهیز و زحمتدترین مردم در دنیا لیکن و پیردان و شیرنده است که از علامات قیامت است  
 که میان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده ماند که علامات قیامت از حضرت علیه و کبریه بسیار از اینها که  
 در باب انشاء الاساطیر یا در انشاء الدنیا و میکین اقتصاد فرموده پیر و کبریا و دین که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن  
 کرده باشند و الله اعلم - قال - گفت عیسیٰ بن ابی طالب - ثم الطلق - این سوال که در آن مرد و جوابها شنیدنی از حضرت صلی الله علیه و سلم  
 پیروی و ان شریعت علیها پس و رنگ کرد من را است و در آن یعنی پرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد که بود  
 تو را شنید گفت که او سائیست و سائیست یعنی درازی کوتاهی انبساطی است و مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای حال آنکه  
 طبیعت متعجیل در استفسار و سوال و سب و بود و حضرت با آن قصه و دلیل در و سب که تیر و طول بود و در و است ابو هریره آمده  
 که پشت و در آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز که و آئیده بسیار پیر و را پس گفت باز که و آئیده پس نهید پیچید را  
 ثم قال لی - پس گفت آن حضرت را یا عمر - اندر می من السائل - ای عمر آیا در می یابی که بود این مرد سوال کننده - قلت - گفتم من  
 الله و رسول الله خدا و انا ترا ندیدان و این و اب صحابه بود و فی الله هم آجمن که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 از ایشان استفسار و استعلام میکرد این که میگفتند و او را و اب و وانش بدان میدادند - قال - نه پیرم - گفت آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم این سوال کننده چیست و پیرم اسم سرابی است معنی و عهد الله - انا کم شکم شکم - آمد شمار و دایره  
 که تعلیم میکند شمار این شمار قواعد و احکام آن را و اسناد و تعلیم و اینها چه چیز است با عفت است سوال بر بیان آن حضرت  
 جوایب را و شنوایان آن مجاهد را در واقع چون خبر پیرم خال و حی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بود که حکم حقیقت دارد و عایش  
 و اینچنین احکام معلوم بود و مقصود که تیر و تعلیم بآن بود و آنچه معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان  
 و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام مخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز با احکام  
 فیه تخصیص میباشد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این سه تیر شریعت و طریقت و حقیقت شریعت است تا پیروی  
 ایمان آورده اند بحقیقت آن رسید و آنچه شنیده اند عیان و برآیند چه چیز و دیگر خائران و باطله دین سبب است و و نشود و هر که  
 غیر این فهمد خطا کند و الله اعلم بالصواب - رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم و اگر چه بخاری نیز آن را روایت کرده است  
 ولیکن نه از غیر مسلم و نه مطلق این حدیث متفق علیه باشد بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره تیر روایت کرده اند  
 ولیکن با حدیث غیر متفق در الفاظ و در چنانکه گفت - رواه ابو هریره رضی الله عنه - و روایت کرد این حدیث را  
 ابو هریره با الفاظی و فایده که با حدیث غیر وارد و وفیه - و در حدیث که ابو هریره روایت کرده است چنین آمده که - و اذا  
 رأیت الخفافه المرأة اھم اھم لو کما الارض - و نشان قرب قیامت آن است که چون تیر تیر پادان بر خیزد نشان  
 گران کنعان یعنی نادان و پیردان را صاحب ملک و جاده و حاکم - فی خمس لا یجلسن الا الله - علم قیامت و وقت برپا شدن و



و اصل است در آن پنج چیز که می دانند آنها را پنج سبک که خداست تعالی - ثم قرأ - پس بخوان تا آنحضرت از براسه بیان و تمیز آن پنج چیز که آن را جز خدا ندانند این آیت را که - ان الله عند علم الساعة - بدرستی که خداوند تعالی نزد اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کسی نخواهد رسید و نیز ان هیئت الایة - و نزد اوست علم باران که کسی نخواهد دانست تا آخر آیت که - یعلم ما فی الارحام و می دانند و کسی نمی تواند بداند که چه هست در شکم زن حامله پس از آنکه زاده شود و مادر می داند نفس بای ارض فوت - و می دانند یکس که کلام زمین بگوید و در اوقات که بلیغ الایه حساب عقل یکس اینها را ندانند آنها از امور غیب اند که خبر خدا کسی آن را نداند مگر آنکه و کسی تعالی از نزد خود کسی را نداند بوی و الهام متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما ولادت و پیش از وی یک سال بود اسلام آورد و همراه پدر بزرگوار خود و حضرت و بعضی گفته اند پیش از و آورده و این صیغ منجم شده حاضر نشد پدر از جهت حضرت و در حضور او احدی اختلاف است و بود و بعضی گفته اند از اهل و مع و زهد و سخت احتیاط و پرهیزی و تقوی و تقیسم بود و در اتباع سنت پیامبر و رضی الله عنه نبود هیچ یکی از مائده آنکه میل کرد و بدینا میل کرد و نیاورد الا این عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از این عمر که گفت گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم - بی الاسلام علی خمس - بر آورده شده است خانه مسلمانان بر پنج چیز - شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله اول گواهی دادن بخدائی خدائی تعالی و تقدس و پیغمبری محمد صلی الله علیه و سلم - و اقام الصلوة - دوم برپا کردن نماز و گردان آن درست و درست - و ایتا الزکوة - سوم دادن زکوة مال - و الحج - چهارم حج کردن - و صوم رمضان - پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کردند مسلمانان را بخانه که این پنج چیز قواعد و عظم و ارکان آنند و این خانه بانیها برپاست متفق علیه - و عن ابی هریره رضی الله عنه - در نام و بعضی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله بن قنفذ اند و در حالیت نام و عبد الله بن قنفذ بود و عبد الله بن قنفذ آمد بروی کثیف بهت نگاه داشتن و کسی که پیغمبر را از بلاد و دست اسلام آورد و در سال خیر که سال بنفتم است از هجرت و حاضر شد آن را با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و موافقت نمود و طلب علم و تالیف بسیاری شکم و بود و از حفظ صحابه و بود حافظ شریفی متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم - الايمان بضع وسبعون شعبه - ایمان بنهاد و چند شاخ است بضع و سی و هفت تیر آمده نام عدد است از سده تا دو که لغاری از و بعضی گفته اند یا تعبیر کنند پوشیده نماند که شعبه ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و ادب بیرون از حد و احسان است و تسبیح عدد مقصور بر علم شایع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را جمع باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بعضی آن باشد که ارجاع آن بحد و عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آن را بحدت آنکه اول و بی بعد و گفته باشد و وقت دیگر بعضی احکام دیگر باین افزوده شد و بعضی گفته اند که عدد و از ذکر این عدد و تسبیح نیست مراد بیان تعدد و کثرت است و این توجیه در عدد سبعین و در است گفته که ذکر آن بیان





ہے و زبان ہر وادیاست و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شدہ والا کافران کہ ذی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند  
 و در روایت ابن جریر بن سلم الناس واقع شدہ و این عام ترست کہ اذکر السیوطی و بہر تقدیر وادیا باحق است و الا حکم شرع  
 بر پیاد از جزو ضرب و شتم جایز بود و در بعضی مواضع واجب گردید و پیش از ہر یک حکم شرع آیت ثور دن خلاست و اگر خون منقوس  
 پییزی رو است و ورا آن است کہ مسلمان را خفقتش نیست کہ مردم را اذاکند و مسلمان باید کہ برین صفت باشد و ہر کہ برین صفت  
 باشد گویا مسلمان نیست نہ آنکہ ہر کہ برین صفت دارد تنہا مسلمان کامل است اگرچہ در باقی احکام و ارکان دین نقص پیدا کند چنانکہ محمدان  
 گویند شہر مباحش در پیہ آزار و ہر چہ خواہی کن ہ کہ در شہریت ما غیر ازین گناسہ نیست و تحقیق وادانتہ است کہ ہر کہ با داسہ  
 حقوق پروردگار تعالی حقوق خلقی چاہے آر و مسلمان کامل است و اما ہاجرین ہجر با حق الدعۃ و ہجرت کنندہ کسیست  
 کہ ترک کند پیہ را کہ نمی کردہ و باز داشتہ است تعالیٰ ازان بدانکہ ہجرت در شریع معنی بیرون آمدن از دار کفر  
 بدار الاسلام و اگر ختن از نقتہ دین است و این را ہجرت ظاہرہ گویند و ہجرت باطنیہ انکار موطن طبعیت برآید و از انچہ نقل شد علیہ السلام  
 بدان داعی است بگریزد و ترک و ہر تحقیق شہریت ہجرت براسے این غرض است و ہر کہ از وسعے این غرض حاصل شد در حق  
 مہاجر است اگرچہ در وطن باشد مگر آنکہ صورت ہجرت و ظاہر آن نیزہ واجب گردید چنانکہ در زبان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسلمانا  
 را از کہ بہرینہ واجب بود ہجرت کردن و قصد وادین حدیث حث و ترغیب مہاجرین است بترک مہاجر و ہجرت و صورت آنکہ  
 کنند و ہجران مغرور نشوند یا نسبی یا طرہ آنہا است کہ صورت آن را دریافتند بحصول ثواب آن ترک مہجرات ہذا لفظ بخاری  
 حدیث کہ مذکور شد لفظ بخاری است کہ وسعے باری لفظ ہریش را روایت کردہ و بار وایت مسلم قرسے مہاجرے و مہاجرے  
 و لفظ واد چنانکہ گفتہ و مسلمان رجلا سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مسلمان اپنین آمد کہ در وسعے پر پیاد از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم ای مسلمان خیر کہ نام یک از مسلمان ہست قال گفت پیہ خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من سب  
 و پیدہ و وزیر سلم این خبر کہ و اما ہاجرین ہجر با حق الدعۃ نیست و ظاہر عبارت مولف مہم است کہ باشد فافهم و عن انس  
 بن مالک بن النضر الانصاری انخرج فی خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدمت کرد و آنحضرت زودہ سال و در آمد و در خدمت و  
 ہشت یاد سالہ بود انتقال کرد و ہجرہ در خلافت عمر رضی اللہ عنہ تا نقتہ لند مردم بروے و وسعے آخر مہاجرے ہست کہ ہر ہجرت  
 سنہ احدی و سبعین ہجرت اول بسیار است رضی اللہ عنہ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بالتاس والدہ اش دعا کرد و دنیا  
 و دین در دین بگویدا مادر دنیا عمر او بعد رسید و اولاد و از حد تجاوز شد و گلستان او در سال دو بار میوہ میداد و قال رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم لایومن احدکم ختمے اکنون احبالیہ ایمان نمی آرد یکے از شما و میگرد و مومن کامل تا آنکہ ہاشم بن دوست  
 داشتہ تر کہ وسعے مومن والہ و ولدہ والناس ہجرت از پدرش و فرزندانش و مردم ہر شہر متفق علیہ نشان ایمان  
 مومن کامل است کہ پیہ خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوب ہست و خطم از پیہ خیر و ہر کس باشد زود مومن چنانکہ پدر و فرزند کہ حکم طبعیت و طبیعت  
 محبوب و مرغوب اند و چہ باشد مردم کہ با ایشان علاتہا سے محبت و موافقت در میان واد و چہ طبیعت و چہ با اختیار و باید دانست











و اما آنست که ایشان را البته نمی کشیم اما اگر در واقع تو به وسیله صحیح است و آخرت سود خواهد کرد و چون ائمه رضی الله عنهم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جعل صلاته کسکبه یکره و نماز را به نیت ناسکه که در دنیا اسلام است - و آنکه قبل از نماز - و روزه می آید و قبل از آنکه چه است - و اکل و چیتنا - و بخورد و روزه کرده شده مارا - خدا که مسلم الذی له ذمته الله - پس آن کس مسلمانیست که بر او راست عهد و امان و کفایت خدا و روزه و نماز که سر و مال بجهت معنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند و اصل روزه و فدی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان و آمده اند - فلا تخفوا الله فی ذمته پس عهد و عهد شکنی نکنید خدا را و روزه او بجهت و تقصیر و بضم تا و سکون تا و کسر فاست از آنجا که معنی عهد و عهد شکنی کردن آنکه با دیگران سبب چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شما و تمیز و تمیز آن است که این سبب چیز نشانه است و درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز کند از شما که مسلمانان بیکدیگر اند و دلالت دارد بر اعتقاد و بهر جهت محمد صلی الله علیه و سلم قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبل از آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و با او را نیز ذکر و بخت آن است که اگر قبل از شهرت و خصوص نماز با اختلاف قیام و قرائت که دیگران از این کتاب نیز دارند و اکل و چیتنا مانع مخصوص با اهل اسلام است و بهر جهت و بجهت از نبی خوردند - و اما بخاری - و عن ابی هريرة رضي الله عنه - قال انی اعلم انی - آمد با و به نشیمن پیغمبر را - محمد صلی الله علیه و سلم قال - پس گفت آن اعرابی یا حضرت - و لی - عمل - راه تامل و مطلع گردان بر کاره که - اذ لکنه و لکنه - چون کلمه آن کار را و آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب آن اعرابی - بعد از او را آنکه بجهت پیشین میبینی خدا را و شریک نمیکردی با و به چیزه را اینها شما و تمیز و ذکر و از جهت شهرت آن یا سوال از آنکه که بعد از شما و است و مرد با شریک یا پیشش تبار است یا یار که در و به شریک میگردد و خلق را بخدا و خداوند عبادت آن را شرک صغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث آنجی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود - و نفیم لصلوة ملکوتیه و پر اسپاری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - و نودی الزکوة المفروضة - و مبدی زکوة که فرض کرده شده است زکوة نام همین فایض است و مرد زکوة اینجا صدقه است - و تقصوم رمضان - و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را دیگر که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و درآمدن در بهشت کافی است و شاید که فرائض در آن وقت زیاده برین نبود و چون آن مرد طالب اهل درآمدن در بهشت بود - قال - گفت و الذی فی نسی بیده - سوگند بان خدا که بقایه فرائض در دست قدرت اوست - لا اری علیک بانشیاء و الا فحق منه - زیاده کتم برین عبادات که فرمودی خیر را از فوائض و نقصان کتم ازین فرائض خیر را و صاحب این حال ناجی است به شریک اگر چه تبرک من منی بود و تبرک نوافل خیرات و از ثبوت درجات محروم یا مرد زیادت بر حد شروع است و نقصان از آن مثل زیادت کثرت و نقصان آن یا مرد آنست که زیاده بیکم در و اوال و نقصان بیکم و قبول یا این سائل رسول قیسه ای سوگند خورد که زیادت و نقصان بیکم در رسانیدن حکام بقوم خود یا این کلام کثایت است از بهانه و شدت و اخذ و استتمام با دشمنان و حقیقت کلام مردانیت - فلما دلی پس گاه

کہ روئے گردانیدن اعرابی و پشت و او بر پشت - قال ابنی - گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یظن اسے رجل من ہل  
 اجنبی - کہے کہ شاید دیگر دانا و ارا نظر کردن بسوسے مرد سے از این شہرت یعنی بہرگز نخواہد گشت راہ بینید - فلینظر اسے ہل - پس  
 باید کہ نظر کند بسوسے این مرد و بیند او را چون آنحضرت صادق و قیاس و عقیدت او را با حکام دین مشاہدہ فرمود و بشمارت واد  
 اور اپنے پشت - متفق علیہ - و عن سفيان بن عبد الله الثقفي قال قلت لسفيان بن عبد الله الثقفي طائفتي طائفتي کہ صحابی ست عامل  
 عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی اللہ عنہما گفت گفتم - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاسلام قولاً - یگوید اسے من در باب اسلام  
 و ایمان سخنے کہ - لا اسأل عنہ احد ابداً - محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہم از ان سخن هیچ سیکے را بعد از تو یعنی خبر تو یا بعد از من تو از عالم  
 دنی روایت نیک - و در روایتی ہے بعد کہ خیر کہ آمدہ و این روایت مبین معنی اول است - قال - گفت آنحضرت در جواب  
 دوسے - قال مننت باسمک ثم استقم - یگوید ایمان آوردہ و مستقامت و استقامت و در زبان نبی گواہی دہدہ و چنانست حق با اسما  
 و صفات و افعال او و تصدیق کن او را و آنچه خبر دادہ و قبول کن امر و نہی او و این شامل ست تمامی آن چیز را کہ بان ایمان آید  
 پس از ان التزام کن کہ حق آن قیام خالی و بران استقامت و در سہ و استقامت ملاوت کردن انسان ست راہ رست را  
 و بر راست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نہای را بر وجہ دوام و ثبات و اعتدال سبب زین و فتور و قیام  
 گفتہ استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق و نہای سدا دہے افراط و تفریط و در حد اعتدال  
 فرمودہ کہ استقامت بر وشتن نفس ست بر اخلاق کتاب ہدیت و مراض و معاد و سا فتن او ست تفہیم ملکات را سخر و دوسے  
 از فضائل - رواہ مسلم - و عن طلحة بن عبد الله رضی اللہ عنہ - قال جاز رجل اسے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من  
 اہل نجد - روایت سنت از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و برادر زادہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او را آخر کتاب مذکور کردہ و انشاء اللہ  
 تعالیٰ گفت آمدہ و سوسے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اہل نجد یعنی فون و سکون جم نام بلاد عرب ست از تہذیب و تمدن  
 عراق مقابل غور و نجد و اہل زمین بلند را گویند چنانکہ خود بفتح غین زمین است را - تار الراس - پیرا کندہ مرید  
 نسیم و دوسے صوته - در اسے کہ می شنویم آواز است او را و نہی آن را دوسے بفتح وال و خم آن و کسر واد و شہادت ایست  
 تحقیقہ آواز است را گویند کہ مفہوم نکر و چنانکہ آواز گس شہد و مانندان - ولا نقہ یا نقول - و نمی فریم خبر سے را کہ میگوید  
 آن مرد و شمع و نقہ فون ست چہیغہ معلوم و بیایہ تحقیقہ مفہوم چہیغہ مجہول نیز روایت ست و بر تہذیب اہل و دوسے  
 منسوب ست و بر تہذیب مرفوع - سے و نامن رسول اللہ - تا آنکہ نزدیک شد آن مرد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فافزاید  
 یسأل عن الاسلام - پس ناگاہ آن مرد پیوستہ از احکام اسلام و فرائض و سے و تواند کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد  
 و عدم ذکر شہادتین بہت شہرت آن و علم بدان باشد - قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس معلولات  
 فی الیوم و اللیلۃ - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفتہ آن مرد - ہل - کیا ہے - پس از نماز پنجگونی  
 پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطلع - پس گفت آنحضرت نیست تو خبر این پنج نماز را کہ از خود میاری

از نماز نیکو نه فریبیده باشد - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و صیام شهر رمضان - و دیگر از احکام مسلمانی  
روزه داشتن ما و رمضان است - فقال بل علیه غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزه رمضان - قال - گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم - لا الا بالوجوب - غیره جز روزه رمضان اگر آنکه در وقت نفل داری - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - و ذکر رسول الله  
و ذکر دیگر آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - الزکوة - زکوة را - فقال بل علیه غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة - فقال لا الا بالوجوب - گفت آنحضرت  
بر من جز زکوة اگر آنکه صدقه نفل داری - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - فادبر الرجل - پس پشت داد و رفت آن مرد - و هم بقیه - و حال آنکه در مشکوٰۃ  
و الله الا انی علیه ذرا ولا اقص منه - چند اسوگند که زیادتر کنیم بر این و ارض و نه کم کنیم از آن تو بسیار این کلام در حدیث سابق گذشت - فقال  
رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - اقل الرجل ان صدق - نه گماری و چه چیزی یافت این مرد اگر راست بگوید و عمل  
بدان می کند یا درین رعایت و اهتمام که از کلام و معنی می شود راست گوشت پس غرض علاج بر بعضی بعد از این نیست - و ان  
صدق نفع خیر و روایت است - متفق علیه - چون سوال آن مرد از قرآن سلام بود که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن را  
برای سوسه و یا آنکه در آن وقت حج فرض شده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و درین زمان وقت واجب نشده یا شاید چون و فرض قطعی  
نبود و ذکر و یا بجامه افشانی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود یا خیر فرمود و از خیال لازم نیاید که چیزی دیگر در اسلام فرض نباشد پس یک  
شافعی این حدیث بر بعضی فرضیت تسبیح و توحید و اعتقاد آن از آنچه پیشی ذکر کرده چیز - باشد - و حسن این عباس رضی الله  
عنه - مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
سینه و ساله بود و یا نوزده ساله یا مثلاً که در آن است و حیرت ایل داد و یارید و در دیار اهل اناس و در گفتار فصیح و اناس و در حدیث  
اهل اناس بود و لقب او روحان القرآن و سلطان التفسیر و دوسه تنه اهل التفسیر صلی بن ابراهیم بود و در عاقل حکم بود و در طول انفا  
و در مردم جهان نبود که گویا بر عصب سوار است و عباس از دوسه درازتر و عبدالمطلب از دوسه بود و بعضی مشرب به سیم و سیم صبیح الوجه افکار  
مانت باطراف ششمان و چین بود و دوسه هفتاد و یک سال رضی الله عنه - قال - گفت ابن عباس - ان وفی عبد العیس -  
بدستی که رسولان عبد العیس که نام قبایل است از ریجه و در اصل این نام در کلان ایشان است که ایشان را بنام دوسه می خوانند و اکثر  
نامها را قبایل این چنین است که بنام بدان می خوانند - اما التواکلی - چون آمد پیغمبر - صلی الله علیه و سلم قال رسول الله - گفت  
پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من القوم - که است این قوم - او من لوفد - یا فرمود که است این جماعت رسولان لشک راوی است  
قال و ریجه - گفت این قوم را چه نام - قال - گفت آنحضرت - عربا بالقوم و بالوفد - عربا بر این قوم را و یا این وفد را چه نام  
فران را گویند و این کلمه را به اسم اکرم و استیلا و زاننده گویند یعنی در آمدی جاسه فران را و گاهی به اسم اهل و نه لا نیزه آن می کنند  
یعنی در آمدی توان اهل خانه خود را و جاسه نرم و ملائم را - و غیر خرابا و لا ناله - و آید در حالیکه رسوا و فیه و نشوید و بلا و شدت  
و بیجانی نه بیند و این بشمارت و دعا - پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم من القوم - که است این قوم را - قالوا - گفتند وفد - یا رسول الله  
الا لست طبع ان ناسیک - بدستی که مانی توانیم که بیاییم ترا - الا فی الشهر الحرام - که در ماه هرامه جاسه مردم را و یا آن ذی القعدة و ذی الحجة

















محبوب یا قطع نظر از ان شیرین و لذیذ است و غالباً این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از غیبت غیر تواند بود و الله اعلم - فقال -  
 پس گفت آنحضرت - ما من عبد قال - نیست هیچ بنده که گفت - لا اله الا الله ثم مات على ذلك - پس مرد بر  
 اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نه گفت و نکرد - الا دخل الجنة - مگر آنکه می در آید آن بنده بهشت را بنده بگوید - قلت -  
 گفتیم من - وان زنی وان سرق - آیا می در آید بهشت را اگر چه زن که کرده باشد آن بنده و زنی کرده باشد - قال - گفت  
 آنحضرت - وان زنی وان سرق - می در آید اگر چه زن کرده باشد و زنی کرده باشد چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابو ذر  
 باز عاده کرد بر سر تحقیق و تحقیق و تواند که تکرار و عاده از جهت کمال سرور و رحمت حق و ذکر گزازی نعمت و سبب حل و علا باشد باز بگوید  
 قلت - گفتیم - وان زنی وان سرق قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق قلت - باز گفتیم - وان زنی وان سرق  
 قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق على نعم الف ابی ذر - می در آید بهشت را بر نعم الف ابی ذر نعم نبی خاک نامید  
 مشتق از نام شمع را یعنی خاک و مراد بر نعمت درین جا خوار می و انقیاد است با کرامت چون ابو ذر را سبب جا کرد و استغفار این مرد  
 این حکم را گو یا سطوع و محبوب نزد و سه خلاف آن نمود پس حکم کردن آن موجب خوار می و سبب است او را و او را با کراه  
 و جبر بر آن آوردن است انکه مردم میگویند فلان بر نعم او این کار کردی گفت آنحضرت - و کان ابو ذر اذا حبس بهذا -  
 و لود ابو ذر مئة که حدیث میکرد این حدیث - قال - هیچکس این کلمه را که - وان نعم الف ابی ذر - چنانکه شنیده بود  
 از حضرت در حق خود بر سه تند کار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التماس بدان حدیث که در شام من آن محبوب چنانی که شنیده  
 بود بگذاشت و هنوز لذت آن در دل است به منفق علیه - بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن اگر چه  
 فاسق باشد و مرکب کبیره می در آید بهشت را با عفو و مغفرت پروردگار تعالی فصل و کرم او یا به شفاعت رسول  
 صلی الله علیه و سلم یا بعد از تعذیب و در آوردن و آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او برنا تا و ایل او آنست که در  
 حدیث معاذ گفته شده و تعذیب اهل سنت اینست که فاسق مومن است و مال مومن آخر بهشت است و احادیث صحیحین بر این  
 بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین هم چون بود و اعتقاد است پیش از ظهور اهل بهشت از متغیر و غیر  
 ایشان همین بود و تعذیب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و محاربت در نار و گل داخل است و حقیقت ایمان  
 و ایشان میگویند که اگر میگویم بنده مجرب و گفتن لا اله الا الله بهشت در آید باعث میگرد و او را بر اعتقاد و غرور و از کتاب  
 معاصی و فسق و فجور میگویند که این اعتقاد مردم را از رتبه اعلی و قید شریعت می برآورد و نه چنین است که ایشان  
 میگویند چه تمهید است و عید است و ایشان عصاة که و رو یا فتنه بسیار است و آن کافی است و انداز و از چهار  
 و اگر خوانند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصه و احصا باشد و غیر آنست که او ستمی در است  
 عذاب مسلمانان گناهکار در است عمر دنیا باشد که نیست هزار سال است و در بعضی روایات فتنه و هزار سال  
 آمده و صد و این کلمه بسبب ق و اخلاص و ثبات و دوام بران بے عروض منافی و محال است از شک

و تروکارے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلہا سے ایشان مملو و محشوست تہر کم ظلمات و شبہات و واقع اند در و در استخفاف و استلال و با وجود آن فسق اگر قصد یقین فی حاصل باشد و غلبہ شہوت و نفس معصیتہ صادر گردد و خوف و خج و خرم و غم بر توبہ بآن مقدار باشد بقصد خاص و عن کہم امید واری ہست کہ بخشد و بعد از جزا و ندادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت درار و حکم اللہ را بشا و فعل بایرید و ہوا الخیر انکیم و عمن عباد و بن الصامت - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الہ الا اللہ و شہد ان لا شریک لہ و ان محمد عبده و رسولہ و ان عیسیٰ عبد اللہ و رسولہ - کسکہ گواہی دہد کہ خدا یکے است و محمد بر حق و گواہی دہد کہ عیسیٰ بند خدا و رسول است و در اثبات بندگی عیسیٰ را رواست بر نصاری کہ اورا اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت بر سالت وے رواست بر یہود کہ مکرر سالت او نید - و ابن امتہ - و گواہی دہد کہ عیسیٰ پسر داود خدایے است کہ حرم باشد و چون مرد عبد اللہ میگویند زن را اللہ اللہ میخوانند و زن و مرد ہر ہمہ غلام و دوا و ہنر گان پروردگار تعالی اند و ظاہر نیست کہ ابن مرد بر نصاری است و تا کہ دوست طلبی کنند کہ در یہود و غیر توان بود و مرد بر است ساحت اوست از نسبت تذوق و شتم کہ یہود را میکوزد - و کلمۃ القہار اسے فرم - و عیسیٰ کل حق تعالی است کہ افکند و فرستاد اورا بسوسہ حرم عیسیٰ را کہ اللہ را ازین بہت گویند کہ بجز کلہ کن پیدا شدہ ہے و ساطت پیر و اسباب عاوی در ولادت یا از بہت آنکہ تکلم کرد در گوارہ وقت صغیر سن پس منظر کامل اسم اشکم باشد - و روح منہ - و عیسیٰ روحے است صادر از جناب حق اورا روح بہت آن گویند کہ اسبابے اموات کردہ یا دلہا سے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مرد خداوند روح است صادر از قدرت حق ہے و طہت اصل وادہ - و انجبت حق و النہا حق - و گواہی دہد کہ بہشت حق است و آتش دوزخ حق است - ابو عبد اللہ - می و کار اورا خدایے تعالی و بہشت ابداً از یاد از عذاب - علیہ ما کان علیہ من عمل - ہر آنکہ وارد وے از عینیک یاد و این حدیث صریح است در نہ ہر اہل سنت و جماعت - متفق علیہ - و عیسیٰ مکرر بن العاص - رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ است از عقلا سے قولش و اہل وقت احوال و سے در کتاب جامع المناقب بیاید - قال - گفت محمد بن العاص - اثبتت نبی - آدم منہم بر اجماع علی علیہ وسلم قللت البسط مینک فلا بائیک - یہی گفتہم یا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرما کہ من دوست راست خود را با جیت اسلام کہم تہر اولاً با لیک با کسر لام و نصب عین و فتح لام و فتح عین مرد و خواندہ اند ثبسط عینہ - پس فرما کہ ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دوست راست خود را - فقہت یدی - یہی کشیدم من دوست خود را - فقال - یہی گفت آنحضرت - مالک یا عمر و - جہ شد ترا و جہ کار میکنی و چرا دوست کشیدی ای عمر و - قلت اردت ان انتہط - گفتہم من میخواہم کہ شرط کنم - قال انتہط ماذا - گفت شرط میکنی چہ شرط میکنی - قلت ان تفرقی گفتہم این شرط میکنم کہ اگر زیدہ شود و اگر گمان کہ پیش ازین کردہ ام - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اما قلت یا عمر و ان الاسلام یدہم ما کان قبلہ - آیا نمیدانی تو اسے عمر و نبی بدانکہ اسلام آوردن می افکند و بر طرف میکردانہ ہر گناہی را کہ پیش از ان بودہ منکرم و غیر ظالم - و ان الحجۃ تہم ما کان قبلہا - و نمیدانی کہ ہجرت و گنہن از دوا حرب مبارک اسلام ہر منکین گناہان را کہ پیش ازین بودہ

















مردم و جنات و بنی نجران گردانند که وادان تعلیم که سبب سعادت و آسائی منشی است اشارت است تا باینکه نیست آنکه منشی است  
 علی و سلم بر آسمان و سبب تسبیح است و آسائی کار ایشان است و نیز بشارت است به شایسته مردم و تقاضاست بعد از شهادت دنیا  
 و مرد و است با آنکه آنکه فقال از و بخت علی با تین پس گفت باین تعلیم مرا پس لقب من و را در آنجا بود پس برکشید  
 از آن پس این بستان - بشهدان لا اله الا الله - و را که گویا سید در التوبیت حق و توبیت پیغمبر - سستیها بها قلبه - و را که  
 بشهدان است باین شهادت دل و سبب - بشهدان با تین - پس بشارت ده و را به بشارت یعنی خبر ده و را که هر که این  
 نصیحت است به شهادت - و کان اول من لقبیت عمر پس بوختین کسی که پیش آمد من و را عمر فقال - پس گفت عمر -  
 ما تان النعمان - چلیبت این تعلیم - یا اباهره قلت ما تان بخار اول الله - گفتیم این تعلیم پیغمبر خدا و را - صلی الله علیه و سلم یعنی  
 بهما - فرستاده است مرا باینجا - اینکه من لقبیت بشهدان لا اله الا الله سستیها بها قلبه - هر که اوقات بخت گویا سید  
 باین بختین دل خود - بشهدان با تین - بشارت و هم من و را به بشارت - فضریب عمر بین تین - پس زد عمر میان دو بستان من -  
 فخرت لاشی - پس بر زمین افتاد و بر قعد خود - فقال ارجع - پس گفت عمر باز کرد - یا اباهره فوجعت اسلے رسول الله -  
 پس باز گشتیم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجتشت بالکاء - پس زیاریدم و نیا جستم با آنحضرت و چشم او را  
 بنهال پر و ن آوی بکس بار او بکا چنانکه کوک پیش مادر خود میر و فی الصراح جش زاریدن بکس و آموه گشتن گشتن را  
 و اجشت و جشت هر دو روایت است - و بکنی عمر - و سید آمد بالا سبب من عمر - فاذا هو علی اثره - پس نگاه کرد و نگاه  
 و سبب و عقب من است و اثر بکس عمر و سکون مشاهد و فختین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است - فقال رسول  
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مالک یا اباهره چلیبت ترا و چکار میکنی و چار میکنی ای اباهره - قلت گفت من که -  
 لقبیت عمر پیش آمد عمر را - فاجتره بالذی بختی به - پس خبر وادم من و را بآن شگس که فرستاده بودی مرا بدان حکم کنی بشارت  
 وادان بخت مر کس را که گویا و هد بالا الله لا اله الا الله - فضریب بین تین فخرت لاشی - پس زد عمر در میان دو بستان  
 من زون بخت که افتاد و بر قعد خود - فقال ارجع - پس گفت عمر باز کرد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه  
 و سلم یا عمر احملک علی ما فعلت - ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی پرانوی ابو سیر و را باز گردانیدی و را  
 قال گفت عمر - یا رسول الله بانی انت وادی - ما و روید من فدا سبب تو بار - بعثت اباهره بعلیک - آیا بر کنجی و فرست  
 اباهره را با تعلیم خود و حکم کردی که - من لقبی بشهدان لا اله الا الله سستیها بها قلبه بشهدان با تین فقال نعم گفت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم آسمان فرستاده ام و را که این بشارت دهد - قال فلا تفعل - گفت عمر پس من این حکم را فانی آشی ان کل الناس  
 بیکر که من می ترسم که کسی که باین بشارت یا برون کلمه بخود عمل نکند فحله معلون - پس بگذارد مردم را که عمل کنند -  
 فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حکم - پس چون تو مصلحت در گذشتن مردم می بینی بگذارد بشارت ده  
 اگر گویند چون روا باشد عمر را که من کند از احکام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بآن حکم فروده باشد و باز کرد و اباهره



و فتح بجانب او قلت له بانی انت و امی - و کفتم مراراً بید و مادرین خدا سے تو بگو - انت احق بها - تو نہ از منی باین  
نجات و باین خصلت و رسیدن از ان از جنت کمال قریب تو از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حق تو بر علم و مخصوص بودن  
تو بحسبیت اسرار - قال ابو بکر - گفت ابو بکر - قلت - کہتم - یا رسول اللہ ما نجات ہذا الا امر بحسبیت نجات این کار - فقال - پس  
گفت آنحضرت - صلی اللہ علیہ وسلم من قبل منی الکلمۃ الی غیبت علی علی - کہتے کہ قبول کن از من کلمہ را کہ علیہ السلام کہ دم و علم  
خود کہ ابوطالب است - فرما - پس قبول نکرد و من آن کلمہ را - غیبت لہ نجات - پس آن کلمہ نہ کس را نجات است - رواہ احمد  
بدانکہ علی و در شرح نجات ہذا الامر گفته جائز است کہ مراد باین امر مرادین باشد یعنی نجات در دین از آتش و در دنیا و خلاص از ان چہ بکثر  
یا مراد باین کہ مراد در آن افتادہ انداز قریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شہوات و ارتکاب مباحی سبب نجات از ان  
حسبیت فرمود این کلمہ است کہ تصدیق بدان سبب نجات از آتش و در دنیا و در دست و لا دست و سے موجب نجات  
قلب و طهارت باطن کہ سبب دفع غرور شیطان و زہد در دنیا و حصول تقوی است انتہی پوشیدہ نماز کہ در چہ  
اول ازین دو وجه نظر مستند بر آن عثمان رضی اللہ عنہ خود روایت کردہ است کہ ہر کہ ہمیر و وسیلہ نماز لہ اللہ مراد می در آن  
بہشت را پس چون گوید کہ پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از آنچہ در دین سبب نجات از آتش و در دنیا و در چہ چون  
رو ابو بکر کہ ابن علم کہ اول او اہل دین اسلام است عثمان را مصلی بنا شد کہ آن گویہ فراموش کرد و سے رضی اللہ عنہ  
آنرا از روایت حسبت و شدت حیرت و باین چنان جواب آن است کہ مراد نجات از وسوسہ شیطان است چنانکہ سونی  
حدیث در آن ناظر است و در روایت محمد بن حنفیہ کہ کلمہ کثرت عثمان و سلام کہ در سے پس رو کرد و سے سلام او را  
پس شکایت پیش ابو بکر و پس گفت ابو بکر چہ منع کرد ترا از رو کرد و سلام بر او خود گفت عثمان بنجد اسو گندہ شنیدہ من آن را  
و من حدیث بیک و نفس خود را ابو بکر گفت و چہ داوی رہیث بیک و دی نفس خود را گفت در خلاف شیطان کہ می انداختہ و  
نفس من چہ بزار کہ دوست ندارم کہ بزرگان آن را اگر چہ تمام آنچه بر سے زمین است مراد از آن کلمہ با خود و دوستی  
کہ می انداختہ شیطان آن را و نفس من ای کاش می پیسیدم من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ نجات پیدا کرد ازین حدیث  
کہ می انداز و شیطان و نفس ہما سے ما گفت ابو بکر بزرگانی کہ من شکایت کرد و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پیغمبر  
از آنچہ نجات و ہمارا ازین حدیث کہ می انداز و شیطان و نفس ہما سے ما گفت ابو بکر بزرگانی کہ من شکایت کرد و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پیغمبر  
شمار از ان حدیث این کہ گویند آن کلمہ را کہ امر کردم خود را از زہد و موت قبول نکرد و واہ ابو علی فی سندہ و قال ابو بکر  
فی زوائد شریفہ سندہ حسن کہ ان فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مستخرج حدیث ما شیخ ابن حجر مکی و در شرح قول و سے ابو بکر  
گفتہ کہ مراد بوسوسہ ہما نجات کہ نزدیک بود کہ مردم در ان بقیعہ انقضاسے دین و انطفاسے الوار و انطفاسے سلمہ ان  
بودند برو عن علی بن محمد او انہ سمع زید بن اللہ روایت است از محمد بن الاسود کہ از فضل او و جواب سے سوالیہ است  
قدیم اسلام روایت کردہ از سے امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و نسبت او با سود از جنت آنکہ علیہ السلام او را باین دلیل و بود





و عن ابی ہاشم عنی عن عبد اللہ بن جابر عن رسول اللہ - روایت است از ابی امامہ کہ مردی پیر پیغمبر خدا را بحلی اند علیہ  
 وسلم بالایمان - چہیت نشان سخت و درستی ایمان - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذ اہترک حنک - چون  
 شاد و خوشحال گردانند ترا حنک کہ صد و شصت و از تو بشکرا توفیق و اعانت حق و امید قریب در گاہ و سے قہارے و تارک  
 سنجیک - و اندوگین و یہ حال گردانند ترا بدی کہ از تو چو دایک بخت خوف عذاب و کراہت بعد و حجاب - فانت مؤمن - پس تو  
 مؤمن و درست ایمانی زیرا کہ این علامت و جو تصدیق و یقین بخدا و احکام و سے و نشان ایمان بر تو آخرت و جزاے اعمال  
 و سیکہ از مواضع یقین کہ واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزاے اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوہاب المہدی مسکی  
 قدس اللہ روحہ و اوصل الدنیا فتمتہ در رسالہ جبل المتین فی تقویۃ یقین فرمودہ است چہا چیز است کہ سالک این راہ از یقین کردن  
 بدان جلدہ نیست اول توحید کہ باند کہ خدا سیکہ است بچہ صفات کمال موصوف و ہر جہہ در عالم روح و ارتقا و تہذیب و ترقی و  
 عطا جملہ حکم و تقدیر و است و فائدہ آن عدم التفات بہ سواست از شر و شیع و وجود عدم ایشان دوم توکل کردن  
 و استوار و استقامت چنانست کہ شایستگی را در رسانیدن از حق و فائدہ آن اجمال و طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقہ  
 اسباب سوم یقین کردن و جزاے اعمال ثواب و عتاب و فائدہ آن اقدام نمودن بہ طاعت و دور بودن از خصیت  
 چہا آم یقین کردن در اطلاع خدا کے تعالیٰ بر احوال بندہ در ہمہ حال و فائدہ آن ہی کردن در اصلاح ظاہر و باطن و مبالغہ  
 دران شیخ ابن عطاء اللہ اسکندری در کتاب حکیم فیرا یذ نشان موت قلب ماند و یکن شدن بہ رفوت طاعات و پیشانی  
 نابودن از وجود ذرات - قال - گفت آن مرد - یا رسول اللہ فما الاثم - پس چہیت بزرہ و نشان دانستن آن کہ درین کار بزرہ  
 کاری است - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذا حاک فی فہک شئ - چون بخورد ذات تو چہیت و تاثیر کند تو  
 و شر و ساز و ترا وطنیان و تخر و گیر دل تو و شرح نکرد و بیان سنہ قہارے - پس بگر از آن کار را کہ این نشان آن است کہ در  
 بزرہ است و این است معنی استغفرت قلبک فتوسع قلبک کن از دل خود اما و قلب قدسی است تخلی کلیمہ تقویۃ یقین و نور ایمان  
 و صفاتی بصفائے یقین این چنین و سے اگر در کردن کار سے شر و بود و در خلیان پذیر شود علامت آن است کہ درین کار چہ  
 است از بزرہ دل عایہ ہونان کہ شہواست بہ ظلمت بصیرت و کمورت کنیک را بدینار و و بدینیک کار و تہذیب و است  
 کہ فتواسے قلب و جاسے تہذیب کہ دلائل شرعی دران فقہ و متعارض باشند چنانکہ نص قرآن و حدیث و اجماع یا تہ نہ شود و  
 اقوال علماء و انجاستعارض و مخالفت باشند انجا بر سے ترجیح قوسے بر قوسے شرح صدر و فتواسے قلب متہلست فافہم و بعد  
 توفیق رواہ احمد و عن عمر بن عبد اللہ عنی عن ابی جلیل است سوم یا چہا رم و اسلام قصہ آمدن و سے بکارت  
 شریف و اسلام آوردن و خدمت شدن خالی از غرابتے و جاسے نیست در بعضی مواضع ذکر کردہ شدہ است رضی اللہ عنہ  
 قال - گفت - ائمت رسول اللہ - آدم پیغمبر خدا را بحلی اند علیہ وسلم - در وقت کہ آنحضرت در مکہ بود و را بتلے اسلام  
 قفلت پس گفت - یا رسول اللہ من حکم فی ہذا الامر - کہیست باتو یعنی موافق تو درین اسلام - قال - مرد و بعد گفت آنحضرت







پیمان خوردن و در روزن و کین خیا نشکر و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذر اندیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان  
ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین و ششام کردن و گواهی عجز  
پیشیدن و رشوت گرفتن و میان مروزن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدره ترک  
دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زدن را بر دوش سلب تن در دادن و از رحمت خدا نا امید بودن  
و از عذاب و سزا شدن و امانت اهل علم و احاطان قرآن کردن و بازن نظار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیر که ذکر  
کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتاب بیک تصنیف کرده که بزواج نسأل الله العاقبة

**الفصل الاول** - عن عبد الله بن مسعود - روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و کرمناقیب و سقاؤون  
از شمارست در کتاب جامع المناقب در آن کتاب مذکورست رضی الله عنه - قال قال رجل - گفت عبد الله بن مسعود گفت

مروء - یا رسول الله انی اذنب کبر عتدا - کدام گناه بزرگ تر و بدترست نزد خداوند تعالی - قال ان تدعو الله دعا و هو

خلفک - فرمود بزرگ ترین گناه آن که بالاتر از و گناه نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و تنها و حال آنکه تو یقین

که و سید کرده ترا و اگر نپذیری فکر کن و بدان که پیداکند خیر یک ذات نشاید تعالی که بپایه و در کبر فزون مانند شخص در ذات

وصفات که مخالف بود او را و افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضدست و نه تدوینست پرستان اگر نپذیرد

مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و میگویند و لیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میداند و عتقاد او را

که ایشان را از انصاف جدا می رانند و با بجهل شرک قسمست در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم ای - گفت آن مرد

بعد از آنکه کدام گناه بزرگ ترست - قال ان قتل ولدك خشیة ان یطعمک - فرمود کدام گناه بزرگ تر بعد از آنکه کشتن است فرزند

خود را بجهت ترس آنکه بخورد یا یعنی از خوف فقر و عجز و بیادیت این کار میکردند و بخت فقر و عجز و عجز را و لا و صغار را می کشتند

و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن قتل اولاد یا بجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره و بدتر

این قید ازین جهت که و یا بجهت مخصوص حال سائل این چنین فرمود - قال ثم ای - گفت پس کدام گناه بعد از قتل بزرگ ترست -

قال ان تزانی علیه جارک - فرمود زنا کردن است با زن همسایه تو معنی تقید بر همان تپاس است که در قتل محرم شد - فاضل الله

تصدیقها - پس فرمود خداوند تعالی بر این تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان معنیندگان خاص خود

میکند و میفرماید - والذين لا یؤمنون مع الله انما آخروا ان کما یکون فی خواند با خداست تعالی خداست و دیگر را - ولا یسئلون الله شیئاً

حرم الله الا بالحق - و آنکه نمی کشند و آتیه را که حرام گردانیده است خداست تعالی که کشتن آن را اگر بحتی شرع چنانکه حد و قصاص

و لایزنون - و زانی نمی کنند - الا آیه - تا آخر آیت که بیان شاعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود که قصاص و

از حدیث بیان طلق قتل و زناست و آن قید را بر تصدیق یا در تشنیع و تشنیع یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه -

و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبار گناهان کبیره این گناهانند - الا شکر الله شکر یک گناه

بخدا در وجود پادشاه و مملکت کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مکلف شرک بودند و ثبات را می پرستیدند و در بعضی مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد یا است یا نهی است از آننداد - و حقوق الوالدین - و دیگر بخانیدن مادر و پدر مسلمانان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث و در آن است که رنجانیدن مادر و پدر بر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد تقبیله اجادیت و دیگر رنجانیدن پدر و مادر کافر بفریضه آنچه موجب خراج از کفر گردد درست نیست و رفیق و همراهی نمودن لازم است اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله ما درین نزد من آمده است و و سه شرک که محرم است از ایمان صله رحم نم باد و فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید - و قتل النفس - و دیگر کشتن کسی را بناحق - و الیهین الغموس - و دیگر از گناهایان کبیره سوگند دروغ خوردن چیزیکه گذشته است چنانکه گویند چنین کردم و گفتم و در واقع نگردد است و گفتن یمن غموس بفتح یمن معجزه این چنین سوگند را گویند و غموس یعنی غوطه دادن است و این شنبه غوطه میدهند صاحبش را در گناه و در آتش و در رخ و بعضی گویند یمن غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانان را بدروغ و قید کند شنبه بر سر آن کرده که اگر کار آید سوگند خورد که چنین خواهم کرد و ذکر آن را کفارت است کفارت بدید و از بزرگ آن خلاص شود - رواه البخاری و فی رواية انس و شهادة الزور بدل الیهین الغموس - و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیهین الغموس متفق علیه - پس حدیث مذکور بر روایت عبداللہ بن عمر و در و سه و الیهین الغموس مذکور است از افراد بخاری است و بر روایت انس که در آن بجای الیهین الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شوی بدو ترک و بیست و هفت خصمت را که پاک کنند گانند - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و ما من - و چه چیز اند و کدام اند آن بیست و هفت خصمت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - الشکر بالله - شکر که آوردن بخدا - و السحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلیم سخن زحیم حکم دارد و بعضی گویند که آموختن او و بخت نافع سخن خود خواندن و خیالی و حاشیه شرح عقائد گفته که سخن کردن کفر است بالاتفاق و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر آنکه کفر با یکشت و بعضی میگویند که اگر سخن بجهات کفر باشد با یکشت اگر از آن تو بپنجد و گمانست و تخمید و پرسیدن کار من و تخم و دل و شعبه و تعلیم کردن و عز و گرفتن بر آن همه حرام است - و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق - و کشتن دامن که حرام گردانیده است خدای تعالی که مکر حق - و اکل الربوا - و خوردن ربا - و اکل مال الیتیم - و خوردن مال الیتیم - و التوالی یوم الرحمت - و پشت دادن و در و سه که اندین روز جنگ کا فلان رحمت بنفیدن و رفتن بقرعه چنانکه گوید که روز و نام شکر را زده بسوسه و شمشیر و رفتن بهشت و از دمام مشابه رحمت است و اگر نیش و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بر آن حرام نیست و در ابی ایسه اسلام که نیش یک مسلمان از ده کافر حرام بود و مجازان تخفیف واقع شد و در و قرار یافت - و قذف المحصنات المؤمنات الزانیات - و از کبار است و شنام دادن بزنا زنان پارسان مسلمانان فاضل از بدکاری را و صدق و بهشت تا زیانداست و این مسئله در فقه متفق علیه است و نهیست متفق علیه - و عتقه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است



و الحسن بن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما النفاق ثلاث - نشان منافق سه خصلت است - زود و مسلم -  
 زود و کرده است مسلم این عبارت را - و ان مسلم و صلی و عمر انه مسلم - و اگر چه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان می دهد و میگوید  
 که من مسلمم - ثم انما النفاق ثلاث اختلاف بخاری و مسلم بن یزید و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این  
 سه چیز که اخذ شده است صلی الله علیه و سلم آن را نشان منافق گفته است - و اذ حدیث کذب - چون سخن گوید و فریغ گوید - و اذ  
 وعد اخلافه - و چون وعده کند خلافت کند و وفا نکند یا آنچه وعده کرده است مگویند ضرورتی که پیش آید و گفته اند که  
 نیز تقدیر است که وعده کند بیست خلافت و وفای آن وعده از کار هم اخلاف است و تفصیل آن در باب الوعد بسیار است -  
 و اذ انما النفاق ثلاث - و چون با نیت نهاده شود چیزی که یا سخن نرود و وعده نماید کرده شود و وعده خیار است که این سه خصلت را  
 نشان منافق داشته باشد یا نه اینها و نیز تقدیر صاحب این خصایف تحقیق منافق نیست بلکه از آن است که این صفات  
 لائق منافقان است و نیز احوال مسلمانان آن است که از اینها پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالفت ظاهر است چنانکه منافق  
 را دل بازبان یکسان نیست و مسلمان را باید که این صفات عادت نکند و مبرا از اینها باشد تا مباد بدان خود گیرد و فریغ  
 بگوید و منافق گفت و با حیا وجود علامات نفاق مسلم و وجود نفاق نیست و تحقیق مراد از آن و تقدیر مؤمنان است از نفاق  
 باین صفات و تقدیر تعلیل است بر آن که این صفات دارند و بعضی گفته اند که باین کلام اخذ شده است صلی الله علیه  
 و سلم نشان در صحابه را بر اشخاص منافقان که در زبان اخذ شده بود صلی الله علیه و سلم که صفات ایشان تا ابد باقی ماند  
 و بر ضد باشند از صحبت ایشان و یقین با عیان است که در تافه نیست نشوند و باعث بیجان شدن گردانند و این معلوم میشود که در  
 مؤمنان صحابه این صفات نبود و جلال ظاهر تر است - متفق علیه - و حسن بن محمد بن عمر بن عثمان قال قال رسول الله  
 علیه و سلم ان من فیه - چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی - کان منافقا حالما - باشد که  
 منافق - ما و سه بجهت اینها - و من کانت فیه خصله منهن - و هر که باشد در وی یک خصلت از این چهار خصلت است -  
 کانت فیه خصله من النفاق - باشد در وی یک خصلت از نفاق و همین قیاس دوسه - حتی یدعها - تا آنکه بگوید او را  
 خصلت تا و آن چهار خصلت این است - اذ انما النفاق ثلاث - چون امانت سپرد و فریاد غصه نمود و فریاد  
 بروی خیانت کند - و اذ حدیث کذب - و چون سخن کند و فریغ گوید - و اذ وعد اخلافه - و چون وعده کند و وفا نکند  
 نزد یک معنی خلافت وعده کردن است و وفای آن وعده حاصل ازوست - و اذ اقامت حج - و چون حبل کند و بیکار کند یا حج و فریغ گوید  
 و کفر می دزد و باهی کند - متفق علیه - و حسن بن محمد بن عمر بن عثمان - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما النفاق  
 ثلاث العارضة بین النعمین - حال منافق و مثال او مانند گویند سه است - اهل و شر و میان و و گفته گویند و تیری در هر  
 ترو میگرد و میبرد و سه این گله یکبار - و سه بجهت این گله دیگر با سه - چنانکه منافق گاه در میان اینها  
 می آید و گاه - بجهت اینها که در هر دو دور می میگرد و در میان اینها میگرد و تیری در هر دو دور می میگرد - و اذ حدیث کذب -



## الفصل الثانی عن صفوان بن عسال - بفتح عین و تشدید یمن مملوین صحابی ست ساکن کوفہ و حدیث و شاعر و شاعر

و وار و غزوہ عمرہ و حضرت عائشہ کہ گویند کہ عبداللہ بن مسعود از و سے روایت دار و رضی اللہ عنہ۔ قال قال یہودی لصاحبه۔

گفت صفوان کہ گفت یہودی میرا خود را۔ انہی بہ بنی اسلے بنانی۔ میرا اسو سے این مرد سے کہ دعویٰ پیغمبری میکنند و مردم

اور پیغمبر پیدا کنند۔ فقال لصاحبه۔ پس گفت مرا و یا را و۔ لا نقل نبی۔ بلکہ پیغمبر است۔ انہ تو ہمہ کسا۔ بدیشی کہ و سہاگر

بنفہ و این کلمہ ترا۔ لکان لہ اربع اعین۔ ہر تہ بنہ باشد و او چہا چشم کنایت است از غایت سرور و خوش حالی چہ ہر و شادی

و قدرت با صوفیہ و چون غم و محنت بہر عالم و نظر تار یک گرد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفتہ اند و شش

این کلام و ممکن است کہ گفتہ شود و انتہا علم کہ مراد ان است کہ اگر این کلامی شنو و منتظر و امید و اظہار و وجود و اتیان میگردد و چہ کہ

انتظار و از طرف ان پیدا شد چنانکہ گویشیم من در راہ انتظار تو ہمار است۔ فایا رسول اللہ پس آمدن ان ہر و یہودی پیغمبر خدا را۔

صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات بنیات۔ پس پیغمبر خدا حضرت راحل صلی اللہ علیہ وسلم از تہ آیت ظاہر و بیا ان پیغمبر خدا را

میرسد ان ست کہ او این تسع آیات بنیات حضرت موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود و لقا انہما موسی تسع آیات بنیات بنی چہا

و عصا ما شال ان کہ در قہا سیران کردہ اند و لیکن آنچه در حدیث و جواب ایشان مذکور است احکام اند کہ ہمہ او این و ملل ان

پس بعض سگویند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از معجزات چہ میکنید از احکام دین کنید کہ تم و ہم آ

و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت منفسر گشتہ است و بعض گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

بہ از ذکر معجزات کہ جواب آنہا شد و احکام دین نیز زیادہ کرد و براسے انداز و ارشاد و راوی را بہجت شہرت ذکر نکرد و بعض گویند

مراد بآیات بنیات ہمین احکام است چہ احکام شرع علامت و نشانہ بر عبادت کسی کہ بدان عمل کند و شقاوت است انکہ عمل

کنند و این احکام ظاہر و مبہن و مشہور اند و جمیع مل۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ناشر کوا

باقی بنیام شمر یکسنگ را نہ پند یا پیچہ را۔ ولا تقوا۔ و زوری کنید۔ ولا تزنوا۔ و زنا نکنید۔ ولا تفسوا النفس التي حرم الله

الا باحق۔ و نکشید زانے را کہ حرام گردانیدہ است خدا سے تعالیٰ کشتن اور اگر بحق شرع۔ ولا تمسوا بیری۔ و بیزیر

شخص را کہ پاک و پیر است از آنچه تمس میکنند و از و رسانید قصہ او را بدروع۔ اسے ذمی سلطان۔ بسو سے کسی کہ

خداوند مملکت و قوت و زور است۔ لیقتلہ۔ تا کہ بشد او را بیکجاہ و از ارساند و لکن چنانکہ نزد مسلمانین کسی را بیکجاہ

و کشتن و صدادہ میدہند۔ ولا تسحوا۔ و سحر نکنید۔ ولا تاكلوا الربوا۔ و ربا خوید۔ ولا تقذروا الفضلہ۔ و شتم نام نہا

کنید زن پار سار۔ ولا تولوا الفراق يوم ارحمت۔ و پشت نہید و روئے کروانید از براسے کہ بخین روز جنگ کا خان تا اینجا

این نہ حکم کہ ہمہ ملتہا شامل است تمام شد بعد از بیان ان حکمے دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص یہود است و فرمود۔ و علیکم

خاصۃ الیہود۔ و واجب است بر شما کہ یہودیکہ خصوص۔ ان لا تقتلوا فی السبت۔ کہ تجاوز از حد نکنید و غیر مانی نوزید و در شکار کران

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسے سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسے سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسے سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسے سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسے سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است









وچون در دل فساد و باقی ماند و در ساحت سینہ جولان کرد آن را نماط خوانند این قسم هم عفو است ازین است و این فصل و حرمت  
مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و لشیان کہ آن نیز از نوع است ازین است و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا شود و خوا  
حصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این است را برین نیز مواخذہ نیست و تا عمل نیارند و زمانہ اعمال  
نمی نویسند بلکہ اگر قصد کرد بیشتر بازو شست نفس را حل کنند و بر بر آن می نویسند و انجاست کہ دیگر است کہ نام آن غم است  
و آن قرار نفس است بحسبیت و جد و جزم بر آن چنانکہ از جانب و سہیج ہفت نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن ہست نیست  
و اگر تیار کرد و بکیند البتہ برین قسم مواخذہ است چہ این قسم را اعمال قلب است چنانکہ عقائد و اخلاق و سیمہ و بندہ ما خود است بر اعمال  
قلب چنانکہ بر اعمال جوارح آتا باید دانست کہ غم محسوسیت عین آن محسوسیت نیست کہ بر آن غم دار و مثلاً غم زنا محسوسیت  
و بندہ بر آن ما خود و لیکن زنا نیست مواخذہ بر آن مثل مواخذہ زنا نہ بکیر و حد ذات خود محسوسیت است فروتر از پایہ زنا۔  
و عجمہ۔ قال۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت۔ جابرنا من اصحاب رسول اللہ۔ آمدند چہ از بیان پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ اسے البتہ۔ بسوسے پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فساوہ۔ پس یکسہ ہند انحضرت را صلی اللہ علیہ  
وسلم۔ انانجد فی الفضا۔ بدستی کہ مامی یا بجم در ذات ہاسے خود از وسوس و فواطر۔ ما تو عاظم احدنا ان یظلم بہ چہ بیکہ نیست  
بزرگ و بس گران و مکروہ میدار و یکے از نا کہ بگوید و بر زبان آرد آن را۔ قال۔ گفت انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ او قد  
و جدتموہ۔ را تحقیق یا قید شما کہ است و گرانی بر زبان آوردن آن بجز در نفس ہاسے خود۔ قالو نم۔ گفتند آری یہ ایم  
قال فلکہ صیرح الایمان۔ فرمود این گران یافتن و مکروہ پیدا شدن محض ایمان است زیرا کہ بہت اعتقاد بطلان و قبح  
او و خوف و خنیت حق و تعظیم امر او است و این ہمہ اداتار و نتائج ایمان است چہ قبح پیدا شدن محسوسیت چنانکہ بر زبان  
نشان آورد و از حد حق ایمان است۔ رواہ مسلم و عجمہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی السیطان احدکم۔  
می آید شیطان تیکے از شمار این شیطان ابلیس باشد یا یکے از شیاطین کہ جنود و اعوان او بند بکیر اگر عام تر از شیطان  
جن و انس دارند تیر بشو و چنانکہ در حدیث آئندہ مذکور کرد و در حقیقت و وسوسہ و اضلال مغرض ابلیس است و جمع و مداریک  
اوست۔ فیقول۔ پس میگویی شیطان و وسوسہ میدہد۔ من خلق کذا من خلق کذا۔ کہ پیدا کرد فلان چیز را کہ پیدا کرد فلان چیز را  
ولا بکیر و در جواب شیطان پیدا کرد اینہم را پروردگار من۔ حسے یقول۔ تا با اینجا میرسد کہ میگویی شیطان۔ من خلق کذا۔  
کہ پیدا کرد پروردگار ترا۔ فاذا بغض۔ پس چون برسد شیطان این قول را۔ فلیست بعد بائند۔ پس باید کہ پناہ جوید بیکے  
از شما بخدا از شر شیطان۔ و لیستہ۔ و باید کہ باز آید ازین وسوسہ و گفتگو سے شیطان و از بحث و مجادلہ باو۔ و  
بر خاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثر است و ران چنانکہ در حالت غضب بر اسے دفع و فرو نشاندن آتش آن گفتہ اند  
زیرا کہ در مناظرہ و مجاہدہ شیطان فتح باب و سادس و ہدیہ ثمارت شہادہ است و تواند کہ آن ہمین لہبہات و معالطات لہبہات  
و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذہ بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر او سے و گزیندن از اسم طہ صلی اللہ علیہ وسلم



در آدمی و بیان تصرف و ممکن است بر او از راه بدن او را نهایت تصرف و ممکن و اگر عمل بر ظاهر کنند که و سه بذات خود و بدن آدمی هر دو نیز و بنابر شیطان از اجرام طیفه است که جریان او را بساط کشیده مکرر است چنانکه آتش و هوا و طایفه از نشانی بر جان و منزه منجی است و الله اعلم - متفق علیه - و عمن الی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی اوم مولود - نیست از فرزندان آدم هیچ را سید شده - الا میسر الشیطان چون یولد - مگر آنکه میساید بپرت او را شیطان و می خستد و در هنگامی که زائده می شود و چنانکه از میساید و درون میگرداند او را - فی مثل سارخا - پس از میساید آن زائده شده در حالیکه خواب و میزند و می نالد و گریه میکند - من الشیطان - از دوست بودن شیطان یعنی این گریه که میکند و در هنگام زائده شدن این شیطان و غرض از این است که تا هر که را ندیند فرزند است از فقرات اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد و در وجود و سه غیر و هم و اینها جز میریم و سه که عینی اسلام است که این هر دو تن از مس شیطان و فساد و منوره و طهر بود و ناز و حیرت و عاصی ما و میریم او را و در شیطان و او را از شیطان قبول کردن پروردگار تعالی و تقدیر و عاصی او را که گفت وانی اعینا یک و در تپها من الشیطان التهم و تفرو عیسی و با در و سه بصحت ازین مس دلالت میکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه از حضرت و فضائل و مجرات و کرامات است که هیچ یک از انبیا نیست و تواند که در مقبول صفتی باشند که در فاضل نیور چنانکه شود است که فضل کل منافع فضل نبوی بود گفت بنده ضعیف و خوار این مظلوم و ابان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم صفتی است از عمو منی آدم و آن حضرت نیز صید از احوال عمو و فرزندان آدم هر خود و تمام او و طهارت ارفع و اعلى است از آنکه شیطان را و در هنگام ولادت بود سه دست حضرت را و در دست از شادان گفته اند که مگر از عمو کلاسه که میگوید و مجاورت خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است بر آن و این من مویک آن است که عمو الله اعلم سید و انما اجمال آن نازک نهال باغ دین به برگزین کبر و سه دست تا عمو بر سر متفق علیه - و عمن الی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم و ابیت از ابی هر روزه رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - صیاح المولود من یقنع نعمة من الشیطان - او از کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون می آید از شکم مادر و نالیدن فی است از شیطان و نعمة نفع نون و سکون را سه و همین می بیند نالیدن نیزه و در چنین بچوب آید و عینی فساد و اغوا نیزه متفق علیه - و عمن الی هر روزه - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابليس یضع سره على الماء - بدین معنی که ابلیس می نهفت خود را بر آب جنت تا فلما انکسر و شکست و سطوت اگر در نهادن تحت است بر روی آب پس نگاه داشتن حق تعالی آن را با بس که در حدیث است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال - تم بهت سیرایه یقنعون الناس - پیشتر انگیزد و تیر ستار بدین معنی است که خود را که در ملا و فتنه می اندازد مردم را سیرای جمع سه نفع سیرین حمله و کسر و تشدید یا باره از لشکر که بر دشمن فرستد از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه یعنی امتحان و آزمائش و در اصل معنی که امتحان فقر و طلاست تا خالص گردد و از آرایش و مال و فرزندان و محبت و راحت و گناه و غدا و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمائش اند - فاذا هم منه منزلة عظمی فتنه - پس نزدیک ترین لشکر با شیطان از و سه ساز و سه قدر و مرتبه





ندارد و بار خداوند کسی که در گذشت بگذارد عبادت و عینا مکن نیز منافات ندارد و الله اعلم

**الفصل الثانی - عن ابن عباس** - رضی اللہ عنہما - ان النبی - روایت است از ابن عباس بر شکیکه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چاره چل - کرد و از او پرسید - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدی نفسی بالشی - بدستی که من بخون میگویم نفسم خود را بخونم - لان اکون حمتہ احب الی - بر آئینه این که من انگشت شوم دوست و آئینه شده دوست بسوس من - من ان تکلم به - اگر تکلم کردن بدان چیز که حدیث میگویم با نفس و بر زبان آوردن آن را حمت نفسم یا شیخ هر دو معنی انگشت و حمت جمع و سی یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به آن سخن ز شمت که در ضمیر دارم بر زبان آورم - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ایچہ قد الذی رواہ اسے الوسوسۃ - هر خداوندی که بازگردد انید امر آن مرد را یا شیطان را که در نفس و سی انداخته بود بسوس و وسوسه یعنی بسوس آورد و همچنین قدر دیگر را نیز و گذشت که عمل کند بدان و بر زبان آورد آن را تا مواخذه میشد و از ابرار - رواہ ابو داؤد - و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان لم یمن آدم - بدستی که شیطان را که است بفرزند آدم - و ملک است - و فرشته را نیز که است بسوس و لکن نفع لام و شدمیزیم از امام است بخوبی فرود آمدن و نزدیک شدن در سعید یعنی هم شیطان با دوست و هم فرشته و هر دو را با او کار است - فاما الشیطان فایضا و بالشر - فاما کار شیطان ترسانیدن است به بدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی به بدی اگر قار خواهی آمد چنانکه اگر تو کل بر خدا کردی و خود را بعبادت و سی گذشتی بفقر و خواری بملک خواهی شد - و کذب بالحق - و نسبت بدو بیرون کردن حق است - و اما الملک فایضا و بالخیر و تصدیق بالحق - و اما کار فرشته نوید دادن است به نیکی و نسبت بدی کردن است بحق و از اخلاق بهترین است در دل مشهور است که در نیکی و عده میگویند و در بدی و عداوت با محبت اصل لغت شوم نیست هر یک را در و یک سو اطلاق میکنند و نیز فیض بر تهمید و سی است که کلمه خیر و شر مذکور نشد و ذکر هر دو برابر اند - فمن وجد ذلک - پس کسی که بیابد آن را یعنی و عده خیر را که است ملک است - فلیعلم ان من اللہ یس یا بیکه بدان که آن از قدرت یعنی صابر است از جناب رحمت و لطیف و سی - ایچہ اللہ - پس باید که شکر کرد و شاکند خدا را تا شاکه نشاند - و من وجد ذلک و کسی که بیابد و دیگر که از شیطان است - فلیتحرر باعد من الشیطان پس باید که بپاید جوید بی از وسوسه شیطان - ثم قرأ پیغمبر خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق معنی و این حدیث و نوید و سی این است - ان الشیطان یغویکم الفقر شیطان عده میگوید فقر یعنی بگوید اگر اتفاق میکنید یا را فقر میگوید - و باید که با فقر شاد - و اگر میکنید بل و بر سبیل را فخر شاد و از سبیل یا مطلق مدحی مراد است که قال البیضاوی و آخر ایت نیست و الله اعلم و فضل و خداوند تعالی نوید سید شکار و اتفاق آمدن میان گمان را و زیاده بر آن بی ثواب و اتفاق میباید و بر آنچه اتفاق کرده آید و در دنیا و آخرت و فقر است ایت بعد از ایت است آن است که چون آن ملک شوسه بجناب حق است پس و عده فقر و فضل از و سی تعالی در حق آنکه ملک است - رواہ الرزازی و قال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت - هذا حدیث غریب -

این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بداند این حدیث انشأست است بطریق و این علم از وقایع علوم قوم است  
 و بیست و نهمین خوار و کبریا از کمال تقوی و نصفیه قلب و نور آن بزرگوارین و مشهور میان قوم آن است که خوار و کبریا قسم است  
 حقانی و نفسانی و مکانی و شیطانی و وجوده تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بے دقیق است و بعضی از متاخرین شیخ  
 گفته اند که خاطر اگر دشواری است مباحث است نفسانی است و اگر دشواری است شیطانی است و اگر دشواری است ملک است و اگر  
 در قطع از باسوی الله است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب بنی راقی سره رساله ایست که بمحتاج الغیوب  
 فی معرفه خواص القلوب بے نافع و مفید در شرح خبری از آن نقل کرده ایم - و سخن الی میر میر - رضی الله عنه -  
 ان رسول الله - روایت است از ابی هریرة که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال - گفت - لا يزال الناس یسألون عن خصال  
 نبی - همیشه اندوهم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته شود این سخن را - خلق الله خلقا من خلق الله - پدید آورد خدا از خلق را  
 پس که پدید آورد خدا را عزوجل و تعالی و تقدس - فاذا اقلوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - قول الله -  
 بگویند شما ای سامعان براسه رد و ابطال این سوال در دفع این وسوسه و خاطر - الله احد - خدایکانه است و ذات  
 و صفات خود و بے تمنا است - الله الصمد - خدای سبب است که محتاج نیست بوسیله هر که علیه است و هم در حوائج و  
 مقاصد قصد بدگاه او دارند - لم یلد و لم یولد - ترا و او یکس را و زائیده نشده است و یکس - و لم یکن له قواحد - نیست ملزوم و  
 و مانند هیچ سبکی در این صفات متناهی خلاقیت است و غیر خالق را نشاید - ثم لتفعل علی سائر الامور - پس بپایر که این صفات  
 اقل کند از جانب چپ خود سه بار که که بشود و آن کلمات را نقل و در هر دینی که با او است از آب و زمین آید و این نقل از  
 اشکراه و استغفار و خوار داشتن شیطان است و او را تائب است و رفع شیطان و شهادت و توبه و توبه و توبه بسیار است که  
 در آن به تائب میباشد - و لیستغفر الله من شیطان الرجیم - و باید که استعاذه بگوید از آن و پورا ندهد - رواه ابو داود و  
 جمیع عمربن الاحوص فی باب جلیة يوم النحر - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمربن الاحوص را که در صحاح و ترمذی و  
 کرده است و باب جلیة روز محبت است که مذکور است و آن باب ظاهر تر و بیشتر است - انشاء الله تعالی

**الفصل الثالث - حسن الشیخ** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سیرج الناس فی سیرج الله یقولون -  
 همیشه اندوهم که سوال میکنند از یکدیگر تا آنکه بگویند این قول را - الله خلق کل شیء - خدا همه چیز را - فی خلق  
 عزوجل - پس که پدید آورد خدا را - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که ذکر شد و مسلم - و مسلم  
 روایت باین لفظ است که قال - گفت - ان حضرت صلی الله علیه و سلم - قال الله - گفت خدا - عزوجل ان  
 لا يزال یقولون - بدستی که است تو همیشه بگویند - انکذا انکذا - این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقانی و مکانی  
 میانند از احوال آن - فی یقولوا انکذا - تا آنکه بگویند این قول را - الله خلق کل شیء - و عزوجل - و عزوجل  
 ابن ابی العاص - قال - تحقیق است عامل گردانید و این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طاعت و مهربان بود در حیات آن حضرت



جائے مسالہ نیست گفت باز نمی گردانم شد هر چه شد پس الحاح که شیطان گفت من ترا از صاحبانم و غیر خواه تو انم ساز  
عبادت عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند ثانی شانه رفیع و جاست مکن حضرت خداوند تعالی را با این چنین کاری  
گفت اعاده میکنم و راضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کرم است  
قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا در باره برین از دست من نمی آید تو پروردگار من هرگز آن را عاده نکنم شیطان  
مخدول شد و رفت و باید دانست که غرض از این مسالہ رد و انکار شیطان و دفع وسوسه و بستن راه آن است نه که عمل  
نا درست و ناقص کند و بسالہ در آن راضی باشد پس نفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هر چه کند کفایت است کرم است بخیر  
و بد اگر اصل و سواس از خیال عقل و ثباتی اوست که برزور و هم که شیطان عالم نفس است و سبب وسوسه که شیطان عالم  
اتفاق است بر هر کس حق قرار نگیرد گفت و هیچ چیز بر من در دفع آن اثر ندارد و غلبه غلبه شیطان نیست بر سر که را  
در طهارت مکان نماز و اس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبهه می بود همان بنا میکرد بر اس دفع و سواس  
باب الایمان بالقدر فی القاموس - قدر ترجمه یک قضا و حکم و فی القاموس قدر را بجه قضا نموده و حکم کرده که این  
از امور و بسکون نیز آمده ولیله القدر شے که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود و در و سواس از راق و احوال مکان  
و در سراج گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدا سے برینده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر یک  
معنی است و گاهی فرق دهند و گویند که قضا حکم الهی است و قدر وقوع آن در لایزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر  
چنانکه فرموده بشار و شیت و عنده ام الکتاب محو اثبات عبارات از قدر است و عنده ام الکتاب بشارت  
بقضا و برعکس این نیز اطلاق یا بد قدر یعنی تقدیر ازلی آید و قضا یعنی پیدا کردن بر وقوع آن چنانکه فرموده بشارت  
ای خلق من و باین معنی جهت القاموس با هو کائن عبارات از تقدیر باشد و کل یوم مو فی شان عبارات از قضا و اما مغالی و کتاب  
المقصد الاسنی فی شرح الاسمار کنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است و گویند که این اسباب بجانب سبب است  
و و سبب سبب سبب است محمل و فعل و از حکم شعب و شریع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع  
اسباب را تا متوجه گردد بجانب سبب است حکم اوست و تا حکم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب  
و حرکات متناسبه آن و در آن که متغیر و متبدل نمیشود و هم نمی گردد تا وقتی که اصل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن  
این اسباب باحوال و حرکات متناسبه محدود و قدر است و سبب بجانب سبب است و حادث گشتن آن بحد خطه قدرت پس حکم  
تدبیر اوست که امر اوست کل البصر و قضا وضع کل اسباب کلیه را و قدر تدبیر این اسباب کلیه سبب است محدود  
بعد و همین که زیادت و نقصان نگردد و این جاست که هیچ چیز از قضا و قدر و سواس تعالی بیرون نرود و زیادت و  
نقصان نه پذیرد و تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آن است که ایمان آرییم که هر چه در عالم واقع میشود و اخیر و شر از گردانیدن  
و خبر آن همه تقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را و از انزل و همه خلق اوست و هیچ ذره از تقدیر و سواس





تقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر و ازل  
 بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بدست مذکور که کما لا یخفی و در اینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است - قال و کان  
 عرشه علی الارض گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و عرش و سیمانه بر آب بمیضاوی و تفسیر کرده و هو الذی خلق  
 السموات و الارض فی شته ایام و کان عرشه علی الارض گفته یعنی پیش از پید کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و در  
 میان ایشان نبود و آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث  
 از ابراهیم این عالم که بوجود آمده آب است و بعضی گفته اند که آب بر پشت هوا بود و آتشی و صاحب کلمات گفته که درین کتبت  
 دلیل است عرش و آب مخلوق یا پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد آب آب دریا نیست بلکه این آب است  
 زیر عرش خیا که سیمانه نهاده خواسته و کمال که مراد آب و ریاض باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا انداخته و بعضی  
 گفته اند که بود در عرش بر آب کتابت از قدرت است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابن عباس علیه السلام قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم کل شیء یقدر به هر چه که در عالم است تقضی و قدر الکی است - حتی الحجر و الایس - تا آنکه حجر و کس که از  
 صفات آدمیان است نیز تقذیر و است و مراد باین تاوینی و بیجاگی در امضای امور و تقضی راس و قوت عقل و خرد و اول  
 بکس تاوینی و جلدی در گذرانیدن کار با بقوت راس و تقسیم غم و کسین نفع کاف و سکون تختانی و خدق - رواه مسلم -  
 و عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتخ آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند  
 و تخاصم نمودند یکدیگر آدم و موسی علیهما السلام فرمود و در کار خود یعنی در عالم برزخ یا نرنده گردانیدن آدم و موسی  
 حقیقت باشد که قاتل روح در آسمان یا نرنده گردانیدن در عالم برزخ یا نرنده گردانیدن آدم و موسی حیات موسی  
 علیهما السلام که از قاتل او - حج آدم و موسی پس غالب آنحضرت آدم بر موسی تقضیل این قصه این است که - قال موسی گفت  
 و موسی آدم را - انت الذی خلقک التبیید - توان آوی که پیدا کرد ترا خداست تقضی میبود خود - و تخاصم من  
 روحه - و امید در توار روح که مخصوص گردانید او را بکسرت خود و سبب کما گفته - و ساجد گردانید ترا فرشتگان خود را  
 و اسکنک فی جنته - و سکونت و او را در بهشت خاص خود - ثم هبطت الناس خطیئک لی الارض - پس فرود آمدی تو در  
 بسبب گناه که کردی بر زمین گویا اگر این خطیئه از آدم بوجودی آمد همیشه در بهشت میبود و در میان جا و آدمی او را  
 پس بسبب فرود آمدن و سبب ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نبی بایست این کار کرد  
 مقصود آن است که بایستی که گناه از تو بوجودی آمد - فقال آدم انت موسی الذی اسطفاک الله برسالته و بکلامه -  
 پس گفت آدم در جواب موسی توان موسی که برگزیده ترا خداست تقضی میبود و بکلام و واسطه و اعطاک  
 الاکواح - و او را ترا الواح - فیما بیان کل شیء - دران الواح بیان هر چیزی است از احکام دین که کفایت کند است ترا  
 و مراد بالواح حقیقت است از زهر و یا قوت که تو سبب و ران نموده فرود آمدی و خد که خد است تورات نهاده و تورات













چشمه از ناله ایشان خطر حرام است - والا زمان زمانها الاستماع - گوشتها از ناله ایشان شنیدن بخمان حرام است -  
واللسان ز ناله الكلام - و زبان ز ناله او كلام حرام است - واليد ز ناله البطش - و دست ز ناله او و گدازش حرام است -  
وفی اصحاب بطش حکم کردن و شمشیر کشیدن - واليد ز ناله البطش - و زبان ز ناله او و گدازش حرام است -  
یهودی و عیسی - و دل دوست میبازد و آرزو میکند - و یهودی و عیسی - و دل دوست میبازد و آرزو میکند -  
آن را - و سخن حکم از ان بن محمدین - رضی الله عنه و آتش خاویق صا و ملکین و سکون تخمنا صیحا بن شهو سست اسلام دور  
و خیر به راه ابو هریره ماسی سال بر شمر جاری افتاده بود و آنکه سلام میبرد بر او که کباری و داغ کرد پس ملاک بهمان شد  
چون به شد باز آمدن بن سیرین گفت خود را جبر و هیچ یک از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم و فضل از طرف  
بن محمدین رضی الله عنه روایت میکنند - ان یطعن من فرقة قال - که دو مرد از قبایل فرقه بن محمدین و فتح ناله و سکون یا بنون  
گفتند یا رسول الله ایت ایچیل الناس ایوم - خبر ده مرا که آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است - و یکدیگر  
فیه - و کثرتش می نمایند و میگویند در ان - اشی قضا علیهم - آیا چیزی است که قضا کرده شده است بر ایشان و حکم  
کرده شده - و مضیعه میگویند - و گفته اند است در ایشان - من قدر سبق - از تقدیر الهی که پیش رفته است در انزل - او میگوید  
بستقبلون به - یا واقع است و چیزی که استقبل میکنند بدان چیز پیش می آیند در ان آیه یعنی میکنند قدرت و اختیار  
خود به آنکه چیزی که پیش ازین در قضا و قدر ممالا هم نمیگویند - از ان چیزی که که آورده است ایشان را ان را بنمیر  
ایشان - و شهادت علیهم - و ثابت شده است بحجت و بران بر ایشان بطور صدق بنمیر و حق بنمیر و حق بنمیر و حق بنمیر  
بنمیر ان آیه و ادوئی کرده اند و مردم پیش خود قدرت و اختیار را میکنند با حصیت می و ز ناله ناله که تدبیر قدر است  
فقال لا - یکفیت الله عز وجل و سلم نیست امری مستقبل - بل شئی - ففهم و مضیعه ففهم - بجا که کرده شده است  
بر او میان و گفته اند است در انزل در باب ایشان - و تصدیق و کذب فی کتاب الله عز وجل - و تصدیق ان و دلیل صدق  
بر ان در کتاب خداست که فرمود و قد فرغ من رساله فاعلم انما هو الحق و لا یجوز ان یضلوا - تسویه نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجه سویت و اعتدال  
بر تقضای حکمت و عدالت و یکسب قوی و الا که بدان مستند فهم و تمام کرد و قابل تکلیف و صدور و افعال شود و الهام بخور باور  
جلیل و قضایای بلعیه بود و یکسب قوی و عدالت و تسویه و الهام تقوی و به خصوص شمر عیبه و ادوئی و تعلیقین علم قدرت  
یقینی و تصدیق حدیث و قول و - بجهت است فیهما که دلالت دارد که ان همه مخلوق و تقدیر است - رواه مسلم و عین  
ابی هریره - رضی الله عنه - قال قلت لکنت ابو هریره کفتم - یا رسول الله انی جل شهاب - من مردی که جوادم - و اما  
عالمی گفت - و من می ترسم نفس خود را را و عشت بنمیر یعنی فساد و اثم و هلاک و شقت و زنا آید - و لا اجد انی مخرج  
چه النساء - و منی یا هم از مان خیر که نرنی بگیرم بر ان زنان - که انی از نه فی الاحتشاء - راوی میگوید که گویا ابو هریره را  
سخن و تنوری میخواست از ان حضرت صلی الله علیه و سلم و فرمودی شدن - قال مکنت عنی - گفت ابو هریره این خاموش شد





که ممکن گردد. ان بردار نیست و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و تفرین اسلام ثابت بودن بر او و اشارت کرد و آن عوارض بقول خود - قابو او می شود - پس پدر و مادر و یک یهودی میگردانند او را هم و او نصیرانه - یا نصیرانی میکنند او را - او میباید - یا مجوسی می سازند او را یا بتا بعت و مطاوعت و تقلید و یک مرایشان را و عدم احتمال نظر که بان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا مجبور و قهر و راد و رین خود می سازند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکنند و اختیار دین اسلام نمی نمایند و اله بحسوسات و موهومات و انماک و لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز و حکم تهود و نصیر یون است که باعث است تقلید و اتباع ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل خلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گرد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد تهود و نصیر یون پس لا تبدل خلق الله چون درست آید جواب این آنکه این استعداد و تمیز و یافت حق صفتی است که قطعا از اول نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل از آن که آن استعداد و تمیز هرگز تبدیل ندارد و اگر فرضاً بر خلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بطور زیر سر این استعداد بحال خود است و حجت است بر او و اگر آنست از ظهور اثر آن بوجودی آید و حکم و شتم میماند آدمی را و مقتضای آن و اختیار نمی کند خدای اسلام را که سن ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و افکار حیرت چنانچه مولود است بحسب شریعت خواری که تا باز نماند و آدمی مانند حجت آن و آنچه گفته اند بعضی از فضلاء که فطرت سلیمه معمول است بر اختیار دین اسلام و مرد و ولادت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت صفت الهی بالفعل بعد از آن پدر و مادر و کار و تمیز از دین بتبعیت ایشان بحکم و بفرست چه اقصاف مولود بحقیقت اسلام که در کاسپ است و حق و سبب ندارد و نیز و سبب تبدیل پذیر است مگر آنکه به لای خلاق است آن مرد و از آنکه نمی باید که تبدیل کنند و اگر چه در بعضی روایات علی فطره الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مرد و همان است که گفته شد یعنی مستعد و تمیزی اسلام را نبوده شده اگر گفته از خارج پیش نمی آید اختیار میکرد و آن را در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجه دیگر آنرا در نمودن است انجام این نهایت است بعد از آن تشبیه کرد و ولادت مولود را فطر است حکم و عدل قدیم و عرض آفت و عوجاج از خارج نباید ان بهمیه مسلک است و عرض و نقصان پس از آن بقول خود - کما تخرج البهائم بیتم الحمار - چنانکه زبانه میشود جابجایه یا جابجایه یا نام کامل پس از آن و تخرج لفظ معمول است از تخرج یعنی زبانه کردن و تخرج از تخرج کردن و چنانکه وایه در آدمی و تشبیه این فطر و شرح بیشتر ازین واقع شده - بل تحسون فیها من جددار - آیا احساس میکنید و می بینید شما و دران بهانم نه ای که شده بهیچ بهیمنی یا گوشت یا پوست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتی بحال و سبب متعرض نمیشد چنان می ماند که بود - ثم یقول یسکت و غدا آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را - فطره الله التي فطر الناس علیها - لازم گیرید خلقت خدا را که پدید کرده آدمیان را بران و و انهم باشد مقتضای آن - لا تبدل خلق الله نیست تبدیل و نصیر میباید ایشان خدا را و نباید تغییر و تبدیل و ادان - و لکن دین الیقین - آن یعنی موجب فطرت و مقتضای و سبب دین راست و درست است متفق علیه - و لکن ابی موسی

الاشعری - رضی اللہ عنہ - قال قام فینا رسول اللہ - ابو موسی اشعری گفت کہ ایسا و بیان ما خطی خواند بر سرے وعظ و تکریم با و استقام  
نمود بحال با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - کلمات - به پنج سخن - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان الله تعالى  
لا ينالم - بدست منی کہ خدای تعالی خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال کائنات این سخنین کلام است  
از ان پنج کلمه تا شرا حاکم گفته اند و کلمه دوم - ولا ينبغي له ان ينام - و نمی آید از او - و نمی شود او را کہ خواب کند یعنی بحال است بدست  
خواب و این جهت تعارض این کلمه کلمه نخستین را چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم - لا يلهي عنه شيء - چیزی را که او را بفرماند  
میکنند قطار و بالائی بر او آن را قطع بکس قاف و کون بین مملکت یعنی زرق آید پس و معنی این آیت بود که هیچ شیء از زرق این ایشار و  
نقد یعنی فراخ نمیکند الله تعالی زرق را در هر کجا نخواهد و رنگ میگرداند بر هر کجا خواهد و قطع معنی میران نیز آید و این معنی ظاهر تر و مناسب  
ترست بجهت آیت که گفت بیده المیزان خفیف و رفع حق خفیف میران و رفع آن وزن کردن از راق بندگان کہ نازل است  
از جناب تقبیر و اعمال ایشان کہ صاع است بدرگاه عزت و تعالی و دانانیدن مقدار آنهار و شنگان را کہ کل نذران  
یا اشارت است بقول حق سبحانہ و تعالی کل يوم هو في شأن و با آنکہ و تعالی حکم میکند در خلق خود و میران عدل و این وجه  
این کلمه بود کہ و قدر کلمه دوم کرد کہ لا ينبغي له ان ينام است چه هر که در هر لحظه و هر آن قدر است و تعالی مستقر باشد خواب کردن  
و غافل بودن او را سزاوار بود و ممکن نباشد کلمه چهارم - يرفع اليه عمل الليل قبل عمل النهار - برداشته بشود و بالا برده بشود  
بسوے درگاه و سوائے کلمات بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملها سوائے کہ در روز میکنند - و عمل النهار قبل عمل الليل -  
و برداشته بشود و عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز در نشسته و سوائے در آن واقع نشده کہ عمل شب بالا میرد و شب نرسیده کہ عمل  
روز برسد و درین بماند است در سارعت مالک مکمل باعمال عباد و افعال امر و سرعت عروج ایشان بحال عرض و سماع عباد  
و قدرت ایشان بر رفع اعمال در او سماع چهره فرق میان روز و شب جزائی و خبر و لا خبری بود یا در آن باشد کہ بر او شتاب  
و عمل شب پیش از برودن عمل روز و عمل روز پیش از برودن عمل شب و هر یک را چه ابرار درگاه میرند و عرض مینمایند و این معنی است  
ظاهر ترست و لیکن جودت و بلاغت و معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مکرر لا ينبغي له ان ينام است کلمه پنجم - حجاب النور - پرده حق  
سبحانہ و تعالی و تقدس نور است یعنی انوار جلال و شمع عظمت و کبریا سوائے او کہ مدح و تسمیه میگردد و نور و ملاحظه و مشاهده آن  
حققول و بصائر دین پرده حقیقت راجع بخلق است کہ محبوب ایشانند نه حق سبحانہ بر مثال و دیده که نسبت با قباب و حق سبحانہ  
را محبوب توان گفت کہ محبوب مخلوب و مقهور واجب بود که محبت گویند کہ مستتر است ذات خود از جهت تعز و تنعیم و خلقت جلال  
و کبریا و توانا که معنی و سوائے آن باشد کہ و سوائے سبحانہ محبت است از جهت شدت ظهور و غایت بر و چنانکہ محسوسات از قباب  
کہ چون بسیار تیار و دیده و تیره گرداند و حقیقت صفات کہ انوار ذات اندر دیده و دیده و ذرات را بر و پرده صفات شایع  
نموده و او را که ذات است ممکن نباشد و هر چه در او را که در آید و مشهود گردد و نور صفات است حق تعالی و سوائے آن است  
هر چه اندیشی پذیرد سوائے آنچه در اندیشه ناید آن نیست و اگر برده صفات از میان برافزود ذات محبت علی کائنات

همه در حدیث ذاتی است که در دنیا که فرموده - گوشتش را حرقت بجات و جبهه را آتش الیه بفرست من بفرست - اگر پرورشی  
این پرورده را بر آتش بفرستی آتش را در آتش و در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
چه بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
بر آتش تو مانی و نه من و تو بجات بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
و چه آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
و در حدیث جلال ذات عظمت او و آله شانه - رواه مسلم - و حسن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه السلام ید الله الای - دست بفرستی و کرم الله تعالی بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
جل جلاله و عزه و آله - ان الله یضاهی نفسه - ان الله یضاهی نفسه - ان الله یضاهی نفسه - ان الله یضاهی نفسه - ان الله یضاهی نفسه - ان الله یضاهی نفسه  
شب و روز یعنی دائم و پائیزی است عطا می کند او و رحمتش وسیلانی که در آن کتاب از بالا می رسد بجات بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
در خلق اسما و الارض - خیر و بد و هر چه در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
فان الله یضاهی نفسه - پس بدی که عطا و انفاق او کم نداشت چیزی که در دست او بود - و کان عرشه علی المار - و در آفاق عطا کرده است  
پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بکتاب شرح این کتاب در حدیث اول ازین فصل گذشت و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید  
تلاذ و تخفیف و رفیع - پس بدی که عطا و انفاق او کم نداشت چیزی که در دست او بود - و کان عرشه علی المار - و در آفاق عطا کرده است  
این خبر آمده که - یمن الله علی - دست بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی آتش را در آتش بفرستی  
ابن عمر - لعمرون گفت ابن عمر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ - طان جاد الله فی ما نشی الیل و النهار یعنی فیما بین یوم و لیل  
بجای طانی طان گفت و آنچه موافق است طانی است نه طان چه بدی که عطا می کند و طان عطا می کند و طان عطا می کند و طان عطا می کند  
صحیح باشد یا تاویل و احسان می توان کرد و نیز بجا نیست نفقه نمی آورد و در بعضی الفاظ تقدیم و تاخیر می کند و تاخیر می کند  
و عنه قال سل رسول الله - و هم از ابی هریرة روايت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علم عن دراری  
المشکرین - از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست و بدی که عطا می کند و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
صغار یا کبار و ما و انجا صغار اند - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب سائل - الله اعلم ما کالوا عالمین - خدا می داند  
و تا ترست بفرستی که بدی که عطا می کند و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماند و بدی که عطا می کند و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
رسیدن ببلوغ یا یان می رود و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
که چون طفل معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بدی که عطا می کند و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است و در آفاق عطا کرده است  
و فرض آن چه فایده کند و نیز از اصول دین و مواج شریعت معلوم شده است که مواج شریعت معلوم شده است که مواج شریعت معلوم شده است



از ایشان بعد و رمی آید یعنی مستور از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند و او سبک باشد و غیر درست و این معلوم است  
 که حق تعالی برگزیده را کرده که را گیرد و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد این سوال آگاهانیده نشد از حقیقت  
 احوال اطفال شمر که در دنیا نشو و نما میسر میسر او درین باب پس توقف کرد و در آن یاد داشت و از حضرت حق اذن گرفت  
 و اظهار آن نیافت بهیچ معنی که در آن باشد پس جواب داد با چنانکه او معنی حدیث است که خدا را ترست با آنچه بازگشت ایشان  
 برانست و آنچه خواهد بود و آن حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جهنم و دیگر خبر بهشت و دوزخ که نه معنی است و نه منقسم  
 و اندام علم و تدابیر علماء در اطفال مشرکین مختلف است بعضی گویند که توقف و از دیده اند و بعضی معانی معانی معانی معانی معانی  
 گفته که ایشان باید بدان و ما در آن خود باشد در آتش یا در دنیا یا در آتش یا در جهنم و بعضی گفته اند که ما در جهنم و بعضی  
 و اختیار مرد و ولایت ابوبکر از او سبک تر است و چون کرد باطل قطعت گشت از اهل جهنم و بعضی گفته اند که در بهشت و در آید و لیکن  
 استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملک و در خصوص منازل ایشان و بعضی گویند که در جهنم و دیگر باشند میان بهشت و دوزخ  
 نه منقسم و نه منقسم و جواب آن است که توقف نموده شود و در شان ایشان و خبرم کرده نشود هیچ چنانچه هیچ قول زیرا که خبرم درین باب  
 و حصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل صحت قطعی درست باشد و آن خود و آنچه نشده و حدیث قطعی درین باب  
 و روایت یافته و هر چه گفته اند براس قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و واسیه گرفته اند پس واجب شد توقف که قال التوریشی و الله اعلم  
**الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله -** گفت عباده بن الصامت گفت پیغمبر خدا -  
 صلی الله علیه و سلم ان اول خلق الله الخلق - بدین معنی که نخستین چیزی که پدید آمد خداست تعالی قلم است - فقال له کتب -  
 پس گفت مرا و را بنویس - قال ما کتب - گفت چه نویسم - قال - گفت ندانم تعالی - اکتب القدر - بنویس هر چه سزا  
 که تقدیر کرده شده است - فکتب ما کان و ما هو کان - قال - گفت ندانم تعالی - اکتب القدر - بنویس هر چه سزا  
 مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد و جویش آنکه آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم نسبت بر زمان خود فرمود ما کان و ما لیون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود و نسبت بر زمان تقدیر و کتابت یا گویم کتابت  
 و حدیث اول از فضل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود و بنحوا هزار سال و بود و عرش آسمانی  
 در آن زمان برآید و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود و بنحوا طهارتین عابد و دولت دار و بر آن معنی  
 تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیست خلق او و دولت بران دار و چون کتابت مقادیر در لایزال بود و ما کان  
 بلفظ ماضی درست آمد - رواه الترمذی و قال باحدیث عربیه سناده - رواه یحیی در این حدیث را ترمذی گفت این حدیث  
 غریب است از روی سناده و در مقدمه معلوم شد که غایت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوسیله شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد  
 و حسن مسلم بن سيار قال سل عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - عن ابي لهبه - رواه یحیی در این حدیث را ترمذی گفت این حدیث  
 که با را بعین صحت وثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و بنحوا طهارتین عابد و دولت دار و بر آن معنی

توفی سنتہ ما یرض گفت پریدہ شد عن خطاب از قسیرین آیت کہ۔ و اذ اذ ربک من نبی و من من طوبی و فیہ کلام الہیہ۔ چون گرفت و برادر و برادر  
تو او چنانچہ آیت ہما سے نبی دم و لا و ایشان را چنانکہ از پشت آدم دریت بے واسطہ و برادر و از پشت برکام دریت دریت اول و برادر و چنان  
تا قیامت چنانکہ بطریق توالد و تناسل خواہد بود و لیکن در آیت ذکر آدم و برادر و دریت از پشت و سے نکرو و چنانکہ طوبی و رکاب و سے ابو اسر  
و اصل ہست و از حبت آنکہ مقصود و احتجاج و الزام و لا و آدم است از بود و غیرہم مقصود عہد کے کہ در دنیا قیامت و تمام میتہ این است  
و اشہد علی نفسہم کو اگر انید ایشان را بر ذلت ہما سے ایشان قال گفت پر و در کار تعالیٰ بالیشان۔ الست برکم۔ ابائتم  
من پر و در کار شما۔ قالوا بلی شہدنا۔ گفتند اگر سے تو پر و در کار مانی گواہی دایم بر بر بویست توان تقو لو ابوہم اشیہد انکما عن ہذا  
غافلین ایر کہ اگر کرتن ایشان را بر ذلت ہما سے ایشان بجمت آن بود کہ مبارک بگویند روقیاست کہ بودیم با ازین غافل پس چون  
پریدہ شد عن خطاب ازین آیت۔ قال عمر گفت عمر در جواب ابن سوال۔ سمعت رسول اللہ۔ شہد ہم غیر ہذا را۔ صلی اللہ  
علیہ وسلم یقال عنہا۔ پریدہ شد از قسیرین آیت۔ فقال یس گفت آیت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ خلق آدم۔  
ببرستی کہ خدا سے تعالیٰ پیدا کرد آدم را شکم مسخ فلہرہ ہمینہ۔ لیستہر ما ید و سے تعالیٰ لپشت آدم را دست راست و چو را  
مسخ حضرت حق تعالیٰ بطریق مجاہد است یا عیار کردن تنگہ را بدان چنانکہ گویند بادشاہ شہر سے بنا کر و بنا کنندگان و دیگر اندوختن  
با بر بادشاہ کردند گویا بادشاہ خود بنا کر و گویند ہمین بجمت شہریت و اگر آدم و دریت اوست و در حبت آمدہ است کہ ہر دو  
خداوند تعالیٰ یہین است و بالجمہ این از تبدیل شہر ہما است من حکم حقیقت آن فوضن بعلم الہی است فرشتہ۔ فاستخرج منہ ذریۃ۔  
پس بیرون آورد حق تعالیٰ از پشت آدم ہر دو جنے کہ گفتہ شد در سینہ را فقال اللہ لکعبۃ۔ یس گفت خدا سے تعالیٰ  
در شان ایشان پیدا کردم این جماعہ را بر اے ہشت۔ و لعل اہل الجنۃ یملون۔ و لعل اہل بہشت عمل میکنند۔ ثم مسح ہما  
فاستخرج منہ ذریۃ۔ لیستہر باز کمال لپشت آدم را پس بیرون آوردان چنانکہ دیگر را از ریت۔ فقال تعالیٰ لکعبۃ۔  
و لعل اہل النار یملون۔ یس گفت پیدا کردم اینہا را بر اے آتش و لعل اہل آتش عمل میکنند۔ فقال جل جلالہ۔ یس گفت  
موسے از صحابہین بجمت حسیست عمل و تکلیف بدان و در حبت ہما فائدہ میکند عمل۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ۔ یس گفت چنانچہ  
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اذا خلق العبد الجنۃ استعمل اہل الجنۃ۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ چون بنا کند بندہ را بر اے ہشت  
و در کار میدارد و اورا یکبار ہشتیان۔ حتی یوت علی عمل من اعمال اہل الجنۃ۔ تا آنکہ می میرد و بر کار سے از کار راست ہشتیان۔  
فیدر حبت الجنۃ۔ پس می در آرد آن بندہ را بان عمل در ہشت۔ و اذا خلق العبد النار استعمل اہل النار جنۃ یوت علی عمل من  
اعمال اہل النار فیدر حبت النار۔ چون پیدا کند بندہ را بر اے آتش در کار میدارد و اورا یکبار در ہشتیان تا آنکہ می میرد و بر کار سے از  
کار سے و در ہشتیان پس می آرد خدا سے تعالیٰ آن بندہ را بان عمل در در ہشت یعنی در ہشت و در ہشت کہ می در آرد و لعل  
و لعل علامت بر آن است و لعل امر کردہ و عمل نیز قضائے اوست پس عمل بر اے چنانکہ فائدہ آن حسیست و پیہر حبت مارو۔  
راہ مالک و الثری و ابو داود۔ و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال خرج رسول اللہ۔ گفت عبد اللہ بن عمرو بن العاص

بیرون آمد یعنی از خانه بیخبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی بدیدہ کتابان۔ و حال آنکہ در ہر دو دست آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم دو کتاب بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اندرون ماہدان کتابان۔  
آیامی در بابید کہ چہ شد این دو کتاب و چہ نوشتہ اند در ان اہل تاویل گویند کہ این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت  
و مبالغہ است و تحقیق آن عقین بہ ان و مسلم چون خواہد کہ تحقیق قول خود نماید و غیر خود الفہم کند و معنی دقیق خفی را بشناخت  
سامع و انما یہ تصویر کند آن را صورت و اشارت کند بہ ان اشارت محسوس اگرچہ در خارج و عالم حس نیامدہ و چون گفتہ  
کہ وہ شد بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق این امر و مطلع شد بران چنانکہ شبہ و خفا سے نمازدوران تمثیل و تصویر  
معنی حاصل در قلب شریف انچہ پیشہ کہ گویا در دست او است و حال آنکہ در خارج کتاب نیست و نوشتہ نہ و اہل باطن  
و ارباب مکاشفہ گویند کہ دو کتاب حق است و اصول حقیقت۔ بے شائبہ مجاز و تاویل امام حجتہ الاسلام در کمال سعادت  
گفتہ کہ انبیاء خواص را عوام بہ و چیز است بیکہ ہانکہ انچہ حاصل کردہ عامہ را از علوم یکسب و تعلم حاصل شدہ و در خواص را  
یکسب و تعلم از عوام و پروردگار علیہم السلام و ان را علم لدنی خوانند و اگر با نیکو انچہ عامہ در خواب بیند خواص آن را در بیداری  
مشاہدہ نمایند و حکایات مشائخ درین باب بسیار است و کتاب الربا یا یاد انشاء اللہ تعالیٰ و چون خواص است را این  
حالت و رتبہ حاصل بود فکین سید المرسلین را صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ ظاہر حدیث در آن است کہ صحابہ را آن دو کتاب نیز نمود  
ولیکن مضمون انچہ در انما بود نہ استند و شایع گفتہ اند کہ این اعتقاد از ایمان حقیقت ثبوت ندارد۔ قلنا لا۔ گفتیم ما در  
نمی یابیم کہ چہ است درین دو کتاب۔ یا رسول اللہ الان خبرنا۔ مگر آنکہ خبری تو را و این التماس است از حضرت و سے  
تا خبر بہ از ان۔ فقال الذی فی یدہ الیمین۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان آن کتاب بے کہ در دست راست  
و سے بود۔ ہذا کتاب من رب العالمین۔ این کتاب بے است از پروردگار جہانیان۔ فیہ اسماء اہل الجنۃ و اسماء آیاتہم و قبائلہم۔  
درین کتاب نامہا۔ بہشتیان است و نامہا بے پدران ایشان و نامہا بے قبیلہا بے ایشان بہت تعین و تمیز ثم اہل علی  
آخر ہم۔ بہتر اجمال کردہ شدہ است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکہ عادت اہل حساب است کہ بعد از تفصیل اعداد و در ان آخر  
در جمیع بنو سید کہ چہ بن شد۔ فلانرا فہم۔ پس چون چندین مبالغہ و ضبط تعین کردہ شدہ زیادہ کردہ نشود و در ایشان دیگر  
کہ نوشتہ شدہ است و ایشان در کید۔ و لا تفق منہم۔ و کم کردہ نشود و در ایشان تا از انما کہ نوشتہ شدہ است کہ بے درود  
ابد۔ ہمیشہ۔ ثم قال الذی فی شمالہ۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرآن کتاب رکہ در دست چپ و سے بود۔ ہذا  
کتاب من رب العالمین فیہ اسماء اہل النار و اسماء آیاتہم و قبائلہم ثم اہل علی۔ آخر ہم فلانرا فہم و لا تفق منہم ابدان۔ ترجمہ این  
عبارت تا ترجمہ عبارت اول ظاہر شدہ فقال مجاہد فہم اہل پس گفتہ یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بے چہیت علی۔  
یا رسول اللہ ان کان امر قد فرغ عنہ۔ اگر است امر کہ پرواختہ شدہ است از و سے۔ فقال۔ پس گفت  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب ایشان۔ سد و اما مگر و انید عمل بے خود را مستقیم بے حق

















آنچه بالفعل عکس نیست شاید که در علم آنی عمل باشد و تغییر بر وجهی چنین نرفته - قلمت - گفتیم - خدا را می شناسیم - این اطفال  
 مشرکان را حکم ایشان چیست - قال من گمانم - فرمود ایشان نیز از پدران خود اند که ایشان دارند - قلمت بلا عمل قال الله  
 اعلم باکانواعا یلین - کلام درین مقام سابقا گذشت است غندر - رواه ابو داود - و قلن این مسعودی قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم المؤمنة والمؤودة فی النار - و اندر آن گویند که فرزندان خود را زنده و اکثر این کار از زنان میگردند و مؤده دختر که گور کرده  
 رواه ابو داود - و اشکال درین حدیث آنست که و اندر هیچ سبب بودن او در آتش از جهت کفرش اما مؤوده که طفل است و هیچ  
 گناه ندیده و کفر نوریده چگونه در آتش باشد و در شرح این اشکال فسطر شده اند و توجیهات متعدده یکدیگر که مؤوده از جهت آن در  
 آتش است که از اطفال مشرکین است و فرق او در ذریع حکم قضاء است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار تمام  
 مصانج این حدیث را درین باب آورده و آنرا که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تا و بی یکند باین حدیث را بآن  
 که او آورده اند و اینست مؤوده مادر است یعنی مؤوده ای که گور میگرداند و اطفال را و این با هر دو در بعض گفته اند که در دو این حدیث  
 در آیه خاص است هر که کرده و این حکم را عالم غیب نیست و غیر آن را بر آن قیاس نتوان کرد و حتی خاص حکم یکند و زنده گان خود  
 بهر چه شود و در بعضی است قتل خنجر غلام را و او اندک آن مؤوده شود بخون کشیده و کفر و زندقه باشد و یا کجای حدیث  
 درین باب ثابت نشده چنانکه میگویم به این توان کرد و در بعضی است که قتل مؤوده است الله اعلم

الفصل الثامن عشر - بحسب ما في الدرر واسم - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل  
 فرغ الى كل عبد من خلقه من خمس - بدرستی که خدا تعالیٰ به فارغ شده و متقی شده تقدیر و سپرد و هر بندگی که از مخلوقات است  
 از پنج چیز چون فراغ حال است برحق عز وجل مراد بدان عدم تبدل و تغییر تقدیر و دست و فی الصراح فراغ بر و فتن از کار است  
 پس از آن بیان آن پنج چیز کرد و قبول خود - من اجله و عله و وجهه و اثره و زرقه - یعنی فراغ شد از اهل هر بنده و همین کرد که در هر  
 چندست و فراغ شد از اهل هر بنده که کار با خواهر و نزدیک یابد و فراغ شد از مضایع هر بنده و پنج چیز در اصل لغت جاسب و بلوغ و امان  
 بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد با اثر حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بنده گان مقدس است و از ازل یا بعد از پنج مکان است  
 و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضایع اشارت است با قاست و اثر که یعنی نشان پااست بر و سه چیز این اشارت است  
 و مراد برقی هر چه بنده رسد از نافع و مرفق - رواه احمد - و حسن عائشه - رضي الله عنها - قالت تحت رسول الله  
 گفت عائشه ششصد و پنجاه بار - صلى الله عليه وسلم يقول - میگفت - من تكلم في شيء من القدر - کسی که سخن کند و بچند گفت  
 و پنجاه سال از مسائل و احکام قضاء و قدر - سنل عهده یوم القیمة - پسیده پیش و در آن سخن کردن روز قیامت - و من لم یعلم فیه  
 لم یسأل عنه - و کسی که سخن کند در آن پسیده نه پیش و در آن مقصود و جز و منع است از خوش کردن و در افتادن و در سنل  
 قضاء و قدر یعنی پنج فایده نیست در تکلم کردن و در افتادن در آن مگر پرش و عقاب روز قیامت پس بهتر آن است که ایمان بیا  
 یازند و سکوت بران و زنده و بجا مشغول باشند و کاوش کنند که فایده ندارد - رواه ابن ماجه و حسن ابن الهیثمی قال -







من ذریئہ الی یوم القیامۃ۔ کہ خدایتعالیٰ پیدا کنندہ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بہین طریق کہ درینجا توالت و تناسل خواہ بود  
 و ذرا فریاد از پشت نبی آدم برآمد و چون ہمہ از پشت آدم بودند بوسے داد۔ و جعل بین یمنی کل انسان ہنم۔ و گردانید میان  
 دو چشم ہر آدمی ازین آدم میان۔ و ہمچنان نور۔ برین و لعلان از نور و عین شمع و او کسہ موصدہ و صا و ہلہ و شش ہنم و ہنم و آدم  
 بہتر عرض کرد و انودا ایشان را بآدم۔ فقال۔ پس گفت آدم۔ ای رب۔ ایہو و روگاکازن۔ من ہو لار۔ کیستند این کسان۔ قال  
 ذویک۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ ایشان اولاد تو اند۔ فرامی رجا ہنم۔ پس دید آدم مرسے را را ایشان۔ فاعجبہ و عین باین عینیہ۔  
 پس خوش آمد آدم را لعلان و در شش کہ میان دو چشم آن مر بود۔ فقال ای رب من ذرا۔ پس گفت آدم ایہو و روگاکازن کیست این رو  
 قال داود۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ این داوود پیمبر است پوشیدہ نمائند کہ از خوش آمدن برین میان دو چشم داوود آدم را لازم نیاید کہ برت  
 سے اکمل و اہل و ازید و انہم باشد شاید کہ در انجا آتی باشد کہ دو چشم آدم آن را خوب نمود و عا لایقین است کہ نور و لعلان سید  
 رسل بشیر و تمام تر و کامل تر خواہد بود با آنکہ مشہور است کہ فضل کلی منافی فاضل جزئی نیست۔ فقال ای رب کم جعلت عمرہ۔ پس گفت  
 آدم پروردگار را پند گردانید عمر اورا۔ قال سنین سنۃ۔ گفت پروردگار گردانیدہ ام عمر اورا شصت سال۔ قال۔ چون آدم داوود  
 علیہما السلام خوش نمود و رابطہ و داد و محبت پیدا شد گفت آدم۔ رب زدہ من عمرے ابھین سنۃ۔ ایہو و روگاکازن افزون کن عمر او  
 از عمر من چهل سال تا عمر مرسے ہمہ صد سال باشد۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علما لفقہ عمر آدم و الامین  
 سنۃ۔ پس ہر گاہ کہ گذشت عمر آدم مگر چهل سال کہ باقی ماند و عمر آدم و داوود مشہور است نہر سال بود۔ چارہ ملک الموت۔  
 آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند۔ فقال آدم اولہم ہنم من عمرے ابھون سنۃ۔ آیا باقی نمائندہ است از عمر  
 من چهل سال۔ فقال۔ پس گفت ملک الموت با دم۔ اولہم علما انیک داود۔ آیا ندای توان چهل سال را کہ بشیر عمر تست پس ترا  
 کہ داوود است۔ فحی آدم فحی ذریئہ۔ پس منکر شد آدم پس منکر شد اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار۔ فوسی آدم۔ و فراموش  
 کرد آدم نبی اللہ تعالیٰ را و از انرا کل شجرہ۔ فاکل من الشجرۃ۔ پس خورد از ان شجرہ۔ ففیت ذریئہ۔ پس فراموش کرد اولاد  
 او و پیدا شد و ایشان نیز فراموشی۔ و خطا را آدم و خطارت ذریئہ۔ و خطا کرد آدم و اعتبار کہ شجرہ را بہین حمل کرد و خطا کردند  
 ذریئہ او و خطا با ایشان راہ یافت یعنی این صفت انکار و نسیان خطا را اصل آدم بود و ذرا اولاد او از انجا سراسر کرد۔  
 رواہ الترمذی۔ و بدانکہ گفتہ اند کہ انکار انچه واقع است از مرسے علیہ السلام چون بوجود آمد کہ کذب است جواب میگویند کہ صدق  
 این انکار حکم جبلت و طبیعت بود کہ پیدامیکنند حق تعالیٰ آن را در بشر از حرص غر و پیری و کبر سن چنانکہ در حدیث یثیب  
 ابن آدم و تثیب فیہ فاضلان احمدیث آمدہ است نہ بقصد خست یا رجسہ از احکام جبلت و انبیایا قی میگذازند و از ان منہر و سیتند  
 و فاضل و ملک فی موضعہ و اللہ اعلم و عن ابی الی الی رواہ۔ عن النبی۔ و روایت است از ابی الدرداء از پیمبر۔ صلی اللہ علیہ  
 وسلم قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ خلق اللہ آدم حین خلقہ۔ پیداکرد خدایتعالیٰ آدم را ہنگامیکہ پیداکرد او را۔  
 فخر بخلقہ یعنی۔ پس زو حق تعالیٰ بہرست قدرت خود یا امر کرد و فرستاد کہ برہنہ شائستہ راست آدم را۔ فخرج ذریئہ مضمیار۔

پس بیرون آورد و فریت سفید را - کاشتم اندر - گویا ایشان مورچه ها سرخوردند و در بعضی نسخ کاشتم اندر واقع شده بضم دال هاء یعنی  
مردارید و برین تقدیر بیان بیاض میکنند چنانکه در مقابل آن تشبیه هم کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است - و ضرب کف الدیس - و زو  
شما چپ او را - خارج فریت و طار - پس بیرون آورد و فریت سیاه - کاشتم هم - گویا که ایشان انگشتان اندر دریای - فقال لیدی  
فی یمنه - پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند - الی الخیمه - اگر خطاب بان کرده است معنی کلام این چنین شود که در  
سوسه بهشت و اگر خطاب بملک است که گفته از حال این گروه و ایشان میگوید معنی این بود که این گروه میر و نرسوسه  
جنت یا بر بخت این گروه را - ولایابی - و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بخت کردم پیش از صد و نعل ملک و تصرف  
مطلق ام هر چه خواهم میکنم - وقال للیدی فی کفقه - و در بعضی نسخ فی کفه - الیسری الی النار - و گفت مر آن گروه را که در کف  
چپ یا در کف چپ بودند سوسه آتش دفع وید - ولایابی رواه احمد - و عن ابی نصره - فی سج نون و سکون ضلوا  
جهنم نام و نذرین ملک تا به تشبیه تشریح حدیث است مستمع و ماته - ان ربنا من اصحاب البی - روایت است از ابی نصره  
که مرده از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال له ابو عبد الله - که گفته میشود او را ابو عبد الله - و حل علیه اصحابه - و را نه بدو  
یاران او - یهود و نه - و حال تنگی یار پرسی میکردند او را - و یو یکی - و حال آنکه میگریست - فقالوا له ما یبکیک - پس گفتند یاران او  
مرا و چه چیز میگریزانی - الم یقل ملک رسول الله - آیا گفته است ترا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خد من شاربک - بگیر از سوسه  
بر دست خود و پست و کلاه کن آن را - ثم اقره حتی تلقانی - پس برقرار دار آن را بهین حال و در از کن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات  
کنی و پیش آنی مرا رجوع یابد و بشت یا در جانب دیگر از موقف عصا یعنی بر میگردد و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترا  
بشارت بملکات خود داده و لا بد آن بے اسلام نبود - قال لیدی - گفت ابو عبد الله که گفته و بشارت داده است - و کنی سموت  
رسول الله - و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - میگفت - ان الله یقول فی حق نبیه یقظه - بر تنگی خدا  
گرفت بدست راست قدرت خود مشت یعنی جماعه از آدمیان را - و اخره بالید الاخری - و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر -  
وقال - و گفت - نه نه نه و نه نه نه - این قبضه و این جماعه که در دست راست اندر این راست یعنی بدست را در این جماعه دیگر که  
در دست چپ اندر و فرخ راست - ولایابی - و باک ندارم - ولادری فی ای الخیمه - و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی  
ازین دو قبضه ام یعنی اگر چه بشارت از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم سلامت ایمان و در آمدن بدست یافته ام تا میر و در کارگاه  
بے نیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بگرداند که می در آورم بدست هر که خواهد و می آنگاه در و فرخ هر که خواهد و باک ندارم و هر که را  
نمی رسد که بگوید که کردی این خوف از دل غیر و موجب گردیدن است بعضی از عارفان گفته اند که اگر چه یقظه صدق و صدق و صدق  
شماره انی و املینا نه حاصل میشود ولیکن خوف لا ابالی از راحت سینه پامیرون نمی نهد و برین حال یقینی است منی صحابه با وجود  
بشارت پیرایست که دایم است که یک گفته ای کاش من گویند - بودی تا در فرج گردید و خود و نه و بیرون گفتند که  
و دیگر گفته ای کاش من گفتم بودم و خاک بودم و این را شنیده و پامیرون است که در رساله تسلیه الله ما فی کرمه شده است











[illegible]





قبر حق است و استعاده از سبب بعد از نماز و خود ساختن از پیرایه تعلیم است یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و لیکن بعد از شنیدن سخن  
 یهودیه اتفاق افتاد یا بعد از شنیدن سخن از آن خبر و از بود و بعد از شنیدن و سبب خود بجز که تا بنیاده و ندیکه کند او را این او سبب و اطمینان است  
 و الله اعلم متفق علیه و سخن از پیرایه ثابت است - انصاری ندی کتاب وحی از اجله آنها قانع بفرانض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود  
 و منبر پنداشتند او را و در روز و حاضر شد احد را و سائر شهادت را که بعد از او سبب بود و سبب نیز یکی از آن کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت  
 قرآن را در زمان ابوبکر نقل کرد و در محبت و زبان عثمان رضی - قال بنی رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنا سبب آنکه پیرایه صلی الله علیه و سلم  
 فی حاکم النبی انما - بود و در بوسه فری بخار را که قبیلایست از انصار - علی بن ابی طالب - سوار بر اسب سبب که مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و سخن  
 و بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم - احوال است - تا که برید و هم گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پشت خود و حقیقتی که خیمه بن وکیل کردن  
 و کما وقت تقیه پس نزدیک بود که بنیاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زمین - و اذا اتیتموه فقولوا - و اما که قبور بود و رانجاشتن پنج - فقال من یست  
 احباب نه الا قبر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می شناسد صاحبان این قبر را که دفن شده اند در آن - قال جلالنا - گفت مرگ که من می شناسم قال  
 فمتی اتوا - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگو که مرده اند و در زمان از عالم رفته اند - قال فی الشک - گفت در زمان شرک مرده اند  
 و مشرک بوده اند - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - ان نبره الامه تنبلی فی قبورنا - این است یعنی گروه آدمیان متبلا  
 ساخته میشوند و از ایش کرده میشوند و گویا سبب خود - فقولوا ان لا تموتوا - پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه گویا بنیاد ما مرده  
 خود را و هم گویا در این بنیاد از عالم - دعوت آمدن سیم حکم - بر آید و عاصیک و هم خدایتعالی را که بشنوند شما را - من غراب القبر  
 الذی اسبغ منه - چینه از غراب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنود شما را و از غراب را دیگر مرده است خود را و گویا بنیاد در اینجا  
 اشکال می آید که غراب چنانکه در شرح عنوان گفته شد و خوف و دفن کردن نیست و خدایتعالی اگر خواهد غراب میکند مرده را  
 اگر چه باشد و صحرای او را در شکم باری و زنان و نیز مرده شده اند و نماند دفن اموات ترک آن از ایشان صحبت این ترس چه بخواهیش ارد  
 و توجیه کرده اند از این اشکال چند وجهی که اگر در آنست که اگر بشنود غراب قبر را خوف و وحشت عارض میشود و شما را که بهوش  
 و سبب عقل میگردد و خوف و فرصت و دفن می ماند چنانکه در بیان ناشنیدن تعلیم صیحه است که اگر بشنود که خانه نیست  
 معطل و قطع گردد پس ترک دفن نه از جهت خوف غراب است بلکه سبب خوفات عقل و پدیدن بوش است و دیگر آنکه اگر بشنود  
 غراب مرده را و وحشت و وحشت حاصل میگردد و شما را از مشاهده اموات بیکند و یک نمی توانید آمدن ایشان تا بهین و تکفین کنسید  
 و دفن نمائید و وجه دیگر آنکه طایفه زندگان مجهول است بر شنیدن عیب مرده خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اگر  
 متوکلان و غیره و تقابل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحرای سبب مرده از ندانسته آنجا رود و نشنود غراب ایشان را  
 و مطلع نگردد و عیبها را ایشان و الله اعلم - ثم قبل علینا وجهه فقال - پیشتر توجه او را طلب حضرت صلی الله علیه و سلم بر بار و  
 سبب که خود پس گفت - یخود و الله من غراب النار - بیا جوید غراب از غراب آتش - قالوا - گفتند صحابه - یخود و الله من غراب النار  
 بیا جوید غراب از غراب آتش - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - یخود و الله من غراب القبر - بیا جوید غراب از غراب قبر





فیقول - پس بگویند - آہ آہ - و این کلمہ است کہ حیران و دہشت زده و در ذاک گویند چنانکہ آہ و وای وای - لا ادری -  
 نیدانم و در نمی یابم - فیقولان کہ مارتیاس - پس بگویند و اوجایت دین تو - فیقول - پس بگویند - آہ آہ لا ادری فیقولان  
 باہا الزل الذی بعثت فیکم - پس بگویند چہ پیست حال این مردے کہ را بچند شدہ است در میان شما - فیقول باہ آہ لا ادری فیقولان  
 من اذن السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کا فکر نمیدانم چہ آواز دہن اسلام و نبوت محمد  
 صلی اللہ علیہ وسلم و طبع انواران و شروق و غروب رفتہ بود از چہ معنی دارد بدانکہ در موضع بہت طاعت و تقیاد و سعادت  
 گفت و تبشیر یافت و اگر اہم ضافت نبوت نہ در کا فکر چہ سخن و کا فر باعتبار آفرینش بہندگان او نیا بہت و رضا مخصوص مع منان  
 خافشہ من النار و البسہ من النار و احوالہ باہا الی النار - پس بگفتند نیدر پس او فرشتہ از آتش و بپوشانید و را پوشش از آتش و بپوشانید  
 بلے او و بپوشے آتش - قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیاتہ من حرا و تمومہا - پس ہی آید کا فر از گرمی تابان آتش  
 و باد گرم آن کہ فراخ زہر وارو - قال - گفت - و یطیق عالیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کا فر گوارو - حتی تخلت فیہ خلائہ تا آنکہ  
 مختلف و تبدل میگردد در قبر آغوا نہا - پہلوے او - ثم یفین اللہ علی صم - پست مساط گردانیدہ میشود بر وے فرشتہ کہ کور و کبر  
 کنایت است از بہرہی و بہ شفق و بہ غنای کہ تعاقب نمیزد از دیدن حال پشیمان و وے و نمی شنود و گوش نمی نمد بفریاد و مال و  
 و خرم بیکدیگر وے - معہ مرتبہ من جدید - با وے کلورخ کو بیت از آہن و فریزہ بکینہم و سکون را و فتح زائے مجہر تبشیر با و تحفیت  
 آن پیخواندہ اند - لوضرب بہا جیل اصار ترابا - این چنین مرتبہ سخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوسے کوسے رہا زمینہ میگردد و خاک -  
 فیض بہا صبرہ - پس نمیزد آن فرشتہ کا فر با آن فریزہ زدن - فیصحیحہ - پس فریاد کنند فریاد کردنی کہ - لیسعہا ما بین المشرق و المغرب  
 می شنود و از آن زدن را بہرہ در میان مشرق و غرب است از حیوانات بلکہ نباتات و عبادات نیز - الا انکلین - کہ جن و انس و انبیاء  
 را نمی شنوند بہت شکستہ کہ و فضل اول و حدیث انس گذشت - فیصیر ترابا - پس کا فر بیکر و خاک دیار و - ثم یعاد فیمہ الروح - پس  
 باز آورده میشود در بدن وے جان پل عادہ روح و زندہ گردانیدن کا فر در قبر مکرر می کنند و این بسے تشدید عذاب و مبالغہ است  
 و غلے انکار و است بعث و اعادہ روح را بطبی کہتہ کہ برین تقدیر در قبر و احیا باشد و دوات چنانکہ بعضی و نفسیر کہیمہ رہا است  
 انشدین و ایدینا انشدین گفتہ اند و باین حدیث تسک کردہ و بعضی بابت اولی بہین ہر اندین متعارف کہ در دنیا است از او خود دانہ  
 و احیاے اولی در قبر و امات دوم ہر اندین بعد از جواب سوال کلین و احیاے دوم بہت و شور و ہر تقدیر از احوال ایشان را ہر اندین  
 کہ مردہ بعد از سوال جواب و نمودن جای نشست او و بہشت و دوزخ و فتح باب بہان ہمیزند و در وقت بعث زندہ میگردد و انداز  
 احادیث کہ مذکور شدہ معلوم میگردد کہ مردہ تا قیامت در گور و عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح اورا باشد با وجود  
 و عدم تعلق روح بہ بدن چنانکہ شعور و ادراک را تران و شناختن را ایشان را نیز روح اورا است فتا بر و اللہ اعلم - رواہ احمد و ابو داؤد -  
 و عن عثمان - رضی اللہ عنہ - انہ کان اذا وقف علی قبری - روایت است از عثمان کہ بود و وے رضی اللہ عنہ چون ایستاد  
 بر گور وے میگفت و بسیار میگفت - حتی یبل حمیہ - تا آنکہ تر میساختد ریش خود را بہ شک - فقیل لہ ذکر الخبۃ و النار







چهارم در سبب روایت این ماجراست که در حضرت قریب از سوسه واقع شد با سنت آبی برین جاری شده مثل و رود  
 چشم در سبب روایت این ماجراست که در حضرت قریب از سوسه واقع شد با سنت آبی برین جاری شده مثل و رود  
 در حق سید بن معاوی و بعد از وفات وی - نه الذی یحک المیزان - این آنکه است که چندین بیت و سوسه عرش - و در  
 روایتی آمده است که حضرت سید بن معاوی و در واسطه عرش الرحمن و در بیان معنی این کلام احوال است که آنکه  
 شکر و امتیاز از کثرت از اقل و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودن در اهل عرش بحسب صعود و روح پاک و دوستی بنابر خود و تعلیم  
 شرافت و سوسه از جهت غفلت و کرامت او و ترویج و در کارهای شانه یا کثرت است از عظم شأن موت و شدت این دنیا  
 چنانکه می گویند موت فلان را که زمین تا یک شنبه و قیامت بر فراست یا از تحسین و تحزن از فقدان وجود شریف و معهود اعمال  
 از کیه و سوسه چنانکه آمده است که زمین و آسمان می گردید بر موت صالحان از زمین مکانی که محل می گردید و سوسه و از  
 آسمان محلی که صعود می کرد و عمل او بران و شرف و مبارک می گردید و آنرا و توبیه و تعلیل و تفسیح و سوسه چنانکه در و جدول  
 مذکور شد و موافق است با آنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت کفایت از است  
 تو که مشرب و در و سالکان تمام است بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم این باشد که سید بن معاوی  
 و توبیه و موت و سوسه در نزد خود خدق مذکور است - و توفیق له ابواب السماوات و کشاده شد بر اسوسه و سوسه آسمان بحسب  
 نزول رحمت بر سوسه از آن یا بر اسوسه صعود و روح پاک و سوسه بران - و شمس و سوسه انانیا من الملائکة - و حاضر گردید و یا یعنی  
 بر خباز و او توبیه و در و شمس - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات  
 که در و شد از سوسه این و شمس - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات  
 صلی الله علیه و سلم و سوسه - گفت اسماء و شمس ابی بکر صلی الله علیه و سلم و سوسه - گفت اسماء و شمس ابی بکر صلی الله علیه و سلم و سوسه - گفت اسماء و شمس ابی بکر صلی الله علیه و سلم و سوسه  
 القبر التي یقین فیها المرء - پس و کرد و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات  
 که یاد کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را بنامید و فرمود بر آورد و در آن رس و سوسه آن مسلمان نالیدنی عظیم - و رواه البخاری  
 بخارا - روایت کرد این حدیث را بخاری بن چین و سوسه - و رواه النسائی - و زیاده کرده است نسائی این عبارت را  
 که اسما گفت - قالت یحیی و بن ابی حمز کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم نالیدنی و فرمود که سوسه آن حضرت  
 آمد بیان آن عیان هم کردن بن سخن آن حضرت صلی الله علیه و سلم را یعنی چنان فرمود و ناله از مردم برآمد که سخن آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم که سوسه و در من نشاندیم و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات  
 طاعت لرجل غیر بنی - گفت هم در سوسه که توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات  
 ما رواه قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی آخر قوله - در آخر کلام خود - قال قال - گفت آن مرد گفت آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات - و توفیق له ابواب السماوات







چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بدانکه هر یک از این کتاب است - بهترین سخن کتاب است که در آنست که فرقان مجید است  
 و غیر المدی بری محمد - و بهترین طریقه او سیرت است صلی الله علیه وسلم - و شهر الامور می نامند - و بهترین  
 چیز ناخیر است که نویسد اگر چه شده است در دین که بدعت عبارت از آنست - و کل بدعت ضلالة - و هر بدعت موجب گمراهی است  
 رعا الله - چنانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است  
 و قیاس کرده شده است بر آن آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت تواند و کلیت کل بدعت ضلالة  
 محمول بر اینست و بعضی بدعتهاست که واجب است بر آنچه تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد  
 و حفظ آن کتاب و سنت و دیگر چیزها که خط و دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل نیای رباطها  
 و در رسد انقضای و نگار کردن مساجد و مساجد بعضی بعضی مباح مثل زاجی در طاهره و لذیذ و لایق  
 فخره و طریقه لال باشند و باعث طغیان و کبر و مغرور نشوند و مساجد دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 نبودند چنانکه پیری و غریب و مانند آن بعضی حرام چنانکه مایه بل ببع و او را بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفا  
 را شنیدند کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه  
 خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید بدعت مرا و سنت خلفا را شنیدند  
 رضی الله عنهم اجمعین - و عثمان بن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یخلف الناس  
 الی الله تائمت - و عثمان داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوس خداست کس نند - محمد فی الحرم - اولی که کند  
 در زمین حرم و اتحاد و لغت بنی میل است و با نمونی که گویند آن خود را که در یک جانب بکنند و در شرع میل کردن از حق  
 یا ظلم و عداوت با خدا و حرم ارتکاب کردن چیز - را که نمی کرده است از آن در زمین حرم چنانچه کشیدن و جنگ کردن و شکار  
 کردن یا مطلق گنایان چنانکه مذکور است بن عباس سنت که چنانکه طاعت در زمین مضاعف میشود و معصیت نیز بدین حکم  
 و از وزیر که شاعت اوب و در مقام قرب شفع تر و قبیح تر است و لذا او را رضی الله عنه اقامت که را کرده داشته است  
 نگاهداشت حرمت و تعلیم این مکان شریف پس رفت و در طاعت سکونت و زبیر - و متبع فی الاسلام سنته الحاکمیه -  
 دوم طلب کننده در اسلام طریقه با بلیت را و شکار آن را چنانکه نوحه کردن و بر د - زدن و گریبان چاک کردن بر سر و ده  
 دغال بگرفتن از طیور و امثال آن - و طلب دم و حیوان حق - سوم طلب کننده خون مردی را بناحق - پیریت و مه -  
 بر سر مجرمانکه بریزد خون او را نه بر سر غرض دیگر اگر چه خون رختن مطلقاً مذموم و ممنوع است و لیکن بقصد مجرمین  
 مذموم و قبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید یافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را  
 این حال است حال فاعل آن چه خواهد بود - رواه البخاری - و عثمان ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول  
 صلی الله علیه وسلم کل امتی یطون النجته - بمه امت من می در آید بهشت را - الامن الی - مگر کسیکه سر کشی کرد



















میکنند چیزی را که نشاء است از کتاب - فاولک الذین سماهم الله - پس آن کسان آمانند که نام برده و ذکر کرده است ایشان را  
 خداست تعالی و در قرآن قبول خود فاما الذین فی قلوبهم زنج پنهانند و تفسیر آیت معلوم شد - فاحذر و هم - پس پرهیز کنید از ایشان  
 و همیشه بدارید با ایشان و بپزیرا شنید از راه و روش ایشان متفق علیه - و حسن عبد الله بن عمر - قال بحرستی الی حرک  
 صلی الله علیه و سلم یوبا - عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفیق و زیم روز وقت سختی گریا بسوس آن حضرت صلی الله علیه و سلم روزی  
 قال - گفت عبد الله - فسمع صوت رجلین اختلفا فی آیه - پس شنید آه حضرت صلی الله علیه و سلم و از پاسه و در و کذا خفاست  
 میکردند و جدال و نزاع می نمودند و گویا آیت قرآن - فخرج علینا رسول الله - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه  
 و سلم بعرجت فی وجهه الغضب - و حالیکه نشاء پیشود و در و سه مبارک و سه شتم - فقال - پس فرمود - انما یلک و یلک  
 قبلکم بالکفر فی الکتاب - بلکه نشاء که کسانیک پیش از شما بودند که بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافی است که  
 در کتاب و شبهه گمان و فتنه و خصومت کشید و مودی گردید و کفر و بدعت مثل اختلاف و نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست و در  
 اجتماع و اختلاف علماء را ستنداد احکام یا در علوسیکه مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف چیست و باعث  
 توسیع و اصرار دین و ملت و همیشه بودند بلفظ بران و فی مکره و شده اند از آن بلکه ما مورا ند بدان - رواه مسلم - و حسن مسعود  
 بن ابی و قحاص رضی الله عنه یک از عشره مبشره است چنانچه از احوال و سه در اسامی اهل بدر در آخر کتاب میاید نشاء الله  
 تعالی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظم المسایب فی المسلمین جبا - بدستی که بر گشودن مسلمانان و میان مسلمانان  
 از و سه گناه - من سال عن شیء لم یحرم علی الناس - کسیست که پرسید از شایع از چیزی که حرام کرده نشاء است بر  
 مردم - فحرم من اهل سبله - پس حرام کرده شد آن چیزی که بهت پرسیدن و سه این شد و توفیق است از جهت بودن  
 ضرر آن عام و باقی تار و قیامت و مراد از سوال بے حاجت است و آنکه بطریق تلف و نفی باشد و الا اگر محتاج سوال  
 گردد و بطریق تعلیم و استفاد بود پس این حکم ندارد - متفق علیه - و حسن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم یلک فی آخر الزمان و یلک اوله و یلک من بینهم - میباشند در آخر زمان و بین کسان در دفع گویان بینی جامع باشند که خود را بکار نویس  
 در صورت علماء و شایع و علماء از اهل ضیعت و صلاح نمایند تا در و غما سه خود را ترجیح دهند و مردم را بجهل و ابله و آرس  
 فاسد بخوانند و حال شقی از و جل است یعنی خط و تبیس - یا توکم من الاحادیث بالشمع و الا با و کم - می آید شما را از  
 احادیث آنچه شناید از پیش ما و نه پیران شما یعنی به بتان و اقرا و مراد با حدیث یا احادیث پیش از است صلی الله علیه و سلم یا عام  
 از آن شامل اخبار مردم نیز - فایا کم و ایا کم - پس و در و در و از ایشان و در و در ایشان را از خود - لا یقلو کم و لا یقلو کم -  
 ناکره کرد و اند ایشان شما را و و فتنه و باینند از شما است و حفظ و احتیاط است و در گفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت و باب  
 بدعت و مخالفت ایشان خصوصاً آنکه دعوت کنند و تبیس نمایند مشغولی چون بسے ابیس آدم و سه است تبیس  
 هر و سه نشاء و او دست و صورت و ایشان بدو مرد و در و تا بخواند بر سیکه آن فسون و زانکه صیاد آورد و با گنجه خیر



غالب در استعمال غلط لبکون لام و شرف و فساد و ید و فتنه لام و غیر و صلاخ چنانکه گویند طلاق غلط صدق و بدعت و غلام غلط  
 غلط سور پس می نماید که بر پنج چیز است را اصحاب باشند مخالف و کتب و ناصر و معین بعد از ایشان جماعتی آید خلوت که صفت ایشان  
 این است که - یقولون مالا یعلمون - میگویند مردم چیزه که ندانند - و یقولون مالا یؤمنون - و میگویند چیزه که ایمان مردم  
 نشده اند چنانچه صفت علمای سوره و امر است اما در اندک - فمن جاءهم میده فهو مؤمن - پس اگر  
 کار از اندک ایشان را بدست خود و غیر در و در هم بکشد کار خایه ظلم و فساد ایشان را پس کسی مؤمن کامل است - ومن جاءهم بمات  
 فهو مؤمن - و کسی که کار از اندک ایشان را زبان و منع کند و دشنام کند و بدو بد نصیحت کند ایشان را زبان خود و غیر مؤمن است  
 که حدیث از کمال و از - ومن جاءهم بقلبه فهو مؤمن - و کسی که کار از اندک ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان  
 و مخزون و متاع و غیر شود و دل و شایسته و افعال و احوال ایشان او نیز مؤمن است و در وجه پایان از ایمان - و لو کس  
 و اذ انکس من الایمان جنته خردک - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار و اندک و در حدیث و دیگر از شده است که و لو کس  
 اضعفت الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است - رواه مسلم - و عن ابی هریره - فی الله عنه -  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا الی هدی - کسی که بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند آن را خواه فعل  
 یا بقول - کان له من الاجر مثل اجور من جمعه - باشد هر او را از هر دو ثواب مقدار فردا و ثوابها که کسی که پیروی میکند او را  
 و عمل میکند بر هدایت او - لا ینقص فکک من اجور هم شیه - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجور او را از اجزای ایشان چیزی را و نه  
 با وجود آنکه آن کسان را اجزا و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کند و را نیز ثابت میگردد و بر کمال اجزای ایشان  
 بسبب عمل و کسب ایشان است و اجزای دیگر این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است - و من  
 دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل اثم من جمعه - و کسی که بخواند کسی را بگریه باشد بر دس از نزهت بخت گمراه گردانیدن او  
 ایشان را مقدار جزیرها که سنانیکه پیروی کند او را و گمراه شود نمیکند او - لا ینقص فکک من اثم هم شیه - کم نمیکند آن ثبوت اثم او را  
 از اثم ایشان چیزی را - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بار الاسلام عربا - پیدا شد و این اسلام  
 در آغاز کار غریب و تنها و بکس - و مدعو دما بدا - و سر انجام است که بارگردد و غریب و تنها و پنهان شود که در ابتدا به حال  
 بود و در شرح این کلام در وجه است که اگر مراد باسلام حقیقت است که دین و ملت است و برین تقدیر تقصیر و دشمنی  
 اوست بغير که در شهر بیکانه باشند و در راه ازل و احباب خود از جهت کمی مسلمانان که احوال و انصار را باشند یا در اول اسلام  
 مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلند مسلمانان باشند در ابتدا به اسلام که از او طمان بر آمدند و حیرت  
 نمودند و جزئی تنه چند عدد و وجودند و بارگشتن ایشان در آخر غریب و گلیل چنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم که فرمود - فطوبی للفرار - فطوبی یعنی ثانی است میفرماید خوشی و نری با و غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت اند  
 و مسک کتاب و صفت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمر بن عوف بیاید - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله





قال - گفت آن فرشته یار اوی - فاسد بود سمید - پس خداست که بشارت آن سید است که با کرد و دارا - محمد الله علی  
 و محمد علی با قدمه علیه و سلم بشارت آنکس است که در راه ایمان میرواند - و الله را اسلام - و سید که با کرد و شده مشبه با سلام است  
 و الله و الله علیه و سلم که ساخته شده بشارت و پیغمبر است و در پیش سابق و از بشارت رگفت و با و پیغمبر او و چون اسلام به پیغمبر  
 و آمدن بشارت است اینجا و او را مشبه با رسانخت و ما و خود و در و با پیغمبر بشارت است فافهم - رواه الدارمی - و حسن بی شیخ  
 مولای آن حضرت اولی مرتب است بود و پیغمبر شیدا و را بیان حضرت و چون بشارت و او با سلام عباس از کرد و او را آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم حاضر شد و او را و خدمت را و شهادت دیگر را که بعد از آن بود و حاضر شده بدر را اگر چه بود اسلام و پیش از بدر  
 نام و سید بر پیغمبر بود قول مشهور غالب آمد بر و سید است ادوات فی خاتمه علی رضی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا اله الا الله - اینم خبر و سکون لازم و کسر فاء - احدکم مشکک است اگر کینه - باید که بنیام من هیچ یک که تا آنکه گفته بشارت آنکس است  
 خود گنایت است از نگه و طاعت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یا نبی المظفر من امری - در بیان  
 حال که می آید بیک از شمار است که از احکام من - عمارت با و بشارت عینه - از آنچه امر کرده ام من بدان یا نبی که در امر از آن -  
 فیقول لا اوری - پس میگردد بیان - یکم بنیام غیر قرآن را و تا بعبث نمیکند جز آن را - با و جانی کتاب اسلام متعناه - چیزیکه  
 می یابیم در کتاب بنیام و پیغمبر آن را خبر و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حال بعضی از اهل جلیل و فراغت و دیگر که متعناه  
 و تکامل انداز عمل کردن بشارت در حکم که یافته نمیشود در قرآن و گمان میرسد که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جایی که بشارت  
 در احادیث است احکام است که در قرآن مجید نیست و چون آن قرآن حجت است حدیث پیغمبر بشارت است و بشارت آنکه در قرآن  
 صلی الله علیه و سلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و در و وحی است چنانکه در حدیث آمده بیاید - رواه احمد و ابوداود و  
 و الترمذی و ابن ماجه و بیهقی فی دلائل النبوة - و حسن له هذا هم - بن محمدی کرب - بکسر را صحابی که مدعی نزول کرد و حسن را  
 آمد و در و قد گفته شمار کرده میشود و او را اول شام حدیث و سید در ایشان است است بالشام سینه و ثمانین و ده امری  
 و ترمذی سینه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انی اوتیت القرآن - و اما و آگاه باشند پیغمبر است که من  
 داده شده است مرا قرآن - و مشکک - و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و ما ثلث و ربون  
 او است از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب اقدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است و از جانب حق تعالی  
 آنکه وحی طی است و نمی تواند و غیر مشکک آنکه الفاظ و عبارات و سینه نیز حکام متعلق باشد چنانکه محبت نماز و حرمت مس  
 حدیث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر مشکک آنکه این چنین باشد و آن احادیث است و آنکه در و ثلث در  
 حد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آمده معلوم شود - الا انی شکاک را علی شکیان علی اگر کینه بقول - آگاه باشند که بشارت  
 که هر دو سیر مستحق بشارت خود و بشارت اعتقاد میگردد - حکیم بن ابی القزح - لازم گیرید بر خود این قرآن را - اما و بعد هم  
 فیمن حلال فاحطه - پس چیزیکه باید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بشارت - و با و حدیث فیمن حلال فاحطه































نیز میگوید و تا این نباشد قرآن سو و شصت و یک کار قرآن است که راهی نماید و نشانهاست راه بیان میکند اما قبول انقاد آن  
 نیز پذیرش شدن بدان و قرآن را در سید بن بقص و توفیق الهی و هدایت است که بنده را بدان الهام میکند و در دل و سینه پروردگار  
 زود نماید و راه توفیق و هدایت که در این حدیث را از این معنی و روایه احمد و ابی حنیفه و شعب الایمان - و روایت کرد آن  
 احمد و سند خود توفیقی در شعب الایمان - شعب النواصی - فی فتح نون و شصت و یک و فتح آن معانی است  
 ساکن شام - و کماله فردی عنه - و توفیق روایت کرد و نزدی از نواصی بن معان - الا انه ذکر انهم منته - و لیکن این حدیث توفیقی  
 ذکر کرد و حدیث را مختصر را از این روایت کرد و نه احمد و توفیق و شعب الایمان - و فی حدیث عنه - قال من کان مستنسا کسب یکم یا  
 که برود راه راست تا غلبه حق بر باطل است - پس بایک برود راه را و افتد کند کسب یکم تحقیق از عالم گذشته اند - قال فی الزمان  
 علی القلعه پس برستی که زندگان این کرده نمیشود و برایشان از قنده و ایتلا و درین این سخن را این معنی و در زمان خود با این معنی  
 گفت و صحبت کرد و در او معنی صاحب را داشت و برنگان اهل زمان خود و در او معنی صاحب را گفت - و لیکن این حدیث محمد  
 صلی الله علیه و سلم کانوا افضل منه الا انه - آن مرد با یاران محمد اند که بودند فاضل تر از هر کس از ایشان است و در این حدیث  
 و بر با قلوبا - و نیک ترین است از روی و اما - و انما علمها علما - و در اندیشه تر از روی علم - و انما علمها علما - و کسب  
 از روی شکفت و قطع و بر او معنی صاحب را داشت که معارف است میان دم و شکفت آن با خود و بنده شکفت و رفت خود و رفتن کار  
 سبب فرود آمدن بر خود و بنده و شکفت پیش آید و بکار که که فرود آمدن حاجت و بیرون از طاقت - اختار هم اندر حدیث  
 پیغمبر و الا فاقمه و بنده - برگزید ایشان را خدا - و تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم و برایت - و در ایشان و این  
 این دلیل است بر فضیلت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمام خلق ایشان را برگزید و یاران پیغمبر خود  
 ساخت و خود را که ایشان بهترین خلق و اخبار است بوده اند و خود را نفوس ایشان براس انکاس از راه هدایت و ایمان اقبال  
 و لائق تر از آنکه در قرآن مجید میفرماید - و الذین هم کلمه القلوب و کانوا احق بها و الیها و بودند و لائق تر از آنکه توفیق و مستحق  
 قرآن را و از آثار آمده است که پروردگار تعالی از نظر کرد و در تمام دلهای بنده گان و یافتند که صلی الله علیه و سلم و کوشش تر  
 و پاک تر و پس نهاد و نوبت را در آن یافت و دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید و برایت صحبت با ایشان را  
 و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نیستد که آنرا که یاران پیغمبر باشند و در میان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و خفی الله عنهم و در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و خود را پاک و صاف نموده و بدرجه کمال رسیده باشند  
 در میان مشایخ را پیغمبر که در حدیث است از پیغمبر درجه بر سر است و آخر این حدیث است حضرت و صلی الله علیه و سلم عاصم میگردد  
 که منافق باشد و منافقان خود را از نزول هر دو پیغمبر شنیده و از میان مخلصان جدا گشته و صحبت و رسوا شده بودند  
 خود را با منافقین و منافقان - فاعرفوا الله تعالی - پس بنمایند براس ایشان فضل ایشان را - و انما هم علی اثرهم  
 و پیغمبر کتب ایشان را و بر روی ایشان پاس - و شکوای است طغی من قلم و پیغمبر - و چنانکه زینب

و چنانکه زینب

با آنچه توانید از خود بیاورید و شهادت ایشان - فائزیم کما نواله علی الامدی است - پس بدین که بود و ایشان بر او راسته و در میان  
راستی بجان الله این معبودیان بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رقیب و دوست و در شهادت ایشان  
باین ام عبد راضی شدم بر آنست خود بدانچه راضی شد باین ام عبد و بدان این معبود است و آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خطبه و در کلام  
چه جاسه سخن است نسیال الله العاقبه - رواه زرین - و سخن جابر بن عبد الله بن خطاب - رضی الله عنه - انی رسول الله  
روایت است از جابر که آورد عمر بن خطاب و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - بنحوه من الثوریه - نسوة از توریت - فقال - پس گفت عمر  
یا رسول الله بنده من الثوریه - این بنده ایست از توریت - فکانت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
فجعل یقرئ - پس در ایستاد و عمر که نتواند پس خواندن گرفت - و وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر - و حال آنکه روزه  
سبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حاکم یکه است از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه لکنک الشاکل یکنس  
ابو بکر عمر ابگرید از زمان گریه کنندگان پیغمبری تو و حق منی این لفظ و فصل ثانی از باب بیان گذشت - متری ما بوجه  
رسول الله صلی الله علیه و سلم در روزه مبارک پیغمبر خدا است - صلی الله علیه و سلم فخر عرانی و وجه رسول الله - بپیر نگاه کرد  
عمر بن خطاب - و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و دید از غضب در روزه - فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله  
پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتدال و استقامت قاریا میجویم خدا از شتم خدا و شتم رسول خدا - رضی الله عنهما - راضی شدیم بخدا  
باین که روزه پروردگار است - و بالاسلام دنیا - و راضی شدیم باسلام که روزه دین است - و بجهنم دنیا - و راضی  
شدیم بجهنم صلی الله علیه و سلم که پیغمبر است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قد هدانا لهذا که کذبنا  
که تقاسم کند ذات محمد در روزه قدرت او است - ابو بکر و می - اگر ظاهر شود شما را موسی پیغمبر فانتقموه و کفرتونی - پس ابو بکر  
او را بگذاشت و بر او السلام عن و اعلم ابیل - هر آینه گمراه نشوید و دوری افتد از راه راست - و لو کان حیا و ادرك نبوتی  
لا یبغی - و اگر پیغمبر موسی زنده و دوری یافت زمان پیغمبری را بر آئینه پیروی میکرد و رواه الدارمی - و عکمه - قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم کلامی لا یشخ کلام الله - کلام من یشخ نمیکند کلام خدا را - و کلام من یشخ کلامی - و کلام خدا یشخ نمیکند  
کلام مرا - و کلام الله یشخ بجهنم اجنبا - و کلام خدا یشخ میگرداند بجهنم بعضی را یشخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بجهنم و بجهنم است  
اصلاح کار دین و است و آن حقیقت بیان در حکم است و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروح بوده است و در فرائض تغییر  
و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب  
کتاب نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن ظاهر این حدیث و کتاب و آنکه نسخ کتاب  
بحدیث جائز باشد یا رب مگر او کلامی آن باشد که بطریق راسته و اجتهاد فرموده باشد نه بوجی یا این حدیث نسخ است  
والله اعلم و سخن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبطل الشیخ و یبطل الشیخ  
القرآن - بدین معنی که شهادت است با نسخ میگرداند بعضی از بعضی را و بعضی از بعضی را و اگر از راه













خودم خواند و یاد و خلوت به کنون قریب حد پیشه گو بسوز ز رشک - ومن بکتاب علم السیرع بسببه - و کسی که پس از خدمت  
 ابراهیم را پیش می آمد و از سبب اینی هر که تقصیر کرد در عمل بر چند سبب عالی وار و حیران نقصان نکند بدین بند عشق  
 شدی ترک سبب کن تا می ده که درین راه فلان بن فلان پیوسته نیست نه راه مسلم - و عظمه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله ان اول الناس علیهم يوم القيمة - سبستی که ششین مرد است که حکم کرده شود بر سر روز قیامت از جنت بعد از آنکه  
 در عمل - ارجل استشهد - مردی است که شسته شد در راه خدا - قالی به - پس آورو دره شود و در حضرت پروردگار ظاهر شود - و تقوی  
 فقر و غم - پس می شناسانند که آن مرد را نعمت خود را که پروردگار عطا کرده و در بعضی نسخ نعمتی به جن و اول صبیح سبت  
 بحسب روایت - فقر نما - پس می شناسند و نعمت خود را و اعتراف میکنند بان - و قال فما علمت فیما - پس میگوید و می شناسد  
 بان مرد پس میگوید که چه عمل کردی تو در شرک این نعمت - قال فاکتفیت فیک حق استشهادت - میگوید آن مرد کار را که در دم با کاران  
 خالص تر از سبب رضا می توانا که گفته شد و در راه - قال که بدست - میگوید پروردگار را - و روح گفتی تو کار را که در دهان  
 از راه رضا - و لکن فاکتفیت لان ایقال جری - و لیکن کار را که در راه - و میگوید که در راه خود را گفته  
 شود فلان و این است - فقیر - پس تحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و در راه - و فلان را ازین چو طلبی - ثم امر به حبس علی  
 وجهه پس امر کرده میشود و زندگان را بخت و سبب که کشید و از بر زمین بر و سبب که کشید و شود - حتی القی فی النار - تا آنکه اند  
 میشود و در آتش و درج - و در علم العلم - دیگر مردی که آموخت علم را - و آموختند آن را - و قرآن را - و خواند  
 قرآن را - قالی به فقر و غم - پس آورو دره شود و از این می شناسانند و از خداست که نعمتهای خود را پس می شناسد و  
 آن نعمتهای را اینها نمی بیند چو آمد و چون در میان مثال نما علمت فیما - میگوید پروردگار را - پس چه کار کرده تو در شرک از راهی  
 آن نعمتهای - قال فاکتفیت العلم و کتبت فیک القرآن - میگوید آن مرد آموخت علم را و آموختند آن را و خواندند قرآن را  
 از بر رضا - و قرآن را - پس میگوید و می شناسد - کذبت و لکن فاکتفیت العلم ایقال کتبت علم - و روح گفتی و لیکن  
 تو آخری علم را تا بگویند مرد که در عالمی - و قرآن القرآن ایقال کتبت - خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانده قرآنی -  
 فقیر - پس تحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و در راه - و فلان را ازین چو طلبی - ثم امر به حبس علی  
 حتی القی فی النار - تا آنکه انداخته میشود و در آتش - و در علم العلم - دیگر مردی که آموخت علم را - و آموختند آن را - و قرآن را - و خواند  
 بروی را و اعطاه ان انما انما - و داده است او را از گونه گوناگون مال - کلمه - بهمان را - قالی به فقر و غم  
 فقر نما قال فاکتفیت فیما قال کتبت من سبیل سبیل فیما انما انما فاکتفیت فیما کتبت - میگوید آن مرد ازین چو طلبی - ثم امر به حبس علی  
 سبب که در راه - و قرآن را - پس میگوید و می شناسد - کذبت و لکن فاکتفیت العلم ایقال کتبت علم - و روح گفتی و لیکن  
 فقیر - پس تحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و در راه - و فلان را ازین چو طلبی - ثم امر به حبس علی  
 حتی القی فی النار - تا آنکه انداخته میشود و در آتش - و در علم العلم - دیگر مردی که آموخت علم را - و آموختند آن را - و قرآن را - و خواند





پس خدایا این آیت را - یا ایها الناس اتقوا ربکم - ای مردمان تقو سے کنید پروردگار خود را و پیر سر  
از عذاب و سے - الذی خلقکم من نفس واحدة - آن پروردگار یکہ پیدا کر شمار از یک ذات - الی آخر الایۃ - تا آخر آیت کہ تفسیر  
این است - ان الله کان علیکم رؤیبا - بدیہی کہ هست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدیق و رعایت  
نما را عام است - و الایۃ التی فی انفسہم - و خواند آیت و گیر کہ در سورہ شمس است و در سے نیز ذکر تصدیق و غیر است  
و ان آیت این است کہ - اتقوا الله و تشفونفس با قدرت خدا - پیر پیر بند سے را و باید کہ بگردہ نفس کہ چہ پیش فرستادہ است  
برای فدا سے قیامت - تصدیق بر این - و اکثر نسخ بفتح آخر است بقطمانی و در بعض نسخ بخیرم آخر بر تہا یکہ گفتہ اند کہ بخیر  
است چنانکہ سیاق حدیث و لالت دارد بران نبی باید کہ تصدیق کند و - من دنیا رہ من در ہمہ من تو بہ من صلح بر من صلح  
از دنیا خود از ہم خود از چاہ خود از چاہانہ کند ہم خود از چاہ خود از چاہانہ خود و ہر چہ باید و ہر چہ از دست بر آید - حتی قال و التوفیق  
مرفوع - تا آنکہ فرمود تصدیق کند اگر چہ چہ خیر باشد - قال گفت جبریر را وی حدیث - تجار رجل من الانصار بصرة - پس آورد  
مروے از انصار میانہی را کہ - کا و مت کہ تہ عنہما شرف یک بود کہ گفت دست سے بر تواند و شست آن را - بل و غیرت  
بلکہ تحقیق بغیر از کہ گفت و سے آید و آیت این و تواند است برداشت - ثم تلایع الناس - بعد از ان سیل سے شد نہ ہم  
در آوردن صدقات - حتی را بہت کہین من طعام قیام - تا آنکہ دیدم من دو توفہ از خوردنی و باھا و کوہم بفتح کاف و ضم  
آن نیز آمدہ توفہ از طعام و ہا سے بلند از زمین و بزرگ و بلند از چیز - حتی را بہت و جبریر را رسول اللہ - تا آنکہ دیدم مروے  
مبارک کہ پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم تلیل - می فرستاد و روشن میکرد و از خوشحالی - کا نہ تہ - گویا کہ مروے مبارک او  
نہ سید است این لفظ را بدو نوع ضبط کردہ اند یک بضم میم و کون وال تہا و ضم با و ہون بعد از و سے و این را دو معنی گفتہ اند  
یک شگاف و کوہ سے کہ در کوہ افتد و در و سے آب جمع کرد و دو گانہ فرستد کہ در و سے روغن تل بکا ہارند و تہ و تہ  
روے مبارک کہ تہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حفا و روشنی بصفائی آن آب کہ در رنگ جمع کرد و در صفائی روغن کہ در  
طرف باشد و سے از ائمہ اہل حدیث ہمین وجہ ذکر کردہ اند و پس و در چہ دیگر بضم میم و کون وال تہ و فتح با بعد از و سے  
با سے موجدہ و شہو بہمین وجہ است و ہمین خرم کردہ قاضی عیاض و ان را دو معنی گفتہ یک لفظ زرا ند و و این را فتح است و ہا  
وجہ و اشتراق آن دو ہم چرم زرا ند و دو تہ و و مروے مبارک را در حسن و نورانیت بدان - فقال رسول اللہ - کہ گفت  
پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - از را سے بیان فضل مروے کہ اول آورد و مرہ را و بعد از و سے و گیر ان تما جبت او کردند  
من من فی الاسلام ستہ ستہ کہ سے کہ نہاد و پیدا کرد و درین مسلمانان را و روشن یک را و در ہم - فلما ہوا و اجزین  
عمل بہا من بعدہ - پس اور است ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب سے کہ کار کردہ بآن سنت بعد از و سے - من غیر  
نقص من اجور ہم - یہ آنگہ کہ کردہ شود از ثواب ہا سے ایشان خیر - و من من فی الاسلام ستہ ستہ - و سے کہ  
نہاد و پیدا کرد و مسلمانان را و روشن ہا - کان علیہ و زرا و زمین عمل بہا من بعدہ من غیر ان ہمین را و از ہم -



باشند بر و بارگاه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از و سبب آنکه کم کرده شود از بار بار سبب ایشان چیز می  
 رواه مسلم شرح این حدیث فی فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است - **و عن ابن مسعود قال**  
**قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقتل نفسا ظلما الا كان علی ابن آدم الاول قتل من دمه** کشته بشود و هیچ نفسی نکشد مگر  
 که باشد بر سپرد آدم کشته شدن پس بود نصیب از گناه خون این نفس کشته شده ملائکه اول من القتل - زیرا که آن سپرد آدم کشته شدن کسیست  
 که بنهادر قتل را در پی آدم اشارت است قصه کشتن قابیل با بیل را و آن مشهور است متفق علیہ - و متذکر حدیث معاذ بن زید و  
 باشد که در کتب حدیث معلوم است که اولش این است - **لا يزال من اثمی فی باب ثواب نذر الامانة ان شأ الله تعالى** - در باب  
 ثواب نذر الامانة که آخرین ابواب این کتاب است

**الفصل الثانی - عن کثیر بن قیس** - رضی الله عنه - قال كنت جالسا مع ابي الدرداء فی مسجد دمشق - **رواه**  
 از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر وال و فتح میم و کسر آن که پایست تخت  
 ملک شام است بنامه و شاق بن کنعان - مجاوره بجل فقال - پس آمد ابو الدرداء و در او سبب گفت - یا ابا الدرداء  
 انی جئتک من هذیه الرسول - بدرستی که من آمده ام ترا از هدیه پیغمبر خدا - **صلى الله عليه وسلم** حدیث یعنی آنکه پیغمبر خدا رسول الله  
 از جنت شنیدین حدیثی که رسیده است و آنکه تو خبر میی از آن از پیغمبر خدا - **صلى الله عليه وسلم** حاجت حاجت - نه آمده ام از  
 حاجت دیگر - **قال فانی سمعت رسول الله** گفت ابو الدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را - **صلى الله عليه وسلم** قول -  
 میگفت - من سلك طريقا يطلب فيه علما - کسی که برود راهی را که طلب کند در و سبب علم را از علوم دین - سلك الله طريقا  
 من طرق الجنة - بر و او را خدا سبب تعالی بر او راه سبب بهشت - **وان الملائكة لتضع اجنحتها رضى لطالب العلم** - و بدرستی که  
 فرشتگان هر آنکه میبند باز و سبب خود را بهجت رضامندی طالب علم و طالب علم را وضع جناح کنایت است از لیلین جانب انقیاد  
 و رجوع بهجت و انعطاف و ممکن است که هر گسترانیدن باز و با باشد بهجت تو اضع طالب علم را که سعی خود و طلب علم که طریق  
 وصول بقرب حق تعالی است منبذول میدار و خصوص طالب علم که سایر احوال او و اوقاف و طریق طلب علم و مطابق فضا  
 حق است و ظنی گفته که هر اوضاع اجتهاد باز ماندن است از طریقان و فرو و آمدن بر او است استماع علم چنانکه نزول میکند و طوب  
 ملائکه بر الیایان قرآن مشعر بدان است که این وضع اجتهاد ملائکه بر او سبب طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو  
 اعلم - **وان العالم يتغفر له من السموات ومن فی الارض** - و بدرستی که عالم هر آنکه آمرزش شود از هر دو عالمی که در او است  
 که در آسمان است از ملائکه و بر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز - **والجنة فی جوف الماء** - و آخر نقل از  
 عالم ماهیان در میان آب بزبان حال گفته اند که هر اتمام حیوانات است و لیکن تخصیص نذر که ماهیان اشارت بآن است  
 که آب از آسمان برکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه واقع شده است بهم میطرون و بهم میرقون و سبب  
 در عالم اهل عالم را آن است که صلاح عالم است و هیچ چیز از صناعات اهل عالم نیست که صلاح و وجود و بقا









و روی الهی فی شجر الایمان الی قوله مسلم - و روایت کرد و می بیند قدر که طلب العلم فریضه علی کل مسلم - و قال بذا  
درین مثنوی مشهور و استناد صحیح است - و گفت هر یکی این حدیث است که مشهور شده است در میان مردم و استناد  
ضعیف است - و قدر روی من از همه کلمات ضعیف است - و گفته است هر یکی که روایت کرده شده است این حدیث بود  
و طرق متعدد که هر یک ضعیف اند اما مشک نیست که چون بطریق متعدد روایت کرده شده است بعضی بعضی قوی  
خواهد یافت و حدیث را بدان قوی می آید خواه شد و بیان طرق و احوال آن در کتب شرح معانی الآثار مذکور است  
در کتاب بایزکریست - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الله العلم فله من الله به  
و نعمات است که جمع میشوند در منافق - حسن است و لا فقه فی الدین - یک شخص سأل الله به العلم فله من الله به و کس  
نیک و حسن در اصل یعنی راه است میان این راه است و در باره هر یک از اینها که در پیشگاه و در پیشگاه  
و دیگران در دین یعنی فهم و طاعت و در یافت احکام دین و تقوی و غنیب و تقوی است مسلم این را با این حدیث  
باشند و تفسیر و تفسیر است و در کتاب خلاصه این دو حدیث است - و رواه الترمذی - و در بعضی نسخ و الدارمی نیز  
و حسن است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الله العلم فله من الله به و من سأل الله العلم فله من الله به  
براست طلب علم پس و در راه خداست و ثواب آن بسیار است و از ثواب آن بزرگوار است که هر کس که بخواهد از راه خدا  
در راه خداست و در راه خداست و اگر کسی که بخواهد از راه خداست و ثواب آن بزرگوار است که هر کس که بخواهد از راه خدا  
ثواب در راه خداست و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است  
و کون خانه و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است  
پس و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است و ثواب آن بزرگوار است  
منفی - هر که طلب کند علم را با نیت این طلب و کفار و کفران را که گفته شده است و هر چه باشد که این طلب و کفران را  
و آفریده شود و هر چه پیش ازین کرده است از گناهان اکثر و امثال اینها و نفع گناهان و غیره و امیدوارند چنانکه در و نحو  
و نماز و امثال آن الا در ج که با نیت از نیت دیگر و در و شاید که و طلب علم و نیت این باشد و الله اعلم - رواه الترمذی  
و الدارمی و قال الترمذی با حدیث ضعیف الاستاد و ابو داود و الدارمی ضعیف - ترمذی درین حدیث سخن کرده گفته  
ابو داود و که نام و سقیع بن الحارث است از اهل کوفه و قاضی همان بود و اعلمی بود و حدیث ضعیف است و از ثواب  
نیت و حدیث و سقیع بن الحارث است از اهل کوفه و قاضی همان بود و اعلمی بود و حدیث ضعیف است و از ثواب  
الترمذی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الله العلم فله من الله به و من سأل الله العلم فله من الله به  
یعنی از علم شقی بکون مشاهیر - تا آنکه می آید عاقبت کار و هر چه باشد یعنی تا آخر عمر و طلب علم می باشد و کثیر  
ان در نیت می رود و درین حدیث مشاهیر است و طلب علم را که از عالم با ایمان می رود و نیت و نیت و نیت و نیت











رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسند و ببلاد اسلام بفرستند و قرار بر همان لغت داد که برید بن ثابت بامری بکر صدیق و آن  
عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد که بقی لغات بحسب مشاهد اختلاف مردم پاکیزه بکند و بعضی را و نه از آن لغات  
بکسر باند که متفق شوند بر آن صحابه و باقی مانده از ایشان تا برسد بقرابیع باسانیدند و باقی مانده اختلاف است که درین لغت  
مقرر بود از ادغام و اناله و وقف و غیر آن از آنچه میان این قرار حسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعضی گویند که مراد از  
بیع قرار است سبج است که بهر تواتر ثابت اند پس بهر حکام قرانیت از صحت معلومه و حرمت من محدث و جنب  
و امثال آن تشریب است و بعضی بقت معانی مراد داشته اند که ممکن بر آن شتم است از امر قوی و قصص و امثال و در خط و و عد  
و وعید و بعضی بقیاء و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعضی گویند که مراد از لغت عدد مخصوص است بلکه  
مراد همه و کثرت است و عرب لغت را باین معنی استعمال میکنند زیرا که این عدد است که قاعده زبان در مکان بر آنست که اقلوا  
و الله اعلم - کمال آیه منها ظهور و بطن - هر چه آیه را از آن حروف بعد که قرآن بر آن نازل است و در بعضی کمال آیه منه و این ظاهر است  
و این نیز از این قرآن است یعنی هر آیه از قرآن را ظاهر می است و باطنی مراد از ظاهر آنچه هر کس از زبان می شنود و باطن آنچه بندگان خالص  
حق تعالی بر آن مطلع اند یا مراد از ظاهر آنچه بیان میکنند آن را تفسیر و باطن آنچه شش می نماید آن را دلیل و تفسیر و باطنی بر و است  
و اول آنچه تعلق بدراست است و بعضی گویند که مراد از ظاهر بیان آوردن است بدان و باطن عمل کردن آن یا مراد از ظاهر قرابت و ملاک است  
و باطن تفهم و تدبر یا ظاهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار - و کمال حدیث و تفهم و فتح و کمال  
مشهور و جاسه بلند که بر آن بر آید و بر بیان و سه طالع شوند و در بعضی طریقه نهایت یعنی هر یک از ظاهر و بطن را در سه و نه است  
و هر چه نهایت را نه است که تفرقی و وجود بر آن مقام اطلاعی واقع میشود بر آن حد و نهایت پس مطلع ظاهر علم عرب است و  
علمی که ظاهر می قرآن بدان تعلق است و حرمت اسباب نزول و نسخ و نسخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و تابان طاهر  
عمل بمقتضای آن تزکیه نفس و تصفیه قلب و تخلیه روح و تخلیه سر که بعد از حصول آن بر بطن قرآن اطلاع آید و چیزی که گفته است  
بسیار جمال شاید قرآن نقاب انکاشاید و که در الملک ایمان را بیاید خالی از غوغا و بعضی گفته اند که مراد از احکام شریعت  
که تعیین نموده و حد و مود است و هر یک از احکام او را مود می است که بدان اطلاع آید بر حکم و قیاسه آن حد و مود و حکم  
و واضح اطلاع بر آن حاصل نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم و علم او را و در این لطافت و منازل و مقامات است  
بعضی موقوف بعضی و معانی دیگر گفته اند و آنچه مذکور شد اولی و ارجح است و الله اعلم - رواه فی شرح السنه - طبرانی  
بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعلم ثم اعلم - علم اصول دین و شریعت است - آیه تکریمه - یک آیه که حکم است اشارت  
کتاب الله است و تفسیر آیه که حکم است آنست که آن ام الکتاب و اصل است و محفوظ است از احتمال و شبهه و هر چه از او  
از شبهات محمول بر آن است و علمیکه مبادی و مسائل آنست متعلق است بدان - او سنده قاطعه - یا سنده که ثابت است بقرآن  
نور و اسانیدکن - او فرقیه عارده - یا فرقیه نیست که مثل و عدیل کتاب نیست است اشارت است باجماع و قیاس که مستند

و مستند اند از آن و این اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفرقی که در تفسیر بر آنکه آن را  
واجب است چنانکه کتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس - و ما  
اکان معنی ذلک فهو فضل - و هر چه که هست از راه علوم جز این پس آن فضل است و لایعی و فضل در لغت معنی زیادت و نقص  
و جمع آن فضل است غالب آمده در لایعی و آنچه نیست در و سه و فصول کس که مشغول باشد بآلاتی حدیث هر چه قال الله  
و نه قال رسول الله باشد فضل بخوان از فصول - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن **خوش بن مالک** الایمی -  
صحابی است اول مشاهد او نیست و بود با و سه رایت اشبح روز فتح سکونت کرد و شام را و وفات یافت در و سه شصت  
و سبعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقص - اصل قص معنی اعلام اخبار و بیان است و قصه به شوق است از آن قاص  
کس که قصه را بر و همیکه هست بگوید و بخواند و بعضی و عطف گفتن و شد و نصیحت و ادب نیز آید قاص و اعطای گویند و مراد از آنجا  
این معنی است می فرماید که قصه بخواند و عطف بگوید - الا لا میر - مگر حاکم و امیر که بگوید مردم را و خبر و ایشان را از اخبار  
با نصیحت بآید اعتبار گیرند و نیکو پیشوند - او امور - یا کس که امر کرده است او را حاکم و مازون و نجات است از پیش و سه  
پس حکم او حکم است - او منبیل - یا هر که بگوید که از این طلب یا است و اتباع الهی را میکنند و قصد می جوید و مثال  
خاسته است و در بعضی روایات محتال گفته اند از جمله و بعضی این روایت را صح و او سه داشته اند و الله اعلم  
و درین جز است از قص و عطفی از آن امام زیر که امام و ناست بر مصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود گوید  
پیدا کند از میان علمای کس که با علم و تقوی و دیانت و حیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و  
نیا نند و بدعت و دور باشد و از این استنباط می توان کرد که تمیز بر جاده مشیخت بر سه و عطف و از شاده به تپا به افشای و احاطه  
و انکشاف ایشان جائز بود چنانکه بعضی تشبیه از اهل جهل و نوری میکنند و بعضی از آنها جان گفته اند که در دین حدیث در خطبه است  
که گفته اند است با امر امام و هر که تا سب و باشد - رواه ابو داود و در و الدارمی عن عمرو بن عبید عن جده و فی روایت  
او مراد - و در روایت دارمی او مراد از حدیثی یا و زنده - بدل - فقط او مثال - که در روایت ابو داود و واقع شده  
و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقی بنیر علم - کس که فتوی و در علم - کان الله علیه  
من قتاه - باشد گناه او بر گردن کس که استفاد از او و در پر از و سه مسئله چه باعث این فتوی و سه علم که موجب  
اثم است او شده اما اگر عا با و خود و سه دیگر علم از و سه پیر پیده باشد پس برین وجه اقامه معنی استفتا باشد و این  
بر تقدیر و سه است که گفته اول بر لفظ معاموم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی و سه داده  
به علم باشد گناه او بر کس که فتوی و سه داده است او را و این معنی ظاهر تر است - و من اشار علی احمیه - و کس که امر و بر  
خود را که مشورت کرده است با و سه و مصلحت طلبیده - یا هر علم ان الرشیدی غیره - بکار که پیدا کند که مصالح کار و سه  
و بر آن کار است - فقط خانه - پس تحقیق خیانت کرد و او را استفتا و مومن که و حدیث دیگر واقع شده است این معنی







وامون و کيکين بلس بوديات شسته شويين و بايه - عن معاوية بن رفاعه - ورا کثر نسخ مشکوٰۃ اين حديث و ترجمه شده است و صحيح  
معان بن رفاعه بنون مکان وال و در و سه نيز اختلاف است بين بعض اوراق که گویند بعض ضعیف و در کاشف و بعضی احاد بن رفاعه  
و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه ثقیف بن الولید که از و سه روایت میکند معان است بنون - عن ابی ایمن بن عبد الرحمن بن العزري  
و در اصل کتاب در اینجا بیان است از رواه ابی یحیی تا قول ابی العزري - و منکر حدیث جابر - و نیز و یک باشد که ذکر کنیم حدیث  
جابر را که در و سه این کلمه واقع است - فانما شفا العی السوال - نیست شفا جی جمل در و ماندگی بسن مگر پرسیدن از علما -

فی باب التیمم - و رایتیم انشاء الله تعالی

الفصل الثالث - عمل الحسن - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جاهد الموت و طلب العلم کسک  
بیا و ارموت و حال آنست که و سه طلب میکند علم را - فیه بلا سلام - تا زنده گرداند و قوی و تازه گرداند بان علم و بین علمانی  
نه بایست آنکه حاصل کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را - فینه بین التیمم و ربه و احدی فی الجنة - پس بیان او بیان  
پس بیان یک پایه تفاوت است در بهشت و این مبالغه است در قرب او بجهت انبیا صلوات الله و سلامه علیه و جمیع ائمه و اولاد آنها که  
در باب او آمده - رواه الدارمی - و عنه مرسل - و هم ارحم من بطریق ارسال - قال سل رسول الله - گفت پرسیده شد

پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن جلیین - از حال دوم و سه - کانی فی السریل - بودند و بنی اسرائیل - احدا کان  
عالمًا بالصلاة - یک از آن دو مرد بود و عالم که میگزارد نماز فرض را - ثم جلیین من علم الناس الخیر - بیشتر می شنید پس می آموخت  
فردم را علم - و الاخر یصوم النهار و یقوم الليل - و مرد دیگر روز و شب را می ایستاد و نماز میکرد و در شب و سه نیز عالم  
کثر از او را بر یکدیگر خواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بجاوت میکند نه بشهر علم و تعلیم آن - ایها افضل - پرسیده شد  
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که کدام یکی از این دو مرد و سه را تر و ثواب یا بهتر است - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل  
نه العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یحلیق علم الناس الخیر - زیادت ثواب این مرد عالم که صفتش این است که میگزارد نماز فرض را بیشتر  
می نشنید و تعلیم میکرد مردم را علم - علی العالم الذی یصوم النهار و یقوم الليل - بر این مرد عالم که روز و شب را می ایستاد و نماز  
می گزارد و شب - افضل علی اذناکم - و چون فضل من است بر مردی که دنی و دین را بیشتر یا بهتر است از شما - رواه الدارمی -

و عن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الرجل الفقیه فی الدین - نیکو مردیست آنکه فقیه  
در دین و عالم است با حکامه آن متعلمین است و دان - ان اشیی الیه نفع - اگر احادیث و بیانندی آورده شود بوسیله  
فایده رساند مردم را - وان انفعنی عنه اخی نفسه - و اگر بپایان می آید که ده شود از و سه بپایان گرداند خود را و ایشانشان  
رواه زرین - حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگردد و خود را بسوس خلق و بین کند و صاحب خلق و  
طبع کند و زنا نفع ایشان و این نیز قطع نگردد و طاعت ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بپایان عالم دیگر  
نباشد که افاده علم کند بکم این ضرورت و را بد مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و مستغنی باشند













پس چرخ پیرون کشید نور و بخت و برکت علم را از دلهای علما - قال الطبع گفت کسب جبار پیرون کشید علم را از دلهای علما طبع و مال و جاه و بخت در سبب است و نیاید گفتند از الطبع بصیر الاسود و باطع شیران را کسب میسازد و باطع کبک حق گفتن و شوارست ثنوی طبع بند و در شکست بشوے به طبع کبیل و هر چه دانی گوے به طبع راسه حرف است بر سه تی به از ان نیست مر سلطان را بهی - منقول است از شیخ ابو العباس مزی قدس سره که فرمود در استیلاے اخر خود در سر حد اسکندریه اقدام و از مدسه که مراعی شناخت نبضت در هم چیز خردیم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت که شاید ازین بگیرد و بافت آواز و او که السلامه فی الدین تبرک طبع فی المخلوقین - رواه الدارمی - و سخن الاحوص بن حکیم - تابعی است انس را و عبداللہ بن سبر و ابن و از انس سنا و ضعیف است و امام احمد گفته که و به بیخ نمی از رو این چنین گفته لیس شی و این حدیثی گفته میتوان حدیث او نوشت و پدر او حکیم بن عمر صحابی است - عن ابیه قال سال رجل الانبی - گفت پرسیدم و به پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم عن الشی - از بدی یا مردم پیر از بدترین مردم که چه کسانی و این معنی موافق تر است جواب و در صراح گفته که شمر بنی بدی و بدو بدترین یا یکویند فلان شمر الناس و فی گویند اکثر الناس مکر و انت ضعیف و خیر من سبیه فی آید یکی و یک و یک است و سبیه حدیث تا طرفی غیر فقال - لیس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - لا تسار لونی عن الشی - نه پرسیدم مرا از شمر - و سلونی عن غیر - و پرسیدم مرا از غیر - یقولوا لئلا - گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلمه را سه بار و در آن وقت و ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر طایفه مخصوص به بدی بر خاطر شمر خوش نیاید و بعد از اظهار که است چون بیان کرد و خیار الناس این ذکر که در باره بر آید که و لا فی آن کر است - ثم قال - یستفرمود - الا ان شمر شمر را العلماء - و نا و اگاه باشد که بدترین بدان بدان علما اند - و ان شمر را خیر از علماء - و بدترین یک ترین بکان بکان علما اند زیرا که علما بنوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان نور طبع را بیشتر است میزند که از مردم دیگر - رواه الدارمی - و سخن ابی الدرداء قال ان من اشهر الناس عند الله لیس یوم القیمه - بدی و نیکی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از دوسه قدر و مرتبه روز قیامت - عالم لا ینفع بعلمه - عالم است که فائده نمیکرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینفع به بیه و ل غیر تعلیم کرده اند معنی عالمی که نفع برده نشود و علم و به ترک تعلیم و تدبیر و تقصیر یا ترک امر معروف و نهی منکر و موید این حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که و ر و به بصیغه مجهول است البته - رواه الدارمی - و سخن زید بن حابر یضیع حافق و ال حملتین و سکون ثنائیه سدی کوفی تابعی است شنید از عمرو بن و شنید از و به شیخی و غیره - قال قال لی عمر - گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہم هل تعرف ما یهدم الاسلام - آیا می شناسی چه چیز میسکند بنا - سلمانی را و ویران میکند آن را و مردم معنی سکون است نیز که و این معنی نیز مناسب است - قال لا - گفت زیاد بن حذیفه شناسم - قال یهدم الله العالم - گفت عمر میسکند بنا - سلمانی را نیز عالم و گناه کردن او - و جلال المناق با کتاب - و جلال و نزاع مناقحان کتاب خدا از بر آید افسا و وین عالم و در حکم جلال و گناه بنده به شیطانه باطله و اویلات گفته که باعث شک و شکایت وین شود - حکم الامم الخلیلین - و حکم کردن امر اے جو که مکره و گناهان خلق اند و رفتن هروی و شهور خود و حیر و کره دیگران بر قبول و اطاعت آن - رواه الدارمی - و سخن الحسن قال العلم علان -













مثلاً علم لا یست یبر - حال علم که نشاء گرفته میشود از وسیع تعلیم - کس که از لایعینق مندی بسبیل الله بهر حال گنجینه است که داده میشود  
و بهر حال که گرفته میشود از وسیع در راه خیر - راه انهد و الدارمی - تمام شد که را بهر حال و در هر حال آید آن

كتاب الطهارة

طهارت و رخصت برهنی لطافت و پاکی سنت خداست و طهور یعنی طاهر است و بقیع طاهر یعنی مصدر آمده و هم معنی آنچه طاهر  
که در شو و بویست پناهگاه آب و خاک و معنی طاهر نیز آید و در توحید این خاص است در شریح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقهاء  
نیاید و سنت از آنست که از نجاست حمله که آن را حدیث گویند و از نجاست تحقیقی که آن را رخصت خوانند و وضو و وضو و وضو  
مصدر و وضو معنی آب که بر آن وضو کرده شود و طاهر است و تحقیقی آن است که آنچه معنی مصدر نیز آید که قبل

الفصل الاول - شرح ابی نایب الاشعری - صحابی مشهور است علم ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ

[illegible]





میکنند و نموده نماز را بر عایت مضمون و آداب آن - و نشسته ها - و نیک میکند شروع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب  
ظاهر و باطنی است چنانکه در اول نماز باشد و نظر بر سجده گاه دارد و پاهای دست و حضور بر آن گمارد و بجز آن نشویند  
و بعد از آن و جامه و پیش بازی نکند و پیر و راست روی کند و اندک پیش از سجده و پیش از سجده و پیش از سجده و پیش از سجده  
کرده اند و آنرا نشسته که در نماز فرقی از آن اختراک کرده و در نفسیه قبول حق بجا و از این هم فی صلاواتهم حاضرند گفته اند که کثرت  
و استدلال باشد و نظر بر عایت گاه لازم دارند و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت  
و انتظار روحی میر و چون این آیت نازل شد بین این حضرت از نظر بجانب سجده گاه و روی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
در سجده را دید که در نماز پیش بازی میکرد و فرمود اگر شروع میکردی در سجده هرگاه که شروع میکردی و اعضا سه او پیش از آن  
که در قیام نظر بر سجده گاه دارد و در رکوع پیش از آنکه در رکوع و در سجده و در رکوع و در سجده و در رکوع و در سجده  
تختیه من رکوع کرد و خود ذکر کرد زیرا که رکوع مقدم بر سجده است و نیز در رکوع است که در رکوع و در رکوع و در رکوع و در رکوع  
که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در نماز هر دو نماز است رکوع باشد - لا کانت کفایت نماز را  
من التوب - هیچ کس نکند و نموده نماز را بر این حضرت و پیش از آنکه باشد این حضرت این نماز پیش کرده و گفته اند در غیر این رکوع است  
کرده است از گناهان - الم یوفی بکبره - ما دام که بگوید و بگوید گناه کبیره را از دست خود و در بعضی نسخ الم یوفی بکبره  
یعنی بگوید گناه کبیره را و این روایتی است که در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ  
میکنند گناهان کبیره را و از کتب دیگر که - و این کلمات بود که گناهان را بگوید و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ  
نماز و - رواه مسلم - و ع - انه توضا - و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که در سجده و وضو کرد و فافرح علی  
ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد  
استغفار بنماز و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ و در بعضی نسخ  
باشد - ثم غسل و جهز ثوبا - پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد  
خود را آلتی بسیار - ثم غسل یدیه لیسره الی الارض - ثم غسل یدیه لیسره الی الارض - ثم غسل یدیه لیسره الی الارض  
مسح کرد بر خود و مسح کند بر اندام و دست و سر و مسح کند بر اندام و دست و سر و مسح کند بر اندام و دست و سر  
ثم الیسر ثوبا - پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد  
پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان  
من توضا وضوئی ندای پس تفرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم توضا وضوئی ندای و وضو کرد و وضو کرد و وضو کرد و وضو کرد  
پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان پس بپوشید و پیش از آنکه در سجده و وضو کرد و فافرح علی ویدید عثمان  
حکایت میکنند نفس خود را درین دو رکعت چنانکه از حکایات دنیا و اگر خواهر را درین گرد و آن را دفع کنند و اگر گیر و در حضور







تیرا کہ در پنج ذکر است نیست و بحق چنین میاید و خود را مخصوص علی السلام و علمین استقامت و محض سلامت است که تو هم میل  
 و احتیاج در پنج صورت ندارد و تا ترغیب و ابصر و مانع فاضل و محصل و علم علی و چون حکم کرد و بعد طاعت بر استقامت و نیاس  
 حق او در جمیع افعال و احوال تنبیه کرد و بر آنچه عمد و خلاصه عبادت است که اگر در و سه استقامت و زبرد و رست با پند و تدارک  
 و تلافی بر تنبیه است کرده باشد و آن نماز است پس فرمود - و علموا ان خیر اعمالکم الصلوات - و پنداید که بهترین و مغرب ترین اعمال  
 شما نماز است پس نگاہ بار و شروط آن را و رعایت کنید و اسباب آن را و ادائیج حقوق آن را پس از آن اشارت فرمود و بعد از آن که آن  
 نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت - و لا یجوز علی المؤمن الا وضو - و عادت نکند و احتیاط نور و بر طهارت  
 سنن و آداب وضو بگرسد که ایمان کامل و از و بیست که نماز را بر وجه کمال یاد کند - رواه مالک و احمد و ابن ماجه و ابی داود  
 و ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یصل علی طہر کتب اللہ عنہما - کہے کہ وضو را از  
 بر طهارت نوشته شود و بر لیسے و سے و بیکی ظاهر امر و آن نماز را و در لیسے و سے کہ متعین است بر فعل زیادہ بر آن و سے  
 نیز نویسد یا فرمود آن است کہ وضو نویسد هر یک پر و یا از بر لیسے آن گفت کہ تو هم کرده وضو و وضو و وضو و وضو  
 بلکه بروی نیز ثواب و محو و بر حسنات متعین است و گفته اند کہ این متعین است با کلمہ میان آن دو وضو کاوی گزارده باشد و رضی  
 فیصل و بعض کرده داشته اند وضو وضو اگر نمازی نگذارد و بعد از وضو - اول - رواه الترمذی

**الفصل الثالث - عن جابر -** رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقیح الخیرة الصلوات -  
 علیہ بیشت و مقدمہ در آمدن آن نماز است چنانکہ در سبب کاوی کشا و نه شود و در بیشت نیز سبب نماز و را و نه نمیشود و این را بینه  
 بواکید است و محافظت بر نماز گویا نماز و حکم ایمان است کہ سبب آن و آمدن و بیشت نیز سبب نماز و را و نه نمیشود و این را بینه  
 پندار که گشت - و فقیح الصلوات الطهور - و کاوی نماز و مقدمہ او و طهارت است پس طهارت مقدمہ در آمدن بیشت باشد -  
 رواه احمد - و عن شعیب - یفتح شین مجمر و کسر لیسے و حمده - ابن ابی ریح - یفتح را و سکون و او در نسخ مشکوٰۃ چنین  
 واقع شده است توسط الفاظ ابن میان شعیب و ابی ریح و در بعض کتب دیگر نیز چنین است و لیکن در اکثر کتب اسرار الرجال ابی ریح  
 کنیت شعیب و شمشه از و نام پدرش شمش گفتند بنعم نون بر تقدیر شعیب بر وزن شعیب و روایت میکند - عن رجل من صحاب  
 رسول اللہ - از و سے - از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ - کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوٰۃ اللہ  
 گزار و نماز را و را - فقر الروم - پس خواند سوره روم را - قال شعیب علیہ - پس شنبه شد قرات بروی و التباسی شد و نه  
 کار بر کسے - فلا صلی - پس چون نماز گذارد و دفاع شد از آن - قال - فرمود - ما بال قوم یملکون بمناجیبت حال  
 قوم ما سے کہ نماز میگذاردند با ما - لا یسئلون الطهور - نیک نمیکند طهارت را و رعایت نمیکند سنن و آداب آن را - و اما یسئلون  
 القرآن او لک - و پوشیدہ میگردد و اندر بر قرآن را اگر ایشان و انجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را و تاثیر صحبت  
 رسید بر صلوات اللہ و سلامہ علیہ بآن مرتبه و جلالت شان در حالت قرات قرآن در نماز کہ عظم حالات و اوقاف و قرات





روایاتی خوانند و تجدید بر آئے ان حضرت نافہ خوانند کہ زیادہ برو سے فرض بود۔ رواہ مالک النسانی۔ **عن ابی ہریرہ**  
رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المقبرۃ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویند کہ من  
کہ نامش لفتح است تا زیادت کند و آفرینش خواہد ایل آن مقبرہ را و قبر و فتح میم و شکستہ الباء و کسر و ضمیم و فتح باینز آمدہ۔ فقال۔  
پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم دار قوم مؤمنین۔ سلام بر شما باد ای اہل سرس کہ وہ سلمانان۔ و ان شہار  
الذین لا حقون۔ برستی کہ ناگر خدا خواستہ است بشمارندہ و شمار دریا بند گانیم و کلمہ ان شہار اللہ بر آئے اطہار رشت  
و تبرک بذر خدا و جل و تحسین کلام است بر آئے شک و تردید و رسیدن موت و حقوق با موات یقینی است و بعد از آنکہ آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود و فرمود کہ لا حقان کہ بعد ازین بیان نیز کرد از بر آئے اطہار شرف و کرامت  
و محبت و فرمود۔ و دورت انما قرانیا اخوانا۔ دوست میدارم و آرزو میدارم کہ کاش من و کسانی کہ با من اند میباید ہم برادران  
خود را یعنی آنکہ بعد ازین بیانید۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود آیا برادر بخوانی  
آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال نعم اخوانی۔ فرمود شما صاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص  
در گاہ منید و اخوت اسلام امرے عام است کہ ہمہ سلمانان را شامل است۔ و اخواننا الدین لم یأتوا بعد۔ و برادران آن کسی اند  
کہ در عالم خارج نیامدہ اند هنوز بعد از ان سوائے دیگر کردہ و بیشک ترا فرود آئے قیامت است خود را با پیشناخت و دریت  
تا شفاعت کنی و امداد و اعانت غائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ۔ کیف تعرف من لم یأت بعد۔ کیست کسی کہ چگونہ  
می شناسی کسی را کہ بوجہ نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم۔ ارايت لو ان رجلا خیل غیر محجلۃ۔ خبر دیدم کہ اگر زنایست شود کہ مردے است کہ مرد را اسپان سفید و زنبور و شیار  
بین طرخی خیل و ہم ہم۔ میان اسپان و دیگر سیاه خالص یک رنگ از مردم دیگر۔ الا بعد من خیل۔ آیا نمی شناسی آن مرد اسپان  
خود را کہ سفید روسے سفید دست و پا اند و در میان اسپان و دیگر سیاه یک رنگ است۔ قالوا بلی۔ گفتند از روسے می شناسند۔  
یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فانهم یأتون عمر بن عبدین من الکوفہ۔ پس از امتان من می آیند یعنی در غرہ است قیامت از آنکہ  
نوشه شوال اسپان سفید روسے سفید دست و پا و می شناسند ایشان را باین علامت و نوشه و ضمیم و و فتح آن ہر دور و  
بعد از ان شہار ت و او را است مرحومہ خود را و فرمود۔ و انما فرطیم علی الخوض۔ و من سبقت کتندہ و پیش رفته ام ایشان را  
ما کار و بار غفرت و نوب و رفع و رجالت ایشان را در دور گاہ غرت ساختہ کرد و فرطیمین آنکہ پیش رود تا اسباب آنخورد  
اسپان از دلو و کسن و پاک کردن چاہ و بر آن رشت کہ مذکورین مناسبت علی الخوض فرمود و مقصود تہیہ جمع اسباب آلات  
روز قیامت است صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنایہ بخوار۔ رواہ مسلم۔ **و عن ابی الیرور** قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم انما اول من یؤذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من خشتین کہ ہم کہ و ستوری دادہ بشود و مرا و بسجود روز قیامت۔  
و اما اول من یؤذن لہ ان یرفع رأسہ۔ من خشتین کہ ہم کہ اذن کردہ بشود و مرا کہ ہزار ہر خود را از سجود تہیہت حال

در حدیث شفاعت مشرح گردید که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سراسر غرت و درگاه حضرت باری تعالی در آمد بوسجده رو و نماز گفت  
 سر بر زمین بچو و نهاد به باشد پس حکم در رسد که سر بردار و بچو علی الله علیه وسلم و بخواه از محبوب من هر چه خواهی تا داده شود ترا و بگو هر چه  
 میگوئی تا شنیده شود از تو پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم سر بردار و در میان ایشان غایت خلالتی بکشاید و فتح باب شفاعت نماید  
 چنانکه فرمود - فانظر الی ما بین یدی - پس نگاه کنیم بسوئے خلق که استاده اند پیش و دوستان یعنی پیشین - فانظر  
 الی من بین الاعم - پس می شناسم است خور از میان امتها - دیگر - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک  
 اجتماع از دو حام خلق - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک - و من نمی مثل ذلک  
 فقال رجل - یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم - چگونه می شناسی امت خود را از میان امتها که گفتم  
 میمانم فرج الی امتک - در میان هستم و دیگر میمانم فرج است تا امت تو تخصیص فرج بکست شهرت است میان جمیع ان ایش فرج  
 نیز امتها که شنیده اند - فقال - پس گفت - هم غمخواران من اثر خود - است من غمخواران را اثر خود - پس احدی از آنک غیر هم نیست  
 هیچ یک باین صفت و نیست غیر ایشان از امتان دیگر اگر چه وضو میساخته باشند تا این که است که ظهور اثر وضو است باین صفت  
 خاصه این است است و آنرا بخوانم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعضی مردم از اینجا فهمیده اند - و اعرفهم هم یوتون  
 کتبهم باینهم - و می شناسم ایشان را بخوبی است خود را باین که و او میشو و ایشان را نامه است اعمال ایشان بر شانه  
 راست ایشان - و اعرفهم هم یوتون - و می شناسم ایشان را باینکه میروند پیش ایشان فرزندان خود را ایشان را  
 این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن کتب ایمان و پیش رفتن ذریه ایشان خاصه این است باشند اما باین گفته  
 که ذکر این دو صفت از برای مجرد و اظهار است ایشان است نه برای تفرقه و تمیز و الله اعلم - رواه احمد  
**باب ما یوجب الوضوء** - باب در بیان چیزها که واجب میگردد وضو را و آن چیزهاست که می شکند وضو  
 سابق را و واجب میگردد وضو و دیگر را واجب وضو و سبب آن اگر چه حقیقت اراده صلوته است مقرون بایمان  
 ولیکن نواقض وضو را واجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد

**الفصل الاول بحسن الی هر رة** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوته من یسئ  
 قبول کرده نمیشود و درستی آنی افتد نماز کسی که شکسته شد وضو و سستی میوضو - تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسی است  
 که آب وار و اگر آب در دهن یا دیگر در خجاک و اگر آب بر دهن خاک و قدرتند آینه باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند  
 آنجا که وضو و تمیز نماز میگردد از برای سبب حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بران بمیرد و تمیز نکرده  
 و اگر یافت وضو کند قبل از این است و نیز وضو میگرد و وضو نیست نماز و قبول بعضی بکزار وضو نمیکند - متفق علیہ -  
**و حسن الی من** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوته بغير طهور - قبول کرده نمیشود نماز بغير طهور  
 و الله اعلم من غلول - و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غائب احتمال غلول و خیانت از غنیمت آید بمعنی مطلق خیانت نیست







پرو و موزر خود فقال له عمر قد صنعت اليوم شيئا - پس گفت يا حضرت صلي الله عليه وسلم عمر رضی الله عنه تحقیق کردم یوا مروز  
چیزی را که - ثم کن نعمته - نبودی تو که میکردی آن را - فقال عمر اصنعته يا عمر پس فرمود آن حضرت صلي الله عليه وسلم  
دید و دانسته کرده ام آن را ای عمر - رواه مسلم - بدانکه عادت شریف آن بود که براس هر نماز تازه وضو کرده است الا در روز  
فتح که از براس نیلیم است چند نماز یک وضو کرد و بعضی گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلي الله عليه وسلم و چون  
شاق اند برو - امر کرده شد بر سوگن و نماز و نماز و نماز و وضو مگر نزد حضرت و بعضی گفته اند که حکم نفس اماره است  
الی انما سورة فافعلوا الاية وضو براس هر نماز بر هر کس فرض بود پس از آن شوق گشت و لیکن در نسخ احکام سورة مانده کلام است  
والله اعلم - **و عن سويد** - بضم سین مفعول ففتح واو - بن النعمان - بضم نون صلی است انصاری حاضر بنبعه الفضول را  
و گویند که حاضر شد اعدا و آنچه بعد از دست او شهادت و دست و راسل پیغمبر و حریف و در ایشان است - انه خرج مع  
رسول الله - روایت میکنند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم عام خیر - در سال غزوة خیر - حتی اذا كانوا بالصعبا -  
تا چون بودند و رسیدند به صعبان ففتح هم له و سکون باور - وی من اذی خیر - و صعبان نام موضعی است از نزویک خیر - صلی الله علیه وسلم  
بگزارد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را - ثم دعا بالازواد - پسر طلبید توشه ها را که همراه بود - فلم یبق الا بالسويق - پس  
آورده نشد بگر سويق - فامره فخری - پس امر کرد و بر کون سويق پس تر کرده شد - فاکل رسول الله - پس بخورد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم  
علیه وسلم و اکلتا - و بخوردیم ما نیز - ثم قام الى المغرب - پسر بایستاد و نماز مغرب - فتمضمض و مضغضا - پس مضمضه کرد و آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم مضمضه کردیم ما نیز - ثم صلی و لم یوضأ - پسر نماز کرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم وضو نکرد و متابعت  
ما نیز وضو نکردیم پس نماز شد که بخوردن آنچه خفته شود با تشش وضو واجب گردد - رواه البخاری -

**الفصل الثاني - عن أبي هريرة** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا ان  
حوت اوج - نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا یوسه یافتن یعنی نه از قرقره شکم و در حاشیه  
نوشته است که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو میکنند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که شمل و اجماع کتب مذکور ایشان است  
یا فیه نشر و الله اعلم - رواه احمد و الترمذی - **و عن علي** - رضی الله عنه - قال - روایت است از ابی هریرة بن علی که گفت  
سالت ابی - پرسیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم عن الذی - از کدام ندی - فقال من الذی وضو من المني غسل - جواب آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم واجب است از ندی وضو از منی غسل اگر چه حکم منی نه بر سیده بود و لیکن تقریب ذکر ندی و وجوب استحبابه  
بریان و یوسه منی آن را نیز ذکر کرده و پوشیده نماز که در فصل اول گذشت که و یوسه رضی الله عنه شرم داشت که خود بر سینه  
بمقداد فرمود تا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بجا زست یا قضیه متعده بود و الله اعلم - رواه الترمذی  
و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غلبه الفلوة الطمور - کلید نماز که فتح باب نماز و در آن در آن بے آن  
بیسر نکرد و طهارت است - و تحريم التلبیة - و چیزی که حرام میگردد بدان هر کار که غیر نماز است تلبیة تحريم که سبک نیدایم حتی

چنانکه براسخج احرام می بندند و چنین نیز می بیند که پیش از او سه حلال بود حرام میگرد - و حکایتها التسلیم - و چنینست که بان از نماز میبند  
و آنچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردید و سلام داد و آنست چنانکه محرم را چون از احرام برآید هر چه حرام شده بود حلال گردید و بان  
حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تکلیف بر آن حاصل نگردد و نزد اسلام داد و آن  
فرض نیست بلکه واجب نیست و حکم واجب نیست که اگر عمار ترک و در نماز جایز باشد و سه بصفه نقضان و اگر نسیان کند بجهت سهو  
واجب گردد و فرض آنکه بگوید سلام نماز جایز باشد و دلیل حدیث اعرابی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم ویرا تعلیم نماز فرمود  
و ذکر سلام در سه کرد و اگر فرض بود سه البتة ذکر کرد سه - رواه - روایت کرد و این حدیث را - ابو داود و الترمذی و ابی داود  
از ابی هریره رضی - و رواه ابن ماجه عنه و عن ابی سعید - و روایت کرد و او را ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز -  
**و عن علی بن طلح** - بفتح طاء و سکون لام - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از علی بن طلح که از  
صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ مطلق بن علی است و از سه خود حدیث دیگر در تفصیل  
آورده است که - اذا نسأ احکم - چون کند گیر و یک از ثمانینی بی وضو مشرب آمدن با سه از راه تناول غلیظ و خاکیس  
باید که وضو کند - و لا تأتوا النساء فی العجائهن - و بنیاید زنان را و جمع نکند ایشان را در دو سه یا سه ایشان و عمار و جمع  
عجز بنح عین و ضم حیم آخر چیز و مرد را بخوابد بر سرست چون ذکر کرد و فسار که خارج است از او بر نشکند است طهارت را ذکر کرد و آنچه  
غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بخرجت تنبیه کردن بر آنکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب جناب الهی است  
حال زیاده بر آن چه خواهد بود - رواه الترمذی و ابو داود - **و عن حاکم بن عیسی** بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه و سلم قال  
اتما العینان و کار السه - نیستند هر دو چشم بگردش و کار بگردش و او بند مشرک و بر آن و سه چشم زمین را و غلیظ است  
حلقه دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است و بایستد بر او و بپوشد و بی آید از درون و سه با سه و چون  
خفت بند از آن کشاد و پیش و و بپوشد و بی آید از درون و سه با و چنانکه فرمود - فاذا استلیمت العینان و تطلق الوکار پس  
چون خواب میکند چشم میکشاید بر دبر و بر آنجا است که خواب تکیه زده ناقص و نموست که سبب شتر خاکی و دبر و عدم  
منبط است بخلات هدایت دیگر از جلوس و رکوع و سجود و روضه سنون که مقدر در آن ممکن باشد - رواه الدارمی -  
**و عن علی** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و کار السه العینان - بند سر و دبر و چشم است -  
فمن نام غلیظت خاکی - پس کسی که خواب کند برین باید که وضو کند - رواه ابو داود و قال الشيخ الامام حماد بن حمزة رحمه الله علیه  
از ابی غیر القاعد - این وجوب وضو را هم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند - لما صح عن انس - از رحمت حدیثی که بصورت  
رسیده است از انس - قال کان اصحاب النبی - گفت انس بودند یاران پیغمبر - صلی الله علیه و سلم متطهرون العشاء - انتظار  
می بردند که از درون نماز عشاء را که آن حضرت صلی الله علیه و سلم برآید و گزارده شود و آنرا پس خواب میگرفت ایشان را - حتی  
تحقق رؤسهم - تا آنکه می افتاد سر سه ایشان بر سهینه یا سه ایشان - ثم یصلون و لا یوضئون - پس نماز میکردند و وضو

وہو فیہ یکم وندیس مایہ شد کہ نشسته خواب کردن میکنند و نمودنیا شد و ازین حدیث تخصیص دستنیاست نوم قاعدا معلوم شد  
 وجران از اقسام خواب بر یکدیگر می افتد و در آن ممکن باشد تقیاس بران یا با جاویدت و دیگر معلوم شده باشد - رواہ ابو داؤد و الترمذی  
 الا انه ذکر فیہ نیامون بدل - مگر آنست کہ ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ نیامون را بجای این عبارت کہ - بنیت غریزہ و الترمذی  
 حتی تحقیق رؤسہم کہ موداسے آن نیز معنی نیامون است یعنی خواب بیکروند - **وعن ابن عباس** - رضی اللہ عنہما - قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الوضوء علی من نام فطیحا - بیتی کہ در وضو واجب بر کسیست کہ خواب کرده بر پهلوی - نماز او را  
 صلیح شترخت مفادہ - زیرا کہ برستی شان اینست کہ چون بکشد بر وضو سجدہ کند و چون نشسته یا برین یکی یا چند سجدہ از شکم  
 رواہ الترمذی و ابو داؤد - **وعن بسیر** - یضم با و سکون مین جمله نیست صفوان صحابہ قریشیہ سیدم برادر زارہ و رقبہ بنی قریظ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مس احدکم فکرم ذکرہ فیتوضا - چون مساس کند یکی از شما آلت مروی خود را پس بایکد ذکر  
 رواہ مالک اسعد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی - **وعن طلح بن علی** - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم عن مس الرجل بکرم بعد ایتونهما - روایتست از طلح بن علی کہ دل علی بن طلح مذکور سابق است و در شرح رفع  
 اشتباست کہ میان این دو اسم است ذکر کرده شد است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس سجدہ شاز حکم مساس کردن مروا است و  
 بعد از وضو و یا می شکند وضو یا نه - قال ول یوالا بضعہ منہ - فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا بضعہ منہ ذکر اگر گوشت پاره  
 از اندام مرد و در روایتی منکب بجای منہ و در روایت ترمذی الا مضغہ منہ و تضغہ بطریق شک راوی مضغہ بر وزن لثغہ  
 پاره از گوشت متعارف را پنجه خایہ شود و تضغہ لثغہ یا کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعضی گفته اند بیشتر از مضغہ متعارف و بعضی انتقاض  
 و نحوست پس و کرم یا کرم مضغہ دیگر - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجہ - بدانکہ انتقاض و نحوست ذکر  
 مختلف فیم است میان علمای مذہب و منقول از صحابہ نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک  
 و احمد باقتضائش زفتند بکرم از امام احمد پس فرج مطلقا کہ شامل ذکر و بر و فرج امرأہ است ناقض است و در مذہب امام مالک  
 در مس امرأہ فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطن کت بے حائل ناقض است و بر واسطہ از امام احمد وضو  
 پس ذکر مستحب است نہ واجب و نزد امام ابو حنیفہ و اصحاب و مس مطلقا ناقض نیست چنانکہ متمسک آن جماعہ حدیث  
 بسند است کہ مذکر شد و عملی بایسے از صحابہ چنانکہ مالک و موطا روایت کرده است و پس ما حدیث قیس بن طلح بن  
 علی است کہ در سند ابی حنیفہ را از ابی بن عتبہ قاضی یا مہ ز قیس بن علی از پدرش کہ در بیان مذکور شد و بعضی از شرح آثار  
 و بعضی نقل کرده کہ گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابہ را کہ فتوسے داده باشد وضو از مس ذکر اگر این عمر و مخالفت کرده است  
 و سے درین فتوسے اکثر صحابہ را و امام محمد و موطا و آثار کثیرہ از سلف در آن روایت کرده و در سند ابی حنیفہ مذکور  
 و از علی و کار و از ابن عباس رضی اللہ عنہم روایت کرده کہ گفتند باک نداشتیم کہ بنی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت  
 پاره اند و فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است کہ گفت اگر کسی میانی او ذکر خود را پس جبران را

در این حدیث







علیه و سلم حدیث این که در روایت است ای بارانخ - فقال شاة رهیت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت کونقدر است  
که بیدیه فرستاده است براس ما - یا رسول الله فطعمتها فی القدر - پس بخته ام آن را درین دیگر - قال ناوونی الذراع  
یا بارانخ - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بده مرا آنخوان دست را تا بخورم ای بارانخ و آن حضرت صلی الله علیه و سلم را  
گوشت ذراع خوش می آید بخت آنکه زود بخت و زود می گشت - فاولته الذراع - ابو رافع میگوید پس دادم آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم را ذراع - ثم قال ناوونی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فاولته الذراع الآخر - پس اوم  
اورا ذراع دیگر - ثم قال ناوونی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع - یا رسول الله  
انما لاشاة ذراعان - نمیباشد که گوشت را بگوشت و ذراع و دوازه شد دیگر از یکجا و هم - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و را  
پنج خنجر - صلی الله علیه و سلم اما انک لو سکت لنا و لکنی ذراعا قد را عما سکت - آگاه باش بدستی که تو اگر خاموش می ماندی  
و یکدستی گوشت را خرد و ذراع خنجر باشد بر آینه سیاه می آید تو مرا ذراع بده و ذراع ما و ام که خاموش می بودی نبی می آید ذراع  
به چند می طلبیدم بطریق معجزه گوید که در ظهور چنینی از عالم غیب بطریق خرق عادت مشهور است که از آن بخاوند و ترویج  
بدان راه در دنیا تا سلسله در ماه یقین نفیقت و الله اعلم - ثم دعا بکار - پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب را - فخصض فاده -  
پس خصض کرد و دانی مبارک خود را - و غسل طرافت اصحابه - و شبت گرانما - اما نشان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن  
دست بعد از طعام کام دست شستن شستن شستن همانقدر که چرب باشد کفایت است - ثم قام صلی - پس  
بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگزار و نماز - ثم عاود الیهم فوجدهم لم یأكلوا - پس سر باز گشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بسوی اهل و عیال ابی رافع پس گفت نزد ایشان گوشت سرور - فاکل ثم دخل المسجد صلی و لم یس ما - پس بخورد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم آن گوشت سرور را پس سرور آن سبزی را پس بگزار و نماز را و ساس نیک و آب را - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را  
احمد از ابی رافع - و رواه الدارمی عن ابی عبید - و روایت کرد آن را در دارمی از ابی عبید - الا انه لم یکنه ثم عاود الیهم - مگر  
آن هست که ذکر کرد و دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر آن - و عن النس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحة جالسا -  
گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحة شسته و جلوس جمع جالس است - فاکلنا اللحم و خبزا - پس خوردیم با گوشت  
و نان را - ثم دعوت بوضوء - پس طلبیدم من آب وضوء - فقال لا تم توضا - پس گفتند ابی و ابو طلحة براس چه وضوء  
میکنی فقلت لهذا الطعام انه ی اکلنا - پس گفت من وضوء میکنم از جهت این طعام که خوردیم ما - فقال لا تموضا  
من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضوء میکنی از چیز پاک و حلال - لم توضا منه من بوخی رنک - وضوء  
کرده است از وسوسه کسی که بدست از تو یعنی خیمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس مراد بود که در بعضی حدیث واقع شده  
و است و آن شستن با اخبار است از نسخ - رواه احمد - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - کان یقول - روایت  
از ابن عمر که میگفت - قلما اریل امرأة - بوسه دادن مردن خود را - و سبها - بید - و س کردن مردن را بک



و استسقاء یا قیامه و غیره و در روی و پشت بجا نیست و مشرب و مشرق باید کرد و در رویار و قیامه غریبی است پس اگر روی مشرق  
و مشرب از روی و پشت بجا نیست قبل از آنکه مشرق و مشرب را از شیخ الامام محمد بن حسن مجتهد علیه السلام یعنی صاحب مصابح فی فقه  
که در آنجا در پیشانی آنست و این حدیث نمی آید استقبال و پشت بجا نیست و جاست که شاذ است - اما فی بیان آنجا است -  
اما در روی و پشت و در روی و پشت بجا نیست و اگر روی و پشت بجا نیست بآن قیامه است حاجت که شد - اما در روی  
و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
بیت فقهیه بعضی است - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
کار با سبب خود - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
استیفاء از روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
از روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
در خانه و در بیرون بجا نیست - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
این در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
از روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
و احترام بجا نیست و نه در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
آن پیش از روی باشد و اگر معلوم شود که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
و این در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
و الله اعلم - و این حدیثی است از رسول الله - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
و احوال شیرین و در پیش موافق نوشته شده است که گفت نمی کرد و اما در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
بول - از روی آوردن ما قبل از سبب آنجا نشاند - اما در پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
او ان تنهی بکما اوید و در آنجا بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
پس فقیه آن است که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
گفته اند که نمی آید استقبال و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
پس فقیه آن است که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست  
و استسقاء یا قیامه و غیره و در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست که در روی و پشت بجا نیست - اما در پشت بجا نیست





و فی روایه مسلم بن الحجاج و ابوالولید - و در واسطه دیگر مسلم است که طلب نرسد و پاک نمیگردد و از پول و سبب احتیاطی میگوید  
و چون پول و در استخوان و در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
بنوعی میان رو و استخوان و استخوان و استخوان و در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
و اما الاخر فانه لا یستحب الا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
که در ضمن میگوید که اگر کسی در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
و در قرآن مجید نیست آن که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
و در حدیث آمده که اگر کسی در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
خداوند بزرگوار است که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
و اگر کسی در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
پس باید که آن را در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
محتاج به پول است که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
علی الله علیه و سلم ان الله یحب الی من یحب الی الله علیه و سلم شانه را از خدا که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
که نرسد از این روایت که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
توضیح نماید که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
از تفسیر مشکوٰۃ و در حدیثی دیگر که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
و حیاتی است که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
ایمان او است که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
در حدیثی دیگر که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
بعد از اول بود و بعضی گفته اند که نرسد از این حدیثی که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
غالب است قبول کرده شد و در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
خاصیت نیست در وجه غایب و چه آن که بر کبر است و در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
مروه و مان به روان مروه و در حدیثی دیگر که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
جامع الاحوال از پیرایه حجابی نمی آید و در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
سری باشد و سبب غایت گردد و دل مشتاق حیا گردانند و در حدیثی دیگر که در واسطه دیگر لا یشترک فی نیرانه از کبر است که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک  
علی الله علیه و سلم ان الله یحب الی من یحب الی الله علیه و سلم شانه را از خدا که نرویک یعنی نرسد و در واسطه لا یشترک



و برید ششم من و آن علام غمزه را و غمزه بعین جمله و نون و زایه مفتوحات چوبه که در و سه سنان باشد و قد از غمزه  
یا آنکه کلان تر و عادت شمر عین بود که فادان غمزه را همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر میشتند تا نزد زمین نخت را بر لب  
بول یا کلاه خن از زمین جدا کنند بر آسختن یا ستر و کند و در پیش نماز و اغراض دیگر لیتنجی بالماء استنجای میگردانند و آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم آب بعد از تنقیه بجا را تا قیام کند مراست خود را که شستن آب بعد از آنجا بگویم حسب فضل است - مستحق علیه -  
الفصل الثانی - عین الفس قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر - صلی الله علیه و سلم از داخل آنجا نزع خانه -  
چون پیوسته است که در آید و تنوفا می کشید انگشت خود را از جهت بودن نقش نگیب و سه محمد رسول الله و از آنجا معلوم شد  
که داخل تنوفا را باید که چوبه را که در و سه نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود برد و در بعضی شرح گفته که این است  
اسما سه تمام انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اما آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام و سه باشد چنان  
حکوم در و بانه و الله اعلم - رواه ابو داود و الترمذی و قال نذیر بن حنیف عن ابن عمر قال قال ابو داود و نذیر بن حنیف  
منکر این حدیث را ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خوانده و ابو داود و ترمذی و نسائی  
آن را حسن و ساهت دانستند - و فی روایتی وضع بل نزع - و در روایت ابو داود وضع آمده بجا نزع یعنی می نهاد و خاتم خود را  
و این لازم نشد چنان است که از دست می کشید و بجا می نهاد - و عین جابر - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم از او را و البزار و الطحاوی و ابی حاتم و ابی یوسف و ابی داود و الترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر  
بیرون می رفت تا آنجا که نمیداد و رایج یک و از نظر غائب شد و احتمال دارد که معنی آن باشد که می رفت تا آنجا که به نشستن  
را آنجا که است او را نه بنید و معنی آن ظاهر و او است که تا آنجا که به نشستن باور است معنی فضا سه و اسب سه است که تا آنجا که نشستن  
بر سه از فضا سه حاجت انسانی از جهت که است تصریح باسم خاص و سه تا آنجا که در چشم نمیداد و نشستن و نشستن و نشستن  
عادت مستمرا است در شریع و عادت و عادت نذر اهل مرویت و احتیاط و ادب - رواه ابو داود و نسائی و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر  
رضی الله عنه - قال كنت مع النبي صلی الله علیه و سلم ذات یوم - روزی - قال و ان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بول کند - فانی و مثانی اصل جبار - پس آنجا که حضرت صلی الله علیه و سلم زمین هموار  
نرم را در رخ و بول کند - فانی و مثانی اصل جبار - پس آنجا که حضرت صلی الله علیه و سلم زمین هموار  
از شما که بول کند - فانی و مثانی اصل جبار - پس آنجا که حضرت صلی الله علیه و سلم زمین هموار  
تا آب زیند نیاید در شانه بول نرسد - رواه ابو داود و نسائی و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر  
بود و حضرت صلی الله علیه و سلم که چون پیوسته فضا سه حاجت انسانی را سلم بر رخ توبه - پس نشستن جابجه خود را حتی بیرون رفت  
تا آنکه نزدیک شد از زمین در نشستن - رواه الترمذی و ابو داود و الترمذی - و عین ابی هریرة قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم انما انکم مثل البوال لولد فیستقم من براسه شما در نشستن و غیر خوار می گردانید بر براسه فرزندان خود -

و



















پس چنانچه طهارت شما بگویند آن را دو مبالغه میبایست. و ران - قالوا اتوضأ للصلاة گفتند که ده انصار وضو میکنند پس بر سر  
 نماز - و غسل من الجنابة - غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان این چنین میکنند - و بعضی بالماء - و دستهای میکنند  
 آب یعنی بعد از استنجاء با جار و دیرین مبالغه است و طهارت مخصوص بود ایشان - قال فهو ذاك - گفت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم پس این تنها گفتن حق تعالی بر شماست مبالغه بسیار بود - فطیکم به - پس لازم گیرید شما آن را - رواه ابن جریر  
 و عن سلمان - رضی الله عنه - قال قال النبی المصطفی - گفت سلمان فارسی که گفت کسی که از مشرکان - و بعضی  
 و حال آنکه آن مشرک استنزا و خیریت و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم درین فعل - انی لاری ما سیکلمکم - بر شری کین  
 هر یک منی یا شما را کسایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند که تعلیم میکنند شما را چه را که حقیر نمیست - ا - حتی  
 الخراة - تا روشنی نشستن با بخانه و کیفیت و آب آن و خمره یکسره را بر همه بدرستی قضااست حاجت شستن و وضو است  
 و اکثر و اذ نفع فامیخو اند و قصر و خمره را و خمره پس آنگونه آوی و خمران - قلت اجل - گفت سلمان گفتم آری میکنند و ش  
 و آب آنجا نشستن را و این نجاست استنزه و خنده است بکار کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و هدایت  
 صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه و آب غلا و احکام استنجا را و گفت - امران لا یستقبل القبلة - امر کرد و مارا  
 که روستیم چنانچه قبل در وقت نشستن بقبضه حاجت - و لا یستنجی با یمن - و آنجا که میبایست دست خود - و لا یستنجی با یمن - و آنجا که میبایست  
 و این کنیم کمتر از سه نوا که - پس فیما جمیع و لا یطعم - نیست در آن سرگین و نه استخوان - رواه سلم و احمد و الفظه له - میمون این حدیث مسلم  
 و احمد بر دو روایت کرده اند و فظ احمد است و مسلم عبارت دیگر آورده - و عن عبد الرحمن - و روایت است از عبد الرحمن بن  
 حنبله بقیات نام را و است و نام پدر او عبد الله است مشهور بنسب و رشده بجای است شنید بودی شری را - قال خرج علینا رسول الله  
 گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فی یده الدرة - و در دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم در تبه بال و در تلافی مفتونان سپید چرم که  
 در دست چوب بود و نه پنبه - فوضعها - پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سیر و حال گردانید آنرا و بیان نمود و مردم شمس - پس نشسته است  
 صلی الله علیه و سلم - فقال ایها - پس بول کرد پس بول کرد - فقال بعضهم - پس گفت کسی که از منافقان که حاضر بود در آنجا  
 انظر و الله یبول كما یبول المرأة - نگاه کنید چنانچه این مرد بول میکند پرده در پیش فتن خود گرفته چنانکه بول میکند زن مسلمان  
 پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال و یک - و اسے تو ای فرد جیاد و بی کمال نیست که در مقام اظهار ترحم  
 و شفقت گویند و در زمانی که کسی که در محاکم افتاده باشد که مستحق آن بود و خلاف ویل که براسے کسی است که مستحق محاکم  
 بود و این مقام اگر چه مقام آن بود که گویند و یک اما این از نهایت علم و خوش خلقی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود که فرمود  
 و یک اما حکمت از صاحب صاحب بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو که چه رسید یار و صاحب بنی اسرائیل را یعنی سبیکه  
 از ایشان را - كانوا اولا اصحاب الیول - بودند بنی اسرائیل حکم دین و شریعت خود که چون میرسد بدین یا جاه ایشان را  
 بول - قرصه - بالتقاریض - می بریزند آن موضع از بدن را یا جلد را بکار دما - فنهاسم - پس منع کرد و باز شست و آنشان را







باسواک و درین خود را بسواک و تجمیعی ترک نمود و دست و چو و بختی خواب و چون نماز شب مستحکم ترک خواب است آن را تجمیع گفتند  
و تجمیع یعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة تجمیع درست است زیرا که این صلوة مستحب خواب است و در  
تفق علیه و عن عائشة - رضی الله عنها - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یصل الفطرة - و نه خصلت  
از قدرت است و طهرت با کسر آفرینش و فطره در اصل لغت یعنی شکافتن است و معنی خلعت آید و فطره یعنی خالق و معنی حیاست  
بر این موالید را یکدیگر یعنی تنبیه و استعدا و دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر است انبیا کرده اند که قدیم است  
و آنچه خستیا کرده اند آن را انبیاست متقدمین و حکمت اتفاق شد آن بر آن حکم حیلت گرفته که مخلوق است بر آن آدمی صلوة فطره  
و فطرت یعنی دین نیز آید چنانکه در کلمه فطره الهمتی فطر الناس علیها یدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جاریست  
و انبیا را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بروی نازل شده پس از وی انبیا و دیگران بعد از وی آمده اند  
فصل الشارب - یکم از آن و خصلت کوتاه کردن سبب است و شارب نام مویهاست که بر لب زیرین است و مختار  
کوتاه کردن آنهاست چنانکه پدید اگر دو طرف لب و پشت کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و صلی کردن مکرر است  
و نزد پیایه از علمای طریقت نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است که اخذوا الشوارب و اغضوا الحی و احتیاط است گردانیدن  
موی لب است و اختلاف در حدیث است که چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقدار  
ابرو باید و غازیان را زیاد کناشتن نیز آمده است که باعث نیست و در چشم اعدا است و زیاد کناشتن و نهالهاست بروی  
که آن را سبک گویند نیز آمده است و از امیر المومنین علیه السلام روایت شده و بعضی صحابه و دیگران نقل است - و اغضوا الحی - و دم  
فرو کند کشتن و وافر گردانیدن لب است و مشهور در حدیث است چنانکه تشریح نماید و اگر زیاد بر آن بگذارد و نیز  
بنا بر سنت بشر طریقه از حد اعتدال بگذرد و اگر در گذشت بعد از از شدن کوتاه کردن نیز بعضی مکرر است مذیب حسن  
بصری و قناده این است و نیز بعضی شستن این مذیب شنبی و باین سیرین است و حلق کردن مجیه حرام است و روش افنج  
و بنود و جوارحیان است ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آن را سنت گویند یعنی لایقه  
بسواک و در دین است یا بحجت آنکه ثبوت آن بسنت است چنانکه نماز عید است گفته اند - و السواک - و سوم سواک کردن است  
و شرح آن گذشت - و استنشاق الماء - چهارم آب در بینی کردن است و در وضو - و فصل الاطفار - پنجم گرفتن ناخنان دست  
و پا و طریق گرفتن ناخنان دست آن است که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم باهام آن نماید چنانکه از سبابه دست راست  
ابتدا کند و تیرتیب باگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بر تیرتیب تا باهام و سه برسد و ختم باهام نمایی کند و در پا  
ابتدا از خنصر پای راست تا باهام و سه و باز از باهام پای چپ تا خنصر و سه چنانکه در تحلیل طریقین است و نیز گفته اند که اگر  
ناخنان روز جمعه شست و بزای بیرونان نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخنان بگیرد و تا جمعه دیگر از هر طایفه امان باشد  
و بعضی علماء اشترک است در تیرتیب آن شهر قلم الاطفار بالسنة و الادب - و یوم الخمیس خرابس اوسب - و این حرف است

رموز اسمی اصابع است و بعضی گویند که در آن ناخن را محبت و مشتند اند و اگر بنید از نذر یا که نیست و انداختن آن و تروضا  
و غسل کرده است و صورت بپااست و گرفتن ناخن بزدان نیز خوب نیست که صورت فقر و برهن است که اقبل شیخ امام عالم  
عزت عبد الوهاب تفتی کی از شیخ خود شیخ علی تفتی رحمة الله علیه نقل می کند که ایشان خریدار ساخته بودند که در س از مو  
و ناخن و برچ از بدن ایشان جدا شدند و مشتند و وصیت می نمودند که اینها را در کفن با حرام کنند شاید که ایشان را در نجس  
سند است و مشتند باشد و الله اعلم - غسل ابراجم - ششم شستن بر اجسم و پاک و شستن آنهاست و بر اجسم نام نهادن  
آنگشتان است و پیشتر بپوست آنها که چرکها و ناچا جمع شود و خصوصاً آنکه کار کنند و آنگشتان ایشان درشت و نالسا باشند  
و شستن آنها بر اجسم است و در آن که نظیر اجتماع اوصاف است همچون حکم و ادب و مثل ناف و گوش و مثل و امثال آن - وقت الا بط -  
تفتم بر کندن مو - یعنی است و طلق کردن و نوره زدن نیز جایز است و او را در مو و اوقی نیست که را که از غشت عادت کرده  
تفتند و طلق و در چشم و اطراف چشم است که و محل را نمی گیرند است بسبب آنکه باس از تجربه نزد مسلمات و تفت و ضعف و محل  
شعر است و طلق و طوقی آن و گفته اند که در لباس شریف آن حضرت علی علیه السلام موسی بود و در نجس است و اما وجود آن  
گیر و اوصاف و امثال آن در سایر بدن مبارک و در لباسها و در ظاهر از آن من الفرق الی القدر نیست از فرق تا قدم  
جلالت آن نوال و گویا به از آب جانش مشتند اند و بالا تر ازین آنست که نزد قضا است حاجت از و در آنکه لایق فلاح  
بیشتر و فضیلت او ازین فرجه و بلکه گفته اند که پیشتر ازین را حال چنان بود علی علیه السلام و عیسی علیه السلام بر پا می خوابان آن گشتان  
حیاتان و در شکم آب و شیرین حرکات می نمودند و از او میان خرقه می پاشیدند و آن باقی و دیگر شستن است و در طلق العانة -  
تفتم شستن مو - عانة است و عانة نام موسی است که بر فرج روید یا موسی که در نجس و شرون موسی که قبل و در و گو  
بگردانست و شستن است و وقت و نوره در کمال آنست و روایت کرده اند که آن حضرت علی علیه السلام عانة را توبه میکرد  
و الله اعلم و زمان شستن است - و انتفاص الماء - شستن که در آن آب است و این را و بعضی گفته اند سیکه آنجا که آب در و  
صرف می نمایند و کم میکنند چنانکه گفت - یعنی اگر استنجا - و این کلام را وی است و دیگر که در آن آب است چنانکه در کتب  
استعمال آب باز بر کرده باشند و اگر آب احتمال کنند فرو می آید و ظاهر می کنند و برین وجه انتفاص بقا است و در روایت  
بقا نیز آمده و بعضی آن را شستن آب است بر فرج چنانکه در روایت عانته و در فعل ثالث از باب اول و سبب آنکه از علم شد - قال الربیع -  
گفت راوی حدیث - و نسبت العانة - و فراموش کردن غسل و هم را - الا ان و ان - و گمان می بردم که آنجا که شستن  
یعنی آب در و آن کردن - و او را سبب و روایت ایشان در انفساء العانة - و در روایت ایشان آمده که سبب آنکه شستن است عانة  
العیبه این چنین گفته است صاحب مناجات و مؤلف میگوید مسلم بعد از روایت - میافتم - این روایت است از سبب و لای کتاب  
تفتم - و در روایت بخاری و مسلم و در کتاب سیدی که جامع است می بینم را - و گمان می بردم که آنجا که شستن است و این روایت را  
صاحب جامع الاصول در کتاب خود - و گمان می بردم که آنجا که شستن است - و می بینم که در کتب خطابی در عالم است - و گمان می بردم که آنجا که شستن است



















ائصال اند مسح و بعضی تخفیر میان غسل مسح و بعضی میمان هر دو واجب است آنست که این خلاف و درینا مقبض است از جهت  
ندرت مخالفت و عدم اعتقاد بوسه غایت آنکه این جماعه نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بفرقی است  
آن اما طریقه اسلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بفرقی توان کرد و الله اعلم و خلاصه سخن درین باب  
آنست که کتاب الله درین حکم مختل و متضاد واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بجهت شهرت و قوت اثر رسیده است  
بیان آن کرده و روشن گردانیده که هر دو واجب است و الله اعلم و **مسح الخیرة بن شعبة** صحابی مشهور است اسلام آورد  
عام بخندق و بعضی گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب راسه و شارب  
است - قال النبی صلی الله علیه و سلم تو شمس علی ناحیه گفت خیره که آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد پس مسح کرد  
بر موی پیشانی خود بدانکه در تمام مسح اکثر خلاف واقع شده و در سبب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن سید  
او مسح سر کرده و چون سر نام تمام است اما مسح تمام سر واجب باشد و سبب امام شافعی آنست که مسح مطلق سراسر است  
کل یا بعض اگر چه در موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست بر سر و این معنی در مسح بعضی معادق است و نزد امام  
ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح  
تمام سر واجب بود که اقتضای مسح ناصیه میکرد و اگر کمتر از آن واجب یا فسخ گشته باشد بر آن بیان جواز آن را نیز کرده  
و روایات در سبب امام محمد مختلف است و موافق سبب هر یک از آنکه نلش و اغلب روایات موافق سبب مالک و در روایت  
مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین شنیده که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله مسح الرأس مع مالک و امام ابو حنیفه  
فرمایند که آیه ترأجل ابو و محمد پیش بیان آن کرده و تفصیل این سخن در شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرموده - و علی العاتیه  
و مسح و دست انجمول بر نه است که چون با داسه و ناصیه مسح و ناصیه که در وقت تکمیل آن واداسه سنت است که مسح  
تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عامه که در این باب اقسام و تطویر و تطبیق فی الجملة در سبب مالک از برای تقیید و تفسیر  
فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی مسکر کرده و بقیه بر عامه کرده و در وقت گفته که تواند که این وجه را وی باشد شاید که آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم بطریق عادت دست بر عامه گذرانید و وی توهم کرد که مسح کرد بر آن و الله اعلم اما مسح بر عامه بطریق استعمال بجهت مسح  
چنانکه بر موی که در دست نیست نرود و نه شمشیر مطلقا الا نزد امام احمد شافعی - آنکه عامه بر طهارت پوشیده باشند و سائر ناصیه  
راس باشند چنانکه بر موی و ظاهر قول و که فرموده - و علی الخفین - ناظر درین معنی است و تفسیرش گفته که تجویز کرده اند مسح بر عامه  
چشم از قضا - به محاب حدیث و اکثر دوران قنای و در دیار اسلام بر نه است آنست که این سخن مجرب و این حکم بدان احوال  
اما آنکه خبر باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و شدت انداز و شستن آفتاب الله علم - رواه مسلم - و سخن عاتیه بن یزید  
قال النبی صلی الله علیه و سلم مسح بالیمن گفت عاتیه که بود آن حضرت که دست سید است آغاز کرد از جانب راست - اما مسح  
تمام ناصیه نیست و درین کار اشارت است ب تاکید و محافظت این کار چنانکه فرموده - فی شانه کلید و در کار با سکه خود به کار با سکه خود



یعنی در سیم کار با ابتدا بر است کر دے و جانب راست اختیار کر دے پس از ان بیان کار با و تفصیل آن کر دے بقول خود فی طہورۃ  
در طہارت کر دن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پاسے راست شستے تا آنکہ سار و گوشہا مسح شدہ بشوند و در حلقہ  
و در شامہ کر دن ہوسے سر و پیشانی با آب از جانب راست کر دے - و متعلکہ - و در غلبہ بر پیشانی اول پاسے راست و آرد و دست  
مستقیم علیہ - و ذکر این سیم چیز طریق تفصیل است و ہر چیز از باب تشہید و تکریم و ترمیم است و ترمیم ترمیم قبل است چنانچہ جامہ پوشیدن  
و پا در زورہ آوردن و دست چہ در آمدن و مسواک کر دن و از تہ وضو بیرون شدن و دست کشیدن و نامن پریدن و ہوسے غسل  
و شوارب گرفتن و ہوسے سر تراشیدن و در حلقہ راست و چپ منحنی مخلوق اعتبار کر وہ اند و بعض منحنی حلقہ ذکرہ بعضہ منحنی حلقہ  
والاول صح و اظہر و آنچه از این باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضو و استنجاء و پاک کردن پیشانی و بر آوردن  
جامہ و مانند آن مستحب و ہوسے آغاز نجس است و این ہنہست شرف و کرامت راستی است چنانکہ فرشتہ دست راست  
شرف دارد بر فرشتہ دست چپ و ہوسے دست راست شرف است بر ہوسے دست چپ و ہوسے دست راست شرف است بر ہوسے دست چپ

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لمستم - چون ہوشید پوشیدہا  
از جامہ و شامہ و زورہ و زردان - و اقرار انو نمازم - و چون وضو کنید - غایہ او ایما منکم - پہلے غایہ کنید چنانکہ پاسے راست خود و  
بعض روایات بیا انکم و ہر دو یکہ منی است اول جمع میمن و ثانی جمع امین - رواہ احمد و ابو داؤد - و عن حمید بن بدیع  
یکہ از عتق و شہرہ است روح اخت عمر بن الخطاب - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضو لمن لم یدکر اسم اللہ علیہ نیست  
وضو سے کامل حرکتے را کہ ذکر کرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا بر وضو منقول از سلف است لفظ است سبحان اللہ العظیم  
و بعض گفته اند فعل سبحان اللہ الرحمن الرحیم است بعد از وضو و مشہور است بلفظ است بسم اللہ و الحمد للہ علی دین الہام  
رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و عن ابی ہریرۃ و الدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابی ہریرۃ و ابی داؤد و ابی داؤد و ابی داؤد و ابی داؤد  
احمد و ابوداؤد و دارمی و در اول حدیث این کلام را کہ - لا وضو لمن لا وضو لہ - پس معنی حدیث این چنین باشد نیست  
نماز کسی را کہ نیست ہر او را وضو نیست وضو کسی را کہ ذکر کرد نام خدا بر وضو و ہوسے پس لازم آید کہ نیست نماز کسی را  
کہ ذکر کرد نام خدا را چنانکہ تسمیہ در اول وضو نیست است یا مستحب و ترو نام احمد در واسطیہ با ضیاء اجماع از صحابہ و است  
و شرط وضو است بکمال این حدیث کہ فہی وضو میکند نزد ہم تسمیہ و نزد جمہور این مہول برقی کمال است اما روایت احمد و ابوداؤد و ابی داؤد  
کہ ذکر شد این احتمال را در ترمیمی انوار و کمال لایفہ و محبت جمہور قول خداوند تعالی است کہ فرمود انتم الی الصلوۃ فاسئلوا  
و جو کلمہ الایہ فرمود چون بالیہ تسمیہ براسے نماز بشوید و ہوسے خود را وضو ستہاے خود را ذکر تسمیہ نکرد و محاسن این  
روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز و تسمیہ وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالی و در آنچه  
امر کردہ است و سے تھاے خود ذکر تسمیہ است و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرۃ و ابن مسعود و ابن عمر بیا کہ ہنہست  
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود و تمام پیدا و چون ذکر خدا کند پاک گردد مگر اعضاے وضو سے او

حاشیہ

[illegible]

قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اذخر لفاصل ما ربه - بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد دیگر دست  
سکته از آب - فایده آنست که پس از آنرا در آنرا از پیر کینه شریف از جانب خلق و شک و فتنه در آن وقت که از زیر  
از بخار آن و این نیز و شستن بر روی بود که از آنجا است نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعضی توهم کرده اند فخلل به بحیثه - پس تخلیل میکرد و آن  
گفت از آنجا که خوراک - قال - و فرمود - بکذا امرنی ربی - این چنین امر کرده است پروردگار من - روان ابو داود - **وین عثمان**  
ابن النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لجمیه - روایت است از عثمان رضی الله عنه که بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد و جمیع  
شخصه خوراک - رواه الترمذی والداری - با آنکه احادیث و تخلیل جمیع بطرق متعدد آمده و در بعضی از آن سخن است و ترمذی  
از آنجا آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شعیق انانی و ابی ذر از عثمان روایت کرده است  
و تخلیل جمیع بدن است نه از این است و فضیلت است نزد امام ابی حنیفه و محمد و صحیح قول ابی یوسف است که انا قال شعیق و فریق  
نیز است و امام مالک گفته اند که از نیکان دست بران و جنبانین و سبک کفایت است که انا قال شعیق و فریق و امام احمد در روایت  
و حسب است و گفته اند که اگر تخلیل جمیع را بسوزد یا باشد اگر عداوت کند که کیفیت تخلیل جمیع آن است که در آن گشتن یا  
زیر جمیع و بر جانب فوق و تخلیل بعد از آنکه غسل است چنانکه ظاهر حدیث در است - و عثمان ابی حنیفه و سبک کفایت است که  
تخلیل جمیع نام - و عمر بن حفص الواعی تابعی است حدیث کرده از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه - قال - گفت ابو حنیفه - را به علیا  
و بعد از آن علی را - رضی الله عنه توضأ وضو کرد و غسل کفیه پس شست هر دو کف دست خود را حتی اقامه - تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست  
هم منضمضت لهما و اغتسلت لهما - پس آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار - و غسل و مجملنا - و شست و شست و شست و شست  
و در آنجا بماند - و شست هر دو دست را تا پنج سه بار - و مسح بر هر سه مرتبه - و مسح کرد بر سه مرتبه و یکبار - هم غسل جمیع بدن را  
پس شست هر دو پا را و پاشید - ثم قام فاخذ فضل طهوره - پس ایستاد و علی رضی الله عنه پس گرفت بقیة بقیة و شست  
قشره و متوجاهم - پس نوشید آن آب را و حال آنکه و سبک است او است - ثم قال صحبت ان اریکم کین کان ظهور رسول الله - پس  
گفت و دست و شستم که بنام شما که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و از اینجا معلوم میشود که آیا ایستاده خوردن جایز است  
و بعضی آن را مخصوص آب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف در آن و باب الاثر به بیاید الاثر و الله اعلم  
رواه الترمذی والنسائی - و عثمان جمیع چیز نفی نامی جمیع و سکون تنهاییه بلفظ خدا شربن نیر الی الی محضرم است دریافتن من  
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابیطالب او بود از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مأمون و ثقه  
کرد از ابو بکر و علی حد و بیت سال عمر یافته و روایت است از عید خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه - قال عثمان  
جلوس نظر الی علی - گفت نشسته بودم با آنکه میگریستم بجانب علی رضی الله عنه - حین توضأ - هر گاه که وضو کرد - فادخل یدیه الی -  
پس در آور دست راست خود را یعنی در آورند آب - فلما فرغ - پس برگرد آب و بن خوراک - منضمض - پس جنبانید آب در دست  
منضمض جنبانیدن آب است در دهان - و اغتسلت - و آب در بینی کرد - و شربید الی یسر - و بنشینانید بینی را بپشت چپ خود

فصل ثالث مراتب - که در این راسته بار - ثم قال من سهره ان یطهر ای طهر و سهره که نشستن و سهره که نشستن  
 بسوسه وضو و غیره خدا - صلی الله علیه و سلم نماز ظهر و عصر - پس باید که نظر کند باین وضو که من کردم زیرا که این وضو  
 پیغمبر خداست یعنی وضو که آن حضرت صلی الله علیه و سلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کردیم منضمه و استنشاق  
 بر وجهی که مذکور شد مانا که مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت همین منضمه و استنشاق و استنشاق و استنشاق و استنشاق  
 آنکه هر دو یک کف بود بطریق اولیٰ چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود و الله اعلم  
 رواه الدارمی - و مسلم بن الحجاج بن زید - رضی الله عنه - قال رايت رسول الله - کف و یدیم پیغمبر خدا را صلی الله  
 علیه و سلم منضم وضو و استنشاق من کف واحد منضمه که دو استنشاق کرد و از یک کف آب - فعل ذلک ثلثا - کرد آن راسته بار  
 اینجا نیز مقصود همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود - رواه ابو داود و الترمذی - و یحییٰ بن عیسی - رضی الله عنه -  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم مسح براسه - روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مسح بر سر خود -  
 و اذنیه - و هر دو گوش خود - باطنها با سبائین - مسح کرد و باطن هر دو گوش که جانب رو است بدو انگشت که نام آنها  
 سبائین است و مشهور سبائین است بهمت اشارت با آنها تر و شقی یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن گشته است که متصل  
 انگشت زست و آن را انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جا بلیت آن را سببه نام است از سبب معنی  
 و شهادت بر آن که عرب بدان مردم را سبب میگویند و در وقت سبب بآن اشارت نمودند و هم ازین جهت ذکر این نام کرده اند  
 گاهی و بعضی مواضع این لفظ نیز اطلاق میابد و در اینجا نیز در بعضی نسخ با سبائین واقع شده - و ظاهر جایابا سبیه - مسح کرد  
 ظاهر هر دو گوش را که دو جانب است بهر دو انگشت تر خود - رواه النسائی - و سنن الترمذی - و بعضی را مسح بر سر  
 یا سبب شستنی شده در - بنیت معوض - بنیت هم فتح شریف و کسوره در آخر و ال معجزه صحابه انصار پیغمبر از باب است  
 تحت شجره صاحب قدر عظیم روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم - انما رأیت النبی - که وضو و یدیم پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم  
 یوضو وضو میکرد - قال - گفت و یدیم بنیت معوض - مسح بر سر و با او بر - پس مسح کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 سر خود را آنچه پیش است از وضو و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس - و صد غلبه - مسح کرد هر دو صریح خود را  
 و صریح بضم صاد میان گوش و چشم و مو و فواقد و برین موضع - و اذنیه - مسح کرد هر دو گوش خود را - فرقه واحدة - یکبار  
 و فی رواية انه توضا - و آمده است در روایتی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد - فاوله یسبحه - پس در آور و سهره و است  
 خود را - فی تجری ذنیه - در دو سوراخ هر دو گوش و چه تقدیم چه بر حاشی سوراخ - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را  
 باین روایت هم ابو داود - و روی الترمذی الروایة الاولى - و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انهارات ثامرة واحدة -  
 واحد و این باخه الثانیة - و روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از ان توضحا مانا که احوث در مسح سر باطن  
 آمده یا مقید یکبار و این احوث صحیح است و در بعضی احادیث ترمذی نیز آمده و آنرا موسوم بضعف و هشتمه اند اما تلیث مسح



در پنج حدیث صحیح نیامده چه بچند آمده این است که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو شال غسل و مسح هر دو از قول شافعی  
 بنیاید مسح باین حدیث است و بنیاید مسح غریب و جوابش این است که این حدیث نقل است و احادیث دیگر صحیح اند که مسح یکبار میگوید  
 و نقل متبعین لازم است و بنیاید مسح غریب است قیاس سے غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در پنج طریق از صحیحین ذکر  
 اند و مسح نیامده و اکثر علماء هم بر اینند که شافعی که میگوید تکلیف مسح مستحب است و ابو داود گفته احادیث عثمان که همه صحیح اند و مالک دارند  
 که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الصمام گفته که اگر مسح بوجه غریبه آمده و لیکن آنها با الفات احادیث صحیح حدیث نیست نزد اهل علم است  
 و آنچه از این قبیل آمده محمول است بر یکبار یک آب نه باب جدید یعنی گفته که تکلیف مسح باب جدید نیست است و در روایت غریبه  
 از امام البغویه آمده اما تکلیف مسح یک آب در باری گفته که شروع است و مومی است از ابی حنیفه و در بعضی شرح بر این گفته که حسن  
 از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند یک آب بخون باشد و الله اعلم - و عن عبد الله بن زید انه رأى ابی  
 حمزه علی بن محمد و قضا و نه مسح راسه - روایت است از عبد الله بن زید که آن حضرت صلی الله علیه و سلم را دید که وضو کرد و مسح کرد و مسح  
 خود را با غریب غسل داد - بآب که تیرا بر ریاضی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تیری آب که در کف ماند شستن  
 دستها گفتا که در دست خفیه مذکور است که اگر یک مسح کرد تیری آب که باقیست از غسل اعضا مسح و کفایت است و حکم  
 آن دارد که گویا اگر گرفت و کافی نیست تیری باقی از مسح و حدیث تیری درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز  
 بر روایت ابن ابی عمیر آمده با غریب بآب مسح و درین حدیث نیز باقی ماند است از زیاده تیری بدین وجه همان روایت  
 مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صحیح آمده که گرفت بر سه مسح سهراب جدید را پس و سه غسل همان باشد و آب باقی  
 در دست نیر و باشد رواه الترمذی و رواه مسلم زواید - ترمذی بن حدیث را همین قدر روایت کرده و مسلم نیز روایت کرده است  
 لیکن باز یادها که ذکر منضمه و تشنای غسل وجه و باقی اعضا و وضو باشد و منضمه چون ذکر آن رواه در احادیث دیگر  
 آورده است به همین حدیث ترمذی که در سه ذکر مسح راس است بآب جدید یا قضا وضو فافهم - و عن ابی امامه ذکر وضو  
 رسول الله - روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضو سه چیز خیر از اصل صلی الله علیه و سلم - قال - گفت ابو امامه - و کان -  
 و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم - مسح المارقیه - مسح میکرد و شستن رو و سه هر دو کف چشم را و باقی وضو و غیر وضو  
 طرف چشم از جانب یعنی جاس روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب یعنی و گوش هر دو لفظ حدیث  
 احتمال در دو روایت منضمه یعنی روان عیار هر دو چشم است و معنی ثانی بجا خط هر یک و شستن که شستن هر دو داخل است  
 و زلفا فت - و قال - گفت ابو امامه یا آن حضرت صلی الله علیه و سلم - الاذن من الرأس گوشها از سر است و داخل در دست  
 و اینها و حکم مستفاد میگردد و یک آنکه گوشها را چهاره مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود و آب جدید و دو حکم اول  
 آمده از بعضی متفق اند و ترمذی و بعضی گوشها از رو و سه است و همراه و سه مسح کنند و بعضی گویند طاهر گوشها از سر است و باطن  
 از رو و سه و ایشان الاذن من الرأس را مستحب گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش باب سر است

[illegible]









اسم اللہ لطیف الامونع الیہ ضرر۔ وکے کہ وضو کند و ذکر کند نام خدا را پاک نمیکرد و اندر مگر جاسے و ضرر و این حدیث مشعر است  
بأنیسمیدت و مستحب بود و واجب چنانکه گذشت۔ و حسن ابی رافع قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ وضو  
الاسلمة۔ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد وضوے نماز را۔ حرکت خاتمه فی سبعة۔ می جنبانید انگشتان  
خود را در انگشت مبارک خود و این نزد خفی از سنن و مستحب است و شیخ ابن الحمام در زاد الفقیه گفته که خاتم الکرفه این  
بر کوشیدن و سه سنت است و اگر رنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است۔ رواه احمد الدارقطنی و روی ابن ابی  
الاحیر۔ روایت کرد این دو حدیث را و از قطنی و روایت کرد این حدیث را

الفصل

الفصل الاول - عن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس بين شعبها امرج - چون نشینید  
مرد میان چهار شعبه زن و شعبه نغمه شنیدن پاره از پیریه و شلغ و مردان و نجا و دوست و دوستان زن ست یادوران و دوستان  
و سه یادوران و دوستان نجیب یا هر چهار جانب فرج - ثم بعد ما - پیشرو عقب و شفت انداز زن را یعنی جماع کند - فقد غسل  
پس تحقیق واجب شد غسل بنی بر دو زن - وان لم یغسل - و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید بنی و چون است مذرب الیه  
و اکثر صحابه و خلفاء اربعه و عاشره و تابعین و غیر ایشان - متفق علیہ - و عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم انما الارباب اربع - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی  
خروج بنی - رواه مسلم - پس حکم این حدیث سه انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت  
کرد و جواب آن بقول خود - قال الشيخ الامام محمد بن اسماعیل - گفت همی هسته این حدیث انما الماء من الماء مستفی  
چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصت بود در اول اسلام بعد از آنکه انزال نه کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین وایت کرده اند  
بسیار که از صحابه که این روايت است اسلام بود بعد از آنکه منسوخ گشت و حکم شد که چون آنکه مرد و فرج زن در خون رفت و قضا  
خاتمین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - و قال ابن عباس - گفت ابن عباس که این حدیث - انما الماء من الماء رقی الا حلام -  
در شان حلام است که بے مردن تری در وقت غسل واجب نمیکرد و اگر چه خواب که دیده و لذت که چشمیده یا در او فرس بر تری  
اختیاج بقول تنج نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدا که اسلام بود پس از آن  
منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء رقی الا حلام ترمذی - و لم یجده  
فی الصحیحین - و نمی یابم آن را در صحیح بخاری و مسلم این معنی خصل است از موقوف بر صاحب مصلح که این حدیث را در صحیح  
آورده با اگر چه صحیح نیست و جواب ازین معنی آنست که مصنف این قول ابن عباس را بر سه وضع تعارض حدیثین آورده است

نه بان طریق که حدیثیست از صحاح که درین باب آورده و عن اُم سلمة قالت قالت اُم سلمة گفت اُم سلمة گفت که گفت اُم سلمة که مادر النبی بن النبی است فی حدیثها - یا رسول اللہ لا یستحب فی الجنح - ای چیزی که خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرستیدن آئین بی نیکی کرده از حیاد آشتن از پرستیدن حق و این توطیه و اعتقاد است ازین سوال کردن - فی کل المرأة مثل لادانکست - پس چون و سه تاسه نمی کرده از حیاد آشتن و پرستیدن حق پس میپرسم آیا است بر زن مثل فتنه که احتمال کند خواب بیدار شود اگر مردان می بینند - قال نعم گفت آن حضرت آری است غسل بر زن - اذارت الماء - چون بنید آب نمی رانند تا که حکم دریم این چنین است یقین است اُم سلمة در میان پس پوشید اُم سلمة رو - و خود را بجهت شرم - و قالت - گفت - یا رسول اللہ و حکم المرأة - آیا خواب می بیند زن آنچه که آب بر آید از رو - قال نعم گفت آن حضرت آری می بیند و بی بر آید از رو - و تربت یکسبک - خاک آلوده بادوست تو اهل نمی این ترکیب عا است بذل و انتقاد بعد از آن چنین بیان زو عیب شده که وقت تجب و نه است این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را هر دو دارند و مراد آنست که عجب از تو ای اُم سلمة که این چنین میگوئی و نه است خود در کسب کنی که زن را آب نمی سیاش چنانکه مرد را اگر زن را آب نمی نیست - و غیره و در این بین چه چیز و چه سبب باشد می افتد زن را فرزند او متفق علیه - این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است - و زاد مسلم و اُم سلمة - و زیاد کرد مسلم برین مذکور بر وایت اُم سلمة بر این عبارت را که آن حضرت فرمود - ان ما را الرضی طایفه - بزرگی که آب مرد و سلمه است و فیه - و ما المرأة فی حق صفر - و آب زن تنگ است و زرد و غیره اینها علاوه بر اینست پس هر کدام از آب مرد یا زن که با آب دیگر و غالب گردد یا بیشتر در گرم افتد - چون منتهی باشد - میباشد از آن مانده شدن و زرد و اگر آب مرد بیشتر افتد یا غالب شود فرزند مانند پدرا افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب ماند و زرد - و عن عائشة - فی الحدیث - قالت کان رسول الله یوپی غیر خدا - صلی الله علیه و سلم اذ اغتسل من کما یتم - چون غسل میکرد از جنابت - بد اغتسل یدیه - آغاز میکرد و پس می شست هر دو دست - یا هم یوضا کما یتوضا للصلاة - بیشتر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد براس نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از بختن آب بر بدن و حدیثی آمده از میمونہ رضی الله عنہا صریح است در تأکید از آن عالمها هر دو وضو میکرد و کما یوضا و کما یغسل و غیره تا آخر است از جهت حدیث میمونہ و در دیگر گفته که تاخیر غسل جلیین است آنست که با او غسل کرد و اندک آب و گل و لاس پیش تن آنها فائده ندارد و اگر وضو بر تنگ و خسته باشد مثلاً بیشتر بشوید و تاخیر کند و غسل چنین این میتوان بود و الا علم و غیر دلالت دارد بر مسح کردن سر و برین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه صرح و در روایت مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و بختن آب بعد از رو مسحه است و مسح قولی دلالت دارد بر مسح و در روایت دیگر می شست باین کیفیت که فرمود - ثم یجل صلیه فی الماء - بر سر می درازد و انگشتان خود را در آب میخلل به اصول شمره پس تخلیل میکرد و انگشتان بر خیمه - و مسح خود را - ثم یصب علی راسه ثم یغترف بیدیه - بر سر می خیزد و بیدیه بر سر خود می کشد و در دست خود - ثم یغنی فی الماء علی جملته - بعد از آن بختن آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشت -

متفق علیه - و درین روایت ذکر غسل فرج نیست - و در روایت دیگر مسلم را آورده که - بعد از آنکه وضو میکرد  
 غسل الفرج غسل بیدیه قبل از آنکه طهاره الا انما یسجد می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آن روایتها روایت آید - ثم یغسل  
 بهینیه علی شماله - بستر میخیزد آب را بدست راست بر دست چپ فراغ میکند آب - فی غسل فرج پیش می شست فرج خود را و ثم یغسل  
 بستر و وضو میکرد - و عن ابن عباس قال قالت میوه و نه وقت البیضی صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس گفت میوه که یک  
 از ارواح میوه و نه که بن عباس تشهد نمودم بر آن حضرت - آنجا که بدان غسل کند و غسل بکونین هر دو دست است میوه و نه  
 پس شنیدیم آب را بجا میآوردیم آن حضرت را در دم پیش او برده - و صب علی یدیه - و بخرید آب آن حضرت را بر دو دست خود - و غسلها پیش  
 شست هر دو دست را - ثم صب علی یدیه - بستر میخیزد آب بر دو دست پیش شست هر دو دست را - ثم صب بیدیه علی شماله - بستر میخیزد آب بر دو دست  
 خود بر دو دست چپ و خوشی و دو بار بر دو دست آب بخرید شست دوم بار بدست راست بر دو دست چپ آب بخرید شست فرج خود را و بجا  
 چپ - و بستر میخیزد - و بعد از فراغ از شستن فرج رو دست خود را یعنی دست چپ که بدان شست فرج خود را بر زمین - و مسحها پیش  
 بعد و دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه و تنطیل و انقاس - ثم غسلها - بستر میخیزد آن دست را - و بعضی میگویند شستن و غسل وجه و ذراعیه  
 پس آب و روغن کرد و درین کرد و شست رو دست خود را و هر دو دست را تا آرنج - ثم صب علی راسه و افاض علی جبهه - و بستر میخیزد  
 آب بر سر خود و بخرید و روان کرد آب بر تن خود - ثم تخی - بستر میخیزد شست از آنجا که غسل کرده بود - فی غسل قدیمه پیش شست  
 هر دو پا که خود را این حدیث صحیح است در ترک شستن و روغن شستن قدیمین بخلایف حدیث سابق و انما لایم ای ضیفه و مسح  
 بآن حدیث است و در غسل قدیم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد - فاما و لکن ثوبان - میوه میگوید مدتی پس  
 دوم من آن حضرت را بعد از فراغ و سه از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن را بچیند آب را - فکلم یاخذ منین گرفت  
 آن جامه را و پاک نکرد بآن بدن را و در حدیث دیگر آورده که آورد منند سیله را پس بپوشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان  
 و پاک نکرد و بپوشاند آب را بدست از رو دست خود و اختلاف کرده اند چنانکه پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو کرده است  
 یا مستحب یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن گرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود و بعد از علم - فاما لایم ای ضیفه و مسح  
 پس روان شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه و سه می نشانند هر دو دست خود را ظاهر او را نشانند دست است از آن  
 آن در حدیث آمده است که چون وضو کند بپوشاند دستها را و بعضی گفته اند که مرا و بعضی بدین اینجا چنانچه میدان آنها است و در شی  
 چنانکه و ابیل قوت است در راه رفتن زیرا که ایشانند آب وضو کرده است از جهت بودن او اثر عبادت و طاعت و بعضی میگویند  
 از مقام متفق علیه و لفظه البخاری - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این اختلاف حدیث که مذکور شد بخاری  
 و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده - و عن عائشه قالت ان ابراهه من الانصار سأل رسول الله - گفت عائشه که  
 از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من حیض - از کیفیت غسل کردن و سه از حیض - فامر بالکفایت غسل  
 پس فرمود آن حضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را - ثم قال فغدی وضوءه یکبیر فافهم و بعضی میگویند





[illegible]

الفصل الثاني من عاقبة - قالت قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم -

آن حضرت از حکم روست که می باید و چنانچه خود یاری بدن خود تری را - و لا یزکرها - و یا وندار خواب را و لذت آن را - قال گفت  
آن حضرت و جواب - فیه غسل - غسل کند - وعن الرجل الذی یری انه قد حکم - و پشیده شد از حکم روست که میدان و یاد  
دارد که خواب دیده است - و لا یجد بلاء - و نمی یابد تری را - قال لا تغسل علیہ - و موقوفیت غسل بر روست مسئله اگر مرد زن  
یکجا بهم تنه باشند و تری بر جامه خواب بینند و ندانند که از کیست و بر کدام یک از اینها غسل واجب بگردد و جواب اگر سفید است  
از روست و غسل بر روست واجب بد و اگر از روست از زن است و بر روست غسل و بعضی گویند اگر بر طول افتاده است از روست  
و اگر عرض افتاده است که بر روست غسل کنند و قال اشتمی - قالت ام سلمه - گفت ام سلمه باور انفس رخ که حاضر بود  
و شنید این مسئله را - بل علی المرأة تری و ذلک غسل - آیا هست بر زن که بر بنید بلی را و یاد ندارد خواب را و مقصودش از روست  
که آیا از زن تری می بیند و می دارد - قال - پس جواب داد آن حضرت صلی الله علیه و سلم - نعم - اگر غسل واجب است بر زن  
و زن آب منی دارد - ان النساء یشقان الرجال - بدستی که زنان نظائر مردان اند و خلقت و طبیعت هر دو برابر است از احکام  
طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده و در بعضی از قبیل اول است و اینها که جمیع شقیقه و هر چه که دوباره  
کرده شد هر باره را شقیق پاره دیگر گویند و لهذا بر او در شقیق خوانند که دوباره اندازد و یا که غسل پس از آن شقیق بکند و اگر آب منی

وإن آدم است عليه السلام - رواه الترمذي وأبو داود وروى الدارمي وابن ماجه إلى قوله لا يغسل عليه - ترمذي وأبو داود  
 ابن حبان وأبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة وأبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة وأبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة  
 وجواب وسه وروى أبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة وأبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة وأبو داود وأبو حنيفة وأبو عبيد بن ربيعة  
 عليه وسلم إذا اجازت الختان - چون در گذشت ختان مرد و از ختان زن مراد آن است که هر دو ختان ملاقات و تماس کنند و پس  
 و ختان مرد و زن که در ختنه کردن آن را می برند و آن از مرد و پستان است بر سر عذو و از زن گوشتی است بلند و درون  
 مانند تاج خروس پس عاقله می نماید که چون این دو موضع یکی شوند بداند آن است مرد و فرجه زن - وجوب الغسل - وجوب می گردد  
 غسل مرد و زن - فعليه ما روى رسول الله - کرده ام من پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - آن را - فاعلموا - پس غسل کرویم ما هر دو  
 رواه الترمذي وابن ماجه - پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی و رگاریست و مجرد دخول شقه واجبست و در روایت احمد  
 و مسلم از ابی موسی اشعری رضی الله عنه است که گفت اختلاف کردند مابین من و انصار پس گفتند انصار وجوب میگرداند غسل مگر  
 بر آمدن آب منی و مابین گفتند که واجب گردید بر دخول طست پس گفتیم من که شهادت می نمودم از این شکاف پس برخاستیم و نزد  
 زخم گفتیم سواست و در آمدن آب و لیکن از کشف آن شدم و در آمدن عاقله گفت از من پرسید چه میگوید و شدم من که من مادر تو ام  
 پس گفتیم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من یکسره افتاده که خبر دار است یعنی من خبر دارم از این که گفت گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون شست مرد و میان چهار شعبه زن و تماس کرد ختان مرد با ختان زن تحقیق واجب شد غسل و از اینجا  
 معلوم گردید که مرد و بجا و زن ختان تماس آنهاست - و نحن ابی هر چه رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 تحت كل شرة خبابة - زیر هر موئی که بر زن آدمی است خبابتست - فاعلموا الشرة - پس بدانند شرة موها را اینها که زیر هر موئی است  
 گرد و - والقوا البشرة - و پاک بشویند تا آنجا که از اندام که در زیر موئی است تا به عین از عده غسل بر آمده باشند و شعر  
 و شعره بکون عین و فتح آن و بشویند و نفحات - رواه أبو داود و الترمذي وابن ماجه و قال الترمذي - ما حدثت عن عبد الله بن جابر  
 الرازي و هو شيخ ليس بذاك - ترمذی این حدیث را تصحیف کرده و گفته که ما حدثت عن عبد الله بن جابر - این حدیثست  
 پس است که بحسب کسین غفلة و نسیا - پس در طهارتی شده چندان قوی نیست و فقط و ضبط روایت و در حدیث بکمال مشهور  
 بر وزن غلیم است و وجهش واو و سکون حیم و باء موحدة تا در آخر میخوانند اندو عین علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله  
 گفت ای المؤمنین علی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - من ترك موضع شرة من خبابة لم يسألها - کسی که بگذارد یکسره - فاعلموا  
 که شرة آن را - فصل بیا که از اندام النار - گرد و شویا و با - چندین و چندین از عذاب آتش و فرخ - قال علی رضی الله عنه - گفت علی  
 مکرر - فمن ثم عاوت راسي فمن ثم عاوت راسي - پس ازین جهت دشمن و دشمنم موی سر خود را پس ازین جهت دشمن و دشمنم موی  
 سر خود را پس ازین جهت دشمن و دشمنم موی سر خود را پس ازین جهت دشمن و دشمنم موی سر خود را پس ازین جهت دشمن و دشمنم موی  
 و تاکید - رواه أبو داود و أحمد و الدارمي - روایت کرد این حدیث را این هر سه تن - الا انهم لم يكرروا - لیکن احمد و دارمی تکرار

نیاید و این عبارت را که من نموده ام راسی - و من بها التمس - رضی الله عنهما - قال قال النبی صلی الله علیه و سلم انما یغسل  
 بعد غسل - بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که وضو میکرد و من غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد و چنانکه گذشت که گاهایت  
 میکرد و بعد از وضو از غسل وضو دیگر باز نمیکرد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و همما قال قال النبی صلی الله علیه و سلم  
 صلی الله علیه و سلم غسل را سه بار بکنی - بود آن حضرت که می فرمود غسل را سه بار بکنی که هر بار که خود را بکنی یکبار از هر سه بار بیشتر نیست  
 که بدان سه بار بیشتر چنانکه گل شستنی و در بارها - و بویست - و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل نیابت میکرد - چیست  
 بداند - پس میگوید و بیشتر آن جهان است که پاک میکند و در آن غسلی - و الا یغسل علی الماء - یعنی بویست به سه بار و بویست که در  
 در جامات اول و دوم و بعد از آن غسل بکند و آب دیگر بر سرش نهد و الا بکنی در آب بکنی و بویست که بکنی و او کعب را و از پیشش  
 که سیلان است بیرون می آورد - رواه ابو داود - و من یغسل علی قال ان رسول الله کففت علی بنی برکات علی بن مره و هو یغسل علی انکه  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم راسی را غسل ببالد - وید و در آن غسل میکرد و در آن غسلی بکنی - فصل فی غسل بالاب و آنحضرت  
 منبر را تا وضو وضو کند مردم را از آنجا که این چنانچه شستنی و عادت شستنی بود که چون یک از احکام شستنی که بدان تمام  
 میدادند و تعلیم کنند خطابه می خواند - محمد بن احمد - پس میفرمود که ای ای - و آنی علیه - و شما را خبر دهم که تا به بتودن هر او را  
 بیان و تفسیر هر یک است - ثم قال - لیستغفر آنحضرت - ان الله یحب - بدستی که خدا شرم دارند است از افضاح بندگان و اظهار قبح  
 و شایسته ایشان - نیز - بر وزن حدیق بشدید بسیار پوشندم است گناهندگان و عیوب ایشان را بچند بجا بیاورد و شستنی و دست  
 میدارد و از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی چنانچه از صفات حق اند و دوست میدارد و حق توانایی از بندگان و  
 خلق باطل را و به هر چه ممکن است از ایشان - فاذا غسل احکم کلیمت - پس چون غسل کند یک از شایسته بیاورد کرده کسند  
 و پوشند اندام نهانی خود را که این تیر نیست از ستار است و در دو سه تکی است تکی التی توانی و تقدس - رواه ابو داود  
 و النسائی و بیرونی - و در روایت ابی داود و ابن جریر آمده است که - قال ان الله یحب - گفت آنحضرت که خدا دوست دارد  
 فاذا از احکم انی غسل بیچن خوابیکه از شاکر غسل کند - فلیتواری - پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچند

افقه من الناس عن ابی بن کعب - صحابی جلیل القدر و عظیم الشان است که نبی است ابو داود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نیز آمده اند از ابی بن کعب و ابی هریرة و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رضی الله عنهما و اسید المسلمین میخواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 از راه ابی هریرة که آن شواله روایت کرده اند از ابی بن کعب و ابی هریرة و ابی داود و النسائی و ابن ماجه و بیرونی و ترمذی و  
 کلان از آنکان - گفت ابی بن کعب بود این حکم که - اما من اما رخصته فی اول اسلام - مگر رخصت در آغاز وین اسلام حکم  
 کرده بود که اگر کسی بکشد و انزال نکند نماز بکشد مثلاً - ثم یغسلها - بپوشنی کرده شد این رخصت و گفته شد بپوشنی نماز بکشد و در  
 اول بیان آن گذشت - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و من یغسل علی الله عنه - قال یأمر رجل الی الی -  
 رواه است - از ابی هریرة میفرمود که ای ای - پس گفت آن حضرت - فی غسل

































و اما بر سر کشته شکوه جلال اول - پس بخت کشته بر سر ابوقماده آب وضو را در کشته و در بعضی روایتها  
 شکسته بقیه شکسته نیز آمده - فحاربت بهر کشته منته - پس دیگر که بپوشد از آن آب که بر سر وضو نهاده بود - تا منی  
 لها الا انار - پس مال و کج گردانید ابوقماده بر سر که بر طرف آب را تا آب سانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکه بخورد و گوید  
 آب را - قالت کشته فرانی انظر الیه گفت کشته پس ویدر ابوقماده که نگاه میکنم بجانب و سر از روی تعجب  
 از آنکه بماند که بر آب را از طرف که در سر آب وضو نهاده بود بخورد - فقال پس گفت ابوقماده - تعجبین یا ابنه  
 آیا تعجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و سپهر عم میخوانند اگر چه در واقع نه این چنین است  
 و اخوت اسلام خود باقی است - قالت فقلت نعم - گفت کشته پس گفت من آن سرع عجب دارم از آن - فقال ابن رسول  
 پس گفت ابوقماده بایستی که پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم قال گفته است که - انما لیست بحس - بدستی که گریه نیست  
 بپای که آب بدان انداختن و پیغمبر و دو خوش بکشم بپای و پیغمبر نیز خوانده اند یعنی پایدی - انما لیست بحس  
 عظیم او الطوافات - بدست که گریه از طواف کنندگان و گریه بپای کنندگان است اگر زیارت از طوافین است که بپای گوشت  
 و اگر داده است از طوافات است که بپای نماند است پس کلمه او بر سر شک را و می نباشد بکافه اخفرت باشد صلی الله  
 علیه و سلم و تواند که بر سر شک بود که اخفرت صلی الله علیه و سلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه  
 مردانه است که افادت غلبه و کثرت میکند و هر او آنست که چون و سر که و شهاب یا دیگر در اگر حکم نجاست پس خورده  
 کنیم و مرجع مشقت فقیه نیار آن چیست کردیم یا مرد آن است که و سر دایم که و شهاب دیگر و چنانکه سالکان و مختار جان  
 گردند پس بواسطه و هر بانی با و سر لازم باشد بر هر تقدیر باعث مسأله و مسامحه آمده و ز و امام ابو حنیفه سوریه کرده  
 اگر آب دیگر یافته شود وضو کند بآن و پیغمبر و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و ز و ابی یوسف  
 و امام دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت است که در حدیث دیگر هر را از سبأ خوانده و سور سبأ نجس است  
 و لیکن حدیث انما من الطوافین او در نجاست را بکراهت است - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه  
 و الاثرقی - و عن و ابی و بن حبان و بن و یار عن امان مولاتها ارسلتها بهر سینه الی عائشه - و ابی و بن صالح و بن  
 مردی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعضی گفته اند موالی ابوقماده انصاری بود از زاور خود و است  
 میکنند که زنی آزاد کننده او را و بود و فرستاده او را با هر سیه که طعام شهرت مشفق از هر س که بختی کوفتن بخت است  
 و بعضی اکل شد نیز آمده ز و عائشه رضی الله عنها - قالت گفت او را و سر که هر سیه برده بود - فوجدتها الضعیفی -  
 پس یافته عائشه را که نماز میکند - فاشارت الی ان ضعیفا - پس بدست باز نمود بجانب من که نهید بر سر او و اینجا  
 معلوم میشود که مانند این اشعار کردن روست و نماز و نماز بدان تبا نه کرده و در بعضی روایات فقیه آمده است  
 که اشعارت منعه نماز است و این حدیث برخلاف آن است و منعه نماز یا کلام است یا فعل کثیره حجاب و اشعار





الفصل الاول - عن ابي هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اؤثروا الكتاب

[illegible]



در جواب این سخن چه گفته اند چون گفتیم خبر توفیق که حدیث ولایت نکرد بر آنکه قوم در اینجا نماز کردند پیش از شکاستن  
 شایسته بخت آن آب با فعل بر آن بوده باشد که تا نجاست سبک گرد و دوسه وزک بول بخت غایب بر طوف  
 شود و پاکست شدن شکر باشد و حدیث ازین سکت است و الله اعلم - و عین الشی - رضی الله عنه - قال بینا نحن فی  
 السجده رسول الله - گفت انس در ثنائی آنکه با یوم در مسجد این پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را عرابی - ناگاه آمد عرابی  
 فقام یولی فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد - فقال صحابہ دل الله علیه و سلم - پس گفتند صحابہ - سیدمه - مکن مکن اینجا  
 معلوم میشود که تناول و در اقامت با عرابی که در حدیث سابق مذکور شد بریان بودند برست اگر تفسیریکه باشد فقال رسول الله  
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا ترموه - قطع کنید بول او را - و خود - بمانید او را از رام تقبیرم زاسه بر اقطع کردن بول  
 کسی را و زرم قطع شدن بول و شک و خزان و درین غایت شفقت و مهربانی و حکم و کرم است از آن حضرت پر غیب با  
 و ناوان دانست که در وضو نموده و در نهایت نرمی و شفقت و حکمت و نبی از رام عرابی آن بود که مسی چون آلوده شد و در قطع  
 بول بر - سه ضرر داشت و با وجود آن جا به آن پدید گردید و در واقع متعذر و از حد مجتنب خواهد شد - مگر که حتی بال - پس گفتند  
 او را که بول کرد - ثم ان رسول الله - پیغمبر برستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دعا - خواند آن عرابی را - فقال لایان بهره شما  
 لا یصلح لشی من هذا البول والقذر - پس گفت آن حضرت سر او را که این سجده لایق نیست و فی سجد بر چرخه ازین بول و پدید می  
 انجای که بر الله و اصلواته و قرة القرآن - نیست مساجد مگر بر سینه و کمر خداست - تا - کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن  
 او که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - یا چنانکه گفت آن حضرت این نقطه در پاس می گویند که نبضه من لقطه آن خضر راوی با دست  
 پس میگردد که این لقطه فرو که من گفتم یا لقطه و مگر که شایه اوست - قال - گفت راوی - و امر بکمال القوم - و فرمود خضر را  
 در سه روز صحابه که در لوسه آید بیار و بریزد در اینجا که بول کرده است - فجاءوا به لوسه مائستة علیه - پس در آن مرد و لوسه را  
 از آب پس بر خیزد آن را بر بول و پس همین عمل بخشن و اگر بریزند بر پیشان گفتند شکر گویند بشکر مجسمه و در حدیث بهمان است  
 نسخ مستند و مستبره و در بعض نسخ نشسته مجسمه و واقع شده است - متفق علیه - و عین السیما عینت ابی بکر - رضی الله عنه  
 فالت سالت امرأة رسول الله - گفت اسامیت ابی بکر حدیث که صحابه بیت و فضائل و مناقب بسیار وارد و والد عبد الله بن  
 پیغمبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فالت - پس گفت آن زن - یا رسول الله راایت اصحابا اذا اصاب ثوبها الدم من الضیقة -  
 خبر ده سیکه از بار چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه کبیره و فرج آن مرد آمده است - کیف تفتح - چگونه و چگونه  
 پاک کند جامه را از آن - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اصاب ثوب احدکم الدم من الضیقة -  
 چون برسد جامه سیکه از شما خون حیض - فلیقرصه - پس باید که باله آن را بر گشتان و ناخنان - ثم لیتغسل به - پس بشوید  
 او را و نسخ در لغت معنی پاشیدن آب است و لیکن در احادیث نزد ما محمول بر مسستن است - ثم لیتغسل به - پس اگر خواهد پاک کند باز  
 در اینجا معنی بیشتر از آنکه خشک گردد و چنانچه در آثار پیش آمده بیاید متفق علیه - و عین السیما بن یسار و لایس

در اینجا



شهره آن حضرت - قد غابار - پس طهیه آن حضرت - پس با پیشه آب بر آن جامه پوشست - آنرا - متعلق علیه  
بنا که نه سبب شامی آن است که در بول صبی که نوزاد تمام شود و نه است با شستن آب که نیت دارد و حاجت غسل نیست و ظاهر این است  
ولات دارد بر آن و بعضی از شافیه فرق کرده اند میان صبی و صبیبه و کفایت نضح و راول است نه و زمانی و نوزاد را می طهیر  
و پاک همه با غسل می باید و در نضح و در حدیث نزد ایشان غسل است و نه میل آن معنی است که با نضح غسل نکرد و نه است  
عموم و لائل که ولایت دارد بر غسل بول ثوی از لحاظ نقل کرده که مراد نضح اینجا صبی است یعنی بختن آب از غیر الیه و بی فستون  
و در حدیث آمده است - از عائشه زنی انداخته که در دست راستش بول و آن حضرت آورد و پس بول که در فرمود آن حضرت - بریزند آب بر آن  
چیزی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیبه صبی با پیش و در هر دو غسل است و لیکن در بول صبیبه با نضح  
و تا که بیشتر است و توجه فرق میان صبی و صبیبه در شمع ذکر کرده شده است و ظاهر وجود آن است که با پیش آن است  
و احتیاط بیشتر از خمر آن است پس در اینجا غسل و میالنه و ران مرغ و شست است - و عن عیبة العبدین علی

قال سمعت رسول الله علی العبدین و علیهم السلام یقول اذا دلیج اهاب نقطه طهر - چون دباغت و او در شجریم پس تحقیق پاک شد  
و دباغت پیراستن پوست با نچه گندگی و تمایز آن را بر خواهد بود و یا با قصاب داون باشد نه بجز و خشک شدن  
و در با کد شستن و آداب کسب خمره جرم طلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس شونی گفته که آداب جلد پیش از دباغت  
و بعد از دباغت ادیم گویند - رواه مسلم - بدانکه طهارت جرم دباغت ثابت است با اتفاق ائمّه اربعه خواهد پیش بود  
یا نه بوی کالول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعضی اصحاب امام احمد را در آداب پیشه کلاست است و تحقیقان ایشان بر طهارت اند  
و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و غیر سبب امانت  
و در کتب اختلاف است و حدیث آن است که دست خنیر نیست چنانکه خنیر و فیل نرو امام محمد بن خنیر در دوزخ و اما در حدیث  
و ابی یوسف و دیگران چنین است و از سلف منقول است که با ستخوان پوست نماند فیل و خیر آن انفعاع میکرد و در با ن  
و شانه میکرد و بقی از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از عاج آورد و اندک براسه فاطمه زهرا سلام الله علیها و  
آیا ما انکرم و دو ستوانه خرید از عاج و مشهور است که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان  
و دیگر است و ربانی که آن را فیل خوانند و بعضی گویند که نام سفینه بصری است و الله اعلم - و عنقه - قال تصدیق علی

عنه لا یجوز له شاة - و هم از این خبر است که گفت تصدیق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مراد المؤمنین میبوزد بود  
گویند - شامت - پس خبر آن شاة و هر وقت قناده بود - خبر ما رسول الله - پس گذشت بر آن شاة مرده قناده  
پیش بر خدا - صلی الله علیه و سلم فقال لا اخذتم اباها - پس گفت آن حضرت چرا آنرا عقید شما پوست آن را - قد لعنوه - پس  
دباغت میکرد و آن را - فاشقتم به - پس سو و مندیدید بر آن - فقالوا انما میقه پس گفتند اهل خانه میبوزد این شاة  
خود مرده است و انفعاع بر آن مرام - فقال ناهرم الکها - پس فرمود آن حضرت مرام نیست مگر خوردن پیشه و انفعاع





بفطنه و گرا درود - و سخن امام سلمه قالت لها امرأة - و روایت است از امام سلمه رضی الله عنهما که گفت او را زنی  
 انی اری فی ذلک - بدستی که من دراز میکنم و من جامه خود را - و اشقی فی مکان القدر - و راه میروم در جایی پلیدی یعنی  
 او را چه چیز پاک کنم و بنویسم یا حکم - قالت - گفت امام سلمه - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بطهره  
 پاک میکرد و انداز را چه چیز که بعد از رفتن در مکان قدر است یعنی بعد از آن که در جایی پاک راه میروی تا کسی که بدان میبرد  
 پاک میکرد و انداز را چه که در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث امام سلمه علیه السلام بر قدر یا پس می باید کرد و چه اجماع است  
 که جامه چون پدید گردد و پاک نشود و اگر بشستن بخواهند بگویند که بپاشند بر آن و بگویند که پاک میشود و پاک  
 اگر چه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود  
 و الدارمی و ترمذی - و گفته اند از ابو داود و در اشقی که المرأة تلمس لایسهم بن عبد الرحمن بن عوف - آن زن که پرسید  
 از امام سلمه این مسئله را و امام سلمه را پرسید و پرسید از امام سلمه بن عبد الرحمن بن عوف را پرسید آن را که بگوید و این حدیث مطعون  
 نگردد - و سخن امام احمد بن محمدی کرب - کسب را صحابی است محدود و در اصل شافعی نزول کرده و در  
 آورده بر آن حضرت از کندی روایت میکند از آن حضرت و از صحابه و روایت میکند از او و جمیع از تابعین را  
 با شافعی شافعی و ثمانین - قال ہی رسول الله - گفت نهی کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عن جلود السباع  
 از پوستیدن بپوستها و درندگان چنانکه شیر و گاو و مانند آن - و اگر کوب علیها - و از سوار شدن بر آن پوستها  
 و اگر کشتن آن است و زبیر و شستن بر آن است یا بر زمین انداختن و ساری کردن و علت نهی آن گفته اند آن  
 از سیرت جباران و دایب شکبران است پس نهی تنزیه است و بر قول کسی که میگویی میوه ها و میوه خش است و پاک نمیکرد  
 بجا غشت نهی تنزیه نمیکردند - رواه ابو داود و النسائی - و سخن ابی ارجح - یحیی بن اسامه عن ابی هریره  
 صلی الله علیه و سلم انه نهی عن جلود السباع - روایت است از ابی ارجح که نام و نامش اسامه بن اسامه بن عمر غزالی است  
 و از گفتات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که در ابی ارجح سابق باشد و ابی ارجح فارسی و دیگر است  
 تا بقیه نقل که آن حضرت منع کرد از پوستها و درندگان - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و نهی از جلود و سباع  
 شامل است بپس و اقترانش و کوب بر آن - و زاد الترمذی و الدارمی ان تفترش - و درین روایت مخصوص  
 باقترانش گردد و سخن ابی ارجح انه نهی عن جلود السباع - روایت است از ابی ارجح که و گفته اند و گفته است  
 بر جاس و جرم ها و درندگان را و این مذنب ابی ارجح است و بعضی فیکرده اند که مرا پیش از و باغت است که بکسبت  
 نجاست و آن کرده و حسد و شسته است و در نسخه اهل در نجایان است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی  
 فی کتاب اللباس و خند جمید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سنده و سه و قوی است - و سخن علی بن  
 بن حکیم یحیی بن و فتح کافیه جلی اسلامی است که در یافته زبان سادات نشان آن حضرت را و شنیده اند او را

و

روایت و اختلاف است در محبت و سے و صحیح آن است کہ تابعی است۔ قال انا ان کتاب رسول اللہ۔ گفت آمد  
 مار کتاب بنی خدیجہ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنفقوا من المیتۃ۔ کہ سودمند نشوید از خود مرده۔ باب و لا عصب۔  
 نہ بیوست و نہ بہ پے۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ این حدیث و امثال آن تمسک بہ صحیح  
 اہل مذہب امام احمد است کہ جلد مینہ را طہر نذرند اگرچہ بد بوخ باشد و در محبت احادیث واردہ و طہارت آن حکم  
 کنند و بعضی از ایشان کہ انرا محبت آنها میکنند عموم قرآن را کہ فرمودہ است حرمت علیکم المیتۃ اگرچہ بد بوخ باشد بسبب  
 تنجیس کنند و گویند کہ مقصود حرمت ہر چیز سے است یا نحو مقصود از باب انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از محرم اکل  
 و حدیثی از او نقلی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من ختمت کردہ بودم شمارا و جلد و مینہ و چون بیاید  
 شمار کتاب من سودمند نشوید از مینہ نہ باب و نہ بہ پے و این شہرت کہ نبی بعد از ختم است و حق آن است  
 کہ احادیث طہارت بعد از وباغت بسیار اند و شہور کہ پیش آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و باب نام جلد است پیش  
 از وباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ حرام از مینہ اکل است نہ ہمچو چنانکہ گذشت و جمہور را کہ از مذہب امام احمد  
 و معتزلین ایشان نیز ہمچو جانب اند کہ نامہرست و حدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف و منظر لیب وارد کہ مقاومت آن حکم  
 نمیتواند کرد و در حدیث او غیر سخن است و صحیح آن است کہ سے تابعی ضعف است و اللہ اعلم و مؤلف بعد ازین حدیث  
 کہ دلالت دارد بر نجاست اباب مینہ احادیث آورد کہ دلالت دارد بر طہارت آن بعد از وباغت اشارت با کہ  
 مراد درین حدیث اباب پیش از وباغت است پس گفت۔ و سخن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی  
 علیہ وسلم ان یستنجی بجلود المیتۃ اذا اغتسل۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت اگر دایرین اباحت بہ نفع کردن بچہا سے مینہ  
 و مینہ کہ دباغت واردہ شوند و اگر بلا خطہ منع از اصاعت و اسراف استحاب نیز او دارند صورتی وار و اللہ اعلم و رواہ  
 مالک و ابو داؤد۔ و سخن پیوستہ قال لعل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش۔ گفت پیوستہ کہ گذشتند بر آن حضرت  
 حیدر و از قریش کہ۔ چون شاہ لعل ہمارا یک شیدہ گویند مہرہ کہ در ایشان را بود مانند خرد و خجاست۔  
 کلانی یا فوی یا سید یا سیدگی۔ فقال لعل رسول اللہ۔ پس گفت در ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لولا خدعہا باہا۔  
 کا شیکے میگرفتید شما پوست او را۔ قالوا ہا مینہ۔ گفتند کہ این شاہ خود مرده است پوست او را چگونه گیریم۔ فقال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم لعل ہمارا و القرد۔ پس گفت آن حضرت یک میگردد آن را آب و قرد و قنطیرین برگ و خشت سکہ کہ چو  
 پوست پیرانید۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ و سخن سلمۃ بن احمق۔ یضمیم فتح ماسے و کسر ماسے موعکہ شدہ  
 و غالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی است سعد و در بعضی روایت یکین از سے حسن بھری و غیرہ  
 قال ان رسول اللہ۔ گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاری غرقہ بکوک۔ آمد در جنگ تبوک کہ نام موعکہ شدہ  
 در جانب شام و آخر غزوات آن حضرت است در سال نهم۔ علی بن ابی بکر۔ ہر الخانہ۔ فاذا قرئہ معلقۃ۔ پس علی بن ابی بکر



باب المسح على الخفين

باب المسح على الخفين - بانکه مسح موزه جائز است به سنت و اخبار و آثار مشهوره لآنکه هر که اعتقاد آن کند به سنت  
کذا فی الهمایه و تفریح کرده چندی از احاطه حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمیع کرده اند بعضی از محدثان را و بیان آن را از احوال  
از مشاهیر و در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و بن عبد البر گفت نمیدانم که مسح یکبار از علمای سلف اتفاق آن کرده اند که  
فی المصابیح الذیبه حسن بصیری گفته که در یافتیم تفاوتی از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و برخی گفته  
که بیشتر کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثار است که در و سکن و خبر متواتر است و امام ابوحنیفه گفته که قائلیم  
مسح موزه را آنکه آمار باشد و ثنی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن بی موزه رخصت است و غریب شستن پا  
و در پای گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را متبوع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بقرینت ماجر باشد  
و در موابیح نیز گفته که علمای اختلاف است که مسح کردن بی موزه فاضل تر است یا کیشیدن آنها و یا پاهای شستن  
گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت روبرای بدیع اند و انقض فوارج که لعل میکنند بر آن و عثمان در مذهب  
امام احمد چنین است و امام نووی گفته که مذهب اجماع آن است که غسل فاضل است از جهت بودن و سکه اصل با  
سنت و آنکه هر که مسح را در روایت از امام احمد هر دو برابر است از جهت و در و مذهب پیرو و صاحب پیغمبر السعادت  
گفته که هر آن حضرت علی علیه السلام را خطبه نبویه و در هیچ جا نیست نه مسح و نه غسل اگر سوز و پشیمانی بود و کیشیدن  
نایاب است و اگر پا چریده بود و مسح موزه نیز ششید است مسح کند و علمای اختلاف است و از آن جهت است که موافق مذاهب است

الفصل الاول من شيعه

[illegible]



وقبالتی جیب نادر و دوا هم جیب نادر شامل است - و همی یکسری عن ذریعہ - رفت آن حضرت و خواست که کشتن کند و بر سر نهاده  
 هر دو ارش دست خود را - خلفا قلم ابرو - پس تنگ در استین جیب - فخرج یومین تحت ابرو - پس هر دو ارش دست خود را  
 خود را از زیر جیب - و القی الی جیب علی شکبہ - و انداخت جیب را بر سر و دو شش مبارک خود و این جیب است که در اما دیش زکرا و  
 واقع شده است که بر دو سه جیب رو می بود و تنگ بود و از اینجا معلوم شود که آن حضرت جیب علی علیه و سلم با تنه تنگ پوشیده  
 لیکن می گویند که آن را در سفر می پوشید - و غسل در اعید - و شست هر دو ارش خود را - پس مسح بیا جیب - پس مسح کرد و مسح  
 پیشانی خود را که آن را چهارم حصه می یارند - و علی العباد - و مسح کرد بر تمام از بر استیسا میل مسح راس و اقامت حدیث  
 مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت - ثم اوجبت لانه خفیة من غیره یگوید یستتر شد و دست بر آورده تا بکشم موزه آن  
 آن حضرت را فقال و عما فی اذنتها طاهرین - پس هر دو بگردانید و کش موزه را از زیر کمر و آورده ام با پایا - پس مسح کرد و  
 که پاک از نجس پوشیده ام آنها را بر طهارت و ویرنجا کلامی است که در کشش آن را ذکر کرده ایم - مسح علیهما - پس مسح کرد و  
 موزه - ثم کسب و کسبت - بعد از آن سوار شد آن حضرت و سوار شد من - فاستندنا الی القوم - پس نشستی شدیم و رسیدیم بقیوم -  
 و قدنا الی الجملة - و حال که تحقیق است او بود و در نماز گریا اشارت از حضرت یافته بودند که اگر آمدن مادر کشته شده آغاز  
 بگذارد - و یصلی بهم - و میگذارد نماز بقوم یعنی ما است و میگوید - عبد الرحمن بن عوف و قد ربح بهم کثرة - و تحقیق گذارد  
 و سه با قوم یک کثرت - فلما احسن بالنبی - پس هرگاه که آگاه شدیم بنبر علی علیه و سلم و بنبر یثاخر - رفت که استر شود و  
 با است پیش آید - فاقوی الیه - پس اشارت کرد از حضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و حال خود باش -  
 فادک الی - پس در اینست بنبر علی علیه و سلم احدی الرعین - سیکه از و کثرت با عبد الرحمن بن عوف - فلما سلم  
 قام الی علی علیه و سلم و دست همه پس هرگاه سلام داد امام با استند آن حضرت و ایستاد من نیز با و - و کننا الکرعة الی  
 سبقتنا - پس گذاردیم ما کثرت را که سابق شد و چون کثرت ما را گذارده بود امام با هم چنانکه حکم مسبق است - رواه مسلم  
 و از این حدیث معلوم شد که حضرت بنبر علی علیه و سلم بعضی اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر  
 بابی بکر صدیق که در کشش همین واقعه که عبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد و آنجا امام آن حضرت بود و بکر  
 مقدمی بود و بکر چنانکه در محل خود تحقیق یافته است

الفصل الثانی - عن ابی بکر - عن النبی صلی الله علیه و سلم انه رخص للمسافر ان یسافر بالیوم و لیا یسافر بالیوم  
 ابوبکر بنیاد آخر صحابی نقضی که نام او یضیح است بضم نون و فتح فار و ایت میکند از آن حضرت که فرصت کرد براسه مسافر  
 سه شبار و روز و مقیم یک شبار و روز - و اذا نظر فخلین خمیر - و تفتت که طهارت را که پس پوشید هر دو موزه خود را - ان  
 مسح علیهما - که مسح کند بران و وضو و مسح که بعد از این خواهد کرد - رواه الاثر فی سننه - روایت کرد این حدیث را اثرم  
 ثبایه شافعی در سنن خود - و ابن خزيمة و الدارقطني - روایت کرد ابن خزيمة و الدارقطني - و قال النبی صلی الله علیه و سلم -

در این حدیث



و مجلد و منسل باشد چنانکه راه رفتن آن ممکن بود و فاصله بر مساق با ایستادن جاز نیست و لایزاله مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی میرسد گو یا که همین مسح کرده و همچنین جاز نیست نزد امام احمدی و نزد شافعی جاز نیست مسح بر چوب و اگر چه منسل باشد این حدیث تحت سبب بر و سه در روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و غیره  
بن خطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین

**الفصل الثالث عشر فی المغيرة** قال مسح رسول الله صلى الله عليه وسلم علی الخفين - روایت است از فضیل  
گفت که مسح کردن حضرت بر خفین - تمکنت - پس گفتیم من بطریق استفهام - یا رسول الله تمکنت - فراموش کردی چیزی بن  
پایه را که بکشی می موزه را - قال بل انت نسبت - فرمود من فراموش نکرده ام مگر آنکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده و نسبت  
کردن تسبیح بن درین فعل - بهذا المعنی ربنی - باین امر کرده است و بر پروردگار من - محروم - و من فرموده او کرده ام  
نه فراموش کردن تسبیح بن پایه را گو یا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دیده و خیال کرده که مگر تسبیح بن پایه را فراموش  
شده باشد پس فرمود از برای این چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آب مسح تازه شده است و وجوب غسل  
بر چنین ساقی گذشته - رواه احمد و ابوداؤد - و عن علی - رضی الله عنه - انه قال - گفت امیر المؤمنین علی - لو کان  
الدین بالرأي - اگر می بود کار و بار دین بر اساس و حکم عقل - لکان افضل لثبث اولی بالمسح من الاعلاء - هر چند می بود پایه  
موزه بهتر و نزر از تسبیح کردن از بالا - آن از جهت بودن جانب پایان محل تخمس و طوشت پس بطریق تمکنت آن او -  
و انس باشد - و قدرت است رسول الله - و تحقیق دیدیم مغیره را را - صلى الله عليه وسلم مسح علی ظاهر خفيه مسح میکرد بر ظاهر  
خفی بر بالا - موزه - رواه ابوداؤد و الدارقوتی - روایت کرد این حدیث را باین تقدیر ابوداؤد و دارقوتی  
آن را عبارت دیگر آورده و از اینجا معلوم گردد که حکم عقل اتباع و سعه و تقابل حکم شارع و قیاس در برابر رضی باطل است

**باب التیمم** تیمم دو وقت یعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن رو  
و دست بدان بنیت تطهیر و قصد است بر شریعت تیمم آن است که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت  
میکند که گفت بیرون آمیم بابا بنیر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرها - و ما بودیم بر بیدایان ذات الجحیش پس تسبیح کردن بن  
پس توقف فرمود آن حضرت بر آن جستن آن و توقف نمودند مردم با و سه و در آن منزل آب نیامد و باخواب نداشتند پس  
آمد مردم و ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرده ایشگاه و شب بنیر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آن حضرت سر خود را بر  
زانوسه من نماده خواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو بنیر خدا و مردم را و گفتند بر آب پس غساب کرد و ابوبکر  
گفت آنچه ندانم - است که بگوید و من کرده است خود در تکیه آن و منو استیمم بنیت بجهت خواب کردن آن حضرت بر آن  
من پس برخاست آن حضرت و مسح کرد بر آب پس فرستاد خدا - تعالی - آیت تیمم را پس گفت اسید بن خنیزر است  
این مگر شستن بر کت شام و دین احوال ابوبکر عائشه و یحیی بن خنیزر اندیشیدند شستن را پس یافتیم گردن جسد را در شب شستن





واحوط است که درین عمل بخانیت حلیف نیز هست اما عمل بخانیت نه آنکه مخصوص تر است بقوت عمل این حدیث میگوید  
که از قبیل بعضی گفته اند که تر است مخصوص تر است به هر مکان آنچه در دست از تراب و غیره اما در قاموس است  
که تر است به تراب و تر است به هر یک است و تر است به تراب و تر است به هر یک است و تر است به تراب و تر است به هر یک است  
روایت کرده اند که غسل از تراب لی طهر و الا نفاقی فتح الباری میگوید با آنکه خاص و فاسد آن حضرت صلی الله علیه وسلم  
که بآن مکرر و مخصوص است از اینهاست سابق و نظام هر دو باطن مجید و بی شمار است چنانچه از علما بعضی آن را ذکر کرده اند  
و چنانچه از آن شرح نقل کرده شده است والله اعلم - و سخن گمان قال کنانی سفر من ابی علی علیه السلام - گفت عمران بن الحصین که از شما  
صحابه و انصار است سیال صاحب دواش بود و ملاک بود و سلام می دادند و می گفتند ما در سفره است حضرت صلی الله علیه وسلم فصلی با ناس  
بیشتر از یکبار و در وقت نماز که ایشان را فلما فصل پس هرگاه که گشت فانی شد حضرت صلی الله علیه وسلم اند نماز - افرابو بر جل منزل اهل بیت  
قوم - اماگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملاک است با در و در گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم فقال انما منعک یا فلان ان یصلی مع قوم -  
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه پیش که در راهی فلان از نماز گذاردن با قوم - قال اصابتی جنابة و لا ماء - گفت آنقدر  
بانه این است که سیده است مرا جنابت و سیت آب که بدان غسل کنم - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم علیک بالصعيد  
بر تو باد که لازم گیری صعيد - فانه یکمیک - زیرا که و سبب سیده است ترا و صعيد یعنی خاک پدید و چون گفته اند صعيد یعنی رو  
زمین است و غالباً این مرد عالم بود و بجز از تیمم براسه حدیث نه براسه جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
کیفیت تیمم را - متفق علیه - و سخن عمار قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب رضی الله عنه - روایت است از عمار بن ابی حمزة  
گفتند آمد مردی نزد ابی عمر بن الخطاب - فقال انی جنبت فلم اصب الماء - پس گفت آن مرد که من جنب شده ام  
تیمم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم براسه جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویند عمر رضی الله عنه خاموش ماند  
جوابی که و سبب که تیمم براسه جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سر گذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردید که تیمم  
براسه جنابت کافی است و در بعضی طرق مسند و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تقص و بعضی شراح زیاده کرده اند  
یعنی حتی تجد الماء و این حدیث مشهور است از عمر و ابن مسعود و موافق است و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر  
این مناظره رفته که جنب را تیمم هست یا نه و ابن مسعود از آن رجوع ننموده و بعضی گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت  
عدم تذکره تشبیه بود که در آن سفر بود و یا او نیامد و لهذا در بعضی روایات آمده است که عمر بعد از گفت از خدا ترس  
یا عمار که چه میگوئی - فقال عمار عمر - اما تذکره انما کنانی سفر انما وانت - که یا ای ونداری که بودیم ما  
در سفره من و تو یعنی هر دو جنب بودیم - فاما انت فلم تقص - فاما تو که عمر بن الخطابی نگذاشتی نماز را و توقف  
کردی در آن گمان آنکه تیمم بر جنابت را کفایت نمی کند - و اما من غلطیدم و در خاک بقیاس آنکه  
تیمم در جنابت چون بجاے غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود



اما آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوار سے - فحتمه - پس کاویہ دیوار را تحت بمبلہ و ثمناتہ تراشیدن نمی خشک  
از جامہ و برگ از درخت تراشید هر چیز - بعضا کما نزلت معہ - بچوبے کہ بان حضرت بود عادت شریف بود کہ  
چوبے سرخ و درخت می بود یا همان غنمره مراد است کہ خاوان می برداشتند چنانکہ در کتاب طهارت گذشت  
و ظاهر عبارت معنای درین معنی است و کاویہ دیوار براسے آن بود کہ غیار سے از دیوار بدست بچسبید اگر بہ شرط  
نیست و انہادر حدیث دیگر از این کہ ہم کہ باید ذکر آن نیست - ثم وضع یدہ علی الجدار - بیشتر نماوسر و دوست خود را  
بر دیوار - مسح و در غیمہ - پس مسح کرد و در - مبارک خود را و ذرا این خود را - ثم رد علی - بیشتر گفت جواب  
سلام را بجهت تخفیف اسم الہی کہ السلام است و تحقیق این در باب الحاکم گذشت و مولف می گوید کہ صاحب مصباح  
این حدیث را در صحیح ذکر کرده - و کم چند ذرہ الروایۃ فی ایضاً - و بنیاقیم من این روایت را در صحیحین - و لای کتاب  
الحمیدی - و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین - و لکن ذکرہ فی شرح السنہ - و لکن ذکر کردہ است آن را  
مجبی است و شرح سنہ از طریق شافعی - و قال - و گفته است ہذا حدیث حسن

**الفصل الثاني من ابی قور - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الحمید للیب و المورسل**  
بدرستی کہ خاک پاک گفتہ مسلمان است - و ان لیبی لیا عشرین - اگر چہ نیا بد آب را فرضا و مال و در نجاسات و کلبہ  
است و طہوریت خاک و تہیہ بر آن کہ خاک قلعت مطلق است در آب را چنانکہ در سب ما است نہ ضروری مثل وضو و نہ ضروری  
چنانکہ در سب شافعی است و تحقیق این معنی را اصول فہم و فروع آن و فہم مذکور است - فاما و الجدار فلیست بشعرہ - پس چون یاد آب را  
پس باید کہ برساند وضو کند بر البشرہ خود را یعنی اندام خود را بپس بپوشد یا بکشد و از اساس معنی مسح است و مراد از نجاسات  
و البشرہ بپوشیدن بشعرہ یعنی ظاهر جلد و مراد از نام است - فان قلت خیر - زیرا کہ بدرستی آب بپوشد و اصل است در تطہیر  
و مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز است و لکن وضو و تیمم هر دو واجب است بیکہ وضو واجب است و تیمم  
اصلاً جائز نہ و لکن خیر باین معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول حق تعالی صاحب البصر یومئذ خیر مستقر از این مقولہ  
رواہ احمد و الترمذی و ابو داود و دروی النسائی صحیحہ الی قولہ عشرین - و عن حماد بن عمار قال خرجت فی سفر فقلت ہاء  
بن عبد اللہ انصاری بیرون آمدیم مادر سفر سے - فاصاب رجلاً منا حجر فیس رسید مردی را از رقیان ما سنگی  
فشد فی راسہ پس جراحہ کرد آن سنگ در سر آن مرد - فاحکم - پس محکم شد آن مرد - فقال اصحابہ - پس پرسید  
یاران خود را - هل تجدون لی خفۃ فی تیمم - آیا می یابید براسے من خفۃ و تیمم - قالوا اما نجدک رجلاً خفۃ یار ان  
نمی یابیم براسے تو خفۃ و تیمم - و انت اقدر علی الماء - و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو  
فہم کہ در این جماعہ از قول حق سبحانہ فہم تجاوا ما کہ وجود آب و قدرت تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و نہ ہستند کہ مراد  
قدرت بر استعمال و عدم فقر بر آن است - فافعل - پس عمل کرد آن مرد - فمات - پس مرد - فلما قدنا علی البنی - پس

هرگاه که ماقدم آوریم بر تيميم - صلى الله عليه وسلم اخبرنا - خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه - قال - فرمود -  
 قلوه قلوه الله - گفتند او را بکشتن ایشان را خدا - قلوه - و از این چه معلوم شد که تيميم بپا زدن و مسح بر پاهاست  
 از اهل حقیقت بعد از آنکه تحقیق و قلبی حقیقت ثابت باشد - الاسالوا اذا لم یصلوا - چرا سوال نکردند علماء را و گفتند که تيميم  
 حکم را - فانما شفا العی السوال - پس اینست شفا و در شدن علمت بخبر و نادانی و ناصیه بین مراد و نرسیدن بپا  
 نکرد سوال کردن و پرسیدن از دانایان - اما کان یقینه ان یتیم - اینست خبر این نیست که پس بود او را که تيميم میکرد  
 و یصیب علی وجه خرقة - و می بست بر جرحت خود جامه پاره را - ثم مسح علیها - پست مسح میکرد بر آن خرقة - و یصل سائر  
 جسده - و می شست باقی اندام خود را درین همیشه امر است بخرج میان تيميم و شستن باقی بدن - رواه ابو داود و ترمذی  
 ابن ابی عمیر عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس - و یحسن الی سیدنا یحیی بن خالد خراج جملان فی سفره بیرون آمدن و رفتن  
 در سفره - فحضرت اصبه - پس در آمد وقت نماز - و یسین عمامه - و بود با ایشان آب - و یسین عمامه - پس قصد  
 کرد ز خاک پاک را یعنی تيميم کرد و در فضیلتها - پس بگزارد نماز - ثم وجد الماء فی الوقت - پست یافتند آب را در وقت نماز  
 یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند - فاعادوا صلاهم صلوته بوجوه - پس باز کردند نماز را با وجوه  
 و لم یجد الاخر - و باز نکردند و دیگر - ثم اتوا رسول الله - پست آمدند نزد رسول خدا - صلى الله عليه وسلم و سألوه عن تيميم  
 پس ذکر کردند این قصه را - فقال لای کم بعد - پس گفت آن حضرت تراکس را که باز کرد و انداخته نماز را - چه بدست نه - یا تيميم  
 طریقه سلوک را درین که بر تقدیر یا یافتن آب تيميم کردی و چون یافتی آب را عاده نکردی حکم شرعیست همین است - و انما الکس  
 صلوته - و پس است تراکس که کردی - و قال لای توضعوا عا - و گفت آن حضرت تراکس را که و نماز کرد و باز  
 کرد و انداخته نماز را - کما لا جرمین - مژد است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار یا و اسے فرض تيميم تبت عذر را و دیگر  
 بکار آوردن نماز نفل نزو و ال عذر - رواه ابو داود و الدارمی - و روایت کرد این حدیث را ابو داود و الدارمی - و در ذی الشانی  
 نحوه - و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعضی الفاظ - و قد روی به ابو داود و الدارمی عن عطاء بن یسار مرسلا - و تحقیق  
 روایت کرد نسائی و ابو داود و ترمذی عطاء بن یسار که از ابی حنیفه بطریق اصال

روایت کرد نسائی و ابو داود و ترمذی عطاء بن یسار که از ابی حنیفه بطریق اصال

**الفصل الثالث - عن ابی ایهیم بن الحارث بن ایهیم -** بکسر صاد و فتح یمیم مشدود - قال قبل ان یقال  
 پیش از آنکه بفرماید - صلى الله عليه وسلم من طوی جمل - از جانب موضع که میخواهند و بر اجماع بفتح یمیم و آن موضع معروف است  
 بمدينة - عقیقه جمل - پس ملاقی شد آن حضرت را در آنکه ابو ایهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را  
 غائب بیان کرده است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج - سلم علیه - پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت - سلم  
 بر النبی صلى الله عليه وسلم - پس بداد آن حضرت جواب سلام او را - حتی اقبل علی الجدار - تا آنکه رو سست و در آن حضرت  
 پروردگار - فمسح بوجهه و یدیه - پس مسح کرد بر روسته مبارک خود و بر دو دست خود - ثم دعا له السلام - پس دعا ب







که وضو کند و بعد از آن که گفته که غسل کند نه وضو - و سخن عاصم بن علی بن ابی حمزة علیه السلام که غسل من اربع -  
روایت کرده و عاصم بن علی که غسل منکوحه بطریق وجوب یا استحباب این چهار چیز - من الجنابة - از جنابت - و یوم جمعة  
و روز جمعه - و من الجنامة - و از خون کم کردن - و من غسل الميت - اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت  
و استحباب است و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز جنابت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان  
کردیم - رواه ابو داود - ما ذکر آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میسرود که آن حضرت نفیس نفیس خود نیست را غسل میدهد و آن  
غسل میگرد و بعضی گفته اند معنی آن است که اعتقاد میگرد و اعتقاد را از آن و از آن میگرد و آن و آن حضرت هرگز نیست  
بدست خود غسل نداد و بعضی شریعت را صاحب از غسل کرده که اول قرب است از عبارت و صاحب بناوی  
از شافعی حکایت کرده که آن حضرت آن را کرده است و صاحب و سکه نیک کرده اند و اعلم **و سخن قیس بن عاصم**  
صحابی است قدوم آورد و بر آن حضرت در وقت قدم و اسلام آورد و در سال نهم و چون دیدار آن حضرت فرمود و صاحب  
اهل البصرة و بود و عاقل علیه السلام جواب داد و در بصره و روایت میکند از حسن بصری و غیر او - انه اسلم - و روایت  
از قیس بن عاصم که وسع اسلام آورد - فامروا النبی - پس امر کرد او را بر این چیز علی علیه السلام و سلم ان یغتسل بماء و صابون - که غسل  
کند با آب و صابون و این مبرک است و وجوب است اگر جنب باشد و استحباب است استعمال صابون با جهت میانه و تطهیر  
و نظیف است - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و ظاهر عبارت آن است که امر کرد او را با غسل بعد از اسلام کرد و او  
با سلم را در اسلام باشد چنانکه و لفظی و او آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله علیه و سلم اریه الاسلام  
فامرني ان اغتسل و گفته اند که اصح آن است که امر کرده شود اول بشماردین بعد از آن غسل داده شود و احتیاط کرده اند که آن را  
استثنای آن است و چنان مستحب است که شسته شود چاه یا او خلق کرده شود و ثقتان نموده شود

**الفصل الثالث - سخن عاصم بن عاصم** - مولا ابی غسان زرقه هاشمی که و تابعین است اهل و از بر پست باقی اهل  
و واقع و دیگر نوشته شده است - قال ان انا من اهل العراق جاوا - روایت است از عاصم بن عاصم که بعضی مردم از عراق  
آمدند نزد ابن عباس - فقالوا لیس گفت - یا ابن عباس اتری غسل یوم الجمعة و اجبا - آیا اعتقاد می کنی غسل را روز جمعه و اجبا  
قال گفت - لا - اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب - و گفته اطمینان - و لیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطمینان  
تغییل است از نظایر حدیث زوایا چنانکه در بعضی نجاه است یا پاک تر است صاحب و سکه - و خیر من غسل - و غسل  
بهتر است و کسی را که غسل کند - و من یغسل نفیس علیه واجب - و کسی که غسل کند نیست بر و سکه غسل واجب  
و او تمام نمی گرد و دوسه تبرک آن - و ما نیکو گفت با غسل - گفت ابن عباس و سکه غسل است که خبر و شما را که چگونه بود آغاز  
شروع است غسل روز جمعه - کان الناس حوین - بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار حیات - فلیسوا بالصوف حی - و  
چاه میانه جهت فقر و نارسائی - و چون علی ظهوریم - و کار میگرد و در پیشگاه خود - و کان سببی هم صدق - و بود و سبب حضرت





فیض در حدیث آمده است که این چیز است که نوشته است آن را پروردگار تعالی بر دهن آدم و نوح آید که گشت که فرستاده شد فیض بر زمان نبی اسرائیل بود که در آن و زمان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و غلط می گشتند پس فرستاده شد که فیض بر زمان حضرت موسی و در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که زمان آن که در حدیث واقع شده است منافات ندارد که بنات آدم بنو اسطوخار و نسبت و حاکم و غیره از این پس آورده که ابتدا فیض بر نوح بود و بعد از آن ابراهیم و از بهشت و الله اعلم

**الفصل الاول علی بن ابي طالب** - قال ان الله وکذا نوا اذا حضرت المراتبه فیهم - گفت انش که یهود بود و در وقت که فیض

می کردند و در میان ایشان سلم یوا کلو با هم نمی خوردند با آن زن - و کم می خوردند فی البیوت - و نمی در آوردند زمان را و در خانه و غشینی نمی کردند با ایشان و در خانه - فقال صلی الله علیه و سلم الفی - پس پسیدند و از آنجا که پیغمبر را ازین حال بود که حتی است یا اهل - فانزل الله تعالی - پس فرود فرستاده شد که بر سر ریه و در این آیت را که - و سیالونک عن الخیض الاية - تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند از آن حکم فیض قل هو الله یبوء بالحق و ایشان که فیض بر یک ویدی است که طبع از آن نفرت دارد و از آنجا که فیض بر آنست و فی البیوت پس گویند که بر از زمان و

کنید زمان را و در حالت فیض و الا فی البیوت حتی یطهرن و نزدیک نشوید زمان را تا آنکه پاک نشوند - فقال رسول الله - پس گفت

پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و تفسیر میان هر دو از عدم قرب با زمان و در حال فیض - امحوا کاشی الا الکحل - بکنید با زمان

همه چیز از کاشی و کاشی است و کاشی است که جماع - فبلغ ذلک الیهم و پس پسیدند این سخن بود و اما متعلق با میرید و الا کحل - پس گفتند

یوسف و خیر این معنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم - ان یخرج منک ما شیا الا خالفنا فی - که بگذار و از کار و بار و آنچه را

که اگر آنکه خالفنا کند یا را و از آنجا که - فجا رسیده به هم خبر و فتح سین و حله بن تفسیر حاکم و فتح ضا و حله - و عباد

بفتح سین و فتح ضا و حله بن تفسیر حاکم و فتح ضا و حله - و عباد

پس گفتند یا رسول الله ان الله یقول کذا و کذا - بدرستی که یهودی گویند از ضار و فساد و کل و اقام و کاشی و کاشی

زمان و در حالت فیض بن حنین - فلا یحرم - پس حاکم است و صاحب بکنیم با زمان و درین حال و در فیض بن حنین و کاشی

استفاده و در بعضی فلا یحرم بن حنین - فتنه و بعد رسول الله - پس گوید از حال خود و در کاشی و کاشی

صلی الله علیه و سلم و انما ان قد وجد فیها - تا آنکه گمان بر دهم که تحقیق ختم گرفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و کاشی

حرف گفتند و یسوا و یسوا و یسوا - فجا رسیده به هم خبر و فتح سین و حله بن تفسیر حاکم و فتح ضا و حله - و عباد

شخص که می آورد و یکسره از شیر - الی انهم یسوا و یسوا - فتنه و بعد رسول الله - پس گوید از حال خود و در کاشی

صلی الله علیه و سلم و انما ان قد وجد فیها - تا آنکه گمان بر دهم که تحقیق ختم گرفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و کاشی

حرف گفتند و یسوا و یسوا و یسوا - فجا رسیده به هم خبر و فتح سین و حله بن تفسیر حاکم و فتح ضا و حله - و عباد



وہ اسجاوہ خود از حصیر زمان قدر کہ یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آچنان بود کہ از بیرون دست دراز  
و بگیرد و قنکلت الی الخافض۔ پس گفتیم من کہ من خافضم چگونه دست در مسجد در آورم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت دست دراز  
نست۔ ان حیضتک نیست فی یک۔ بدستی کہ حیض تو نیست در دست تو۔ رواہ سلم۔ و سخن بیچونہ قالت کان رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی مطر۔ گفت میخونہ بود آن حضرت کہ نماز میکرد در مطر بکسیرم و سکون را بگیرم در از از صوت یا ترغیب علی  
و بیچونہ علیہ۔ بارہ ازان گیم بر من بودے و بارہ بر آن حضرت۔ و اما الخافض۔ و حال آنکہ من الخافض بودم۔ متفق علیہ۔ و از اینجا  
معلوم می شود کہ اعضا الخافض بآن دست خراج والا نماز در جامہ کہ بارہ ازوے برخاست بود و بارہ بر مصلی بر او بود

**الفصل الثانی**۔ حکم بی بی ہیر مرقدہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی حائضا او مرءۃ فی دبر۔ کہ  
کہ بیاید الخافض را یا زنی را در دبرش خواہد باشد یا امت تا جماع کند او را و جانب پس۔ او کا ہنا۔ یا باید کاہن را و نجس  
و حکم اوست تا ہر سدا ایشان را تحقیق معنی کاہن در باب لکمانہ از کتاب طب و بر شے بیاید انتشار الدتھما۔ فقد کفر  
انزل علی محمد۔ پس تحقیق کا فرشدہ پینے کہ فرستادہ شدہ دست محمد۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و ابی داؤد  
و در روایت ابن ماجہ و دارمی این چنین آمد کہ۔ فقد قہ بما یقول یعنی کسے کہ بیاید کاہن را پس تصدیق کند او را و چون  
کہ سیکوید و عقدا کند کہوے راست می گوید فقد کفر۔ پس تحقیق کا فرشدہ پینے کہ اگر او ایشان بطریق احتمال و تصدیق  
باشد پس کفر محمول بر ظاہر است و اگر نہ این چنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تعلیل این شناسی و تشدید بر آن است  
و شیخ ابن حجر کی در شرح کتاب گفتہ کہ فر نیست بایشان امرأۃ و در اگر حلیہ باشد یا امت الدتھما محمول بر کفران نعمت است  
از بہت شہرت خلاف در آن پس اجماع بر کفرم وے نیست چہ جائے آنکہ از روایات دین باشد و با احتمال این چنین چہرے  
کہ لازم نیاید یا آنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی و برین تقدیر ایشان ضعیفہ و در و بر شنیع تر و سخت تر و شکر تراش  
اتان ایشان و کور و رعایت شدت و شناعیت است کہ احتمال آن بے شبه موجب کفر باشد کہ فوق آن متصور نیست۔ و قال الترمذی۔

و گفته است ترمذی در تصحیف این حدیث۔ لا تعرف هذا الحديث الا من حکم الاثر من عن ابی ہیرۃ عن ابی ہیرۃ۔ غی مشناہم  
این حدیث را اگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی ہیرۃ و وے از ابی ہیرۃ و گفته است معنی این حدیث  
مزدابل علم محمول است بر تعلیل و گفته است کہ تصدیق کردہ است بخارجی این حدیث را از بہت اسنادش و ابی ہیرۃ ہمیشہ نام  
وے طریق بن مجالد است انتہی و در تقریب گفته است از حکیم اثرم بصری و وے لین است از طبقہ سادہ است و در میزان  
اعتدال گفته کہ بس بناس و در کاشف گفته است کہ طریق بن مجالد توشیح کردہ است او را و در نو و نہت رقمہ از علم  
و در تذکرہ کہ یہا بن معین گفته است کہ وے ثقہ است و محلی گفته است انتشار الدتھما۔ و عن معاویہ بن جبل  
قال قلت۔ روايت من از معاویہ بن جبل کہ گفتہ گفتیم۔ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مراعاتی و بی الخافض۔ چہ چیز حلال است مرا  
از زن من در حالتی کہ وے خافض است۔ و ان فوق الارباب۔ فرمود آن حضرت حلال است چہ چیز کہ بالکے از آن است











و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما تخفیض النساء - چنانکه حیض می بیند زنان - و کما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیض من طهرن - در وقت حیض خود و طهر خود را بیان امر ثانی از ان دو امر کرد که مخیر گردانید و ان بقول خود - و ان قویست علی ان توخرین الطهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض تراخیر کردن طهارت وقت - و تعلیل العصر - و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - اقتضایین و جمعین بین المسلمین الطهر و العصر - پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که طهر و عصر است - و توخرین الطهر و تعلیل العصر - و جمعین بین المسلمین - و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشاء را گذاردن آن در اول وقت پیشتر از آنکه جمیع میان دو نماز - فاعلی - پس کن این دو غسل را و جمع میان این نمازها - و تعلیلین مع العصر - و اگر قوت داری که یک غسل و دیگر کنی با نماز فجر - فاعلی - پس کن آن را و گذار آن نماز فجر - و صومی - و روزه بدر - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر طهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال داری که آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشاء آنکه جمع میکند مسافر بر حسب شائمی جمع تاخیر چنانکه از کلام طهینی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقتی قابل میکند جمع مسافر و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آئیندین نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز غسل بکنی یک براس طهر و عصر و دیگر براس مغرب و عشاء غسل و دیگر براس فجر و صورت دیگر آن است که براس هر نماز غسل کند چنانکه در متن قول و سه فرمود ان قویست علی ان توخرین الطهر الی آخره اشارت است آن نیز که این عبارت مجرور است از غسل کردن براس هر نماز مفهومی گردد و این نیز باید بیرون من علی و عبد الله بن مسعود و ابن ابییر و جماعه اتا بعین مع و لیکن گفته که این مذموب است و لایق است بوقت و مذموب بن عباس جمع است بین اینها و تفصیل واحد و این مذموب شیه است باین حدیث که در و سه استیل و تیسیر است نسبت بغسل براس هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا لعبد لا یرین الی - و این غمی غسل کردن بر وجه مذکور غرض از آنست که نزد من از امر دیگر است براس هر نماز چنانکه عاوت مشرق او است و شهاب و تیسیر است و در حدیث آمده است که تاخیر بین الامین الاضیاء

الیسر جا - رواه احمد و ابوداود و الترمذی -

**الفصل الثالث - عن سماء بنت عمیس -** بضم عین وقع منم صحابیة حبلیة عاقله صالحة است حجت کرد چهار روز و پنج روز و نه روز و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما تخفیض النساء - چنانکه حیض می بیند زنان - و کما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیض من طهرن - در وقت حیض خود و طهر خود را بیان امر ثانی از ان دو امر کرد که مخیر گردانید و ان بقول خود - و ان قویست علی ان توخرین الطهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض تراخیر کردن طهارت وقت - و تعلیل العصر - و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - اقتضایین و جمعین بین المسلمین الطهر و العصر - پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که طهر و عصر است - و توخرین الطهر و تعلیل العصر - و جمعین بین المسلمین - و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشاء را گذاردن آن در اول وقت پیشتر از آنکه جمیع میان دو نماز - فاعلی - پس کن این دو غسل را و جمع میان این نمازها - و تعلیلین مع العصر - و اگر قوت داری که یک غسل و دیگر کنی با نماز فجر - فاعلی - پس کن آن را و گذار آن نماز فجر - و صومی - و روزه بدر - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر طهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال داری که آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشاء آنکه جمع میکند مسافر بر حسب شائمی جمع تاخیر چنانکه از کلام طهینی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقتی قابل میکند جمع مسافر و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آئیندین نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز غسل بکنی یک براس طهر و عصر و دیگر براس مغرب و عشاء غسل و دیگر براس فجر و صورت دیگر آن است که براس هر نماز غسل کند چنانکه در متن قول و سه فرمود ان قویست علی ان توخرین الطهر الی آخره اشارت است آن نیز که این عبارت مجرور است از غسل کردن براس هر نماز مفهومی گردد و این نیز باید بیرون من علی و عبد الله بن مسعود و ابن ابییر و جماعه اتا بعین مع و لیکن گفته که این مذموب است و لایق است بوقت و مذموب بن عباس جمع است بین اینها و تفصیل واحد و این مذموب شیه است باین حدیث که در و سه استیل و تیسیر است نسبت بغسل براس هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا لعبد لا یرین الی - و این غمی غسل کردن بر وجه مذکور غرض از آنست که نزد من از امر دیگر است براس هر نماز چنانکه عاوت مشرق او است و شهاب و تیسیر است و در حدیث آمده است که تاخیر بین الامین الاضیاء





























که اگر بنا بر تابعین و خواهرزاده عایشه صدیق و پس از بنی بکر صدیق است - اما ان جبریل قد نزل - آگاه باش ای محمد بن ابی بکر  
که جبریل تحقیق فرود آمد - فخصلی امام رسول الله پس نگذار و نماز پیش بپذیر خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی امامت که آن حضرت را  
و امام بیخ غم و کسر آن بود و روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبریل است که بگزارد و در اول نماز را  
در اول وقت و تمام حدیث ذکر کرد و از جهت شهرت آن و راعقا و دوسه ولایت نماز در اول وقت فضیلت دارد و توجیه تاخیر کردی  
و نیز فضیلت نفوذی اگر چه اندک تاخیر است بعد از آنکه در وقت اول گفت عرو را عمر بن عبد الغزیز بیان و شد  
که چه بگوئی ای عرو یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا - عظیم است در عبادت احتیاط و روی واجب آگاه باش تا خطای  
و در ورطه گریختنی اگر چه عرو و طویل الشان است با و سه ازینا نتوان گفت اما غلطت و نشان روایت ادراک بر تفسیر تعلیظ  
و شریعت - فقال - پس گفت عرو از پس بیان فضیلت و حفظ و تشبیه و تقیظ خود که من درین باب علم یافته دارم و این حدیث را  
از کسی شنیده ام که و سه از صحابی شایسته و دوسه از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید صحیح است پس جبریل بی مسود قبول  
بهرت با مسود قبول حدیث رسول الله شنیده پس جبریل با این ابی مسود که از کتب تابعین است و از کتب ائمه شایسته است  
و احوال و سه در مواضع نوشته شده میگفت شنیده ام با مسود و که میگفت شنیده ام پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - قبول  
میفرمود نزل جبریل فامشی - فرود آمد جبریل بر من بر این تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد و مرا تعلیم عبادت محمد - پس اگر از  
نماز با جبریل علیه السلام - ثم تعالیت معه ثم تعالیت معه ثم تعالیت معه - مجموع پنج بار است که عدد نماز را  
پنج گاه است - بحسب - بحسب - با تعالیت من صلوات - و ران حال که می شمر و آن حضرت بعد از نشان مبارک خروج نماز  
و سبب بیاید چون تیر روایت است یعنی می شمر و حکم بالاعتقاد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است تیر تیر مقصود از این کلام  
بیان مضبوط و آفاق خودش است احوال شریف را - متفق علیه - و عکس حکم بر الخطاب - رضی الله عنه - این کتب با  
عکس - روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که و سه نبوت بجانب گاشته باشد خوب - ان هم امور کم عندی ای کافه  
بدستی که هم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر که عذبی بر است تدریس و بانه است که همه از سطوت و ولست عرفا  
عمران و لیزان بودند من حفظها و محافظ علیها حفظا و دینه - کسی که حفظ کند نماز را محافظت نماید بر آن نگاه میدارد  
وین خود را و ذکر این که مکر یا بر است نظیر و تاکید است یا در حفظ یا در شوق و فراموش نکردن و او اگر و آن نماز است  
در وقت محتب و محافظت او را و بیشتر از او اسباب و اسهام بر عبادت صفات آن پاد او یا ول حفظ احکام نظام مسوده  
و بدو محافظت احوال باطنه - و من خیمها صوما سواها امتح - و کسی که ضائع گرداند و پاک کند نماز را پس چه چیز است  
و دیگر که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود و چه که بعد از آن دین و ایمان است آن نه پرواز و بغیر آن چه خواهد بود و اشت  
ثم کتب بانه لولا المظفر ان کان الی ذراعا - پس تیر نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز طهرا وقت بدون فی زوال یک گز  
یعنی بعد از و سه متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این و رجا باشد خاص و زمانها - مخصوص خواهر بود که این جماعه













زهری هم است و دوم آنکه یقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علوی است پس آن را از آثار دوزخ و دشتن چه وجه دارد و جوابش آنکه نخی گرمی و سردی را فرمودند اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که نخی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آنکه تواند که دوزخ و دشتن تر میسازند باشد نخی آن با وجود نخی صاف و قیاسی از طریق اسلام است سوم آنکه بقضای این حدیث باید که در وقت نخی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه نخی سردی در وقت بار است تا بر آمدن آن تا آن وقت تاخیر کنند وقت بگیرد - و علی بن ائیس رضی الله عنه - قال کان رسول الله گفت انس بود میفرمود صلی الله علیه و سلم عصر میگذارد نماز بگیرد - و آنحضرت صلی الله علیه و سلم - و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تا یابان به شوب زردی می بود - فیهب الارباب الی العوالی - پس می رفت رونده بسوی جای که بالاسه مدینه اند بجانب مسجد قبا مسجد نبی و قرطبه و خیران - قیامتیم و شمس مرتفعه - پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالاسه افق می بود و غروب نکرده بود - و بعضی عوالی من المذنبه علی اربعة اسمیال - و بعضی جانبها از عوالی مدینه چهار کرده می بود - او نحوه - یا ما تذا این مقدار مسافت و نزدیک آن است و این قول نهی است که راوی از شمس است تا آنکه از جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از خیال لازم نمی آید که آن مقدار بگذارد که رنج نهار باشد و سایه میثاق بود چنانکه آنکه میگوید و الله اعلم - متفق علیه - و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ملک صلوۃ المنافق - آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عداً بے عذر بگذارد و نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد و مجلس بر قرب شمس - می نشیند و در مجلسی که انتظار میرود آفتاب را - حتی اذا اصغرت - تا آنکه چون زود گردد و آفتاب - و کانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت - تمام - بر تخییر و براسه نماز نشیند و براسه - پس سجده میکند شتاب شتاب بے طمانیت چنانکه مرغ دانه می چید و چهار سجده و چهار رکعت نماز عصر را پشت سجد می باشد یا اعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکعت اعتبار کرد و بار اوده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون ستر یک بند شست گویا هر دو سجده یک سجده گرفت و تفسیر بیان بصبر براسه باعث تعاون و تقصیر باشد که نکاتیم شغولی مردم است بجهت و شرب یا تقصیر یا لغو و تفریح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نماز با سه دیگر بهرین قیاس خواهد بود لایزال که فیما الاقلیلا - و گرمی کند خدا را در آن نماز که اشارت است - تعاون و تقصیر در ارکان ظاهر و ششوع باطن و قرآن مجید و نشان منافقان واقع است که ولایه کرون الله الاقلیلا - رواه مسلم - و علی بن محمد رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما فی تقوۃ صلوۃ العصر - آن کسی که در سبزه را و در نماز عصر - فکانا و ترا لیل و ناله - برف و نصب هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آن است که گویند انقضاه کرده شد آن کس و مال و سعه و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد و اهل و سعه و مال و سعه و این معنی باطل معنی و تر مناسب تر است و در روایت جمهور هم منصب است و بیان این روشن کرده شده است - متفق علیه - و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

من ترک صلوة احسن فرقه خطی عمله - کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و انقضای شود ثواب عمل تمام روز و شب  
و در تحقیق حقیقت نیز اگر این کفر و ارتداد است یا بیهوشی بر آن بنا بر آنست که در آن است و قصد و تعلیل و تشدید و سبب آن  
در نقصان ثواب است بحکم غیبت شدن نماز که فعل برین نماز است و در بعضی روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است  
نعم امام احمد بن حنبل بر آن است که نماز که نماز عشا اگر فرست و کلام و ران گذشته در آخر کتاب الصلوة - رواه البخاری -  
و عن رافع بن خدیج - هر روز که یکم سجای انصاری است حاضر نشده بدو را از حضرت صفرو حاضر شد اند و خندق و شتاب  
و دیگر روایت می کند از - جماعه صحابه و تابعین - قال کن فی الصلوة مع رسول الله - یومیم ما که میگزارد ویم نماز مغرب را با  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غیبت احدنا و انه لیس بمواقع نیامه - پس بیگشت یک از نماز و حال آنکه و سه هر آینه سیدید  
جا باشد افتادن نیز است خود را بعد از آن آفتن آن نه تیرا رسید که آن در و زیم نمی نماید و در بیان تحویل نماز مغرب است و آن  
مستحب است باتفاق - متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کانوا یصلون العتمة - گفت عائشه بود آن حضرت  
و اصحاب و سه که میگزارد نماز عشا را - فیما بین ان یغیب الشفق الی الثلث لایل لاول - در آخر سه وقت که میان غایب شدن  
شفق و سه که از شب است پس می بود ابتدا سه وقت و سه غایب شدن شفق و انتها سه آن ثلث لایل و این وقت  
فضیلت و اختیار است و وقت جواز و سبب ترازین است که معلوم شد متفق علیه - و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم یصلی الصبح - ویم روایت است از عائشه گفت بود آن حضرت که هر آینه میگزارد نماز با دو اوقات حضرت النساء  
مطلقا بر وطن - پس بیگشتن زنان از نماز چیده و پوشیده رو با و بد نما سه خود را بجا آورد با و گیم سه خود -  
ما یعرف من الغلس - شناخته نمی شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن رو سه و بدن بخت آن است  
که اگر کشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم از تاریکی که در آن وقت می باشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعضی  
مشخصات می توان شناخت و تاریکی در آن وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بدو نیمه و خیر  
الی بزرگ گذشت که می شناخت مرغوشین خود را منافات ندارد وجه آن از نزدیک است و این از دور متفق علیه  
و عن قتادة عن انس ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم و زید بن ثابت سحرا - روایت است از قتاده که از شتاب پیوست  
و حافظ و مفسر و آنکه بود و حفظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یاد داشت آن را از من بابت است  
صبح عشر و آن روایت میکند سعید بن المسیب حسن بن علی از انس که آن حضرت و زید بن ثابت لعاشم عری خور و نه - فلما  
فرغوا من سحورهم - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و خوردیم سیم طعام در وقت سحر خوردن و نفع طعام وقت سحر  
و پرونده کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - قام بنی الله صلی الله علیه و سلم الی الصلوة - ایستاد آن حضرت  
مستقل آن نماز یعنی نماز صبح - فیصلی - پس گزارد نماز آن حضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزاران حضرت و زید بن ثابت  
و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما - فلما انشأ کم کان من فراغها من سحورهم و بنو لعاشم الصلوة - پس گفتیم

مراسم را و پسندیم از وسع که چه مقدار از زبان بود میان فارغ شدن آن حضرت و رسیدن ثابت از بحر خورون و میان  
در آمدن ایشان در نماز - قال - گفت انس - قدر باقی آنکه در این آیه - مقدار از آن مردن و آنچه آیت را یعنی تسبیح  
نه کوتاهی نه دراز و قدر بر فتح و نصب هر دو آمده است و در رواست و دیگر آنچه آیت یا شصت آیت آمده و آنچه آنچه  
تا خیر خود معلوم دیگر و در جمیع فخر منعم می شود و گفته اند که این سخن است و عاصمه را عمل کردن بآن مستحکم است اگر بخور را  
بگاه نمازین وقت بخورند صالح است - رواه البخاری - و حسن ابی و ریحی تصدعنه - قال قال ابی رسول الله گفت  
هر چه بنده ای علی علیه السلام گفت است او را کائنات ملک است و او را چه گونه خواهد بود و حال تو و چه خواهی کرد و گفت که سبط  
خواهد گشت بر تو باو شایان که در مخالفت ایشان اثرات فتنه است - پیوسته الصلوة - می میراند نماز را و عاصمه گفت  
شرایط و آداب آن را - و در هر دو سخن وقتها - یا پس می اندازد نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات شکار و قتل -  
قالت عثمان اعرنی - ابو ذر میگفت که قسم من پس چه خبر دانی مرا و چه کنم - قال - گفت آن حضرت - صل الصلوة و وقتها - بگذر از نماز  
در وقتش - همان او که تمام فتنه فصل - پس اگر در ایام نماز با ایشان بگذر یا ایشان نیز - فانما کانت الفتنه - پس بر سستی  
نماز - بلکه هر چه ایشان بگزار می نمودند در آن روز - رواه مسلم - و آنچه معلوم شد که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز  
خصوصا که بوقت کرده اند از ماموم را باید که تاخیر و در اول وقت گزارد و بیشتر بگذارد با امام تا فضیلت و وقت  
و حاجت هر دو در یاد و این در غیر نماز و غیر و غرض و غرض خواهد بود و از جهت که است قتل در آن وقت و عدم مشورت و عیبت فصل  
در رکعت یا آنکه از کتاب بن کرده اند و است از آثار فتنه و اختلاط کلمه که لازم می آید از مخالفت امام و جایز و با آنکه  
شیراع گفته اند که از این امر در این امیه مذکور و اتفاق شد آنچه خبر داد بدان خبر صادق و بود در این جماعه که رعایت میکرد  
استقامت و از کان نماز و مخالفت میکرد و در اوقات ابی ابو ذر رضی الله عنه موت و در میان مخالفت عثمان رضی الله عنه  
بود و در سینه اشین و شین و وسع در شام بود و در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب معاویه بن عثمان داشت  
پس شام اگر و با معاویه پس از طلبید او را عثمان بکشد پس اقامت نکرد و بدین و بریده که موضوع است بیرون مدینه  
سکونت کرد و در آنجا از عالم رشت در فتنه طولانی - و حسن ابی هر سه - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
مرا و اگر گفته من الصبح - کلمه که در یاد رکشته را از نماز صبح - قبل از آنکه از آن صبح - پیش از آنکه بر آید آفتاب - مقدار در کتب  
الصبح - پس تحقیق دریافت صبح را - و من او را که گفته من الصبح قبل از آنکه از آن صبح - مقدار در کتب  
از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نماز پس باید که رکعت دیگر با وسع  
ختم کند و تمام گرداند نماز - متفق علیہ - و قول اکثر اهل علم عین است که بطول آفتاب و غروب و وسع نماز فجر و عصر  
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفه و اصحاب - بر آنند که نماز فجر بطول آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر و غروب باطل میگردد  
اگر در وقت آن نباشد که بگوید غیر از باطل میگردد و بطول و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

حجت بگیرد و بر ایشان و جواب آن است که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از غلو  
خواه فرض باشد یا نقل در وقت طلوع و غروب این عمل که در حدیث بیان شده و در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کند  
و در حدیث جوع بحیث گفته و نیز تعارض در حدیث جوع باقیاس عاصیه و قیاس تزجج که در حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث  
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر هر کمال است و نقصانسته و در آن نه پیش از جوع بگیرد و بصفت کمال و چون طلوع آفتاب نقصانسته  
طاری شد و اما وجوب نشسته و آخر وقت نماز عصر که آفتاب ز روی گیر و ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس  
بعید از آنست که آن سه چیز با هم در دو و اما وجوب باشد و شافعی را حدیث نهی را منحصر در جوع و اصل وارده در این باب را در وقت  
نکته جاست و طاهر احادیث در مجموع است و در این مقام زیاده و کمالات است که در حدیث مذکور ذکر کرده شده است.

و حضرت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اذکرکما کہتہما فلیعزکما من علیہما فاحضر۔ وقتے کہ دریا باہو پکارتا ہوا کہتے اترنا  
عصر قبل ان تغرب الشمس۔ پیش از آنکہ غروب کند آفتاب۔ تا نیم صلوٰۃ۔ پس باید کہ تمام کن نماز خود را باواحد کہتہ پیکر  
واذا اذکرکما کہتہما فلیعزکما من علیہما۔ و چون دریا بد کہتے را از نماز پیش از طلوع کہن آفتاب  
پیش باید کہ نماز کند یا خود را بخواند این دو بیت مضمون ہمیشہ سابق ہوتا ہوا و چون کہتے ہوتے۔ رواہ (النجاشی)۔

[illegible]

سما خسر شد تمام مشاهد و از فضلها - سخا بود پر و راجو صبیح و عذری بود و از مادر - قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم یس فی النعم  
الفرایط - غیبت و خواب و تقصیر چه آن محل تکلیف نیست - انما النعم فی الذی فی القیظ - التقصیر نیست اگر چه بیداری که بیداری از غلبه  
خواب رفت و چرا که است کرد که سبب خواب بسیار شد مثل پاهای نهد و شیطنج با خنجر و بکار و مشغول شدن که حکم عادت  
فراموشی - و فاذا استی حاکم معلوم او نام منها فایعلمها اذا ذکرها فان الله تعالی قال و انعم الله لعلکم تدرسون - زیرا که هر گاه  
درستی خداست تعالی گفته است و بدو از نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن آن - و اوله

الفصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ - الثانی - روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
گفت - یا علی ثلاث الا توخرها - ای علی سه خدمت تاخیر مکن در بجا آوردن آن - الصلوة او التبت - یکے نماز چون بیانیستی و باید  
وقت آن را بت بدو تا سه وقت تاخیر است و آنست بنون و نیا با اله و غیره روایت است و بعضی گفته اند که این روایت صحیح نیست  
و اول تشعیت است و اللہ اعلم - و انبازة او حضرت - و دوم خیاره و ستم که حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و دیگران





[illegible]











که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاقل که در نماز تحریر و تشاقل که در نماز است آنست که در اعمال دیگر نیز  
تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آنرا مزید میشود و در آن در آورده میشود و در آن تشاقل و در آن فتور و ظاهر آنست که هر دو مسالمة  
در بیان فصل این دو نماز است که چنانچه آن دارد که محافظت کند بر آنها اصلاً و در وقت نه در آن و لیکن بر دو رکعتی  
خبر بدینسان که رابر عمل و با وجود آن اگر چه اندک باشد و عقوبت کند از فاعل این دو صلوٰة و هر گناهی که کرده باشد و السلام  
**و عن ابی موسی** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البدرین و حل الخبث - کسی که بگذارد  
نماز باد و خوش بامگاه راحی و بگذارد بخت را اکثر بر آنند که در نماز فجر و عصر است که در سر و روی روز و واقع انداول و آخر و نفس فجر  
و عشر و بعد از شسته اند و حدیث سابق بود و قوی قول اول است - متفق علیه - **و عن ابی هريرة** قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یأتیون کلیم باللیل و ملائکة بالنهار - در شب یکدیگر فرود می آیند و در میان شما جماعه از فرشتگان و ملائکة  
و جماعه از فرشتگان در روز و از برای منطاب احوال بندگان در پر و شستن اعمال ایشان - و یجمعون فی صلوٰة الفجر و صلوٰة العصر  
و جمع میشوند این دو جماعت یکدیگر در نماز فجر که ملائکة اعمال شب می آیند و ملائکة دیگر بر آن اعمال روز می آیند و در آخر نماز  
دیگر که ملائکة روز راحی بر آن می آیند و دیگران می آیند و در وقت بالا رفتن و پایان آمدن سبک از وجود فضیلت این دو وقت و نماز  
گزاردن در آن این است - ثم یخرج الذین یأتون فیکم - بیشتر ملائکة میروند آن کسانی که شب کردند و در میان شما فیساهم بهم -  
پس می پرسد ایشان را بر و در کار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود - و هو اعلم بهم - و حال آنکه و ستم الله و انما یترک  
با احوال بندگان خود و لیکن می پرسد از برای اظهار فضیلت و مهابت بدان نزد ملائکة که طاعت می کنند بر ایشان نفس و فساد و طاعت  
می کنند و خود را به تبعید و تقدیس و اندامی پرسد از ملائکة شب که عمل در و سبب فضل و افاضل است و در صدق و اخلاص و غیر گفته اند  
که ملائکة شب فضل اند از ملائکة روز و جماعت آنکه شب فضل است از روز می پرسد کیفیت ترک عبادی چه گونه و بر چه حال است  
بندگان مرا - فیتولون ترکناهم و هم یصلون - پس میگویند که شایسته ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد  
و اینها هم و هم یصلون - و ایمم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود - متفق علیه - **و عن حماد بن**  
**القاسمی** - یفتح قات و سکون سین مماله صحابی است و قسطنطینی است از قریس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰة الصبح  
حرفی و مده الله - کسی که بگذارد نماز صبح را پس آنکس و عهد و امان و فرما خدا است - فلا یطعنکم الله من و مده لشی - پس بدینکه  
و غیر خداست تعالی شما را از دوزخ و پیغمبر یعنی باید که کار نکنید بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و موافقه کند شما را بر آن  
یعنی مریخیان را از نماز صبح را که شکست و عهد خدا و خیانت و امانت اولان می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت و امانت  
او کردید البته خدا سبب میکند خدا شما را و نمیتوانید از خدا سبب تعالی گریخت - فانه من یطعنکم الله من و مده لشی - زیرا که بدینکه  
شان این است که هر که طلب کند خدا او را پیغمبر از دوزخ خود می یابد و او را از دوزخ تعالی جاسه گزین نیست - ثم یقیم  
و جهنمی را از دوزخ تعالی او را بر دوزخ - رواه مسلم و فی بعض نسخ المصاحف القسیمی

در شب





الذين ملكت ايها كرم ما قول وبي من بعد ما رواه العشاء يعني تكلم كنفية شهاب عادات اعراب وروايت من اين وروايت نماز نماز كذا  
 ميخوانند وچنانچه نباست كه كتاب وسنت بدان مطلق است پس بظاهر اگر چه نهي اعراب راست بعلية ناكرون وليكن وحققت  
 در مسلمانان راست نهي وروايت ايشان تا غلبه ايشان لازم نياید و از نجا معلوم گردد كه زبان را بايد كه موافق اصطلاح شرع  
 گردد از نكته باخبر زبان زواهل جابليت وارباب اطلاق است و بايد كه با نكته باشد و بعد از آنكه نهي فرمود و علت نهي بيان كرد  
 اشارت فرمود و چنانچه اعراب شهاب را بعهده از راسته تكليم كلام و از انچه قبول خود - فانها تكلم - بضم تاء - سكون عين فتح  
 تاء دوم و سكران و نهي تير تير فتح تاء آن است كه ريكه بركه نهي تا غرض از تاريكي در آورده مي شود بجا اطلاق - بشود  
 شتران كه اعراب شتران را بجا بپوشان شتران شتران و تاريكي ميدهد و شتران كه وقت عشا است باين جهت عشا را عتمه ميگویند كه نهي  
 نكته تاريكي است و بر تير تير كه تاء اين معني ميشود كه اعراب در تاريكي ميگردند و شتران را و اين نام در اين وقت را در  
 زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسيد نماز در اين وقت شروع شد مسلمانان نيز اطلاق ميگردند و نماز عشا را  
 صلاه عتمه ميگویند پس نهي كرده شدند از آن و مكرره داشته شده است بجهت اطلاق جابليت و جهت آن نيز كه عتمه معني تاريكي است  
 و نماز نور است و آنچه در تيميم احاديث عتمه واقع شده است گوئيد كه اطلاق آن پيش از نهي بود و الله اعلم - رواه مسلم -  
**و حسن علي** - رضي الله عنه - ان رسول الله - روايت است از امير المؤمنين علي كرم الله وجهه صلى الله عليه وسلم قال يوم اخذت  
 گفت روزي كه آن را غزوة انزاس خوانند و در تير و چنگ و تير اندازي چهار نماز قوت شد و در آن بيان نماز عصر نيز بود  
 پس آن حضرت از بر اين اظهر از ياد و فصل نماز عصر فرمود و حسب ما عن صلوة الوضوء - منع كردند و باز و شتران كافران  
 ما از نماز صلاه و فاضل از - صلاه العصر - كه نماز عصر است - ما و الله بيوتهم و نبوتهم ثارا - پرگروانند خداست و الله اعلم  
 ايشان را و گوئيد ايشان را با تير و چنگ و تير اندازي عشا است بر ايشان و آخرت پوشيده نماز كه در روز چهارچدين از اراكان نماز  
 وجود مبارك را در سيرة و نماز بذكر و انجا كه گوئيد يك نكته اخيرا حق الله قوت شد كه نماز است و انجا كه نهي است كه نهي است و نهي است  
 متفق عليه - و از اين حديث معلوم شد كه صلاه وسطا نام نماز عصر است و قول اكثر علماء اصحابه و تابعين و ابو حنيفة و اسامه  
 و خرايشان مبن است پس در قرآن مجيد نيز محمول برين خواهد بود و ديگر محال اختلاف نماز و غالباً اختلافي كه در صحابه و تابعين  
 آن واقع است چنانكه در تفصيل آينده بياييش از شنيدين حديث و سنيان آن بود بابتها و خود كه در تاول قرآن كرده بودند و بعد از آن  
 حديث متفقين شد كه نماز نماز عصر است و الله اعلم

**الفصل الثاني - عن ابن مسعود و عمرة بن حبيب** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوضوء  
 صلاه العصر - گفتند اين دو صحابي عظيم مشهور كه گفت آن حضرت صلاه وسطا نام نماز عصر است - رواه الترمذي - روايت  
 كرده است اين حديث را ترمذي و گفته است هذا حديث صحيح و اين حديث را حسن بصرى از سمره روايت كرده و از  
 بخاري نقل كرده كه و گفته است حديث حسن از عمرة صحيح است و حسن از سمره روايت دارد - **و حسن ابى سيرة**

نسخه

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قولہ تعالیٰ - ابوہریرہ از حضرت روایت میکند و تفسیر قول حق تعالیٰ - ان قرآن العجرا  
 کان مشہودا - بدین معنی کہ قرآن مجید کہ مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از روئے بقرآن باعتبار بیرون قرات است از ارکان نماز چنانکہ  
 تعبیر میکنند از نماز بر کوع و سجود مشہود است و اگر از قرآن فجر قرات اورانہ مراد دارند چنانکہ بعضی کرده اند و امام فخر رازی آن از حج  
 نموده است نیز درست است و از اینجا بفضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آن حضرت و معنی مشہود بیرون نماز فجر کہ -  
 تشہدہ ملائکہ لیل و ملائکہ انہار حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند آسمان و فی بزم اعمال شب او فرشتگان  
 روز کہ نزول می نمایند بنین و فرود می آیند بر اسب ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است  
 و لیکن منافات ندارد بآنکہ و تفسیر این کہیمہ این معنی آمدہ و اگر در حق نماز عصر نیز در ویافقہ بود و تفسیر آن نیز ممکن بود - رواہ الترمذی  
**الفصل الثالث - محرم زید بن ثابت و عائشہ رضی اللہ عنہما - قال لا الصلوة الوسطی صلوۃ الطہر - گفت زید**  
 بن ثابت و عائشہ کہ مراد صلوۃ الوسطی نماز طہر است - رواہ مالک عن زید - روایت کرده است این قول را امام مالک  
 و یزید بن زید بن ثابت - و الترمذی عنہما تعلیقاً - روایت کرده است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بعضی حدیث  
 اسناد است از اول حدیث بعضی اہل معنی ترمذی آن را سبب اسناد روایت کرده است و گفته است در جامع خود و قال زید بن  
 ثابت و عائشہ صلوۃ الوسطی صلوۃ الطہر و این قول دو جای است و موقوف است بر این بیان کہ آن را دفع حضرت رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم کرده اند و محرم زید بن ثابت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعل الطہر بالمہاجرۃ - گفت زید بن ثابت براس  
 دلیل آوردن بر آن کہ صلوۃ الوسطی نماز طہر است بود آن حضرت میگزارد و نماز پیشین را در نیم روز و دومین صلوۃ باشد  
 علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عنہما - و یوحد حج نماز سخت تر بر اصحاب ازین نماز سختیست حافظ طحاوی علی الصلوۃ  
 و الصلوۃ الوسطی - شکی باقی نگذیرد ہمہ نماز اخلاصاً نماز کہ فاضل تر است و میانہ است و این دلالت میکند کہ صلوۃ الوسطی  
 نماز است مخصوص بنیاد و نفسیت کہ بواسطہ خصوص احکام کہ در این دو صفت و در نماز طہر موجود است اما نفسیت  
 بجہت آنکہ گفته است کہ بیچ نماز سخت تر از آن نبود و ہر عکس کہ سخت تر فاضل تر چنانکہ وارو شدہ است کہ بفضل العبادہ است  
 آخر ایامی شدہ و آسمانیہ بودن و براس اثبات آن میگوید کہ - وقال - گفت زید بن ثابت - ان قبلہا صلوۃ بین -  
 بدین معنی کہ پیش از نماز طہر و نماز است یکے ہماری و دیگرے میلی کہ فجر و عشا باشد - و بعد ما صلوۃ بین - و پس از رو  
 یرو نماز است بہین صفت کہ عصر و مغرب است و نیز در میانہ روز است پس باید کہ مراد بصلوۃ الوسطی نماز طہر باشد و این  
 دلیل است کہ زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و اینجا بطریق مشہود کہ این قول با جمہاد است چنانکہ گفتیم فافہم - رواہ احمد  
 و ابوہریرہ و - **و عن مالک بن انس بن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما لانا بقول ان الصلوۃ الوسطی**  
 صلوۃ الصبح - و روایت است از امام مالک کہ سمیدہ است او را کہ علی و ابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ صلوۃ الوسطی نماز صبح  
 است زیرا کہ و سے مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حدیثی کہ است میان آنہا - رواہ فی الترمذی









بار و گیر باز اعلام میکنند و تنویب چند قسم است الصلوة فی غیر من النجوم گفتند و در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و تنویب  
 همین است و بعد از آن علمای کوفه و حنفی علی الفلاح حی علی الفلاح اصدات که در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان تنویب  
 چیزهای متعارف ساختند اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب و محل کسب است بعد از آن متاخرین و جمیع نمازها مستحضر شد  
 و مستحسن استند و این اصدات بعد از اصدات است و بدعت است و از امیر المؤمنین علی الحکام آن منقول است و آورده اند  
 که ابن عمر سجدی در آمد و مؤذن را شنید که در نماز فجر تنویب کرد پس از سجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد  
 که بدعت است - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی ابو اسیر ایل الراوی لیس یوذاک القوی عند اهل الحدیث -  
 این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسیر ایل که راوی این حدیث است نیست و  
 همچنین ترمذی نزد محدثان - و حسن جابر - ان رسول الله - روایت است از جابر که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال  
 لبطل - گفت بطل را - اذان و اقامت هر دو در نماز است و چون اذان گویی پس اقامت و هر دو در وقت است و گویا کن - و اذان  
 اقامت فاصدر - و چون اقامت گویی شبلی کن و تنویب گو - و اجمل بین اذان و اقامت و اقامت قدر الفریغ الاکل من کانه -  
 و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردی و طعام بخورند و از خوردن خود - و انشاء ربیع من سجدی -  
 و فارغ گردی و آب نوشنده از نوشیدن خود - و المفقده اذ دخل الفضا رجا جبهه - و فارغ گردی و اذان که محتاج است به قول  
 و فاعلم چون در آید در اینجا براس قضا حاجت خود - و لا تقصروا حتی تروا - و پیغمبر براس نماز فجر و گیر و بگو  
 تا آنکه ببینید یعنی بیرون آمده از درون خانه و در وقت که است که تا چون حی علی الصلوة که باید هر جا است شاید که  
 آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند - رواه الترمذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله - گفت ترمذی  
 نمی شناسم این حدیث را اگر از حدیث عبد الله بن مسعود است که از جبریل و غیره است و استناد مجهول - و مسعود  
 این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن ضعیف اند و بعضی گفته اند که این را حدیث  
 معین نیست بزمین دخول وقت و اجتماع مصلیین و یکس از علما اختلاف نموده در قطع میان اذان و اقامت چنانکه  
 بیاید - و حسن زیاده بن الحارث الصدائی - بنعم صادمه منسوب بصدا قبله است از من صحابی است بهیث که  
 آن حضرت را و اذان گفت پیش و مسعود است در بصرین - قال امری رسول الله - گفت امر کرد و هر آنچه پیغمبر خدا -  
 صلی الله علیه و سلم ان اذن - که اذان گو - فی صلوة الفجر - این امر با اذان در نماز با ما بود - فاذن - پس اذان گفت  
 فار و بطل ان یقیم - پس چون وقت اقامت شد خواست بطل که اقامت گوید - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا -  
 صلی الله علیه و سلم ان اصداد قد اذن - بدستی که بر او صدای یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفته است و هر که  
 قبله بیاید او را بر او اذان قبله بخوانند - و من اذن فهو یقیم - و هر کس که اذان می گوید پس همان کس اقامت می گوید  
 رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه













حمد حق تعالی را بتائید و رحمت مغفوت کرد و وزیر آمد بهت که آن حضرت را بر عرش بستانند و خلعت خاص از حله  
 خضر بپوشانند و اذن و نه که هر چه خواهد بود و هر چه خواهد بود اوست بخوابد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله  
 علیه و آله چیست و صد و سلطان آن مجلس و هر که کسیت است آن چشم و چراغ این پیش و سلطان سیر فرشت  
 متعانی که جبارت به بزرگان بخشید و چشم و ارم که بجا از به فرزند باشتی و الی و عتد - آن مقام محمد که وعده کرده بود  
 بقول تو که در قرآن مجید فرموده است آن بیک یک مقام محمود است که شفاعتی بود مهمی - هر که این دعا بعد از اذان  
 بخواند فرو و حیاتی و شفاعت من و اولاد و قیامت و حق میگردان را اگر چه همه است که این کاران براس مغفرت و نوب  
 و یکو کاران براس رفع درجات امید و شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل شفاعت لازم باشد و شفاعت  
 خاص هر حجتی بزرگ شخص و ممتاز بود و بعضی از علما و محققان این شهادت را نهایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان  
 و شهادت از هر چه شفاعت مخصوص مومنان است پس شهادت شفاعت مشهور شهادت ایمان باشد چنانکه در حدیث من زار  
 قبری و سبب شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم از قضا - را و النجاری - و عن النس - رضی الله عنه - قال کان النبی  
 کف النس و یومئذ یومئذ صلی الله علیه و آله سلم یخیر فی الطلح النجری - غار میگوید و تبارج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و تبار  
 سخت در و ایندن اسپان براس قتل و نسیب عاویست شریفه آن بود که چون بر سر قوسه غارت میرفت در بنگام ناز بار  
 میرفت براس امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید - و کان یستقیم الاذان - و بود آن حضرت که گوش می نهاد اذان را - قال  
 جمیع اذانها مسک - پس اگر می شنید با آن نماز را می استیاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند - و الا اثار - و اگر نمی شنید  
 غارت میکرد که کافرانند پس جود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایتی تفسیر شده است  
 که اگر قوسه اذان گفتن ترک دهند مستحق قتل میشوند که اگر چه منت است اما شهادت اسلام است - فسمع رجلا یقول -  
 پس شنید آن حضرت یکبار می گفت غارت رفتند بود و در آن قوم که میگوید - الله کبر الله کبر فقال رسول الله - پس گفت  
 بنی خرا - صلی الله علیه و آله سلم علی الفطرة - نه طریقه اسلامی تو می و پس ای و ایمان و - ثم قال - لیست گفت  
 آن مرد - اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله - پس گفت بنی خرا - صلی الله علیه و آله سلم خربت من النار - این تاکید است  
 در ایمان او را و معنی آن است که بر آندی از استحقاق آتش یا اگر گناه است کفی و شومی آن در آتش و رانی آخر سیدان  
 می آتی از آن فاهم - فظروا الله پس نگاه کردند بسو آن مرد تا بداند که کیست - فاذا هو راعی مهری - پس نگاه و  
 چو انده بنماست و مهری کسرتیم و سکون عین ذرا - بعد و قصر و غر و فحش و وقع و سکون بر خلعت خزان - رواه مسلم -  
 و عن محمد بن ابی و قاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم من قال صلی الله علیه و آله سلم - کسے که گوید نه گام شنیدن  
 اذان - اشهد ان لا اله الا الله و صلی الله علیه و آله سلم لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ و نیست بالله ربنا و محمد رسولنا و بالاسلام فیما  
 شرح این کلمات در کتاب الایمان گفته است - غفر له ذنبه - آفریده شود در گناه و - یعنی بنماست چنانچه





یافت در صرستانه ثمان و حسین - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحب ربك من راعى غنم يحب ربك من راعى غنم يحب ربك من راعى غنم -  
یعنی غنم است نزد و کسی و راضی است از آن از چنانچه گویند آن - فی رأس شایسته بیل - در سر بندگی از کوه -  
یوزن بالصلوة و تبلی - اذان میگوید براسه نماز هر چند جماعت نداده و میگوید نماز را قبول الله پس میگوید  
خدا - عزوجل - بفرشته گان - انظر وانی عبدی هذا - نظر کنید ایسویس بنده من که این است - یوزن یقیم الصلوة -  
اذان میگوید و برپا میدارد نماز را سیاحت منی - میسر شد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار اواسط است  
قرعوت بعدی - تحقیق آوریدیم این بنده خود را - و انما اقمته - و در آوردم او را در پشت - رواه ابو داود و الترمذی  
و حسن ابن علی - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غلب على كتابه المسك يوم القيمة - سکن بر کتابه مشکات  
روز قیامت - کتیب مشکات کل رگ کتیب گرد و گردون - عید ای حق الله و حق مولاه - یکے بنده که بگذارد حق خدا را  
و حق خدا و بنده خود را و حقیقت آن نیز چون بفرموده مشهور است حق خداست مقصود آن است که طاعت خدا میکنند و بر همه  
الواجب و با کمالیست بر و سبب بیشتر است - و رجل اسم فواوهم بر اصفون - و دیگر هر دو سبب امامت کرد و سبب را و ایشان  
از و سبب راضی از بجهت رعایت احکام و ارکان شریعت و آداب نماز و حکمت قرأت و حسن آن - و رجل بخاری با صلوة  
انفس - و دیگر هر دو سبب که اذان میگوید پنج وقت نماز را - کل يوم و ليلة - هر روز و شب - رواه الترمذی و قال هذا  
حدیث غریب - و حسن ابن علی - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يعفوه مدی صوته - با نیک نماز  
گویند آفریده میشود و او را تا غایت آواز از غنی بر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز تا غایت  
رساند غایت مغفرت یا بد و احتمال دارد که او آن باشد که اگر او گناہان باشند که بکنند این مسافت را که از مکان اذان تا  
تا جایی که آواز میرسد آفریده میشود و براسه او مؤمنی اول است روایت مدعوت - و پیشه کل طب و یابس -  
و گوای میسر بر براسه او هر تر خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما در هر خبر است  
چنانچه در قول حق سبحانه و لا یابس لانی کتاب یسین یا گویند که چون جمادات و نباتات گوای و او نیز حق آن  
بطریق اوسه و سبب - و شاهد الصلوة بکتب له خمس عشرة صلوة - و حاضر آفریده نماز را بسبب اذان و نوبت میشود  
بر او است و پنج نماز چنانکه در عادت آمده است که نماز جماعت افضل دارد بر نماز تنهائز است و پنج درجه و این در حدیث  
راجع افضل اذان است که بسبب جماعت شد و این درجه رسیده - کفر عنه یا بنیها - و پیشه میشود و در گناہان که وقت  
میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است براسه آنها - رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و روی النسائی - و روایت کرده  
نسائی - الی قوله - تا قول و سبب و یابس - و فضل شایسته صلوة را روایت کرده - و قال - و گفته است النسائی  
این زیادت را که - و در مثل این صلی - و در وزن است مثل ثوبی که که نماز کرده است چه در ال بر خیر شریک عاف است  
و ثواب چنی و سبب و ثواب میگوید که سبب جمیع ایشان براسه نماز شده و آنکه مؤمن را ثواب مقدار ثواب است اما

نماز گزاران و گنجان می باشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است و **عمر بن عثمان** بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود و در آن حضرت بر طاعت و پیران بود و در میان حضرت علیه السلام بر در خلافت ابو بکر و در سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و والی گردانید عثمان و جبرین گفتند گفتیم یا رسول الله اجبعتی الامم قومی بگردان و امام قوم من - قال انت امامهم - و من بعدك حضرت تو امام این قومی هستی گردانیدم ترا امام این جماعت - و انت با خلفهم - و اقله کس بخصیص ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال طغنیان کن و تطویل عزت و دیگر ارکان چنان کن که طغنیان بر ثواب و تنگ آیند و جماعت ترک و منهد - و اخذ من و نال ابانته علی اذانه اجرا - و بگرفتند ز که نگیرد و اذان خود اجرت را - رواه احمد و ابو داود و النسائی - **عمر بن عثمان** علیه السلام - رضی الله عنهما - قال قلت لرسول الله - کفایت امام علیه السلام کرد و در این خبر احمد علیه السلام ان قول عند اذان المغرب - این که بخواند نزد بانک نماز شام این و غار - اللهم هذا اقبال لیلاک - خداوند ما این وقت شب است که پدید گردان کن را - و او بار نماز کرد - و وقت شب است و این روایت و او ان و بانک - و این آواز را سه خوانند گان است پس با و ن قومی و وقت آواز است و در روایت و حضرت زکریا و یوسف است - فاعتقنی - و در روایت اشک الک ان حضرتی - رواه ابو داود و الترمذی فی الدعوات الکبیر - **عمر بن ابی امامه** از بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی امامه با بی که صحابی مشهور است یا از بعضی اصحاب آن حضرت یعنی این حدیث را بعضی رواه از ابی امامه روایت کرده اند و بعضی جعل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم که نام صحابی بود - قال ان بلالا اخذنی الاقامه - گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن - فلما ان قال - پس چون گفت - قد قامت الصلوة قال رسول الله - گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اقامه الله و ادعها - بر باد و نماز را خدا و پاینده و ادعها را - و قال فی سائر الاقامه - و گفت آن حضرت در باقی الفاظ اقامت - نحو حدیث عمر فی الاذان - ما نه حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث مبین گشته است - رواه ابو داود و **عمر بن الس** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرو الدعا بین الاذان و الاقامه - رو کرده نمی شود دعای میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آن است که متصل کند تا موافق گردد و حدیث آئینده که فرمود عند النداء - رواه ابو داود و الترمذی - **عمر بن سهل** بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخرین مات من الصحابه بالمدينة - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ثمان لاترون - و حضرت رو کرده اند او - یا گفت - فلما ترون - کم است که رو کرده شوند و قلت نهایت از عدم است - الله ما عند النداء - یک و عاثر و در عند الباس - و دیگر و عاثر و جنگ با کافران - حین می بینیم بعضیها - و در وقت که پدید بعضی از جنگ کنند گان بعضی را و دیگر بقتل و دیگر را بکشند و می کشند و بهم پیچید و جنگ بر و آمده و احاطه می یابند معنی است و تخم بخت یا و حاطه بهم یا و کس و حاطه و روایت است - و فی روایت - و در روایتی بجای عند الباس - تحت الطر - آمده و ظاهر عبارت آن است که زیارت باشد

و باران بر سر می بارید و با شد و احتمال دارد که مراد از وقت نزول مطهر باشد چنانکه در روایت آمده است - رواه ابو داود  
والدارمی الاذان بکر - این حدیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر کرده است این روایت را  
که - تحت اطر - و عن عبد الصمد بن عمرو قال جل - گفت مردی - یا رسول الله ان المؤمنین یصلوننا - بزرگوار  
مؤمنان زیاد میشوند و ما را در آخر ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوئیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا -  
صلی الله علیه و آله قل لکما یقولون - بگو آنچه مؤمنان میگویند و اجابت کن ایشان را - فاذا انتهیت فقل تعذر - پس چون باز  
رسی بخواجه خداست تعذیر نیست - اواده ثوی آن را این زیادت است بر جواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤمن  
بگوید و بعد از آن دعائی کند زیاد میشود و فضل - رواه ابو داود - و این حدیث مستفاد می شود که هر کسی زیاده بخواند  
که ثواب باذن باید بزرگوار است آنکه در مردم مشهور است که نزد رسول اجابت نمی داند و اگر نیست باقی

### الفصل الثالث عشر جابر قال سمعت النبی - گفت جابر بن عبد الله بن جابر

سمعت النبی صلی الله علیه و آله - حدیثی که چون شیطانی می شنود آواز اذان را - و میگوید و در میزد و حتی بگوید بکران و دعا  
تا آنکه می باشد در جاسه و در جابج را بگویند ما و در - قال الراوی - گفت مردی - و الروایة عن النبی صلی الله علیه و آله  
روایة از مدینه نبوی و شش میل است و بعضی چهل نفر گفته اند ماه سلم - و عن علقمة بن وهاب قال فی لعمرو الله - و عن علقمة  
که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم - اذان مؤذن - نگاه اذان گفت مؤذن معاویه - فقال معاویه - قال مؤذن  
این گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن و - حتی اذ قال - تا چون گفت مؤذن - حی علی الصلوة قال گفت معاویه  
الاحول و لا قوة الا بالله فقال - پس چون گفت مؤذن - حی علی الصلوة قال گفت معاویه - لا حول و لا قوة الا بالله فی العظیمین  
و فی العظیمین زیاد کرد - و قال بعد ذلک ما قال المؤذن - و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول الله  
بشیر گفت معاویه پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و آله سلم قال ذلک گفت آن را که من گفتم - رواه احمد و عن ابی هريرة  
قال کما سمعت رسول الله گفت ابو هریره بودم با رسول خدا - صلی الله علیه و آله سلم فقام بلال بن رباح  
که اذان میگوید فلما سمعت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله سلم قال  
مثل یزیدینا و فی الجنة - هر کس که بگوید این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند شایسته است و در می آید بهشت را - رواه  
النسائی - سقی حدیث از براسه بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز از هم می آید چه هرگاه که ثواب است که مثل  
گفته و گفته است این باشد ثواب و در غیر خواهر بود - و عن علقمة بن وهاب - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
بشیر پیغمبر - صلی الله علیه و آله سلم و اذ سمع المؤذن یتم شهادته - چون می شنید مؤذن را که شهادت می گفت - قال - گفت آنوقت  
و انا و انا - یعنی و انا و انا شهادت کردار را صحیح است شهادت می بین است - رواه ابو داود - و عن ابی هريرة  
صلی الله علیه و آله سلم قال من اذن ثقی عشرة سنة و حبت له الجنة - کسی که اذان گوید و از ده سال می در آید و حبت















فانما تقوما علیہ۔ پس سبب بلال یا عثمان در کعبہ را بر حضرت نام و نہ و رانید و چون بکنند و نشوینند نهند۔ و گشت قیام۔  
و در بنگ کہ در آن حضرت درون کعبہ۔ فسالت بلال اجماع حرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را بنگاست کہ بیرون آمد بلال  
با آن حضرت۔ ما ذی صبح رسول اللہ۔ چہ کار کردی؟ میفرمود: علی السلام۔ و درون کعبہ کہ در آمد۔ فقال جعل عمرو بن  
یسارہ۔ پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک سستون خانه را از چپا سستون خود۔ و عمرو بن عن بنیہ۔ و گردانید دو سستون را  
از راستا سستون خود۔ و لکنہ اعمدۃ و راہ۔ و گردانید سستون را در پس خود۔ و کان البیت یومئذ علی سستون عمود۔ و لکنہ  
کعبہ در آن روز بر شش سستون اگرچہ الآن بر سستون است بہت تغییرات کہ در نماز۔ این نماز مبارک واقع شد چنانکہ در کتاب  
تواریخ مذکور است۔ ثم تم علی سبب نماز گزار آن حضرت متفق علیہ۔ ازین حدیث کہ ابن عمر از بلال روایت کردہ معلوم شد  
کہ آن حضرت در درون خانه کہ در آن نماز گزار و از حدیث سابق کہ ابن عباس از اسامہ روایت کردہ است معلوم شد کہ نماز او و وجہ  
تطبیق درین دو حدیث آن است کہ تواند کہ چون در کعبہ درآمد و در راستہ سستون یک در گوشہ بہر حال مشغول شد پس اسامہ آن حضرت  
در گوشہ مشغول بہ عبادت و خود در گوشہ دیگر رفت و از غیر بہر حال مشغول شد و بلال نیز کہ با آن حضرت بود و آن حضرت بعد از نماز  
گزار و پس بلال در نماز دید و اسامہ ندید زیرا کہ او در دو گوشہ مشغول بہ عبادت و غیر نماز سہم و در کعبہ بود و سبک گزار و دو گوشہ  
بود و غیر آنکہ است کہ آن حضرت اسامہ را بیرون فرستادہ بود تا آبے بیار و کہ بدان صورتی کہ در دیوار کعبہ پدیدہ بود و نشویند  
پس تواند کہ نماز گزار در آن حضرت درین فرصت باشد کہ اسامہ بیرون رفت پس شمار اثبات نماز گزار در آن باشد و نقلی آن  
و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة فی مسجدی ہذا۔ یک نماز درین مسجد من  
بہر من لک صلوة میا سواہ۔ بہتر است از ہزار نماز در مسجدی کہ خواہست۔ الا مسجد الحرام مگر مسجد الحرام کہ نماز در وہاں از  
نماز در مسجد من بہتر است تا آنکہ آمدہ است کہ یک نماز در مسجد حرام برابر صد ہزار نماز است و غیر وہاں۔ آنچه بطریق اولیہ  
و موافق مذہب اکثر ائمہ است اینست بخلاف مالکیہ کہ این عبارت را بران حمل کنند کہ نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز  
در مسجد حرام بہتر از ہزار و این بنا بر مذہب امام مالک است کہ قائل است با فضیلت مدینہ از مکہ و چون کعبہ بعد از تسلیم قول با فضیلت  
مدینہ چنانکہ مذہب است آنکہ فضیلت مخصوص درضا عفت ثواب نیست گویند عفت ثواب نماز در مسجد حرام بہتر از مسجد نبوی شہد  
صلی اللہ علیہ وسلم لیکن انواع کرامات و برکات و فیوض و منافع کہ مخصوص مدینہ مطہرہ است و فضیلت آن کافیت غیر فضیلت  
بکثرت عدد است و شرف و فضا است و اسے آن است و تواند کہ یک چیز نفیس تر از صد ہزار بود چنانکہ یک جوہر بعد از ہزار  
از دیں تواند کہ یک نماز در مسجد شریف بہتر است و چون وجہ و وجہ و صلوات علیہ وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد ہزار نماز کہ در مسجد  
حرام باشد و این بحث فاضل کہ مدینہ را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب خاص تر و تحصیل نزدیک کردہ ایم از آنجا باید  
متفق علیہ۔ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن لای فی ثلثہ مساجد۔ سبتہ نشو و بار  
یعنی خیار کردہ نشو و بار سب سے مسجد۔ مسجد الحرام۔ یک کعبہ کہ اور مسجد حرام گویند زیرا کہ صید و قتال و مانند آن













گناه است - و کفار آنها و دشمنان - و پوشیده آن گناه و هر کس که آن را گوید در آن براق است یعنی براق در جایی که او را گناه  
گویند که بگوید آن را می برد و براق و بسمانی و بسمانی بگوید و بنیاد و زمین آب و زمین که از زمین بیرون آید و مانند قمار در زمین است  
آن را براق گویند متفق علیه **و سخن امی** **قر قال** رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت علی رضی الله عنه  
که در اندیشه شد بر من و خود شد و کار را بستم است من که بگویم و خواهد آمد از ایشان - ستمنا و میباید - کار را بستم است  
و کار را بستم بد ایشان - فوجبت فی محاسن اعمالها - پس یافتیم در کار را بستم است - الاذی یطاع عن الطریق - پیدی  
و آنچه از آن کرد از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - و وجبت فی مساوی اعمالها - و یافتیم در کار را بستم  
بد ایشان - انتحاة تکون فی المسجد لا تفرق - آب و زمین که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخواهد که آن را خنجر نکون آب و زمین  
که از زمین بر آید یا از بی - رواه مسلم **و سخن امی** **قر قال** رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم الى الصلوة -  
چون ایستاد و بگوید از شما نماز - فلا یصیق امامه - پس باید که نیندازد آب و زمین پیش رو - خود بخواب قبله - فانما یجاءی الله -  
و در بعض نسخه فانه یجاءی الله - ما دام فی مضلله - زیرا که در بعض مناجات نمیکند و توجه نمی آرد مگر خداست - تعالی را و ادام  
که در جایی که از خود است پس گویا ذات پاک و تعالی و تقابل و محاذی است پس آب و زمین آن جانب را خنجر از خود  
نبود - و لا عن یمنه - و نه بنیاد از چپ است و دست راست خود - فان عن یمنه یلک - زیرا که چپ جانب راست است و فرشته است بزرگ  
عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از نظام رحمت الهی است که غالب است بر نظام غضب یا مملکت است که حاضر خود  
نزد نماز از بر است تا نهد و امام رسول صلی الله علیه و سلم و امین گفتن بر است و دعا - او حکم زائر دارد و وقت نهد که اگر امام کند از راه  
زیاده بر چپ بکشد یا آنرا که همیشه با و است ملازمند که کرام الکاتبین باشند و بعد صیقل عین بسیار - و باید که بکشد که چپ از چپ  
چپ خود - او وقت قدیم - یا بکشد زیرا که خود - فیه ثمنها - پس گویا آن را - و فی رواية ابی سعید خدری قدس سره - و در رواة  
ابی سعید خدری آمده است که بنیاد از زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در چپ بگوید و باید که بکشد که چپ از چپ  
رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی فرضه ان یلم یمینه - آنحضرت گفت و بپای خود که بر خاست از آن - پس  
ایستاد و انصاری - و گفت که خداست تعالی یهود و نصاری را - اتخذا و قورا بنیادیم ساجد - که ساختند گور را بسمانی و چپ از چپ  
مسجد یا متفق علیه - چون گوشت آن حضرت را در قبر ساجد است که بنیاد از ایشان و بسمانی که آن کنند که یهود و نصاری  
بقبور انبیاء خود کرده و بیا گاه ایشان را بر نهی از آن بنین بر یهود و نصاری که بقبور انبیاء را ساجد بگرفتند و این بر وقت  
مقصود است یک آنکه مسجد به طور بر بند و مقصود عبادت آن دار چپا مکرت پرستان بتی بزمند و دوم آنکه مقصود  
و منظور عبادت تعالی در آنند و لیکن اعتقاد بر بند که توجیه بقور ایشان و نماز و عبادت حق و عبادت عباد  
و رضاء و تعالی است و موقوف و عظیم ترست نزد حق از حجت اطفال و سبب عبادت و سبب انبیا و اولیا  
انبیاء او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک است و کفر است و ثانی غیر مسلم است و چپ است آنکه







رواه ابو داود والنسائی والدارقونی وابن ماجه - **وَعَنْهُ** قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَضَتْ عَلَيَّ اجْوَرُ  
 اَمْتِي - عَفْصُ كَرْدٍ شَدِيدٌ مِنْهُ وَمُنُودٌ شَدِيدٌ عَمَلُهُ - اَمْتُ مِنْ كِبَرِ اَنْ تَلْبَسَ بِي يَابِسَةٌ - حَتَّى اَتَّخِذَ مِنْهَا الْوَلَدَ مِنْ الْمَسْجِدِ  
 تَاخُسُ خَشَاكُ وَكَرْدُ خَاكٍ كَيْسِرُونَ مِي آر داور اور اور مسجد و قد می آنچه و چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک  
 و در اینجا اشارت است که مسجد پیش چشم انسان است که از آن یکشتر روحانیت و است از آن پادشاه کتب زلال است  
 از چشم بر حیات معنوی که بدان تیره میگرد و دهر که پاک دارد آن را از آن منظر نظر رحمت و میراب شراب صفت کرد و -  
 و عرفت علی و نوب امتی - و حق کرده شد بدین کنایان است من - علم از دنیا و علم - پس ندیدیم هیچ کس بزرگتر  
 من سورة من القرآن - از قرآن من کردن سورة از قرآن - نوایه - یا فراموش کردن آیه - اوینها از قرآن من نسیم  
 که داد شد آن سورة یا آن آیت هر را پیش فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید است بر فراموش کننده قرآن بعد از  
 یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیان را در کتب مشهوره انداعاد بالله مننه - رواه الترمذی و ابو داود - **وَعَنْهُ** بِرِطْعِ  
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ شَاءَ فِي أَنْ يَطْلُبَ إِلَى الْمَسْجِدِ كَيْفَ يَمُرُّ بِهِ بِنِ اسْمِي كَيْفَ يَمُرُّ بِهِ بِنِ اسْمِي  
 و هر روز که آن را در تاریکی یا مسجد یا - بالنور التام یوم یوم یوم - هر و ششانی تمام در روز قیامت تلخ است بقول حق عزوجل  
 نَوْمٌ تَمَّ جِي بِنِ اِيهِمْ وَبِاِيَهُمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اَتْمِ لَنَا نَوْمَنَا - رواه الترمذی و ابو داود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد و انس  
**وَعَنْهُ** ابْنِ مَسْعُودٍ الْحِزْبِي قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَأَيْتُمُ الْوَلَدَ يَتَجَاهَدُ الْمَسْجِدَ - وَتَقْتَسِمُ بِهِ بَيْنَهُ يَوْمَ  
 که تقسم و تقسم میکنند - جوار و غیر میگردد و از و - و طاعت است و نماز یاد را بجا قیامت نمودن و مرست کردن و جوار و ب و اوان  
 و نماز گزاردن و عبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درین علوم دینی گفتن و اینها علی و اجل قسام تعاهد اند - فاشهد  
 لِمَا لَا يَأْنِي - چون کسی را بپزید که این چنین میکند پس گواهی میدهم و حکم کنید بقطع او را که بپزید من است - **قَالَ** رَسُولُ اللَّهِ  
 زَيْدٌ كَرَّ خَرَّاسَةً تَعَالَى لِيَفْرِيَا - اِنَّمَا اِيَّاهُ مَسْجِدُ اللَّهِ مِنْ اَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ - مَعُونِيْدُ اَوْ سَجِدَ لِمَا كَرَّ كَرَّ كَرَّ كَرَّ  
 آورده است بخدا و روز آخرت - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارقونی - **وَعَنْ عَثْمَانَ بْنِ مِثْلَمٍ** قَالَ كُنْتُ عِنْدَ  
 بِنِ مِثْلَمٍ - يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنْدُنَ لَنَا فِي الْاَسْخَارِ - كَوَسْطُورِي دَه مَارَ وَرَحْمِي شَدَن تَا زَخْطَةُ زَنَا وَخَوَاطِرُنَا بَارِزِيهِمْ -  
**فَقَالَ** رَسُولُ اللَّهِ - **يَسِّرْ** كُنْتُ بَعْدَ خَدَا - **عَلَى** رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَسِّرَ لَنَا مَجِيئِي - **يَسِّرْ** اِذَا مَا بَرِطْلَقِي وَبَدَنَتِ مَا كَسَيْتُ كُنْتُ سَاوِدُ  
 و گویا - و لا آتقی - و نه کسی که خشمی شود و نخورد - لان تصدأ ائمتی الصيام - بدستی که خشمی شدن است من روزه و شستن  
 که بدان شکست شهور طبعی و نفسانی حاصل میشود و خصوصاً در وقت که اساک جوارح و اعضا و قوای از مشغولیت  
 و ناهضیات بان ختم گردد - **فَقَالَ** - **يَسِّرْ** كُنْتُ عَثْمَانَ بْنِ مِثْلَمٍ - **اَنْدُنَ** لَنَا فِي الْاَسْخَارِ - اَنْدُنَ كُنْ مَارَ و سَ وَرَحْمِي دَه  
 بر فتن و زمین و آفاق عالم - **فَقَالَ** اِنْ سَيَّأَتْ اَمْتِي الْجَاهِدِي سَبِيلَ اللَّهِ - **يَسِّرْ** كُنْتُ اَنْ كُنْتُ بَدَسْتِي كَرَّ  
 سیامت است من فتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی فتن و دشمنان در زمین و آفاق عالم

کتاب











کہ مکانات طاعت و عبادت است اما شکر کہ در توحید باری سبحانہ و تعالیٰ وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تابعان و  
رضی اللہ عنہم و موافقان و نصائح باشد ہمہ حال و ہمہ جا محمود و مستحسن است و ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر لب حسان  
کہ صبح وے و کچھ و شمنان وے می گفت و در سجدہ بنسبت بر پا میکرد و میفرمود کہ روح قدس تائید میکند حسان را مادام کہ  
نما صحت و معارفست میکند از غیر خدا۔ وعن البیہق والاشترافیہ۔ و میگوید از فروختن و خریدن و سجدہ و دیگر معاملات  
دنیا ہمہ برین قیاس است۔ و ان تخلیق الناس لومہ کجہ قبل الصلوة فی المسجد۔ و میگوید کہ اگر علقہ کردی شستن مردم روز جمیعہ پیش از  
نماز و سجدہ اگر چه بر اسے مذکور علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نہی چند وجہ گفته اند یکی آنکہ تخلیق مخالف است اجتماع  
مصلیان است و دیگر آنکہ اجتماع بر اسے نماز جمعه کارے بزرگ است کہ تا از آن خارج نشوند مشغول شدن کارے و دیگر غایب  
نماز و تخلیق پیش از آن موافقت از آن است و باین دو وجه نہی مخصوص تخلیق در وقت خطبہ نمائند و ہم آنکہ وقت از نماز  
و تخلیق با اجتماع خطبہ و توجہ بان است و باین وجه را نہی از تخلیق نیز خطبہ باشد و نیز نہی در دو وجه اول تفریح میدهند در

سوم تفریحی۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی۔ و حسن الحی ہر مردہ روحی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا  
را تیم من بیع او تباہ فی المسجد۔ چون بیخیزد کسی را کہ میفروشد یا میخرد در سجدہ بفرمودہ۔ پس گویند۔ لا یرج اللہ تجارکم۔  
سودمند نگردد از خدا کے تجارتے شود اگر کسی تراد۔ و اذا را تیم من تبتہ فی ضلالت۔ و چون ببینید کسی را کہ میباید در سجدہ گشتہ یا  
فقولوا لا ردہ اللہ علیک۔ پس گویند باز نگرداند و بر سبب از آن خدا کے تجارتے مردہ۔ رواہ الترمذی و الدارمی۔ و حسن  
چکیم بن خزام۔ بحکمہ صلی اللہ علیہ وسلم فرما کہ ہر مردہ از عالم بنی آدم است و ولادت او پیش از عالم فیل است پس ہر مردہ سال  
و عمر او صد و بیست سال بود و بیست و یک مرتبہ در اسلام از اشرف توفیق و فضلای قوم است باقی احوال و  
در جای دیگر ثبت یافته است۔ قال ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لیتقادی المسجد نمی کروا و خضرک از طلب قصاص کن  
و کشتن قاتل و مسجد۔ و ان یشد فی الاشجار۔ و از خوردن اشجار در سجدہ۔ و ان تقام فیہ حمد و۔ و بر پا کردن حد با مثل حد  
زا و حد شراب خبر آن در مسجد و باید کہ بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند۔ رواہ ابو داؤد و ترمذی۔  
روایت کرد ابن حبیب را ابو داؤد و در سنن خود۔ و صاحب جامع الاصول فیہ عن یکم۔ و روایت کرد صاحب جامع الاصول  
و جامع الاصول از حکیم بن نسبت ابن خزام و ظاہر کن است کہ در ہمین یکم ابن خزام خواہ بود چکیم از صاحب یکمین  
چکیم بن خزام است و دیگر حکیم بن معاویہ التمیمی است و در حدیث دے اختلاف است و اللہ اعلم۔ و فی المساجد من جابر  
و روایت کرد در مصالح از جابر و ابن در اصول یافته نشده است و عن معاویہ بن قرۃ عن امیر ستاجع  
عالم ولادت او یوم الجمل ذکر کردہ او را ابن عباس و در لغات دریافت بقاوتن را از صحابہ روایت میکنند از ہر خمر و  
و روایت می کنند از وے قتادہ و شعبہ و اعینش و جریضان۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ہاتین التین  
معاویہ بن قرقہ از ہر بن قرۃ بن خزام و شدید را روایت کرد کہ آن حضرت نہی کرد از خوردن این دو درخت۔





مردان را و زنان را پس از آن حضرت کرد و فرمود بفرمود میگویم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این حضرت شامل مردان و زنان را اگر چه بعد از وفات واقع شده چنانکه عادت شریعت است و از اغلب حکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند حضرت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر بنی از حضرت کثرت جمع و توجه گری و این حدیث اگر بعد از حضرت مردان است چنانکه ظاهر است و باین قول است - و همچنین علی بن ابی طالب و اسبج - و حضرت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسان را که میگویند قبور مسجد را یعنی جده بنبرگان بجانب قبور بقصد تعظیم بنیان که گذشت و کسان را که میگویند جبرائیل را بر قبور بقصد تعظیم و فرمود حضرت حرام است اگر چه نه تعظیم بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تعظیم مال و بعضی گویند که اگر آنجا بگذرد مردم باشد یا در سایه سپهر یاغ کاسه میگردانند یا میزنند یا میزنند و در صورت جبران گرفتن بجهت تعظیم بجهت کاسه و دیگر است که قبر در آن منظور نیست - رواه ابو داود و الترمذی و الضعیف و غیره - و بعضی میگویند که این حدیث از جبرائیل و سایر سالکی - گفت ابو امامه که در کوفه از یهودی پرسید که در مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم ای ایستاد غیر - که این از جای بهتر است و این سخن سوال از بدترین بقعه است کما لا شیء - گفت عنه - پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - و قال - و گفت آن حضرت - است حق تعالی جبرئیل - خاموش می باشد تا آنکه باید جبرئیل - مسکت - پس خاموش شد آن حضرت تا آمدن جبرئیل - و جبرئیل - و آمد جبرئیل - علیه السلام فقال - پس پرسید آن حضرت - فقال ما المسمول عننا ما علم من المسائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از قبایع که کدام یک از آنها میرسد و اما از آنها که میگویند یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه یا کدام است چنانکه شما نمیدانید - و گفت آن سالکی - و لیکن میرسد بر هر دو کار خود را - تبارک و تعالی تم قال - پس گفت - جبرئیل - یا محمد انی دولت من الدنوا من نزدیک شده از درگاه خدا نزدیک شرفی که - ما دولت من قطه نزدیک شده بودم در مدت عمر از آنجناب سرگز - قال گفت آن حضرت - و کیف کان - و چگونه بود آن نزدیک تو از الله تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان بنی و بنی - بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور من نور بر روبرو از نور من نور از حجت آن گفت که جبرئیل رفته است آن حاجت طلبانی و جسمانی وجود ندارد و باید نیست که این حجب نسبت بخلق است است نسبت بخالق و حق سبحان و تعالی است محبوب بندگانند زیرا که حجاب فانی است با عی که محبوب است نه آفتاب و حجاب غلظت از خالق و و قسم است نظمائی جسمانی رزقانی روحانی و آدمیان بعضی محبوب اند بر ویت نعم از نعم و بعضی برویت اسباب از سبب و بعضی برویت شرف است مباحثه بهر چه و دیگر حجابهاست طبعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان بقریب محبوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و کرد و بیان محبوب اند بفرهنگ و عظمت و بکبر و جلال و قدس و هیبت بار و همه پرده های خیال و فانی اند بر پرده الوجلل و باطله صفات پرده ذات اند و از این معانی علی قلی هم ازین قبیل است و یکس نسبت بذات اقدس به پرده است و اگر چه نباشد کائنات بهر نور ذات سوخته گردد و هیبت است از پرده گوشت و پوست من و تو و چون پرده برافتد بقوه

مالی و زمین۔ روضہ ازین معنی در اول کتاب نیز گذشتہ است و اللہ اعلم پس جبریل میگویی کہ بنہایت مرتبہ قریب  
رسیدیم و از حق سبحانہ پرسیدیم۔ فقال۔ پس گفت و سے بچانہ۔ منیر البقاع اسوا قما۔ بدترین جہان بازار است۔  
و غیر البقاع مساجد است۔ و بہترین جا مسجد است۔ رواہ ابن جبران فی صحیحہ عن ابن عمر۔ روایت کرد این حدیث را ابن جبران  
از ابن عمر و در اصل کتاب درین موضع یافت است

**الفصل الثالث۔ عن ابی ہریرۃ۔** رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یقیناً  
الوہبیرہ تنیدیم آنحضرت را کہ منیر بود۔ من ہا مسجدی ہا۔ کہے کہ بیاید مسجد مرا کہ این مسجد عظیم الشان و اوضح البیان است و من  
دیگر تابع و سے و فرغ و سے خواہد بود و درین مکہ۔ لم یأت الا بخیارہ لعلہ لعلہ۔ نیاید کہ راست کار نکند کہ خود بیاورد یا بیاورد  
و دیگرے را و نماز و گروہ عکاف نیز بہین حکم دارند و تفسیر علم اہل بیت اظہار فضیلت است و است فہو بہترین و اعجاز ہر فی سبیل اللہ  
پس کن کس در اجر و ثواب بسبب مجاہد نفس چو کہے است کہ ہا و میکند در راہ خدا۔ و من ہا و غیر ذلک۔ و کہے کہ بیاید  
بر اسے کار دیگر جز امر خیر چو کہے و عیبت و عرو۔ فہو بہترین الہی نظر است متاع غیرہ۔ پس کن کس بچوہر و سیت کہ کنی نکرد  
بجانب متاع دیگرے کہ این مردان متاع نذر دو حسرت مخور داین کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس کہ درین مسجد خیر کردہ است  
می بیند حسرت مخور و دو متاع میگردد کہ چرا ازین دولت محروم ہا ندیم۔ رواہ ابن ماجہ و ابی یوسف فی شعب الایمان۔ و ابن ماجہ  
مرسل قال قال رسول اللہ۔ روایت است از حسن بصری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یاتی علی الناس مان۔ علی ہر  
بر مرد و زن مانے کہ۔ یکن چہ نیم فی مساجد ہم فی امر دنیا ہم۔ می باشد گفت و کہے ایشان مسجد ہاے ایشان در کار ہا  
دنیا کے ایشان۔ فلما کما لیسوم۔ پس بخشینی کنند ایشان را تا شکر نشوید یا ایشان اگر چہ غریبی نیکند۔ فلیس لہم معیم جانبہ۔  
پس نیست مرخصے تھے را در ایشان مایستے کنایت است از تیراری حق از ایشان و عدم اعتناء و مبالاۃ با ایشان  
و بر آمدن ایشان از عہد و سے و نہاد و سے والا و سے تھانے منفرہ است از حاجت۔ رواہ ابی یوسف فی شعب الایمان۔ ابن  
حدیث و الایت دارد ہر کراست سخن دنیا و مسجد ہا و اخبار و آثار و در مقام کام و دنیا و مسجد و منہ از ان بسیار آمدہ است و اما  
کہ مردان خود ہر کہ عیبت و لایق باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غش باشد و الایک کلمہ و دو کلمہ کہ درین مرتبہ نباشد  
داخل آن نخواہد بود و در خلق شریف آن حضرت صلعم آمدہ است کہ بعض صحابہ میگفتند بود آنحضرت کہ چون ما ذکر طعام می کردیم  
و ذکر میکرد آن را با ما و چون دنیا ذکر میکردیم و ذکر میکرد آن را با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود و اللہ اعلم۔ و ابن ماجہ  
بن یزید سجانی صحیفہ است حاضر شد حجۃ الوداع را ہراہ پدر خود و عفت سال بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث طیف بنی ہبہ  
یابی عبد شمس۔ قال کنت ناکافی مسجد۔ گفت سائب بود و من خوابیدہ و مسجد نبوی۔ محصنی ریل۔ پس زد و را بسنگ  
مردے۔ فطرت فاذا عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ پس چون بیدار شدم ناگاہ می بینم کہ عمر بن الخطاب حاضر است فقال  
اذهب فاتی ہدین۔ پس گفت عمر برو یا را این دو کس را اشارت کرد بدو کہ نشسته بودند در مسجد و من میکرد و با و از





دری است و عامل عبدو بنی السدغنه برین - قال - گفت ساجد که - ان رجلا اعم قوما من دوسه امامت کرو قوسه را  
 فبقی فی القبله - پس ایماق کرو و جانب شماله اگر و سجده بود و اگر دستهای خود را بر زمین بکشد و اگر دستهای خود را بر زمین بکشد  
 قبله باقی است - و رسول الله - پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - بیدار آن را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا -  
 صلی الله علیه و سلم - مرقوم او را که امامت ایشان میکرد - حین فرغ - هنگام که فارغ شد از امامت - لا یصلی کلمه -  
 امامت کند این مرقوم را بعد از این - فاراد بعد از آن صلی الله علیه و سلم - پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند این  
 قوم را - پس بازو شست و او را از امامت کرد - و چون دستهای خود را بر زمین بکشد و اگر دستهای خود را بر زمین بکشد  
 پیروان او را بگفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - که فرموده بود و امامت کند و دستهای خود را بر زمین بکشد و اگر دستهای خود را بر زمین بکشد  
 آن مرقوم کرد و او را از امامت و پیروان ایشان بقول رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - که یار و رفیق من کرده مارا از امامت  
 کرد و آن فقال نعم - پس گفت آن حضرت که - منم کرده ام - و بعد از آن گفت که - و گمان میبرم که آن حضرت گفت بآن مرد و پیر  
 سبب منع از امامت - آنکه در وقت امامت او بود که - بدرستی که تو ای مرد از آن کردی خدا را و رسول خدا را با یکبار پستی خود را  
 و نماز و سجده بر آن کرد و جانب قبله - رواه ابو داود - و حسن صحاحین بنی قال - و روایت است از معاوی بن  
 جبل که - جئیس عن رسول الله - بازو شست و او را از امامت و پیروان ایشان بقول رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - که یار و رفیق من کرده مارا از امامت  
 یک وقت با او از نماز و سجده بر آن کرد و جانب قبله - رواه ابو داود - و حسن صحاحین بنی قال - و روایت است از معاوی بن  
 انساب را طلوع کرده - فرج بر او - پس هر دو آن مرد از خانه شتابان - و چون به مسجد رسیدند - پس یکبار بر او سجده کردند و او را از امامت و پیروان ایشان  
 فضلی رسول الله - پس نماز کرد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و چون به مسجد رسیدند - پس یکبار بر او سجده کردند و او را از امامت و پیروان ایشان  
 عادت شریف و نماز با او - فلما سلم و قال صوته - پس چو آن مرد از خانه شتابان - و چون به مسجد رسیدند - پس یکبار بر او سجده کردند و او را از امامت و پیروان ایشان  
 مصداق کما انتم - بر جاسه خود با شید و بر جاسه که گفتند که - و چون به مسجد رسیدند - پس یکبار بر او سجده کردند و او را از امامت و پیروان ایشان  
 بگشت آن حضرت از نماز و سجده بر آن کرد و جانب قبله - رواه ابو داود - و حسن صحاحین بنی قال - و روایت است از معاوی بن  
 من خبر و هم شمار که چه چیز بازو شست و او را از امامت و پیروان ایشان بقول رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - که یار و رفیق من کرده مارا از امامت  
 چنانکه عادت بود و بر جاسه که گفتند که - و چون به مسجد رسیدند - پس یکبار بر او سجده کردند و او را از امامت و پیروان ایشان  
 تقدیر کرده شد بر اسس من و خدا خواست - ففست فی صلواتی - پس خواب کردم و در نماز و لغات من نمون گرانی  
 اول خواب که آن را بفارسی بگویی چنانچه فرمود - حتی استقلت - تا آنکه گران شدم و این نغمه صریح است که این  
 رویت در خواب بود و در روایت آمده که فاستقلت پس بیدار شدم و این ولایت دار و بر آنکه بیدار شدن از خواب  
 بود و الله علم - فاذا ابلی - پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم - تبارک و تعالی فی حسن صورت - و زیکو صفته  
 و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - و زیکو صفته





ای مسجد وضع فی الارض اول کلام مسجد است که نماز شده بنا کرده شد زمین نخست - قال مسجد الحرام - گفت بتین مسجد سے  
 کیا بنا کر دیا شد است در زمین مسجد حرام است که کعبه و فطمت است - قلت ثم می - گفت بعد از آن کلام مسجد است که نماز شده شد است - قال -  
 گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصی - بعد از آن مسجد اقصی است - قلت ثم می - گفت بعد از آن کلام مسجد است که نماز شده شد است میان نبی -  
 این دو مسجد - قال ابن الجوزی - گفت چهل سال - ثم الارض لک مسجد - پس از زمین تمام مرزا مسجد است یعنی حکم مسجد  
 دار و کعبه است نماز و رسم چنانکه فرمود - فحیث ما اورد کلمة الصلوة فصل - پس هر جا که دریا بدتر نماز و رسم  
 وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیه - و ریخا اشکال آورده اند که باقی کعبه برای ایم است علیه الصلوة و السلام و بانی  
 بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت و جواب داده اند که این  
 جوئی گفته است که اشارت و حدیث باول بنا نهادن این دو مسجد است و بیت ابراهیم تخمین کسی که بنا کرده کعبه را  
 و نه سیاهان تخمین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که تحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرده کعبه را آدم بود  
 پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نهادند و بعضی از آن  
 بنیاد نهادند ابراهیم کعبه را بنیاد این حجره فلانی گفت که تحقیق یا فتم شایسته براسه این سخن زیرا که این هشتم و نهم  
 الیقین گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را بر و دو کار لغت را بر کعبه و بنیاد بیت المقدس  
 و بنا کردن آن پس بنا کردن را و عبادت کرد و در و دو کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر ظاهر  
 چهل سال بعد بنیاد شد کذا فی بعض الشرح و الله اعلم

**باب السهر تر پوشیدن و عبادت و انجا پوشیدن عورت است که از شره نظر نماز است و درین باب ما روایت**  
 آورده در لباسی که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه کرده است در آن نماز  
 قطع نظر از قدر و جیب و دست و عورت است

**الفصل الاول - من تهرن ابی سلمة -** روایت است از عمر بن ابی سلمة مخزومی قرضی که پیغمبر آنحضرت  
 بود پس از آنکه حجابی صغیر است و لایق و در این جبهه است در سینه تا نیاید از عورت و در وقت وفات آن حضرت متوجه  
 سال بود یاد گرفت از آن حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عهد الملک شته نکست و ثمانین رقی - قال را بیت  
 رسول الله - گفت و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یعنی فی توبه واحد - نماز میکرد و در کعبه جامه کرده است - قلنا  
 به - و رعایت که اشتغال کنند بود آن حضرت بان جامه - فی بیت ام سلمة - در خانه ام سلمه و عورت اشتغال است که نظر  
 است از جامه که بردوش است است از زیر دست دست گرفته بردوش چپ بیند از دو طرف چپ که بردوش چپ است  
 از زیر دست چپ گرفته بردوش راست بیند از دو طرف چپ بردوش چپ و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف  
 بر سینه بر ترقیه است که گوشه ای جامه دراز نباشد و بیم باشند بود اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد





قال - روایت است از انس گفت - کان قرام - کبیر قات تخفیف را بود پروه با یکس رنگین منقش - لعان نشسته - مرعاشه را - شربت بجانب بیتها - پوشیده بود و عا نشسته بان پروه گوشه خانه خود را ظاهر این است که ویوار خانه را بدان پوشیده و فرین ساخته بوده و بعضی گفته اند مثل جمل عروس ساخته بود و بعضی گویند که تناسی که در خانه داشت باین پروه آن را پوشیده زیرا که از پوشیدن ویوار پروه گرفتن آن را نمی کرده اند پس عا نشسته چگونه آن را از خواب نموده باشد و تواند که این حال پیش از منی باشد و الله اعلم - فقال اما انبی - پس گفت مرعاشه را بپوشید صلی الله علیه و سلم میبایست عمارت را که در دو کن و بر دار از پیش پاره خود را - فانه لا يزال تصاد بر عرض لی فی صلوٰی - پس بپوشید که همیشه از نقیضها و عوامی و ظاهر میگردد بر من در نماز من - رواه البخاری - و عن عقیقه بن عامر قال اهدی الرسول الله - گفت عقیقه بن عامر عقیقه که عجمی است که عجمی مشهور است بدین فرستاده شد بر - پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فرج حریر - قماش که از پیشیم و فروج بفتح فاء پوشیده را میضموسه و از خیم قماش که از پهلوی و از چپا که بر لبه سواری کنند و از کفند آن را که بر بود و کلان تر و سه و سه و سه و بعضی گویند دیگر بود - قلبه - پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند بپوشید بود از بر لبه آتال که ظاهر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن باین حدیث است و مخالفه سوق حدیث - ثم صلی فیه - پس نماز گزار و در آن قبا - ثم انصرف - پس باز گشت از نماز - فرمود - پس پوشید آن قبا را از بدن مبارک - نماز عا شدید - شدنی سخت - کار کار ده بجهت که است و از نه آن را - ثم قال لا یلبس بها متیقین - الا ان و شرا و اینست این حدیث باین حدیث متیقین است خصوصاً متروک و متیقین اصلی الله علیه و سلم یعنی اگر چه منع و در وقت و لیکن از مقام غمیت و فضیلت و در وقت و تواند که بپوشد تا به پیغمبر و مقتدر کن باشد و الله اعلم - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن سلمة بن الاکوع قال قلت - گفت سلمة بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و در روزگار بود پاره بیولان میزد و گفتم - یا رسول الله انی جلی صید - من مردی که از شکار میگردد و پیراهن تنهایی پوشم که از ارباب می نباشد تا و بانی شکار با سانی توانم و دید - افاصلی فی التیمیض الواح - آیا نماز کنم در یک پیراهن - قال نعم - گفت آری که بکار نماز و در آن یک پیراهن - و از ره - و نگما کن پیراهن را یعنی بر نه که بپایان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد و زور کوع و جود - و لو بشوکه - اگر چه که کردن و بر سبت بخاری باشد - رواه ابو داود - و این حدیث را ابو داود و باین لفظ - و روی النسائی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن لفظ و دیگر - و عن ابی هریره قال ینمازل بیل - گفت ابو هریره و از آنست که مردی میگردد و نماز را - مسیل از ره - که در از کنند و فروخته است از رخ و راه اصل سبیل و از کردن جامه و فروختن آن تا زمین بطریق ناز و کبر و خصوصیت یا از روی بپوشید احتمال و از از باید - قال له رسول الله - گفت مرا و بپوشید خدا - صلی الله علیه و سلم از سبب فتوحا بر و لبس و ضوکن - قدسب و توحا - پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاز - پس باز آمد - فقال جل - پس گفت مردی که حاضر بود - یا رسول الله مالک امرته ان تپوشها - چه بود که او کردی

















فان لم یصلی بقلب عصابه - پس اگر زیاده چهره - اگر بگردانان را مقابل رو سے خود پسین یا پر که ایستاده کند و صلا سے خود را  
و بخلاندان را در زمین و اگر زمین سخت بود و شبنم یا باران طوفان عذابا بر خشتان خلائقین بود - فان لم یکن مع عصابه - پس اگر  
نباشد با و سے عصابه - فلیخط خطا - پس باید که کثرت خطا - ثم لا یشره ما را ما - این ترانیدان ندارد و او را چهره که بگردد  
پیش او در قتل شمع - رواه ابو داود و ابن ماجه - و اگر خطا کشیدن بخلاف قیاسی باشد اما امر است و بعضی از امتحان  
شماخ امیران قائل شده و نزد اکثر شماخ و از و الاک خطا میسر است و امام میگویند خطا لیس باشد و شافعی نیز در قول جدید  
آن را نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب صحیح است و معتدل است و معتدل در حدیث است اعتبار ندارد و ابوعبید  
متنیر و هر فی نه مختار صاحب دایره فزین است و شماخ این امام گفته که حدیث او صحیح است با تابع و فی الجمله و در حدیث  
هم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع اشتباه و در این از این حدیث و بعضی از شکل بال معتبر است و نزد  
بعضی طویل بجانب غیر و نزد بعضی بر عرض بینا و شماخ قول بلال است که درانی حدیث شیع و حسن سهل ابن ابی حمزة شیع  
حاکم و سکون شامه صحابی معتبر است و ولادت و در حدیث شامه از حدیث است انصاری است مات فی اماره معاویه و او  
جید صریح است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اهلکم انی سیرة - چون نماز گزار و سیرة از شماخ و سیرة  
علیهین منها - پس باید که نزدیک بایستد از سیرة و اما مکان سجود - لا یطیق الشیطان علیه علو - تا نبیند شیطان بر و سے نماز و سے  
او سیرة و قدرت یافتن بر آن چه گردد و در باشد از سیرة استمال هر روز در و خطور آن در و سیرة می افتد - رواه ابو داود -  
و حسن مقداد بن الاسود قال ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اهلکم انی عود - گفتند مقداد بن عود من آن حضرت را که میگوید  
نماز هر چه - و لا عود و لا شجرة - و نه سیرة و نه درخت - الا حبل علی حاجبه الامین او الایسر - اگر آنکه میگوید  
آن را بر او و سے رست خود یا بر و سے چپ خود - و لا یسر و لا یسر - و قصد نمی کرد و مران را قصد کرد و فی رست که میان و چشم  
و سے افتد بلکه میل میکرد و از و سے از چپ و مشابیه و عباد و عنام و کمال ترزه از آن اگر چه از و سے ظاهر باشد رواه  
ابو داود - و حسن القسطل بن عباس رضی الله عنهما - قال اما رسول الله - گفتند فضل بن قاص و کون ضا و حجة نام برادر  
ابن عباس است آمد مارا بر چرخ خدا - صلی الله علیه و سلم و حسن فی با و یثنا - و بودیم ما و بادیه که مارا بود - و معده عباس - و عسیر  
آن حضرت عباس بود و عسیر را رسم است که از شهر بر آید و در با و یثنا و سیرل - سازند و چند گاه آنجا بگذرانند و هر چه بماند  
معین و حاجت مخصوص است که در آنجا باشد پس از حضرت و بادیه که این است عباس را بود آمد فصلی فی سحر - پس نماز گزار و در سجده  
که - پس من دیدم سیرة - نبود پیش آن حضرت سیرة از و یثنا و عسیر و آن را چای معلوم شد که سیرة نهادن و از سیرة نیست بلکه  
هر چه سیرة است اگر گذرگاه مردم بود - و حارة و کلاب - و خر که مارا بود و سیرة بود - تعبیر آن بن دید - از یثنا کردند  
پیش آنحضرت و نماز و عسیران افتد تا و یا - نماز ای نزدیک - پس آنکه در پشت آن حضرت آن و یثنا و کلاب یا رسته مانده است  
یا بر - و سیرة - رواه ابو داود و النسائی صحیح - و حسن الی سیرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یطیع الله



فقال له رسول الله - پس گفت مرا و را به غیر خدا - علی الله علیه و سلم و علیک اسلام ارجع فصل - باز گرد بمحلای خود  
پس بگزار نماز را - فانک لم تفعل - زیرا که بدستی نگذاشته نماز را - ارجع - پس بازگشت آن مرد - فصلی - پس باز بگزار  
نماز بار دوم جهان طریق که گشت گزارده بود - ثم جازع سلم - بیشتر باز ایس سلام کرد - فقال پس گفت آن حضرت - و  
علیک السلام ارجع فصل فانک لم تفعل - باز گرد ایس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگذاشته - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد  
در کرت سوم - اوفی الی بعدی - یاد کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - یعنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله - کار  
را که بگویم بزارم پس آن حضرت تعلیم کرد او را نماز تعلیم نمود و بعد از آن قبله را نیز بران افروید که همه در و قریب ترین شرایط است -  
فقال - پس گفت آن حضرت - اذ انت الی الصلوة فابسط الوضوء - چنانچه خواهی که بایستی بر آن نماز ایس کمال و تمامه بجا  
کن و فموا - ثم استقبل القبلة - بیشتر رو به آن جانب قبله - فکبر - ایست بگو - ثم اقم ایما یتسکک الی القرآن - ایست بخوان  
آسان و آوده گرد و آنرا آن که با است و محفوظ است - ثم رکع حتی تطمئن را کما - بیشتر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری و رکع  
ثم ارفع حتی تستوی قائما - بیشتر بر و ایست و رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اجهدتی تطمئن را کما - بعد از آن چه کن تا آنکه  
آرام گیری و در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - بیشتر بر و ایست تا آرام گیری و در نشستن - ثم اجهدتی تطمئن را کما -  
باز بجهت کن تا آنکه آرام گیری در بخت - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - بیشتر بر و ایست تا آنکه آرام گیری در نشستن را کما -  
استراحت گویند و در و شافعی است که بعد از سجده نشینند و بعد از آن بر ایست که است دوم بر خیزند - و فی رواية - و در  
بواسطه بجا که این عبارت که - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - این چنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - بیشتر بر و ایست  
از سجده دوم تا آنکه ایست بایستی یعنی بر ایست که است دوم و درین روایت ذکر طبع استراحت نیامده و سخن در طبع استراحت  
در حدیث دوم و هم الکن بن الحویرث بن یزید - ثم فعل واک فی جهاتک کلها - بیشتر بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه  
و باین حدیث استمدال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف و غیره طریقت و رکوع و سجود و قیوم و طبع اگر آن حضرت  
یعنی گردان نماز و در و و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان و نصیحت است که فعل با تنافس  
آن شافعی و باطل گرد و و طبع باین در رکوع و سجود و تمام اینها و بعد از آن است نه فرض و قیوم و طبع سنت و ایشان  
توسیع این حدیث باین گفته که مراد از شافعی صلوة نفی کمال او است بدلیل آنکه در آخرین حدیث بروایت ابی داود و ترمذی  
و نسائی آمده است که آن حضرت علی الله علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن  
نقصان کردی از نماز خود و این نشان و جو به حدیث است که فعل به آن ناقص و تمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز  
آن مرد را بر ایست آن بود تا به کبر است و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بود پس هم از  
اول شرح کرد و از آن باز داشت و گفت شافعی آن را که به فرائض نماز گزارد و الله اعلم و عن عایشه  
رضی الله عنهما قال رسول الله - یومئذ یخیر خدا - علی الله علیه و سلم یستفتح الصلوة بالتلبیه شروع میکرد نماز را با تلبیه









علی و قسطنطینی رضی الله عنهما نیز عدم رفع رویت میکنند و اگر بفرمایند و بود و بود عدم رفع راجح است با نکرده از جنس سکون است که در سبک  
بحال صلاوتیکر خضوع و خشوع است و کلام درین تمام واضح است جمیع از آن در شش سفر السعاده ذکر کرده ایم و الله اعلم و حقه الله العالی النبی  
صلی الله علیه و سلم بیلی - و بعد از مالک بن نویره است که در آن حضرت را که نماز میگزارد - فلو اکان فی وتر من صلوٰۃ پس  
چون بود و طاق از نماز خود انبیا بعد از یک رکعت و یک رکعت - کم فیض جمعی است و قاعده - علی است تا برابر می نشست یعنی به  
مهر نشستن از سجده می نشست پس از آن پنجاست - رواه البخاری - و این جمله اشهر است که شافعی بدان قائل اند  
و نیز دایمان سنت است که نیست آن کیفیت جلوس و رقعده او است و بعد از جلوس بعد دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند  
و نیز امام ابوحنیفه و امام محمد و سنی و ثمالی را آن اشهر است و در حاجت بود که بر سرین و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق  
و سنت و تمسک امام شافعی این حدیث است و ترجمی گفت حدیث مالک بن نویره حسن صحیح است و عمل بر سنت  
نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما انتی دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترجمی آورده که گفت بود رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم پنجاست بر صند در قیام یعنی بکشد و اگر بعضی طرق این حدیث ضعیف است و لیکن جمیع الاصل  
که اقبال شیخ ابن الکمام و ابن الشیمیه از ابن مسعود آورده که در آن پنجاست و نماز بر صند و ترجمی خود بکشد و از علی  
و محمد بن عمرو بن البرکثیین آورده در آن همان بن ابی عباس آورده که در آن پنجاست از اصحاب را چون بر می داشتند سر را  
از سجده دوم از یک است او است و تا در آن پنجاست بنحی که بود و در آن پنجاست و دیگر اخبار و آثار و درین باب بسیار است اگر  
بعضی حدیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود - **و من وائل بن حجر** را می بینی  
روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از آن که میمن بود و در پیش آن حضرت میفرمود و احوال او در جاسه و دیگر نوشته  
شده است که در آن وید پیغمبر صلی الله علیه و سلم پنجاست بر زمین و فصل فی صلوٰۃ - بروایت هر دو دست خود را نهنگاسه در آن  
در نماز - و کبر - و کبر بر آورد و در جمیع مسلم بکشد و او است - ثم التفت ثوبه - بستر پیچید و در گرفت و دستها را بجا آمد خود ظاهر است  
که بر او پیچید و در آورد و بعضی گفته اند که در آن آوردن دستها است و در استین گفته اند که شاید بجهت سختی سه با بود - ثم وضع  
یدیه العنی علی الیسر - پیچ نهاد و دست راست خود را بر دست چپ نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیها است  
میان ائمه الامام مالک که نزد او است ارسال است با جواز وضع و لیکن نزد امام ابوحنیفه و بروایت از امام احمد و زبیر بن  
همد و نرو شافعی برابر سینه نمی بالاتر از ناف و بر و استینه از آن پنجاست خود از پیرایه نه یا برابر سینه و احادیث در  
هر دو آمده و گفته اند که درین باب واضح است هر چه کند درست است و آنچه تشیق است نهادن دست راست بر دست چپ  
بر چپ و در زیارت یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه نمود و عقاد درست در  
شاید احتیاط کرده و آن سخت سه است فلما اراد ان یسجد یسجد و یسجد که گوید کند - ثم یسجد من التوب -  
بیرون آورد و در دست راست را از جامه - ثم رفعها و کبر فرفع - پیچ برداشت و دستها را بکشد و بر کوع رفت

وإنما يعلمون شيئا من ذلك وقت برؤسهم وتكبيرهم من الصلاة وأستين بيرون أيدأورو فلما قال - پس چون گفت  
سمع الله من محمد رفع يديه - بر داشت هر دو دست را - فلما سمع محمد بن كنفية - چون سجده کرد و سجد کرد و میان هر دو دست  
اینی سر را در وقت سجد میان دو دست داشت - رواه مسلم - **وعن سهل بن سعد** عاصي مشهور است آخر من مات  
بالسنة قال كان الناس يومئذ ان يضع الرجل يده على راسه في الصلاة - بود اندر دم که امر کرده میشدند بنهاندان  
مرو در دست است را بر ذراع چپ و نماز یعنی در دست بر ذراع چپ و دست بر دست یا بند و دست می نماز را باز و دست  
بر ذراع و این میشد که بر ذراع نهادند بر دست نهاده نشود و قد ربل الفاتحي است و امرأة را نیز همین حکم است - رواه

النجاشي - **وعن أبي هريرة** قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قام إلى الصلاة -  
چون می ایستاد نماز - بکبر می گفت در وقت که می ایستاد و مرا بکبر می گفت - ثم بکبر حين يرتك - بعد از آن که بکبر  
می گفت در وقت که بر کوع می رفت - ثم يقول - استمرى غنى - سمع الله من محمد حين يرفع صلاته من الركعة - در وقت که بکبر  
استخوان رشت خود را از رکوع - ثم يقول وهو قائم - استمرى غنى - ربا لک الحمد کبر - بکبر  
می گفت - حين يركع - در وقت که فرو می رفت یعنی بر سجده - ثم بکبر حين يرفع رأسه - بکبر می گفت در وقت که سر بر می داشت  
یعنی از سجده - ثم بکبر حين يسجد - بکبر می گفت در وقت که سجده دوم می رفت - ثم بکبر حين يرفع رأسه - بکبر می گفت در وقت  
که سر بر می داشت از سجده دوم - ثم يقول ذلك في الصلاة كلها - بکبر می گفت در وقت که سر بر می داشت و نماز همه نماز حتی یقضيها تا آنکه دور  
می کرد و تمام می کرد نماز - و کبر من يقوم من الفاتحة بعد الجهر - و کبر می گفت در وقت که می ایستاد از رکوع است از  
قعدة او و برین حدیث ذکر کبر است درین اوقات و اسرار در رفع یدين - تنفق عليه **وعن جابر بن عبد الله**

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل الصلاة في الغنوة - بهترین نماز آنست که در وقت غنوة است  
و غنوة یعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و کبر و سجده و سر را اینجا قیام و سجده اند و این معلوم شد که مثل قیام نماز  
فصل است زیرا که در وقت غنوة و طاعت بیشتر ظاهر تر است و نماز استقامت است که قیام در نماز فصل تر است  
باجز و این حدیث تمسک طائفة است که نیگویند قیام فصل است و نیز ذکر است که در قیام است قرآن است و قرآن فصل است

از سبب و در سبب غنوة و این حدیث در سبب غنوة و این حدیث در سبب غنوة - رواه مسلم

**الفصل الثاني - عن أبي حميد الساعدي** قال في عشرة من أحباب النبي - گفت ابو حميد در میان ده کس از احباب  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم انا اعلم بالصلاة النبي - من و انما تريم در میان شما بعبادت نماز که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گزارده و از اینجا  
معلوم میشود که اگر کسی دعای علمیت کند حکم واقع بر آنست صلوات و بی نه بفرض نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن چهار  
از صحابه که پیش ایشان این دعای کرد - فاعرض - پس چون دعای کرد و انما تری عرض کن بر او ظاهر کن آن را با اینیم  
که صحیح است و دعای تو - قال كان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا قام إلى الصلاة رفع يديه حتى يركع



تکبیر - چون می ایستاد براس نماز بر پشت برود دست را تا آنکه باز برگردانید آنها را برود و روش خود - ثم تکبیر - بپیکر تکبیر است  
این حدیث صریح است در تأکید بر تکبیر از رفع یدین چنانکه مذکور است - ثم یقرأ - بپیکر قرائت یکبار - ثم یتلو - بپیکر تلوین  
یدیه حتی یخافوا می بماند تکبیر - بپیکر تکبیر است هر دو دست را تا باز برگردانید برود و دست را برود و روش خود - ثم  
یرکع و یضع راحته علی رقبته - بپیکر رکوع یکبار و دست نهاد بر دو کتف دست خود را بر هر دو زانو خود - ثم یعتدل - بپیکر  
اعتدال یکبار و در رکوع و در قیام عند الیکوید که - فلا یصلی - لا یصلی - یعنی با وضو نماز یکبار و کسر با کسر باشد و در رکوع  
بضع بضم یا و سکون قاف و کسر لون پس پایان نمیکرد و بر پشت یکبار بر او ایستاد پشت و سر را او - له  
انست کاعمالی فی طینان و از دنیا پاک در طبعه میان مرد و سوره و طبعه استراحت خواب گفت - فلا یصلی - لا یصلی -  
جدوا زنده و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم و ابویوسف و در فضیله بی تحقیق است که در شرح ذکر کردیم  
ثم یرفع رأسه فقول - بپیکر بر می داشت سر خود را پس میگفت - سمع الله من عبده - رین دینت ذکر بنا که از پشت - ثم یرفع  
یدیه حتی یخافوا می بماند تکبیر - بپیکر بر می داشت هر دو دست خود را از نوها با اعمال تمام - ثم یقول - بپیکر می گفت - الله اکبر ثم  
یسوی الی الارض ساجدا - بپیکر می افتاد سجده زمین براسه سجده - فحاجفی یدیه عن جنبیه پس در می داشت هر دو دست خود را از  
هر دو پهلو - بضع اصابع رقبه - و دو تا یکبار و انگشتان هر دو باز چنانکه سجده است انگشتان بجانب قلبه بود و بضع اصابع  
سجده است کردن انگشتان با سه وقت نشستن و اهل زمین کافی الصراح - ثم یرفع رأسه - بپیکر بر می داشت سر را - و ثقی  
رجله الیسر - و دو تایی کرد یعنی می گسترانید با سه سجده خود را بپیکر عظیم - پس می نشست بران - ثم یعتدل - بپیکر می نشست  
موقفا - بپیکر اعتدال و طینان یکبار و درین نشستن تا آنکه باز برگشت هر سجده و در با سه سجده - و در با سه سجده تمام معتدل  
است و این تا یکبار معتدل میکند ثم یتکبیر سجده یکبار یعنی تکبیر خیار از زمین سابق معلوم شد - ثم یقول - بپیکر می گفت - الله اکبر و رفع  
و بر می داشت سر را - و یثقی رجله الیسر - و دو تایی کرد با سه سجده خود را بپیکر عظیم - پس می نشست بران - بپیکر می نشست  
استراحت - ثم یعتدل - بپیکر می نشست - حق یرجع کل عظم الی وضعه - تا آنکه باز برگشت هر سجده و در با سه سجده خود - ثم  
یتنفس - بپیکر تنفس است - ثم یسجد فی الرکعة الثانیة مثل اولها - بپیکر می کرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت اول  
اکثر آن است از جهت عدم احتیاج - ثم اذا قام من الرکعتین - بپیکر چون می ایستاد بعد از دو رکعت از قرائت تشهد و ذکر  
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که ملائی داود و او را که باید - کبر و رفع یدیه حتی یخافوا می بماند تکبیر - بپیکر می نشست  
هر دو دست را تا نهال و روشش - کما کبر عند اقلع الملوحة - چنانکه تکبیر گفته بود اول تر و شش - و کبر و رفع یدیه - ثم یسجد  
بپیکر می کرد از آنچه ذکر شد - فی البقیة صلوة - در باقی نماز خود - حتی اذا کان فی السجدة السی فیها السلام - تا آنکه چون می ایستاد  
ویم از رکعت که بعد از دو رکعت است و در دو سجده سلام است - اخرج رجله الیسر - بیرون می آورد با سه سجده خود را - و یثقی  
رجله الیسر - و می نشست بر سرین بر جانب چپ - ثم یسلم - بپیکر سلام میداد - قالوا - گفتند آن صحابه

که نیا این ایشان گفته بود که من و انا ترسم نماز آن حضرت - صدقت - راست گفتی - بگذر امان بپیشی - همچنین بود آن حضرت  
که نماز میکرد و ظاهر این عبارت - دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم با این تفصیل مذکور بودند پس دعوی علمیت از بابی محسوسه  
رضی الله عنه درست نیاید پس حمل بر آن باید کرد که تقدیم ایشان را بر او بجهت و توفیق بخیر است و الله اعلم - رواه ابو داود  
والداری و روحی السرمی و ابن ماجه معناه - وقال المزدی بن ابراهیم بن حسن - و این حدیث در سطر السعاده از شیخ ابن  
حبان و مسلم نیز روایت کرده است - و فی ردایه لابی داود من حدیث ابی حمید - و در روایتی درانی داود را از حدیث  
ابی حمید این چنین آمده که - ثم کن موضع یدیه علی کتبه - پس هر کج که کرد پس بنهاد بر دو دست را بر هر دو زانو خود - گانه  
قالبی علیها - گویا که دست چپ گیرنده است بر دو زانو - و در یدیه - و در دست بر دو دست را و توفیق کرده آن را یعنی در  
گردانیده فقیهین را از پهلوی با گویا که فقیهین مشایخ بزرگ هستند و با او مشایخ بدان که بر آن زده گفتند چنانکه گفت - فحاشا عن حمید  
پس در وقت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود - وقال - و گفت - ثم جرد - پس سجده کرد - فاکن الفه وجهه الارض - پس  
تمکین و ثابت گردانیدنی خود را و پیشانی خود را بر زمین از جای معلوم بشود که سجده به پیشی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت  
نیز بمنزله توطیعت می کرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بر آن و اگر چه یکی از این اقتضا کرد جایز است نزد امام بخوبی  
انکار و رد - و بر و استیجابی نمیکرد و نه در وضو و صلا حلیه عازم بود و در حدیث آمده است که سجده بر پیشانی و بر دست  
به جهت استخوان روسته و پوست و در زانو و و پا - و در حدیث صحیحین و کاسه روسته پیشانی واقع شده و تحقیق آن  
در بابیست و باید - و شیخ یدیه عن حمید - و کاسه در وقت هر دو دست خود را بر پیشانی فقیهین را از هر دو پهلوی خود - و وضع  
بفیه خذ و بلیه - و نهاد هر دو دست و بر برابر هر دو و کفش خود - و فرج بر زمین - و کشاده کرد میان هر دو زانو خود - غیر حال  
بطرفه شش من و فخریه - یا از نهاده کفش خود را بر خیزد از دوران خود - شی فرج - تا آنکه فارغ شود از هر دو سجده - ثم باس  
پس نه نشست - فافترش رطله الیسیر - پس بگسترانید پاسبی خود را - و اقبل بعد الیه منی فلیکته - و پیش و نشست  
و پشت پاسه راست بر کتبه خود در این سطره استاده و نشستن او است - و وضع کتفه یعنی شستار کتبه یعنی - و نهاد و کتفه است  
راست را بر زانو - و کتفه الیسیر علی رکبت الیسیر - و کتفه دست چپ را بر زانو - و کتفه چپ خود - و اشار  
با صبه یعنی کتفه - و اشارت کرد در وقت اشهدان لا اله الا الله تا گشتند خود که سجده است بر و نشستن آن و فقیه زمان  
در اثبات سجده با گشتن که تقارن با گشتن نیست و او را سجده از آن گویند که سجده و رقتا یعنی شستار نام آید و عرب در وقت  
و شستار اشارت بر آن اند و این اسم بابیست است و در اصطلاح آن را سجده و سجاده گویند که در وقت تسبیح و توحید بطلب آن  
گفتند و درین اشارت چنانکه اشارت است - فتوحید باری تمام است و تسبیح سبب شستار از غیر است که اقبل منی خرجه  
و در روایت دیگر را بی داود را این چنین آمده که - و اذا تقدم فی الركعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت بر پاسه  
تشریف او - قدر علی بطن قدم الیسیر - می نشست بر کتفه پاسه چپ خود - و نصب الیه - و اب تاده می کرد پاسه



صلیک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - و از قعر راسک - و بر داری سر خود را  
 یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الی منافعها - تا آنکه باز گردند استخوانها به پشت بسوسه بند باشد خود  
 و جابا باشد خود - فاذا سجدت فکن لیسو و پس چون سجده کنی پس قرار کن در ایمنان کن بر اسب سجود - فاذا اقمعت فاجلس علی  
 فخذک الیسر - پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر آن خود یعنی قدم چپ خود را احتمال دارد که این را بعد از هر دو  
 سجده بگوید پس راو علیه استراحت بود و احتمال دارد که راو سجد و اشتن از سجده او سبب باشد و بر هر تقدیر اختصاص است و بنا  
 کلام کرده - ثم اخرج ذلک فی کل رکعة و سجدة - پس هر گاه این مذکور را در هر رکوع و سجده - یعنی الطمین - تا آنکه قرار و آرام کنی در رکوع  
 و قعود و سجده و طمین و طمین و طمین این اخطا مصاحیح است و رواه ابو داود و معنی طمین بر واپس گردان را بود و باز که طمین  
 و سوسه التمرندی و النسانی معناه - و مضمون این حدیث مضمون همان حدیثی است که در اول باب گذشت با اختلاف  
 که در بعضی الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد - و فی رواية الترمذی - و در رواستیه مرتضی را  
 این چنین آمده که - قال - گفت آن جناب بر اسب تعلیم آن مرد - او اقمعت الی الصلوة فتوجهت و چون خواهی که بایستی بسوسه  
 نماز پس در وضو کن - کما امرک الله - چنانکه امر کرده است ترا خداست تا سبب سجده شود - ثم اشترط - پس تراوان گو - قائم -  
 پس قائم گو و بعضی از شهادت شهادتین را و در شهادت آن بعد از آنکه در وضو و طمین کنی و از اقامت بر پا داشتن  
 نماز گردان آن - فان کان حکم قرآن - پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقدار سه از قرآن - فاقرا - پس بخوان - والا -  
 و اگر نباشد با تو قرآن و یا و نداری چیزی از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خداست تا سبب را - و کبره - و کبره بگو و بزرگی یاکون  
 او را - و الله تلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یا ندانسته باشد یا ندانست که بگوید و لا اله الا الله  
 و الله اکبر بجا قرآن بخواند چنانکه کسی یا آن آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت داد که قرآن را نشد ذکر و تسبیح و تلیل بگوید  
 و نیز بعضی از شافعیه نیست ذکر بکن بعد آیات فاتحه الکتاب که سبقت اند و ظاهر آن مرد نیز در مسلم بود و نیز از احکام و تراجم  
 به تمام تمام نوشته بود و از اینجا بود تفصیر و در او اسب نماز که مایه بیخی - ثم اخرج - پس بر رکوع رو - و حسن العمل علی این باب  
 اسن او را و عباس است او را مناصب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبد الله و فاطم و زمان میگویند  
 عمر و طاعون عمو اسب شمان عشر و بعضی گفته اند گفته شده یوم الیموم سنه خمس عشر و الله علم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 الصلوة ثلثی یعنی نماز ثلثی آن است که دو روز در چهار رکعت و دو روز در دو رکعت و امام شافعی باین اند کرده است و نیز امام ابو حنیفه  
 چهار چهار رکعت افضل است در روز در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو روز در چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی  
 این حدیث است و دلیل صاحبیه قیاس بر تراجم و امام ابو حنیفه میگوید بصحبت رسیده است که آن حضرت بعد از نمازها کیفیت گزارد  
 و در صلوٰۃ منجی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دست ترمیمه و بر عبادت که در وقت شستن بیشتر  
 فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دو گان دو گان است محمول بر آنست که نماز ثلثی و نیز ثلثی یک رکعت است و سه رکعت ثلثی باید گزارد









شدن طلب میکند بخواند و نوبت گذشتہ و فقط و عصمت از گناہان آئندہ تخصیص بجایہ سفید بختی مبالغہ در تفسیر است  
 کہ فلور و نس و روسے بیشتر است اگر چہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مملو است آدمی را در بران - اللهم غفر لخطایا -  
 خداوند بخیرت تو گناہان مرا که کرده ام - یا ماک و البی و البی و - یا ب و برت و ترا اشارت است با ترا مع طهارت و اقسام مغفرت است  
 و مبالغہ و فسل و تفسیر است و بیج بسکون لام و بر و فتی را - متفق علیہ - **وعن علی رضی اللہ عنہ** - قال کان ابی بنی - گفت  
 امیر المؤمنین علی بود بمغیر - **حمدا للہ علیہ سلم** از اقام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز - و فی روایتہ - و در روایتی بجایہ کلام  
 از اقام الی الصلوة این عبارت آمده است کہ - کان اذا افتتح الصلوة - بود آنحضرت چون شروع می کرد در نماز - کبر تم غلام  
 بمغیر می برد و در پیش میگرفت - و جہت و جہی لغز می فطر الصلوات والارض - اوست آورد و بسوسے کسی کہ شکافہ و از عدم  
 بوجود آورده آسمانها و زمین را - حنیفاً مسلمان و برست وین مائل از باطل بحق - وانا من الشکین - نویتم از کافران  
 انبا زلفندہ جسرجی راجع در عبادت - ان صلواتی مکتبی - بدرستی کہ نماز من و عبادت من - و محیای و مٹائی - و زندگی  
 من و مردن من اللہ رب العالمین - سر خدا سے راست کہ پروردگار جهانیاں است - لا شریک لہ - نیست انبا زلفندہ  
 و در بوجہیت و مستحق عبادت - و بک اوت - و توحید و انحصار و در سے آوردن بسوسے حق و کرده شدہ ام  
 وانا من المسلمین - و من از جماعہ اسلام ازندگان و ائمال و تسلیم نمائندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان اسم حق راجع  
 از شری و چہ امر آدمی و در روایتی چنانکہ در فصل ثالث ہاید - وانا اول مسلمین - و من اول مسلمین - نم و کلمتہ اندک این  
 مخصوص خباب نبوت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر دیگر خبرا و است چہ ہر چہ سابق است  
 در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بان حضرت امواتع شدہ کہ این چنین گوید و از غیر حضرت و سے این سخن درست  
 نیاید و در مرغ بود پس بحق گفتہ اند کہ نماز بسوسے فاسد گردد و صحیح آن است کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کنند  
 نہ اختیار از حالت خود فاسد کرد و گفت نہ جہتہ عن اللہ عنہ کہ اگر این ہمارا خبر نداشتند و مقصود از نماز عبادت ایمان و اسلام  
 و اطہار انقیاد و تسلیم اطہار نماز با طاعت و انقیاد و از اند و جہتہ و در چنانکہ حد کم ملک نزد و در و در و کم ایشان  
 میگویند چہ فرمان شود و نخست کسی کہ ائمال از نماید و گردن با طاعت و انقیاد و من یا شتم مقصود اطہار و نشاء  
 و رغبت و اطاعت است و اللہ اعلم - اللهم انت الملک - خداوند توتی باو شاہ علی الاطلاق مشہرت و در ملک ملکوت  
 لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودے بجز مگر تو - انت ربی و اعبدک - توتی پروردگار من و من بندہ تو ام - ظلمت نفسی  
 شتم کردم بر ذات خود و تقصیر و رندگی - و اعترفت بنبی - و اقرار کردہ مکنایان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ گناہ  
 خود و محضت آید بدگر گاہ من آہرم اورا - فاعفونی و توبی - پس بیا فرما گناہان مرا - جمیعاً - جمہ - انت یغفر الذنوب الا  
 انت - زیرا کہ نبی آمرزد گناہان را بچسب مگر تو - و ابدنی لاحسن الاخلاق - و راہ نامرانیہ بیکوترین خواہ خصالتہا - لا یثب  
 لاحسنہا الا انت - راہ نمی ناید بیکوترین اخلاق بیکس مگر تو - و امرت عنی سنیما لایم و عنی سنیما الا انت - و برگردان





و ما امرت وما علمت - و گنانان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام - و ما اسرفت - و آنچه اسرف کرده ام و اقوفی  
 کرده ام و از خدا عتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و مثال آن - و ما انت (علم یعنی) - و گنانان که تو داناتری این  
 از من - انت المقصد و انت الموفق - توئی که پیش کنده هر کار خواهی از بندگان خود در قدرت و غایت در دنیا و آخرت و بر فکرند  
 هر کار خواهی - لا اله الا انت - رواه مسلم - و روایت کرد این حدیث را مسلم - و فی روایت الشافعی - و در روایتی که شافعی است  
 این چنین آمده که بعد از قول و - و الشریع الیک - این کلمات گفته - و آمدی من به بیت - و هدایت کرده شود و راه  
 شده کسی است که تو هدایت کرده و مقصد رسانیده او را - انما الیک - شرح این مضمون شد - لا منجا منک - نیست نجات  
 و ستغاری از عذاب و قهر تو - و لا یجیر الا الیک - و نیست پناه و تکیه کار مگر بسوی جناب رحمت تو متبایان است و بجا  
 بنهر و گلبه این را نیز بالغ خوانند بموافقت - منجا تبارکت - بزرگی و عظمی تو و حسن الشئ ان ریلا - و یا فعلی -  
 روایت است از انس که مروی است در آن در صفت نماز - و قهره النفس - و حال آنکه تحقیق و غیب و شقیق انداختن  
 مرد و دم بجهت غمت و دین و سب پرستی نماز و اهل نماز بجای مظلوم و زاری مستحق و غم کردن و در شتاب آوردن و بکار  
 از یاس - فقال - پس گفت آن مرد - اما ای کبریا صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن  
 مبارکافیه - برکت کرده شده در سب - فلما قضی رسول الله صبر هرگاه که گزار دو تمام که در پیغمبر خدا صبر علی و سلم  
 صلوات - نماز خود را - قال - گفت - ای کلم الکلمات - کدام یکی از شما بود که گویند این غنمان را با تمام اقسام  
 خاموش مانند این گروه که نماز می کردند و حاضر بودند از نمازخانه آنکه شایسته از ایشان بود که بگوید خطاب  
 و عتاب کردند از من بفتح بنهر و را و شکر می بخشی سکنت و در بعضی روایات از من پرسیدند تحقیق میم نیر آمده و از من بختی  
 اساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آن حضرت - ای کلم الکلمات فام القوم - این باز نیز سکوت و زنده اند و زنده  
 عتاب - فقال ای کلم الکلمات - باز فرمود که کدام یکی از شما سکوت بود این کلمات این باز فرمود - فانه الغیض یا سا - هر سب  
 و از شیشه نکلند زیرا که آن گوینده گفته است غنی را که موجب شرم و زنده گردد - فقال رجل - پس گفت مردی - سمیت و قد عرفنا  
 النفس - آدم و تحقیق نگرفت و النفس - فقلنا - پس گفتیم این کلمات را و ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا و گفت این  
 کلمات و اعتدال از ان دخیل دارد - فقال لقد رایت النبی عیسی بن مریم و نه - گفت آن حضرت تحقیق دیدم و از دوش و شیدا  
 که بخت می کردند و شتاب می نمودند این کلمات را - ای کلم الکلمات - کدام یکی از ایشان بالا برو این کلمات را بعد قبول و در  
 جناب حضرت الهی عرأتمه تعین عدد و از دوش و تعین بعلم شارع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را  
 روح نبرد است که مقوم و پیا و ازنده او است پس گویا ظاهر شد احوال این حروف مذکور که دوازده اند با نقاط مکررات  
 و عدم اعتبار الف و نونه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ و خط چنانکه بیان کرده شده است و  
 چای خود و در حدیث دیگر وارد شده که در هر سب و چند فرشته را با اعتبار مکررات و الفات و ادراک - رواه مسلم -



وهرایم غیرتیا کردن و ز قنادن و در و هم می گوئی و طعن و کشته اند چون گفته اند که هر شیطان و موسسه را و سکه در دانا  
 مرد می اندازد چنانکه در قول حق تبارک و تعالی است که هر شیطان را و سکه در دانا و خطرات و در دشت اند - رواه ابو داود  
 و ابن ماجه - الا انکم یکره و انکم یکره و انکم یکره و انکم یکره - روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه  
 و مسکین ابن ماجه و ذکر کرده اند و گفته اند که هر شیطان را و سکه در دانا و خطرات و در دشت اند - رواه ابو داود  
 این حدیث نقل میکنند و میگویند که - قال عمر بن الخطاب علیه السلام - نفع شیطان کبریت و نفع شیطان  
 و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 است اگر وایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه است بر سه تخمین کرده اند این است **و سکه در دانا** و سکه در دانا و سکه در دانا  
 بنظم هم و فتح و دال و ضم آن صحابی شریف است که تفسیر حدیث در بصره بود و حسن بصری و غیره و سکه در دانا و سکه در دانا  
 احوال و نوشته شده است - **و سکه در دانا** و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 سکتین - و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 استفتاح میخواند و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 قراة - و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 صحابه است رسید - فصاحه - این تفسیرین کرد و او را قبول کرد و ابی بن کعب - رواه ابو داود و در وی الزندی و ابن ماجه  
 و ابن ماجه - بدانکه سکه اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان براسه خواندن و سکه در دانا و سکه در دانا  
 دوم است سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 واقع شده است از ان و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 بعد از فراغ از سوره فصل میگوید بدان میان قراة و تکبیر کعب و در مذبح خفیه و یا نه نیست اگر سکه در دانا و سکه در دانا  
 سکه نیست چنانکه گفته شد **و سکه در دانا** قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نهض من رکعة الثانیة - چون  
 برینجا است از رکعت دوم - **و سکه در دانا** - انما سیکر قراة را - انما سیکر قراة را - انما سیکر قراة را - انما سیکر قراة را  
 خواندن و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 میکنند که هر دو با هم تمام سوره است با سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 نیز همین است و تکبیر تخصیص بان حکم بر خاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 توهم است که در اینجا سکه براسه خواندن و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا و سکه در دانا  
 فی فراهه - و ذکر کرده است این حدیث در حمیدی که جمع بن الصمیمین کرده و را فراد مسلم و کذا فی حب الجاهل عن مسلم و





که تا بر خدا غرضی و قصد یا موعظی و بیان و عهد و وعید او است یا چون مبداء و منشأ قرآن است گویا اصل و منشأ او است  
قصداً بعد از این بخواند فوق فائده و زیاده بر آن یعنی فائده البقیه می باشد خواند و متفکر بر فائده هم نیست بلکه چیزیست که زیاده  
نیست و نیست شک که در باب حدیث فاضلی و احمد و در روایتی بر فرضیت قرآن است فائده و در نماز زیرا که فاضلی که در نماز  
از کسی که فائده خواند و نزد او فاضلی کمال است بدلی قول حق سبحانه و تعالی و اما تفسیر قرآن و تفسیر و آن حضرت یا علی  
قرآن است که قرآن پس فرض که نماز است و سه روا بود خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد از فائده یا غیر  
آن و خواندن فائده واجب باشد که نماز است و سه ناقص بود و سخن ابی هر چه در فاضلی البقیه - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله من جعل قلبه لیس فی قرآن فاضلی خیر من جعله لیس فی غیره - که گفته که بجز قرآن و نماز نیست که فائده را پس  
آن نماز ناقص است بلکه خیر از آن است که فائده را پیش از نماز و بعد از نماز و در میان نماز و بعد از نماز و در میان نماز و بعد از نماز  
و تا که یکدیگر آن را بقول خود غیر تمام و در بعضی نسخ غیر تمام - فاضلی لابی هر چه و آنکه آن را در الامام پس گفته شد  
ابی هر چه را که نامی بضمیم پس نامی بضمیم خوانیم - قال گفت ابو هر چه قرآن فاضلی فاضلی خوانیم - بخوان فائده را پس نامی  
اما تفسیر یا آنچه بشتوانی خود را - فاضلی سمعت رسول الله - زیرا که من شنیده ام غیر خیر را - صلی الله علیه و آله و سلم بقول قال الله  
تعالی من قرأ القرآن من بیته یا من مدرسه یا من مسجد یا من غیر ذلک فاعلم ان الله قد جاهد فی نفسه من قرأ القرآن من بیته یا من مدرسه یا من مسجد یا من غیر ذلک فاعلم ان الله قد جاهد فی نفسه  
میان بنده خود و و نیم یعنی نیمه بر آن بنده و نیمه بر آن بنده و ثواب است من است و دعا و سوال بر آن بنده  
و بعد می ناسال - و در بنده هر است چیزی که سوال کرده و در بنده است است از من مرا و بعلوه و در بنده است است و بنده  
و چه استدلال ابی هر چه باین حدیث بر فرضیت قرآن است فائده بر مقتضای این پس چون نشان فائده این باشد لا بد و از قرآن  
و سه در نماز و نماز و حکایا گویم که حدیث و لایست و از قرآن فائده این نماز و کل است مبالغه یا آنچه در این عرقه پس  
لا اقل جزو نماز و داخل در سه باشد نه خارج از حقیقت آن فائده بعد از آن بیان کرد و مبالغه فائده را میان خدا و بنده  
بقول خود - فاذا قال العبد - پس چون میگوید بنده - الحمد لله رب العالمین قال الله - میگوید بنده است تعالی - چون میگوید  
ستودم بنده من - و اذا قال - و چون میگوید بنده - الرحمن الرحیم قال - میگوید بنده تعالی - منی علی عبدی - گفت  
بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال - و چون میگوید بنده - مالک يوم الدين قال - میگوید بنده تعالی - تعالی - بحدی  
بزرگ و شرف و تعظیم کرد و بنده من و بحد شرف و کرم و اسع و گفته اند مجید آن است که شرف ذات را با حسن افعال تقارن  
گرداند این بنده خالص مر خدا است جل جلاله - و اذا قال - و چون میگوید بنده - ایاک نعبد و ایاک نستعین - ترا میپرستیم  
و از تو یاری میجویم و تمامه مهمات مخصوصه و پرستیدن - قال - میگوید بنده تعالی - یا ربی و یا ربی - این  
مشترک است میان من و بنده من چه عبادت بر آن است و یا تعالی است بر آن بنده - و بعد می ناسال - و در بنده  
هر است چیزی که سوال کرده و در بنده است است از آن را از است تعالی و اذا قال - و چون میگوید بنده -

ابو العطار المستقیم - نبی سے مارا رہا ہے - صراط الدین انتم علیہم - راہ کن کے سامنے کہ نعمت دادہ برائے ان -  
 غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - نہ آنکھ خشم گرفتہ شدہ است بر ایشان و نہ گمراہان - قال - یگوید خدا سے  
 باعدی - این سید خیر بنیادہ مراست - و تعبای ما سال - و مذکور است انچہ سوال کردہ اہل آنکہ فہم حضرت  
 آیت است بر غایت حق و ثبات او و خصوص بر مذکورہ سوال و دعا سے او و یک مشترک میں دو نصف شد میان خدا  
 و مذکورہ و این حدیث دلالت میکند بر آنکہ بعد از اذان فائز و خیر و نیت چنانکہ مذکور است و یکے از نیت آیت جہاد الدین  
 انتم علیہم است - رواہ مسلم - و عن الحسن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمر کانوا یفتخرون بالصلوۃ - رواہ  
 از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را - بالجہد بعد رب العالمین - رواہ مسلم  
 سابقاً معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم بخوانند و لیکن قرات آن مجمع علیہ است و پنج یک  
 را در آن خلافت نیست و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با عادیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بسیار از خبر و فائزہ و از مذکورہ  
 چنانکہ شافعیہ میگویند یا نماز چنانکہ مذکور است و لیکن در اول صلوٰۃ فقط نذر امام ابو حنیفہ کہ اورا مضاج الصلوٰۃ  
 منقل بخور و در روایتی از موسی و بنی ہاشم و صاحبہ در اول ہر حرکت زیر کہ تسمیہ مضاج قرات است و ہر حرکت  
 در آن واجب است احتیاط و اختلاف علماء در جزئیات تسمیہ فائزہ و در میان فائزہ و سورت نذر امام محمد در صلوٰۃ سورت  
 پس شافعی تا ویلی میکنند این حدیث کہ مراد بالجہد بعد رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت و ما میگوئیم کہ مراد فی جہاد  
 بسیار از نیت قرات آن و تحقیق ثابت شدہ است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از خلفائے راشدین و صحابہ و دیگر فضائل  
 علیہم اجمعین کہ چہر نمیکردند بعد از اگرچہ نماز جہرہ می بود و شیخ ابن الہمام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ بیحد حدیث ثابت  
 شدہ کہ صحیح باشد در جہر تسمیہ مگر آنکہ در اسناد و کتب معتبرہ و صحیح است و بیحد حدیث از ابابکر و عمر و عثمان و  
 در ال باوجود آنکہ کتب ایشان مشتمل است بر عادیث ضعیف نیز و خدین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و غیر ہم از  
 لا نقد و لا تنقیح و ذکر کردہ اند کہ چہر نمیکردند و احیاناً اگر بعض جہر و است کردہ اند بر اسے تعلیم بود یا عجب کمال  
 قریب بعضی از معتقدان آن را شنیدہ و ترندی و بواب عقد کردہ یکے بر اسے جہر تسمیہ و دیگرے در ترک جہر  
 و ترجیح کردہ عادیث ترک جہر را گویند کہ درین جانب اند اکثر از اہل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و  
 پیغم و تابعین و من بعد ہم و کلام درین مقام و شرح زیادہ ہمین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذکورہ امام  
 ابو حنیفہ صحیح و ترجیح است و عن الحسن الی ہر طرفہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امن الامام فامتنوا چون  
 آمین گوید امام آمین بگویند تا ظاہر رضی حدیث آن است کہ امام بعد از قرات فاتحہ آمین بگوید چون و آمین بگویند  
 نمایان آمین بگویند بعضی گفتہ اند معنی آن است کہ چون امام دعا میکند و بعد از نماز استقامت تا آخر سورہ بخواند و این عمل  
 تابعین امام است شامی ترمذی تا من با شنیدنا با و سے آمین بگویند چنانکہ میگویند چون با و شاہ کوچ کند نماز کوچ کند یعنی سائستہ





















شد و در این قول بکرات بحال دارد و اگر خرج خواهد بود و ثبوت و حجت آن خواهد بود و الله اعلم

**الفصل الثانی - عن ابن عباس قال کان رسول الله -** گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم

یفتخ بهما - شروع میکرد و نماز خود را یعنی قرأت را - ببسم الله الرحمن الرحیم - رواه الترمذی و قال انما یشتد فی سبک ما و یجاب

روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست که نیست سنا و آن قوی ظاهر آنست که مراد غیر تعمیمی است و این

والا و اقل - بسم الله - و بعضی روایات نیز آمده که کان بسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر و

واجب است چنانکه در فصل اول گذشت **عن وائل بن حجر** تقدیم ما بر جیم و گاهی شش بیکار و در تقدیم جیم بر شش از شیخ

خود نقل میکرد که میگفت بر سه خط این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این را جهر می باید - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم

رسول خدا - صلی الله علیه و سلم قرآن خواند - غیر التثنية بعلیم و الله الفضلین فقال - پس گفت آئین و بیان و تدریس در آن که آئین

آواز را احتمال دارد که در جهر و ان باشد و احتمال دارد که در ولع باشد که واضح است و ظاهر این اول است بقرینه و آیات دیگر که در

بعضی جا آمده - یرفع بها صوته - بر بلند شست بآئین آن و از خود و این مرجع است و جهر و بعضی بر بلند شست و از آن که نشنید

صوت اول را پس می لرزد و بوسه مسجد و در واسطه چنانکه می شنید که قریبی بود و صحت اول و بعضی روایات خفیف

صوت بآئین تیر آمده است و وجه تطبیق بیان این دو روایت آن کرده اند که در بعضی عارم قریع عین است یعنی عدم مبالغه و جهر

بجهر و طبع است که قریبی بود و صحت اول چنانکه در روایت آمده است - رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و ابن ابی - با آنکه

آئین بعد از خواندن فاتحه مذکرات است با اتفاق خواهد نمود باشد یا امام یا امام و اگر چه آئین گوید امام و در آئین مقتدی و در علوه

سیر و تقدیم جمیع خلافت است نزد بعضی بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعضی گوید از جهت عدم اعتبار این جهر و جمیع کذا فی شرح الهادی

لابن العام و واروده است و در جمیع آئین احادیث و مذاهب شافعی و احمدی است و در مذاهب مالک و حنابل است و در مذاهب حنفیه

جهر کند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعضی علماء در عدم جهر نیز صحیح حدیث نموده اند و از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه

روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در و است اخفا که توفیر و آئین و سبک الهم و سبک و از این سه توفیر مثل این آمده

و توفیر که جهر و اختصار و بوده باشد تارة ثارة و الله اعلم **و عن ابی زبیر** تقدیم زکریا و فتح - الغیری - بضم نون و تقدیم

امام و سبک یعنی بن تقریر است بقاء و دست و اهل شام حدیث او در آئین است و ذکر کرده است او را ابن عبد البر

نحوه و گفته که اسناد این حدیث قاطع نیست و الله اعلم - قال خرجنا مع رسول الله - گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا - صلی الله

علیه و سلم ذات لیل - یک شب - فاتحنا علی رجل قد اصاب فی المسلمة - پس دیدیم بر و سبک که تحقیق مستند است و در و

و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است و ران - فقال النبی صلی الله علیه و سلم و جیب ان ختم - پس گفت ختم

و جیب و لازم گردانیدن قبول و اجابت دعا و حصول مراد اگر چه کرد یا تمام و کمال کرد دعا را یعنی او را مناسب است بحدیث

آئین قائم رب العالمین یعنی آئین جهر و در گذشت تعلی که آفات و بلا یافتن گزیده شود و جهر چنانکه نگاشت و توفیر و سبک که در



بران از شام و اولاد را سوار - فقال رجل من القوم باي شيء - پس گفت مردی از قریه که حاضر بودند چه چیز ختم کند - فقال  
 باین - پس گفت آن حضرت ختم کند باین که منبر را مهر است و تمامه و کامل دیگر دو و عاویس - رواه ابو داود - و عن عائشة  
 رضی الله عنها قالت ان رسول الله - گفت عائشه که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم صلی المنزب بسورة الاعوان - گزار و نماز  
 منسوب را بسورة اعوان - فرقهانی اگر کسین - جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از آن در رکعت اول و  
 خواند پاره دیگر در رکعت دوم - رواه النسائی - و مشک نیست که وقت منسوب گنجايش آن دارد و خصوصاً اگر شوق نام بر  
 باشد یا آنچه بود و قرآن مختصر است صلی الله علیه و سلم از سرعت وسط و خرید شوق و بعضی از شافعی گفته اند که اگر تیر وقت  
 برآمده باشد باک نیست و مشرور در وقت پس است در رکعت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که هر دو سوره به سوره است  
 و در روایت بخاری و ابو داود و نسائی از زید بن ثابت قرائت بسورة اعوان آمده است و اگر تفریق و در روایت قرائت سوره  
 آمده و اعوان نیز آمده و عن عقیبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند از او که بعضی صحابه مثل جابر و ابن عباس  
 و از ابن عباس بن علی کثیر و ابو و الی عز از جانب معاویه بعد از برادر و عقیبة بن ابی نضیل - قال کنت اقول رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ناقصه فی السفر - گفت عقیبة بن عامر بود من که می کشیدم مرا آن حضرت را ناقصه او را در سفر - فقال لی - پس گفت آن حضرت  
 در - یا عقیبة الا انک کثیر سورتین قرئت - آگاه باش که بدانم ترا بهترین دو سورتی که خوانی شوند - عظمی - پس و انما یدر - قل  
 اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال ثم یرنی سرور است بهما جدا - پس غایب دریافت آن حضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم  
 یعنی خوش شده باشم باین دو سوره و در بودن آنها بهترین سوره غنی شدن بسیار یا از است - عند اشتغال این دو سوره نیز از غنی  
 و تزیین و صفات کمال مثل نبض سوره های دیگر یاد در فضیلت و عظمت بعضی سوره ها و آنچه فائده و سوره بقرآن و نماز و صلوة و بعضی صلوة  
 الصبح للناس - پس هرگاه که فرو آمد آن حضرت بر آن نماز صحیح بگردان و این دو سوره نماز صحیح را بر آن مرد - فلما فرغ من  
 الی - پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته گریست و وی بجانب من فقال یا عقیبة کیف رايت - پس گفت ای عقیبة چگونه دیدی من  
 ویدی و نهیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آن حضرت در نفس عقیبة استعجاده و خیریت این دو سوره دریافت  
 خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضل ترین نماز است و مستحب است در وقت طول قرائت ما با آن خیریت آنها را گفته اند  
 که مرا خیریت و فضیلت آنها است و باب نمونه مطلق و اندا آنها را در نماز سفر خواند که محل و عرض آفات است - و فقط قرئت  
 اثنائے باین معنی دارد - رواه احمد و ابو داود و النسائی - و عن جابر بن عمر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرا فی  
 المنزب بالجمعة میخواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم در نماز منسوب شب جمعه قبل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد - رواه  
 فی شمس الحسنة و رواه ابن ماجه عن ابن عمر الا انه لم یکر لیکه اجمعه این همیشه را در شمس الحسنة از جابر بن عمر روایت کرده  
 و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر کرده شب جمعه را و تقیید بیان نکرد و مطلق روایت کرده که بخواند در نماز منسوب  
 این دو سوره را حدیث دیگر لیکه اجمعه صحیح است که انی شمس الشیخ - و عن عبد الله بن عمرو قال یا حسنی است



که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد و بعد اعلم و لیکن قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلمکم تقرؤن من فی  
 این منی است زیرا که این نزد حضرت و آن متیقن است پس علمکم پس فرماید و گفته اند که تواند که سبب قبول نماز من حضرت صلی الله  
 علیه و سلم باشد از آنکه که ناشی می باشد در ایشان را از عدم التفات و استماع قرآن آن حضرت و کمال کمال است و شایسته  
 و یقیناً ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گشت که روزی آن حضرت در نماز صبح وقت تلخ نماز کرد و سببه شد و بیان کرد که  
 این بنگلی آن است که تو سبب پس من می آید که و منور خوب نمی کنند و با و آب نمیزارند چون آن حضرت فرمود که سبب شد یا  
 میخوانید - قالوا نعم - گفتند آری میخوانیم - یا رسول الله قال لا تفعلوا گفتند این کار نخوانید خدایت امام - الا انما نقرأ کتاب  
 ما قرأه الکتاب را که آن را خوانده بشوید - فانه لا صلوة لمن لا یقرأ بها - زیرا که نیست نماز کسی که نخواند فاتحه الکتاب را یا این  
 حدیث و در فضیلت قرأت فاتحه است و جوازش سابقاً معلوم شد - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه  
 منی این حدیث است و در بعضی مخالف است - و فی روایت لابی داود و در بر و استی مرابی او و در این عبارت نیز آمده است  
 که - قال - گفت آن حضرت - و انا اقول - و من یگوید و در دل خود وقت که قلیل شد قرأت بر من - الی نیاز عنی القرآن  
 چه شد که نزع و کشاکش میکند قرآن و می آید و آسان میگردد بر من قرأت پس وستم که سبب آن نهادن شد  
 قرآن را این - فاما تقرؤا شی من القرآن او اجهرت الالباب القرآن - پس نخوانید چیزی را از قرآن و قسماً میخوانید  
 که نخواند الکتاب را و اقول و رسول الله صلی الله علیه و سلم او اجهرت مضموم میگردد و اگر نماز میخواند و است و تفصیل این شرح  
 را در پیش آمده و عن ابی هريرة ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از من  
 من مملو چه نماز با قراة - گشت از نماز که بجز کرد و در و سبب قراة - فقال بل قرأ فی حذکم انما - پس پرسید آیا  
 خواند همراه من یک آیتها التور - فقال بل نعم - پس گفت مرسو که خواندم - یا رسول الله قال الی اقول الی انما التور  
 فرمود من می ختم و در دل خود که چه شده است و اگر کشاکش کرده بشویم یا کشاکش میکنم قرآن را از نزع نزع و کشاکش در  
 روایت است و قول و سبب نیاز عنی القرآن و حدیث سابق مؤید منی اول است - قال فانما نقرأ من القرآن عن رسول  
 گفت ابو هریره پس از آنکه مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم میخواندند با قراة من الصلوات -  
 و در پیوسته که چهری کرد آن حضرت در آن از نماز - چون معموله که من رسول الله صلی الله علیه و سلم - میخواند که نشنید  
 آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که لا است بر منی از آن ایشان می کرد - رواه مالک و احمد و ابو داود و الترمذی  
 و النسائی و در و سبب ابن ابی نجره و عن ابن عمر و البیاضی - روایت است از ابن عمر و البیاضی - روایت است از ابن عمر و البیاضی  
 تخانیة و البیاضی و محمّد بن عیسی بن عمار بن زین نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخریجی البیاضی مشهور گشته بهیچ  
 و ند که میگردد و عیسی بن عمار - قال قال رسول الله - گفت این عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان  
 بیاضی ربه - بدستی که صلی را میگوید و درگاه خود نماز است سخن نهانی گفتن و و کس که دیگر بران مطلع گردد - فلینظر

۱۱۱







عروہ ما - فیل علی - پس باید که گوید آری است قادر بر زنده گردانیدن عروہ ما - ومن قرء - وکسے که بخواند سورہ - واما  
عفا صلیغ - پس برسد این آیت را - فهای در پیش بعد یومنون - پس کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آید و می گردند به پیغمبر صلی  
علیہ وسلم - فیل علی - پس باید که گوید - آیتنا بعد - ایمان آورد و یوم بخواند - رواه ابو داود - وروایت کرد این حدیث را از نجیب  
ابو داود و الترمذی الی قوله - وروایت سند مرتضی را ناقول او - واما علی فکلم من الشاہدین - کہ وجواب الیس الیس  
بالحکم الحاکمین است در سورہ و الیقین و ذکر لا اثم یوم القیمہ و المسلمین عفا در روایت ترمذی نیست بدانکہ امثال این جوابها  
نزد قرائت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیہ در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز می آید و لذت و ریاضت  
فی العمل و آدودہ اند و الای بایست و ریاضت تلاوت قرآن و آداب آن می آورد و ترمذی و نزد مالکیم محمول بر غیر حالت نماز  
است تا توهم نشود کہ از قرآن است توہم نشی میگوید اگر کسی گمان برد کہ در نماز بود و نظر بظاہر اطلاق حدیث گوئیم کہ در نماز  
نفل خواهد بود و فرض چنانکہ در حدیث خدیجہ آمده است کہ چون آن حضرت میگزار و نماز شب را غیر سید بابت رحمت مگر آنکہ  
می استیاد و طلب رحمت میکرد و نمی رسید بابت عذاب مگر آنکہ می استیاد و پناہ از عذاب می جست و هیچ یکے مثل این در آنچه  
جبرئیل و از نماز پاسے قرآن روایت نکرده انتہی و سخن چنانچه قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی اصحابہ فقرأ  
علیہم سورۃ الرحمن - گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۃ الرحمن علم القرآن را - من و ابنا  
الی آخرها - از اول سورہ تا آخرش - فسکتوا - پس خاموش ماندند اصحاب - فقال لقد قرأتم علی الجن لیلۃ یحیی - پس گفت  
آن حضرت خجسته خوانم این سورہ را بر جنیان و شیعی کہ آمده بودند و هیچ شجرہ ای و درختی بر آسے ایمان آوردن و قرآن شنیدن  
و کافران را حسن عروہ و شکم - پس یوم و در جن میگویند و رجوع با زبان و ادب و ایجاب بر زبان ایشان و انیجا بان معنی است کہ جواب  
سلام را و سلام میگویند و در معنی باز گردانیدن و عروہ و در پیش روی آید و اقبال رود و عروہ و بعد از آن بیان کرد و  
جنیان را گفت کما آیت علی قوله - یوم من ہر گاہ کہ می آدم بر قول و سہ - فهای الای ربکا لک زبان - پس یکدام  
نفت از زمینها بر آورد و کار خود کند و انکار میکند خطای جن و انہم است - قالوا - می گفتند جن و جواب این کلام - لا شی  
من شکم زبنا لکند - بپیش چپیر از زمینها بر آورد و کار انکار میکند - فقال الحمد - پس تراست حمد - رواه الترمذی و

الفصل الثالث عشر - سخن محققین بنابر حدیثی بنفهم چیم فتح کتابی مدنی نقل است مکرر کرده است  
 اورا ابن سعد و طبرانی از اهل مدینه باریست ثمان عشر و مائه - قال ابن ربیعاً من یزید بن الحارثه مع رسول الله  
 گفت پرستی برویست از قبیل جدیدی خبر داد و او را که در کتب پیشین خبر داده اند علی بن ابی طالب و قرأ فی الصبح خواند و باز حج - و از آنکه  
 کلیتها - و هر دو رکعت - فلما اوری اسی ام قرآن کس نما - پس و زنی یا جمعی که با او نشست گزیده از او شوی خواند یا خواند  
 آن را دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آن است که بعد از خواندن بر این بیان بوزن و اعلا هم آنکه مجلس



باب الرابع

روکوع و نیت یعنی پشت خم و دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز عمر از نیت است

پیر محمد بن علی بن ابی طالب

الفصل الاول

حسن النسب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما الركون والهجود - ر است و درست و برابر

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و فرزندان و در بیان احوال و عیال و فرزندان

من هر انچه که در این کتاب مذکور است بهر مناسبتی که در این کتاب مذکور است و در آخر فصل ثالث از باب مقدمه

بی بی مراد گشت - عشق علیہ - حسن البراءت کا ان کہے الہی علی علیہ علیہ وکم و جو وہ وہیں اسجد میں و انش علیہ

اعمال القیام و تقوی و غیره را من السور و رواج است از این پاره ای از این است و احوال و امور که در این است

[illegible][illegible]

تو که ایستاده ای در میان این دو عالم و در میان این دو عالم و در میان این دو عالم

[illegible][illegible]

کسر و وا قشیر شکر که در کوه و دره و شکار خانه آید از این میوه نوبه تا اول که در اندوه و در کوه و دره

و انما هذا الكتاب من كتابي الذي كتبت في سنة الف و ثمان مائة و اربع و ستين

ہوا خوشنویس چون میگفت :- سیم النملین حمدہ قائمہ قول قد اوتهم - بفتح مخمره و با و کون و اوتی می ایستاد و بسیار می ایستاد

اما انکه بگویند که این کلمات را در مقام از سر گرفت و بعضی قیاسیه بیان نمیکردند و در بعضی از جملات

المعجم و تصدیق السیاحه فی جنتی نقول قد اوسم السیاحه بمیکرد و می نشست میان دو صحن تا آنکه سیاحتی تحقیق و هم کرد و رواه علم

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَتَجَوُّدِهِ - بُوَدَّ أَنْ خَضَعَ لَكَ السَّيَّارُ

یوسفؑ در کوثر خود و جود خود و سحرانامہ اللہ نہا بحمد اللہ اعظم فی تہا ول القرآن۔ یعنی میکروآن حضرت بابین سید و

ایمان مرا و آنرا که فرموده است هیچ چیز را که با او متغیر - امر کرده است که هیچ کس برود و کار خود و آخرش نخواهد از او ببرد و در رکعت

[illegible]

علیه و ذکر آن حضرت در آخر عمری از نزول سوره اذ اجاب نصر المستعین بود معق علیه و کتبها ان انبی

فان قيل علم كان في قول في ركنه وجوده - و هم ارجائه و انما استدلوا بان حصره في الوقت و در ركنه وجوده و وجوده موجود

و من اجل ما كتبه الروح القدس في رؤيته من ان الله قد اراد ان يخلص جميع الناس  
من جميع القبائل والاشخاص والاشياء













بن حرة - بضم هم وتشديد راء مفتوحة تالفة الفصاری است و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند آن هم هست و حق  
آنست که تالفة است و جاریت او مرسل است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ترون فی الشارب والزالی والشارب  
گفت آن حضرت و پرسید از صحابه چه میگوید و چه راء می بینید در نشان خمر نشنیده و زنا کننده و زوری کننده که عقوبت و جزای  
آن چه مقدار است و در چه مرتبه است - و ذلك قبل ان تنزل فیهم الحیوة - و آن پس بیان حضرت حال شارب و زانی و زوری  
پیش از آن بود که فرو آید درین کار با آیات حدود و ظاهرا فاکه این قول را وی از بیان و چه سوال است بقولش ما ترون  
با آنکه بعد از نزول حدود و تنک نیست که اشیاء و شیخ و رسوا اند و الله اعلم - قالوا گفتند صحابه - الله و رسول الله اعلم - خدا و رسول  
و انرا ندان - قال گفت آن حضرت - بن فواحش - این گناهان که با شما فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد هیچ رسته و از  
حد گذردی او - و همین عقوبة - و درین گناهان گرفتاری نیست - و اسود السقرة الذی یسرق من صلوته - و بدترین  
و زوری و زوری کسی است که می و زور از نماز خود - قالوا و عین یسرق من صلوته گفتند چگونه زور و از نماز خود - یا  
رسول الله قال لا یتیم رکو عما ولا سجودا - فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکو ع آن را و نه سجود آن را - رواه مالک  
و رومی الدارمی نحوه -

**باب السجود وفصله** باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود وقت سحر بر زمین نهادن فروتنی  
کردن و سر فرو آوردن و در شرح روسته بر زمین نهادن بر وجه مخصوصی

**الفصل الاول - عن ابن عباس** - رضى الله عنهما - قال قال رسول الله - روايت است از ابن عباس  
که گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد على سبعين عظام - امر کرده شده ام من که سجد کنم بر هفتاد استخوان -  
على الجبهة والميدن والركبتين والاطراف اللذين - بر پیشانی و دو روست و دو زانو و دو کمر و دو پاشنه که این هفتاد  
در سجده بر زمین باید نهاد و در روست و پاشنه و دو زانو و دو کمر و دو پاشنه و دو پاشنه که این هفتاد  
امر بر آن رفته اند که بی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن هفتاد روست و پاشنه و دو زانو و دو کمر و دو پاشنه که این هفتاد  
و اگر سجد ازین دو گفته گفایت است پس اگر چه هفتاد استخوان را سجده کرد و در روست و پاشنه و دو زانو و دو کمر و دو پاشنه که این هفتاد  
نهادن سجده نزد خدا جایز نیست و در روست و پاشنه و دو زانو و دو کمر و دو پاشنه که این هفتاد  
نزد خدایم و شافعی و ابو العباس گوید اگر زانو از زمین نهد جائز بود که کفانی شیخ ابن الهمام و ما وقت قدین اگر هر دو پاشنه بر دار و نماز  
فاسد است و اگر یک پاشنه بر دار و یک روست است - و لا تکفیت التائب الا بشر - و امر کرده شده ایم که اگر دنیا یم و فوا یم یار یک جانکه را  
و نه مویار را در نماز اگر در آن جامه چاک کرد و در سجده رفتن یا نه اگر در آن تا خاک آلوده شود یا بی این عرض بیان طور کرد  
یا در آن بر زمین و بر سر استخوانیدن و فل آن و از آن و کمر بختن را در نماز بعضی مستحب اند و بعضی مکروه و از آن  
موسس جمع کردن آنهاست در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آن است که با فدا یا بجزیره بر بنده مکروه زنده اما اگر بی آن هیچ باشد













نماز بنده را که ایستاده نمیکند و دست نمیدارد و استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواه احمد - و عن ثامع ان  
ابن عمر کان یقول - روايت است از ثامع که سواد - ابن عمر است که عبد الله بن عمر می گفت - من وضع جبهته بالارض  
کسے که بنده پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند - فلیضع کفیه علی الذی وضع علی جبهته - پیش باید که بنده سر و کلاه دست خود را  
بر آن مکتوبی که نهاده است بر آن مکان پیشانی خود را یعنی باید که در سجده دستها بر زمین نهاده یا بر آن است که دستها و سب  
بجای نهاده که جبهه می نهد و در تر و پیر و پیشتر نه نهد و گفته اند که اگر در جای نهاده سجده میکند و دستها را نیز بر آن جانم و یا بر آن  
از آن نهاده یا معنی عبارت آن است که دستها را نیز بر وجهی که بر زمین نهد که جبهه را نهاده است یا معنی مستقیل قبله نهاده - ثم اذا  
اربع فلیرفعهما - پس چون بر دارد وجه را باید که بر دارد و دست خود را - فان الیدین یجدان کما یسجد الوجه - زیرا که بر  
هر دو دست سجده میکند چنانکه سجده میکند و سبب این یکدستها را بر زمین نهاد و بر پشت چنانکه او را می نهد و بر سیدار دوین محل  
رجع معنی این است که عبارت سابق را بر آن محل کرده شد - رواه مالک

**باب الثمندر** - شهادت خبر است و آن که در وکول یا زبان یکیک باشد و گواهی و او را و معنی  
علم یقینی نیز آید و تشهد گواه گشتن و اظهار علم که در دل است و در شهادت اشهد ان لا اله الا الله ان محمد رسول الله  
و ذکر س که در قعده صلوة خوانند بحسب احتمال و ثبوتین

**الفصل الاول - عن ابن عمر** قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قعد فی تشهد بید و ان تشهد  
که چون می نشست در تشهد اول یا ثانی - وضع یدیه الیسر علی رکبته الیسر - می نهاد و دست چپ خود را بر زانو سبب  
و وضع یدیه الیمنی علی رکبته الیمنی - و می نهاد و دست راست خود را بر زانو راست خود - و عقدت کفیه و یسین - و عقد می کرد  
پنجاه و سه را - و اشار بالسبابة - و اشارت می کرد آن حضرت باگشت سبب که نام گشته است که همسایه گشتن است  
و سبب از سبب است یعنی و شناسنامه کردن و عادت و عادت است که بان و مقام و مقام نام اشارت کند و در زبان شریع نام  
سبب است و گشتن شهادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد با این گشتن بوجدانیت حق تعالی و صورت اشارت  
آن است که بر دارد آن را نزد و لفظ بکلمه لا اله الا الله یا نه و شکلم باله و شهوات است که بر دارد و این گشتن را نزد و نهاده  
نواثبات و بعضی ائمه شافعیه منقول است که بر داشته کاروان را تا آخر شهادت و باید که بجانب فوقی اشارت کنند  
تا موم جماعت نگوید - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است که - کان افما جالس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته  
بود آن حضرت که چون می نشست در نماز بر سبب تشهد می نهاد و دست خود را بر هر دو زانو خود - و رفع یدیه الیسر  
التي علی الابهام ید عیها - و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک است باگشتن نزد و حالتی که دعا می کرد بان  
و دعا و با همان اشارت است بوجدانیت حق نزدیک خیا که مذکور شد و ذکر را و عا نیز گویند زیرا که سبب انعام و اکرام است  
و یدیه الیسر علی رکبته - و دست چپ آن حضرت بر زانو سبب بود - یا سطرها علیها - در حالتی که گشتن نزد

آن بود بر انوشی عهده و اشارت که میکرد با کثرت دست راست بود و دست چپ بچپان بر انوشی عهده  
 میداشت. رواه مسلم. اگر کوئی که شیع حدیث کردی و مضمون آن معلوم شد و لیکن معنی آن شمشاد و سید معلوم نشد  
 که چیست با کمال حساب عقد با دارند که در انکشان می نیند و هر کسی را از آنها براسه عده سه تعیین وضع کرده اند  
 احاد و عشرت و ثبات و الوت چنانچه ارقام مثلاً همین عقد چنانچه و سه که درین حدیث مذکور است صورتش آن است  
 که قبض کند خضر و خضر و وسط را وسط کند سیم که آن را سبایه نیز می گویند و بعد طریقه انگشتی نر که از انوشی عهده  
 در پنج سیم و شافعی و احمد بر واسطه باین اخذ کرده اند علامه ابوالحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن است که باین  
 کند خضر و خضر را وسط کند سیم را و نه سیم را بر سر وسط و طبقه نیند و نر و خضر و خضر و سبایه چهارم این است  
 و شافعی و قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن البربر و حدیث آئیده بیا بود در حدیث  
 احمد و ابی داود و از او اکل بن حجر آمده است و نوایک مقبض کند همه انگشتان دست راست را وسط کند سبایه و شافعی  
 در کیفیت این تطبیق و جبهه دیگر نیز آمده است و آن نماندن انگشت وسط است میان دو عقد ابهام و روایت ثانی  
 آن است که دست کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شود چنانکه در حدیث خود و در بعضی حدیث شاریت است عقد نیز  
 آمده و مختار بعضی حنفیین است غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بود که سبب چنان و وجه تطبیق در اکثر  
 مواضع که روایات مختلف آمده همین است مانند آنکه از حنفیه با و از النهر و هند و سستان این عمل عقد و اشارت ترک  
 یافته و مختار نزد معتقدین همین اول بود و در متاخرین ایشان علامه طاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن  
 از بلاد عرب عمل باین است و تحقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در احوال تشهد تا شهادتین سبب کند و در وقت تعلیل عقد و شهادت  
 کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بنی اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی  
 متقی حمیه اندر رساله درین باب نوشته جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعاده از آن نقل کرده ایم  
 و در محیط گفته است رفع سبایه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابو یوسف و عیسی  
 بن حم الدین را بهی گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه و بدون و سه سنت و چون سبایه همه از محدثین و فقها  
 و سبایه از صحابه و تابعین و علمای کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار و این عمل باین اوسله  
 و راجح باشد. و عن عبد الله بن البربر قال قال رسول الله علیه و سلم اذا قعدت فقولوا بسم الله و الحمد لله و انما  
 کون من نشت و نماز که دعا کند و دعا کند و ناسته است. و وضع ید الیمنی علی فخذه الیمنی و ید الیسری علی فخذه الیسری  
 می نهاد و دست راست خود را بران راست خود و دست چپ را بران چپ خود و اشارت با سبایه است و اشارت  
 می کرد با انگشت سبایه چنانکه معلوم شد. و وضع ابهام و سبب الیسری. و می نهاد انگشت نر خود را بر انگشت  
 سبایه خود چنانکه مذکور است از عقد تسعین. و ایتم گفته العیسر کتبه. می گردانید از انوشی عهده خود را و دست چپ



مازند تہذیب و دین۔ روانہ مسلم۔ **و عن عبد السلام بن سعد قال** کنا اذا صلینا مع النبی۔ عبد السلام بن سعد و گفت بودیم ما چون نماز می کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ۔ گفتیم ہا لفظ السلام علی اللہ را پیش از سلام فرستادیم بر بندگان و سے سجدا۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی ابراہیم و اسماعیل۔ و غیرہ کثرت سلام علیہ علیہ السلام بر بندگان و مراد بندگان ملائکہ دیگر باشند غیر جبریل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و توانند کہ قبول نمایند و مسلمین را ذکر میکردند باشند مثلاً آدم و ابراہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام و اللہ علم۔ ثلثا التشریف النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل علیہا بوجہ پس ہر گاہ کہ گشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و ر و سے آورد و چاہا۔ قال لا تقولوا۔ گفت گوئید۔ السلام علی اللہ فان اللہ هو السلام۔ زیرا کہ خدا سے تعالیٰ خود سلام است یعنی سلام است از تسبیح لقائے و آفات و سلامت بخش است ہر گاہ کہ بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت اورا است و از دست و عا کروان سلامت کسے را نہست کہ اورا احتیاجے باشد و خوف و سلام اسم باری تعالیٰ است یعنی سلام ایسلام۔ فاذا جلس احدکم فی الصلوۃ فلیقل۔ پس چون بنشیند یکے از شما در نماز پس بگوید۔ ید۔ التقیات بعد الصلوات الطہیات۔ مرا و تجیات عبادات قولیہ میدارند و بگوید عبادات بدنیہ و بطبیات عبادات بالیہ قاعدہ است کہ چون کسے و حضرت ملک و زید اول سلام فرستد و ثانی گوید پس از ان خدمت کند و تہلیل نماید بعد از ان تحفہ لائق و گاہ گذاردن لائق و تحقق لطیف و غنائت ایشان کرد و بیخ محی الدین ثودی گفتند تحیت یعنی سلام و ملک و تقاد و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملک را از عجب و عجم حیات موجودی کہ تعلیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ خدا سے راست و برگردان عبادت پیش از عبادت خدا سے بہتر بزرگی و ملک ہے انہازہ و گرہر کہ پستی بجایست و دوست ہا و شہر و تحیات اقسام تعلیم و ارادت و عبادات نماز سے فرض و نقل و بطبیات کلمات علیہ و تامل علیہ۔ السلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ و عاجز و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و اقربونی ہا سے خیر و کرم و سے و وجہ خطاب بآن حضرت بہت اہتمام این کلام است بر انچہ در تہلیل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالیٰ و تقدیر بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطابہ اسلام آمد پس آن حضرت در حین تعلیم است نیز بر همان لفظ اہل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال کرد و نیز این حضرت جبریل علیہ السلام ہنرمندان و فرستادہ امین ہا بدان است و جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجود نورانیت و انکشافات درین محل بیشتر و قوی ترست و چہ از عرفا گفته اند کہ این خطایہ بہت سیران حقیقت محمدیہ است در ذرات موجودات و اوقات ممکنات پس آن حضرت در ذرات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود و قائل نبود تا با نور قرب اسلام معرفت تنور و فائز گزود۔ السلام علیہا۔ سلام بر پاکہ حاضر انداز گزودہ مصلی و ہر کہ با او است از ملائکہ و مؤمنان انس و جن ہمہ درین جا داخل اند۔ و سے عباد اللہ الصالحین۔ و ہر تاملہ بندگان خدا کہ ملک کار اند حاضر غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و مصلح خدا و است بندہ صالح آن بود کہ او اسے حق عبودیت





که دعای کرده و انگشت یعنی اسباب هر دو دست و گفته اند که آن مرد حد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود و ترمذی و  
کرده اند - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم احد احد - توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت  
که خدا یک است - رواه الترمذی و النسائی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عمن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال فی حین  
صلی الله علیه و سلم ان جلس الرجل فی الصلوة و یؤمن علی یدیه - گفت ابن عمر رضی الله عنهما که در آن حضرت از نشستن مرد در نماز حال کند  
و سه تکیه کند است هر دست خود را بر زمین و تکیه کند بر آنما یا اعتما و کند بر دو دست خود  
وقت برخاستن - رواه احمد و ابو داود و - و معنی اخیر مناسب تر است بر روایت دیگر که گفت - و فی روایت دیگر - در  
روایت دیگر ابو داود در این چنین آمده است که - سی ان یعتقد الرجل علی یدیه اذا مضی فی الصلوة - یعنی اگر آن حضرت  
از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقت که بر خیزد و این روایت موافق ترمذی و نسائی است و منافات ندارد با روایت  
ثانیه که قائل اند بجایه است بر دست که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت  
ضعیف است و الله اعلم و عمن محمد بن سعد قال کان النبی صلی الله علیه و سلم فی الزکاتین الی ولین کانهما علی کمره  
خلفه ایقوم - بود آن حضرت در دو کمره اوّلین بر پشت اوّل که بر سر تکیه می نمود است خواه نماز ثانی باشد یا باقی  
گویا که پیشک کمر کرده شده باشد نشسته است تا آنکه بر میخواست بر زمین ایستاد و گفت از دو دست برخاستن ایستاده او را  
و نشانی کردن در آن دو وقت ایستاد و چون نماز و عجزه و شش نیز آمده نگاه کرد که کرده شده باشد شش که در شیر می اندازند اگر مرد

الفصل الثالث

السورة من القرآن - بود آن حضرت که تعلیم میکرد و ارشاد میکرد چنانکه تعلیم میکرد و سوره از قرآن را باین طریق که بسم الله  
 بسم الله الرحمن الرحیم و اعانت و - التحیات بعد الصلوات الطلیات است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته  
 علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اسأل الله الجنة و اعوذ بالله من النار  
 سوال میکنیم خدا را بهشت و پناه میجویم بخدا از آتش و دوزخ - رواه النسائی - این نیز وجوب است از وجوهی که گفته اند که باید استعا  
 ذه بسم الله و غیره و اصل وجوب تعلیم قرآن و بودی و را و کا خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیارت شصت  
 مرتبه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سخن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلاة و غیره  
 مدینه علی رکنه اشار باصبعه و اتبعها بصره - روایت است از نافع که گفت بود این عمر چون می نشست و در نماز می نشست و  
 هر دو دست خود را بر سر و زانوهای خود و اشارت می کرد با انگشت خود و در پی میفرستاد و آن انگشت را با دست خود یعنی  
 در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله - پیغمبری گفت این عمر گفته است  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ای شد علی الشیطان من الحیدر - هر گز نمیدانم این اشارت با انگشت سه یا به سخت تر است



بر سر پیمان آنرا من که بوسه بکشند مثل شیر و شیرینی میخوردند این گشتن سبب راجحیت اشارت کردن بوسه بود و نیز ثبات  
 بر بیان و قطع طبع شیطان از وقوع عملی و ترک و کفر رواه احمد و **وعن ابن مسعود** و کان یقول من استسنة اخفان استسنة  
 روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سمعت بن یزید و یزید بن ابی اسحاق و یزید بن ابی اسحاق و یزید بن ابی اسحاق و یزید بن ابی اسحاق  
 بنده خواند و هر یک از آنها رواه ابو داود و الترمذی قال - گفته است ترمذی - در حدیث حسن و خوب

**باب الصلوة على النبي واهله** - صلوة یعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه و سلم  
 و صلوة از بندگان طلب فائده نیست شایسته خیر و نیاید از رحمت است از جناب حق بر حبیب و صلی الله علیه و سلم  
 و در بعضی جایز اند کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و لام بر و صلی الله علیه و سلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر  
 واجب است پس این گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف و بگوید و بعضی گویند که فرض است یکبار و در غیر اینها شهادت  
 بیعت و صلی الله علیه و سلم و یا در این حدیث سنن و از او که من اسلام و شعار آن قاضی ابو بکر گفت فرض گردانید حق  
 جل و علا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر و فرستاده هر آن را و گفته است که بسیار گفته  
 صلوة و غفلت و زبده نشود دوران و بعضی از علما قول اول را صحیح و گفته اند و شافعی و حنفی گردانید آن را و گفته  
 و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن یکس از علما و نیز امام ابو حنیفه واجب است  
 صلوة فی الجملة و سنت است و تشریف و فضائل صلوة بر آن حضرت لا تعد ولا تحصى است و بنده از آن در کتاب جناب القلوب  
 نوکر کرده ایم و در سائیکه جانی از کتاب بوده خبر بسیار از فرموده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و  
 سلام بر غیر انبیا یا استقلال یا نه و گفتار از جمیع ائمت است که مخصوص است با نبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان در آن  
 بلکه ذکر کرده شود و بخت و رحمت و رضوان و قفل کرده است طبیعی که آن خلاف اولی است و بعضی گفته اند حرام است یا مکروه  
 که است تحریمی یا تقریمی و متخالف در مشهور من تسلیم بود بر اهل بیت رسول از و رایت و از و ارج مطهره و در کتاب قدیمه از مشایخ  
 اهل سنت و جماعت کتاب است آن یافته می شود و در مستخرین ترک آن متخالف شده است و احدی مسلم

**الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن ابی لیلی** - بنی الامیین - قال لقیته کعب بن عجره - بنی مکنه  
 جیم و فتح را روایت است از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از اوقات تابعین است و دریافت حد و نسبت صحابی را  
 که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زنان مانند و سزا نیده باشند ولادت یافت و در آن سال  
 که باقی مانده بود از خلافت عمر و بر او صحابی است از اهل غزوه اخذ گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی است از اصحاب  
 شجره - قال - پس گفت کعب - الا انی لک بینه سمعتهما من النبی - آیا نفرستم بر سر تو بیه و کلمات که شنیده ایم آن  
 از پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و هر یک از آنها و کسر و ال و تشدید یا تخفیف که کعب بن عجره بطریق احترام و اکرام و بخت  
 و نه بطریق ترجم و تلف آن را حدله نام است - قطعت - عبد الرحمن میگوید پس گفت کعب بن عجره - بے نفرت

و کبر - نایدانی - پس چون دلست دست داده است ترا نیست آن مدبر این و این تا کید است بر خیزد که مفهوم شده است  
از سبب - فتمال - پس گفت کسب بن عمرو - سالک رسول الله - پس میگویم بالحق میباید پیغمبر خدا را علی الله علیه السلام  
پس گفتیم - یا رسول الله این دعا که میگویم اهل البیت - بیست کنیت در دو فرستادن بر شما اهل بیت نبوت و صفات و احوال  
از کنیت در دو فرستادن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پیغمبر و دست اوست گوید اهل بیت کنایت از  
شرف و بزرگی است و اهل معنی آل است و آل فلان میگویند و از ذات فلان را پیدا زبیا که و آل او و و غیر آن گفته اند که  
گفتن تبلیغ است بقول حق تعالی - محمد و آل محمد - و بکاتبه علیکم اهل البیت و فرموده این معنی قول او است که - فان الله قد علمنا  
انکم علیکم - زیرا که خداست تعالی تحقیق و انانیدار کیفیت سلام و ستودن بر تو که در انجیانت تعلیم کردی و آن تعلیم الهی  
گفته اند که اگر تعلیم آن حضرت تعلیم الهی است زیرا که و من نطق نمیکند و احکام بگوید - حال - گفت آن حضرت بر سر  
تعلیم کنیت صافه - قول او - بگویند - اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم - خداوند  
در دو فرستادن بر محمد و آل محمد خداوند در دو فرستادن بر ابراهیم و آل ابراهیم - انک حمید مجید - بدستی که تو ستوده شده بر  
صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوٰه نبردست بر اندازد کمال و بزرگی خود - اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما  
بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید - خداوند بزرگت ده و از قول گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر  
آل محمد ببارکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم - متفق علی - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند - الا  
انک لما لم یزک علی ابراهیم فی المؤمنین - مگر آن است که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو روایتی نه در صلوٰه  
و نه در بزرگت و لفظ او این است کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم است  
تشبیه بآن آل ابراهیم کردند و آل اهل و عیال او را گویند معنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آن  
کل مؤمن و در روایتی کل مؤمن تقی ظاهر آن است که در دو حدیث معنی اتباع باشد و معنی آل را تفسیر اهل بیت کنند  
معنی کنی که حرام است بر و صدقه را و بنوا شتم اند و امام فخر رازی گفته که او ایست که گفته شود اهل بیت  
از و این و اولاد آن حضرت اند و علی بن ابی طالب است بجهت اختلاف و معاشرت و من فاطمه رضی الله عنهما و گاهی  
مخصوص بن فاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباہلت و حدیث کسب آل است بران و خطاب انما یرید الله لیس  
عنکم الرجس اهل البیت و تطهرکم را مخصوص با ایشان دارند و حق آن است که از و این مطهرت نیز و اهل بن خطاب اند زیرا که  
سوق آیت قرآنی سادسی است بجزل و وجه تطبیق و برین قول آن است که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد و پسر  
بیت فلان گویند باین معنی بنوا شتم اهل بیت آن حضرت اند صلی الله علیه و آله و سلم و بیت بیت کنی و باین معنی از و این اهل  
و بیت ولادت و اولاد آن حضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در نامه رسا که در ذکر تشریح بکبت است  
بحقیق الاشاره فی نعم البشاره تالیف یافته است مشیخ ترک کرده شده است مانده اند درین حدیث اشکال کرده شده است

که تقبیله تشبیه لایعنی آید که معلوم و برکت برابر با نعم و مال برابر ایم کمال تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی  
و شایسته شهرت و اکمال و قوت و جواهرهاست و اگر داده اند که تا این معنی گرفته نمیشود اعتبار نکنند تمام نمیکرد و دو تامله اجوبه و مافیها

در سالک جید انوشیروان ایمانجا باینکه گشت و سخن ابی حمید بنجم ما و فتح میلم - السامانی بیکسری عین - قال گفت - قال  
نقد بوجاهه - یا رسول الله لعین علی ملک - چگونه در و در شایسته - قال رسول الله فی غیبت آنحضرت - صلی الله علیه و سلم قولوا -

گویند - اللهم صل علی محمد و آرادیه و وزیریه کما تسلطت علی ابراهیم و وزیریه شیخ علی آل ابراهیم و مبارک علی محمد و آرادیه و وزیریه  
 کما مبارک علی ابراهیم انجا نیز در بعض شیخ علی آل ابراهیم است گفته اند که در روایت احمد و کریم ابراهیم و ملاوة و آل ابراهیم و کریم

اگرچه یحیی بن یزید بن ابی اسحاق است که حق آن است که ذکر محمد و ابراهیم و عیسی و زکریا و آل محمد و آل براسیم و در اصل حدیث  
شماره است و بعضی روایت آن را خط کرده و بعضی نکرده و با کمال انصاف معلوم است که این حدیث در حدیث آمده است و در حدیث

اول فرمود که شادمانی است خدا سمنان المشايخ و انکه بعضی روایست و از محمد اکبر است و حضرت و اقیق شد

از قالوا و من رسول الله صلى الله عليه وسلم من علي بن أبي طالب و هو الذي كان يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

فرستد برین کیار در روز فرستاده که تا سکه برسد به بار - و روانه - اینجامی پرسند که چگونه رو با شد که این گرفت  
در روز کیار در روز فرستاده که تا سکه برسد به بار - و روانه - اینجامی پرسند که چگونه رو با شد که این گرفت

دو دروازہ گاہ گشت حق برسد میر سدا ز بچا الازم غی آید کہ بر غفرت از باب حق یک در و دو پیر و گروضا کیے ہا ہا  
شاہ کہ آن کیے و شرف و تقاسم ہا بر سر مندر در و دوا شد خا کیے نہ ہست ہا بر سر مندر غلام ہا ہا ہا

الفصل الثاني عشر في بيان ما قاله رسول الله صلى الله عليه وسلم من أن كل صلاة لها ثواب واحد عشر صلاة

کرمی شمع را در ده پاییز و قریب به ختم - رواه النسانی - و کن این سمع و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
لو ان الناس علموا انهم لا یملكون الا ما هم فیها من الذل لكانوا اعداء

کونیند خا برن واکند در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفا است آن حضرت اهلی از مدینه سلم میگردد سیدش

که حقیقت معنی شما عبت است - رواه الترمذی - و عمنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طالعكم يا ايها الذين آمنوا

و معلوم که میگویند برین - روانه انسانی و داری - و در خبر دیگر آمده است که می برین نام و او نام پدر او را میگویند

پیر حسن بن عثمان پیکار پیوید بندہ چار دین سید علی بن سید الدین یوسف السلامی صاحب کتاب التبیان  
فایضاً علیک فتوح ذکرت تم سے افسوس من عجیب بیان میدہم درکار زواجر قاضی آخر بازگو و مجلس آن نازنین

که از امیر و **حسن ابی سیرق** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: **میت** هیچ سببیکه تمام نمیشوند  
 بین - **الارو** الله صلی الله علیه و آله وسلم روحی - مگر آنکه باز نمیشوند خداست تمام بر روح را - حتی از علیه السلام - اما آنکه در کتب  
 بر و سک - سلام را یعنی بواسطه سلام و سک گویم - روانه ابو داود و ترمذی فی الدعوات الکبیر - در نجاشی کمال می آرند که منقول  
 این حدیث بخانه حدیث حیات آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم در بزرگ زیاده که در روح بر آن حضرت در وقت سلام  
 ولالت دار و در شرافت روح از بدن شریف و سک و بعضی اوقات وجوب رسیدند که او بعد از روح نه عود است  
 بدن بعد از شرافت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و کمال صاعده و سلام است و آن حضرت شریف است و  
 بزرگ باحوال نکو و متفرق است و مشاهده رب المخرجه چنانکه در دنیا در حالت روحی بود و بر تفسیر کرده شده جازاقت  
 و آن مشاهده و استغراق بر روح چنانکه در حدیث مخرج واقع شده که حاضریقت و انبیا علیه السلام پس بیدار شدیم  
 و حال آنکه من در سجده آرام و طبع و خواب بود بر منیب حق پس مراد افاقت و بر آمدن اوست از مشاهده آن عالم و نمیشود  
 حیات انبیا صلوات الله علیه و آله وسلم و در روح بدن ایشان بعد از اوقات موت است یکبار بجزایان نیست آن  
 و بعد از آن هیچ زبانی نیست از صلوٰۃ و سلام است و منقارت روح در و سک حرره بعد از هر مکرر در اصل تعقیب  
 که در حیات شریف و راحت غرت و کرامت و سک علی الله علیه و آله وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشند تا فهم و یاد  
 الله فیق سخن و آن باشد که این فضیلت و سلام از آن حضرت مخصوص بر آنان قبر شریف اوست مثل داخل و خارج  
 که سلام گوید یا عام است و هر کس را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام از آن شخص  
 نمیشود بیواسطه سماع کند و در سلام کند و بر دیگران بواسطه ملائکه یا همین بود چنانکه از حدیث ابی هریره و فضل  
 ثبات ظاهر میگردد و حکمته قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول - و نیز و است است از ابی هریره  
 که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود - لا تجعلوا بیونکم قیورا - مگر داند نماند است و در مانند قبر که مثل در و دانه  
 اقدام و خفته باشند و هیچ عبادت و نماز و سک در و سک نمی کردند باشند و چنانکه در ساجده عبادت میکنند و آنکه ساجد  
 انوار نیامد پس از آن در خانه نیز میگردد باشند تا انوار و برکات آن شایان خانه و اهل خانه نیز شود و در آن  
 در سجده بزرگ و نوافل در خانه مکنید و گذاردن نوافل در خانه مافضل است از گردن آن در مسجد یا در خانه است که در خانه  
 در خانه بار دهن مکنید و در آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه و آله وسلم - و لا تجعلوا قبری عبدا و مکرر داند  
 قبر اعیان گاه که جماع کنید بر آن بریت و سمر و روم و حب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری که بر تورات انبیا  
 خود کنند و بعضی گویند که در آن است که زیارت مرا مثل عید سازید که در ساسی خبر یکدیگر با آن تفسیر نیامد پس این ترغیب و تنبیها  
 بر کثرت زیارت و تضرع آمدن بآن درگاه عالم پناه زرقا الله - و صلوا علی فان صلواتکم جمعی است کثرت - و در و در سعت  
 بزن و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیاده که در دو شامیر سده ابرو که باشند **سیرت** در راه عشق مراد قرب و بندگی است









پس در روز فرستاد برین یعنی آن نبی است که مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا توان کرد و کل ازین در نمی گذرد  
 آنکه کسلی و غفلت یک کلمه نیامد آن سحر و نخی تواند از نفس خود بیرون آورد و واسطه بحق و شکر نعمت گذارد و در واجب و ارطیه  
 آن است که جانها فدای آنست که او را چه باشد که یک کلمه که نیامد و کسی بر زبان آید شکر خیر حیا میسازد شتاقان بدو پیغام بویا  
 که آنهم جان از سر غفلت فدای آنست نام دوست خود را واه الترمذی و رواه احمد بن حنبل بن علی رضی الله عندهما - و قال الترمذی  
 نهاده است حسن بن محبوب - معانی این الفاظ و توضیح اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه مسلم شریف ذکر  
**عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی عند قبری سمعته -** کسی که در روز قبرستان برین  
 زود قبر من می شنود من صلوة او را - و من صلی علی ما یاء المظنة - و کسی که در روز قبرستان برین از دور نه در جوف و رقبه  
 رسیده شود و صلوة او را که ما نیکو سیمین پیر سنانند و پیر تقابیر و سلام میکنیم و جواب سلام و سیمینو میگویند اینجا  
 میتوان دانست که سلام بر آن حضرت حق و قبولیت دارد و سلام گوینده بر آن حضرت را خصوصاً بسیار گوینده را چه  
 شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب است یا معاویت است یا سید جاسک است که هر سلام را جواب بشنود **ثبت** هر سلام  
 مکن آنچه در جواب آن لب و که بعد سلام فرایس یکجا جواب از تو - رواه البیہقی فی تفسیر الایمان **عن محمد بن عبد الله**  
 بن عمر و قال من صلی علی النبی صلی الله علیه و سلم و احدی صلی الله علیه و سلم و لا یکن سبعین صلوة - عبد الله بن عمر گفت کسی که  
 در روز قبرستان بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یک درود فرستد خداوند ثواب آن را بدهد و در روز قیامت و در روز نهاده  
 در و این قول عبد الله بن عمر و سست اما از حضرت شنیدیم گفتند است چه ثواب اعمال و سست و کیت و کیت و کیت و کیت  
 بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیثی میخواند این حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه ذکر شد - رواه ج  
**عن روایع** بن عمر را و فتح واد و سکون یا کسیر فاسما بی سست - بن ثابت - انصاری معرو و است در مدین امیر  
 گردانید او را معویہ بن جراح پس اگر در آن روز یا سست و یا در یمن و یا است برقه و قبل یا شام سست و خوشتر است  
 از این بر سر و است میکن - ان رسول الله - که پیغمبر را صلی الله علیه و سلم قیل - گفت من صلی علی محمد - کسی که درود  
 فرستد محمد - و قال - و یگوید اللهم انزل المقرب المقرب عندک یوم القیامة - خداوند افرود و آر محمد را در جایی نشسته نگاه  
 که نزدیک گردانیده شده است نزد تو و قیامت - و حقیقت که شنیدیم - واجب می گرد و در ارتفاعات من اگر بخواهد  
 آن حضرت ثابت است تمام مسلمانان را اما گویند این درود را این ضعیف و اجاب و شتم است و شفا عتقه خالص  
 در جبهه مخصوص است در آن چنانکه در ایران قبر شریف دارد مشاهده است - ردا احمد - **عن محمد بن عبد الله** الحارثی  
 بن عمرو قال خیر رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شسته و صل نما - تا آنکه در آمد و چنان خراما -  
 مسجد - پس سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم - فانما لی سجود پس در آن سجده را - حتی حسیت ان یدون الله  
 ماقه توفاه - آنکه ترسیم من که همیشه خداست تعالی که به تحقیق میرانیده است آن حضرت را - قال محبت انظار



گفت عبد الرحمن بن عوف میں مدغم در نماز تھے کہ گاہ میگفت: فرقع راسہ۔ پس بروشت سر خود را بفرقع قال۔ پس فرمود۔ مالک۔ چه شده است ترا و چنانچہ تو۔ ذکر کرت فلک کہ۔ پس فکر و محنت و کفایت خود را کہ مگر میرانیده است اور اخذ سے تعلق سے۔ قال فقال ان جبریل علیہ السلام قال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبریل گفت مرا۔ الا اللہ ان اللہ عزوجل یقول لک۔ آیا بشارت نہم ترا کہ بتیق خدا سے غروب میگردد پیرا۔ من صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ علیہ سکے کہ در روز مستند بر تو صلوٰۃ فرستم بروے۔ و من صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ علیہ۔ و کسی کہ سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروے۔ رواہ احمد۔ و حسن بن محبوب بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ گفت عمر۔ ان الدعاء موقوف بہین السماء و الارض۔ بدستی کہ دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی۔ لا یجحدہ شیء۔ بالاخر و دیا بالا برود نمی شود از ان دعا چیرے۔ حتی تعالیٰ علی بنک۔ تا آنکہ در و زمین بر زمین خود یعنی اہلبیت و قبول دعا و قبول بر در و فرستادن است و در و خود کتاب و قبول و بعد قبول و اہل و قبول است بظہیر و توسل و سے نیز دعا بجل قبول میرند شجر مور مسکین ہوئے و شبت کہ در کعبہ رسد و دست در پاس کہ بر تر زد و

ناگاہ رسید پیرا رواہ الترمذی

**باب الدعاء فی التستہد۔** و کتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التحیات و در و دعا کند بہر نحو باشد اور بعد از آنکہ شبہ کلام ناس باشد سوال طلب آن از ایشان ممکن بنود و سابقا و ریاست شد از حدیث ابن مسعود گذشت کہ۔ ثم لیتمن الدعاء بعجبت الیہ و اوعیہ محض از ان حضرت نیز آورده مانا کہ در دعا عجب باری زمین اوعیہ مافور و اولاد و یالحمہ توسل و مسکب باین ادعیا و سے و افضل و اکل است از جہت بودن آنہا تمام تر و جامع تر و مفاد و نیاز آخرت را و یا بعد التوفیق

**الفصل الاول عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعوی فی الصلوٰۃ۔ بود آن حضرت کہ دعای کرد و در نماز یعنی بعد از تشهد۔ یقول میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر۔ خداوندانہا و مجسم تو از عذاب کہ در گور بود بیان آن تفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت۔ و اعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال۔ و نبیہ مجیم تو از ابتلا و آزمایش مسیح و جال کہ در آخر زمان بر آید و دعوی خدائی کند و بہت در ارج خوارق عادت بر دست و سے ظاہر گردد و مردم را گمراہ گرداند و تفصیل این احوال در او اخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کردہ می شود بر جال علیہ اللعنة و بر عیسی علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود در او عیسی علیہ السلام افتد و نزد ارادہ آن ملعون مقتید گردانند بر جال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و در کتب شنیعہ و سے حضرت عیسی علیہ السلام باین نام و انچه متعلق است بدان در مجلس بیاید بشارت اللہ تعالیٰ۔ و اعوذ بک من فتنۃ الحمیاء و المات۔ و نبیہ مجیم تو از ابتلا سے حالت زندگانی و مردن و در فتنہ عمیا انچه موجب زلف و زلی و خرافات

کرد و از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحفیل رضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و لطالت و لغتة  
 ملمات و وسوسه شیطان و در حالت نزاع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل غتنة معیاد دارند و غتنة ملمات مخصوص  
 لغتنة قیصر و سبب وارو - اللهم انی اعوذ بک من الماتم - خداوند امن بنیاهم بچویم بتوا از گناه و از اوس که سبب وقوع  
 و راحتم گردد - و المغمم - و از دام که برگردان نشیند و اواس که آن و شوار افتد یا در محصیت کند اما اگر در طاعت و کما  
 کند و از وفاس که آن عاجز نیاید آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے معصوبت نیست شاید که بگوید  
 و وورثه و فایدان نکند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از دام و در نظر ظاهر کار آن آسان بنیاید  
 فقال له قال - پس گفت آن حضرت را گوینده از محابه - ما اکثر المستعین من المغمم - عجب بسیار است استعاذه  
 تو از دام - فقال - پس بیان کرد آن حضرت قباحات و ام و شتاعت آن را و گفت - ان الرجل اذا غم حشر -  
 بدستی که مرد چون و ام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معالمت خود و اطهار فقر و فاقه تا دین بدیند یا و تکیه بر  
 خود و در تقصیر اواس که آن در ماضی - فکذب - پس دروغ میگوید معنی اخیر مناسب تر است بقول و - و وعد  
 فاخلعت - و وعد میکند بوفاس که آن در مستقبل پس نلاف و وعد میکند - متفق علیه - و عن ابی هريرة قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التلکة الاخر - گفت آن حضرت چون فارغ گردید یکی از شما از التلکة  
 پسین - فلیستوف با پسین اربع - پس باید که بنیاه جوید بنیاه از چهار چیز - من غدا بجهنم و من غدا بالقبر و من غتنة الحیا و المات  
 و من شرج الدجال - رواه مسلم - و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم بدال عارکما علیهم سورة  
 من القرآن - روایت است از ابن عباس که آن حضرت می آموزانید محابه را این دعا را بنیاه می آموزانید سوره از  
 قرآن را تا بگوید و استهام و اینخواندن و تعهد بقتل آن - یقول قولا - میگوید بگویند - اللهم انی اعوذ بک من غدا بجهنم و اعوذ  
 بک من غدا بالقبر و اعوذ بک من غتنة الحیا و المات - رواه مسلم و عن ابی هريرة قال  
 رضی الله عنه - قال قلت یا رسول الله کنی دعاء را دعوی بی سلقی - ابو بکر صدیق بیان حضرت عرض داشت که یا رسول الله  
 مرا ای شیخ بنیاد دعا که دعا کنم آن دعا در نماز خود بخوانی بعد از التلکة اخیر و هم این قید بجهت آنکه دعا کنی که مشافرت و مقرر  
 بود خواندن آن در نماز و درین محل بود - قال قل - گفت آن حضرت بعد از آن بگو و بخوان این دعا را - اللهم انی علمت  
 نفسی ظلماکثیرا - خداوند ما تحقیق منستم کرده ام بر نفس خودستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا ثبات شده است و درین  
 روایات مسلم بسیار موحده آمده و امام نووی در او کار گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد - و لا یعفوانا لذنوبنا  
 الا انت - و نمی آمرزد همه گنامان سیدگان را هیچ کس مگر تو - فاغفر لی مغفرة من عندک - پس بیا مرز آمرزیدنی خاص  
 از نزد تو - و ارحمی - و رحمت و مهربانی کن مرا - انت انت الغفور الرحیم - بدستی که تویی آمرزنده گنامان و مهربانی کن  
 بر بنندگان - متفق علیه - و عن عاصم بن سعد عن ابی و فاس که تا پس

نقشه است شنیدید بخود و عثمان و عائشه را و شنید از دست زهری و غیره روایت میکرد از پدر خود - قال - گفت  
 بعد از آنکه اری رسول الله - بودم من که سید یدم غیر خدا را - صلی الله علیه و سلم - علم عن یساره - سلام میداد  
 از جانب راست و از جانب چپ - حتی اری بیاض خود - تا آنکه سید یدم من سفیدی خسار مبارک او را یعنی این مقدار  
 روئے در سلام می کرد و این که خسار روشن او دیده می شد زینت سادت آنکه که در پیوسته او می بود - **و من**  
 کاشک که اندر نماز می جا شود و پلوسه تو به تا تقریب سلام افتد زینت بر روی تو به و او را سلام - **و من**  
 بنشین و من هم بنشین مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شد - بن جندب - بن جندب - بن جندب - بن جندب - بن جندب - قال  
 کان رسول الله - گفت عمره بود غیر خدا - صلی الله علیه و سلم - از او اهل صلوة - چون می کرد از نماز را قبل علمایا بود - توجه  
 می کرد بر بار و دست مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیک از دو جانب رو راست یا چپ و اگر چنان است که برادر بعد از  
 سلام باشد چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از سلام و فرغ از نماز گام می برد بکفایت بجا نیست و دست راست و گام  
 دست چپ چنانکه در احادیث بیان می آید و گام دست چپ چنانکه در احادیث بیان می آید - رواه البخاری -  
**و من** قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یصعد عن یمنیه - بود آن حضرت که برگشت از نماز از جانب دست راست خود -  
 رواه مسلم - **و من** صلی الله علیه و سلم - گفت ابن مسعود - که بخیل حد کم للشیطان شکیان صلوة - باید که گزارد  
 بیک از شمشیر شیطان را - از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود - یری ان حقاً علی ان لا یصرف الا عن یمنیه -  
 باند و اعتقاد کند یا گمان برود که حق است و لازم است بر دست که برگردان نماز از جانب دست راست خود پیوسته  
 قطع یا قطع آن هر دو روایت است - **و من** صلی الله علیه و سلم - گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم - که شریعت من بسیار -  
 هر گاه تحقیق و یدم من آن حضرت را بسیار که برگشت از جانب چپ خود - متفق علیه - جالس مقام آن حضرت بعد از  
 سلام دادن گام می برد می نشست از جانب یمن و می نشست بجا بسیار و در پیشتر احوال بن چنین بود که سلام میداد  
 و دعائی خواند و بجا می نشست که در جانب بسیار است میرفت و گام می برد بر عکس این می کرد از جانب بسیار برگشت  
 و بعد از آنکه یمن می نشست و اول را بر عکس می نشست که در اندک در دست یمن است و فعل آن حضرت و اکثر احوال بن چنین بود و من  
 این سخن و عرض میگویم که اگر کسی در نماز است و دست راست او را در دست اعتقاد و وجوب نماید گرفت و از ترخیص شایع اعراض نیاید نمود  
 که در حدیث آمده است که حق تعالی دست مبارک او را که عمل کرده شود بر خستند - او چنانکه دست مبارک او را که عمل کرده شود بر خستند  
 او و شایسته این در حدیث آمده که در اندک که مصلی را باید که برگردد و بجا می نشست و اگر حاجت خود اگر حاجت او بجا نیست چنانکه  
 منزل او در جانب است یا اگر حاجت او در آن جانب است بجا نیست بجا نیست برگردد و اگر حاجت چپ است بجا نیست چپ برگردد و از  
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز چنین مروی است و باز گام می برد آن حضرت صلی الله علیه و سلم مستقبل قوم نمی نشست  
 و دست بجا نیست ایشان می کرد و پشت بسوی قبله اگر گام می برد ایشان خطای میکرد و دست نمیگرفت چنانکه

باید

در حدیث سابق گذشت اذ اصاب علی بن ابی طالب بوجه و در حدیث بخاری و سلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون فارغ میشد از نماز باید او را استقبال می کرد بوجه شریف خود و اصحاب را و می گفت آید و بدید است هیچ کس از شما خوابی طلب نمی کرد و خواب را که در وقت بشارت شفق مکه میبود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر و درین مثنی است

**فقد برز عن السر** قال کنا اذ اصابنا حلف رسول الله گفت برابر بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اصحابان کون عن عینه - و دست میزدیم که با شیم در جانب راست آنحضرت - یقین علی بن ابی طالب - که اقبال و توجه کرد برابر و سه مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی پیشتر از آن که روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بشا بده جمال و سه دست خود و خطاب کریم و سه مشیت کردیم و اقتباس انوار و استخار او امر از موافقت شریف او بنایم خصوصاً در وقت رجوع و سه از حجاب حق و انصراف از صلوته که قره العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه و سلم و این سبب از وجوه فضیلت ایشانست در جانب یمن امام و سه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوسه بایستند - قال سمعت کثیف براسه بن عازب یس شئیدم ان حضرت را - یقول - میگفت آنحضرت بعد از سلام دروغا که می کرد - رب فنی عذاب - خداوند نگاه دار مرا از عذاب خود - یوم مبعث او مجمع مبارک روز قیامت که بر می انگیزی یا جمع میکنی نبندگان خود را او مجمع شد را وی است که تعجب گفته یا مجمع ازینجا معلوم میشود که نبندگان خاص و مقربان در گاه از عذاب و سه می نرسند و رحمت و سه نیاید بخونید و این براسه تعلیم امت است

که از ادب در گاه آنگاه باشند - رواه سلم - **وعن سلم** قال ان الناس را فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم کن اذ اسلمن من المکاتوبه فمن - گفت ام سلمه که زنان و زنان آنحضرت چون سلام میدادند نماز فرض برینجا استند و پیغمبر پیش از مردان - و شد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بن صلی من الرجال باشاره - و برپای خود می بود آن حضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان تا زن را سه که خواسته بود خدا پس گام سه همین قدر می نشست که می نشست السلام و شک السلام ای آخره و گام سه بعد رسته می نشست و دعای کرد و قرآن می خواند و تبلیغ احکام میکرد و گام سه می نشست و در صلاسه خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اشد احوال و مقتضیات آن - خانان

قام رسول الله - پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال الرجال - می ایستادند مردان - رواه البخاری و مشکو

حدیث جابر بن سمرة فی باب الصلوات انما تعالے - و سلم بنایم است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرة را که در وقت ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز باید او را بر آمدن آفتاب در جانب شمال که ذکر نکند آنحضرت نیز در و واضح و موافق ذکر آن حدیث را در این باب مناسب تر دید

**الفصل الثاني** - عن معاوية بن جبل قال انما بیای رسول الله - گفت معاوی بن جبل گفت است و مرا























گفت افس که گفت چو پیش از صلای الله علیه و سلم - براسه تاکی و مبالغه در زیادت اجز برین عمل - تا مئه تا مئه تا مئه - نهفت  
عمرو است یا بر که اصر و این اگر چه حقیقتی مثل آن نباشد زیرا که اجز بقدر تقی است ولیکن مشابهه باوست و چند این شو است  
که گویا این اوست و این الزام الحاق ناقص بکامل دارند - رواه الترمذی -

الفصل الثالث عشر عن الأثر في بيع فمرو ولقد تم له في برداء آخر خفاف - بن قيس - از

عالمی بصری معجزہ دہشت از کوفہ میں نقشہ بہت ماریتہ شدہ و عشرین وائے - قال - گفتند  
 علی بن ابی طالب ایامی که از دمار با باجماعت امامی که مارا بود که گفتند کرد و می شود و با بر شکر و سکون هم  
 و شکر و شکر و شکر - قال - گفتند ابو شکر - صلیت نبوی و شکر مع رسول الله - گزار و در این کار را با پیغمبر خدا -

و این نماز اشارت بر آنست که گزارد و چنانچه ظاهر این حدیث باشد مثلاً - او مثل برده ای است که  
در پیش روی سرور است و این را میگوید که این نماز را که با ایشان گزارد و است عینیه و خود آن نماز نیست که با غیر  
گزارد اگر چه نوع است و احتمال دارد که مشرب اعتبار آن گرفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نماز است

پاشند که تان حضرت گمراه چنانکه آن ظلم بود باشد و این عصر مثلاً فافهم - مثال دکان ابو بکر و عمر بقوان فی اصبحت المقدمین  
یعنی گفتند ابو بکر و عمر که می ایستادند در صفت اول از جانب راست آنحضرت - و کان جل قیته شهد الشکبیه  
الاولی من العلوۃ - و بود و در آنکه حاضر شده بود و در یافته بود و کیمیه او را از آن نماز یعنی در رکعت او را در آمد و بود

پس نماز گزار و تمام کرد و خمیر غذا - علی احمد علیه و سلم تم سلم عن عائشه و عن یسیر سلام و او  
از جانب راست خورد و از جانب چپ خور - حتی را اینها حق خدیبه - تا آنکه دیدیم با منصفیان سغیدی هر دو شش را از  
پشت و از جانب چپ خورد و کس که در جانب راست و از سر و در - ثم انما کانتا المار منیه - سینه گشت

آن حضرت بعد از سلام مانند گشتن ابی رسته یعنی نفس نه خواهر بود رسته نفس خود را یعنی گشت آن حضرت همچو گشتن من  
خود را بقصد خواب یاد کرد و این سخن است در عبارت و این گشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست زیرا که از فضل

ان کے مرتعروں سے۔ مقام الرجل الذی اور کلمۃ التکبیرۃ الاوسے سے پہلے برخواست آن مرو کہ دریا سے بہو  
آن تشریف تکبیرۃ اوسے را از نماز قادم این قید کہ در یافت تکبیرۃ اوسے آن سے کہ و سے مسبوق نبود کہ براسے اقام  
برخواستہ باشد لیکر براسے گزارون سے را شبہ برخواستہ چنانکہ فرمودہ استفتح۔ ورا سے کہ حق ہے سیکر کہ دریا نماز یعنی برخواست

نارائیه بگزارد - نویسی - این کیمید - مکر فافه بنگیبه - پس گرفت عمروش آن مرد را و در بعض نسخ بمجلسی بنی پیردوش اورا - پس فرمود پس بخوابید اورا - ثم قال طیس - پیر گرفت عمره شین - فانه لن یبکک بل لکتاب لانه لم یکن بین صلواتهم فصل - پس بدو تکی که بکک کرد و اندید است اصل کتاب را اگر چه بین که بنو در میان نماز ایشان فصل حرا و فصل نیجا یا قول است نقل از بزرگان

[illegible]

در وقت دخول جنت که موکل است اگر وجود موت و شرطیت و سستی بود با فعل و در وقت می در آمد و این است که اگر چه  
 موت و لزوم ذوق او در نفس الحاکم کل نفس انقضی الموت فیکون فی رآید و در وقت الان بجا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و در وقت  
 پوشش با سستی موت بود این جنت در دخول جنت تا قبل از خیرام یافت و بطبعی گفته که موت چنان است میان آتی آیه الکرسی و دخول جنت  
 چون حق گرد و منتفی گرد و محال گردد دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن تنیده است و قیصر پیش از بعثت و چون روح و شمشاد و در وقت  
 در وقت است توقف - در وقت از با صحن یا در خجسته - و هر که بخواند آیه الکرسی را هنگامی که که میگوید حق پاک و خود را - گفته اند علی بن ابراهیم  
 و ابراهیم و این ویراث حوله - این گردان او را در وقت قیاس بر سر او و در سر به پای او و اهل جنت هر که که گردانید - رواه ابوالحسن  
 فی شکیبایان و قال سناوه خیف - یا که صاحب سفر السعاده جز اول این حدیث را که من قرا آیه الکرسی ام میبینم دخول الجنة الا الموت انسانی و در  
 دور و استیقلان و در وقت از با صحن یا در خجسته و دیگر غیر سنانی نیز و است کرده اند مثل طبری و یاقوتی و در وقت این  
 جهان و غیر ایشان و بعضی از خطا فامیگویند صحیح است و این جوزی و در موضوعات ذکر کرده و خطا فامیگویند جوزی از خطا فامیگویند  
 طعن کرده اند و غیر فغانی را با این لفظ آورده من قرا آیه الکرسی فی و الصلوة المکتمه بکانت فی وقت الصلوة المکتمه و الاخر  
 و گفته این حدیث را صاحب از صحابه روایت کرده اند از جمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 این مالک و غیره بن شعبة و ابو امامه و خلافت طرق و تعدد خارج حدیث دال است بر اینکه این حدیث را صحیح است  
 و در وقت غیبت استیقلان و فضیلت آیه الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است و الله اعلم و محمد بن عبد الرحمن  
 بن عثیم - نفع میجو و سکون فون آخری شامی و ریافت با بلیت و سلام آورد و در زمان آن حضرت اما باز مستثنیست  
 و در سبب و التماس که محبت معاذ بن جبل را در همین تا وقت وفات معاذ بخاری گفته که او را محبت است و قول اول  
 صحیح است روایت میکنند از قدس صاحب و بود افقه شام که تا بحین پرسیده در شام افقه کردند و بود او را جلال است و قدس  
 ثانی سنه ثمان و سبعین - حسن البنی - روایت میکنند عبد الرحمن بن عثیم - علی بن عبد الله سلم قال قال ابن عمر بن الخطاب  
 علیه السلام که گویند پیش از آنکه بگردد از نماز و در آنکه اگر خواند پایا - خود را یعنی هم بدان رخصه باشد که در وقت می نشیند -  
 من صلوة المغرب و الصبح - از نماز شام و با و - لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله  
 و هر که کل تنی قدیر عشرات - در بعضی روایات بیده الخیر یعنی بیست و نه بار است که بکل واحد عشرات  
 نوشته می شود و کسی که این کلمات و نیک - و حجت له عنه سکینات - و مکرده می شود و مراد بهی - و در  
 عشر و رجات - و بیده گردانیده می شود و مراد بهی - و کانت له حرز امن کل مکرده - و باشد هر یک از این کلمات  
 مراد از امان و پناه از هر ناخوش - و حرز امن شیطان الرجیم - و پناه از شیطان شکسار کرده شده - و هر که کل از  
 و در و استیقلان - ان جمله - و روایت نیست و غیره بیچ گناهی که در یاد و احاطه کند او را تا شیر کند و در  
 یعنی توفیق میجو و استغفار را و توفیق و حضرت کرده کار - الا شکر - مگر کفر که چنان است الهی عفو و مغفرت بدان تعلق میجو

و در وقت















می کرد امام محمد و سید الکرام علیه السلام که در روزگ رو به او تغییر شد و بدن او در تعایش و ارتقا و افتاد و گفت این حدیث را  
 اسناد صحیح نیست و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يقبض الله على قوم من قومه البصائر ثم قال لا بأس  
 فی الصلوة الی اسماء - العتبة باید که باز آید کرد با - مردم از بر داشتن ایشان نظر را - خود را نزد و عا و نماز سوسه  
 آسمان - الوصف البصائر - تا آنکه بوده شود بنیای با - ایشان یعنی باید که باز آید از بر داشتن بصر را و اگر از بنیای بود  
 می شود بصر را و دایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر می داشت در نماز بصر خود را بسوسه آسمان چون  
 نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلواتهم ناشئون پست کرد سوسه خورا - رجاء مسلم - و عن ابی هريرة قال  
 رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یوم الناس المنة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیم من آن حضرت را که است  
 میکرد مردم را و حال آنکه امام محمد بن ابی العاص یک گفت آنحضرت می بود ابو العاص و اما آن حضرت بود و هیچ نشیب که یکبار  
 بنایت مطهره آن حضرت بود و این امامه و شتر زینب بود که در بعض اوقات نماز آنحضرت آمده تعلق شده بود آنحضرت و را  
 بر کتف خود نشاند نماز میکرد - فاذا ارکع وضعا - پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نهاد و او را بر زمین و تار که می کرد  
 و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود - و اذا رفع من السجود اعادها - و چون بر می داشت سر را از سجده باز می داشت  
 یکتف انیجا که راتو هم می شود که این بر داشتن آن حضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز بر داشتن فعل  
 کثیر بود و اگر قبیل هم باشد لا بد کرده بود پس خطاب میگوید که بر داشتن امامه قصد و تقوا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمود و بلکه  
 و سبب غایت محبت و الفت که آن حضرت در غیر حالت نماز و شستن در نماز آمده سیمیه تعلق شد و در وقت رکوع  
 از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را خود در می کرد پس این بر داشتن و نهادن آنحضرت بنا بر غایت آنرا با آنحضرت و در وقت  
 بجا است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر و فعل کثیر آن است که سؤالی باشد و این چنین بود زیرا که طاعت است و در آن  
 نماز از آن حضرت بسیار بود و اگر گویند که این حالت پیش از تحمیل فعل کثیر بود و چون آنحضرت داشت و گفته اند که این از غایت عایشه  
 آن حضرت بود که اگر بر نمی داشت که میکرد و موجب شغل سر می شد پیشتر از شغل رفع دستها که اندک این و در نماز  
 فرض بود یا فعل و ظاهر از قول و سید یوم الناس آن است که در نماز فرض بود و تیر و ر و استیسه است که در نماز ظاهر  
 بود و حقیر گویند و در نماز فعل بود و احیاناً نماز فعل بجا نیست زیرا که در و و انظار هر دو اول و الله اعلم - متفق علیه -  
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انتابوا بعدكم فی الصلوة فليكن ظمما مستطاعا - ثمار بجمعه است  
 و ثواب بواو خطاست و اسم از و ثوابی آید بضم مثله و فتح هزه و بفتحی فازه و آن شش است که می کشاید از و سون  
 و سبب و سبب است که و کند و است و اس و فعل بن و سستی او و میل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آن را شیطانی  
 و فرموده الشارب من الشيطان میخورد چون فازه کند که از شارب نماز باید که رو کند و باز در آن را تا آن که تواند و سبب  
 در پیش و آن آن است که فراموش کرد و بهار او و سبب زیرین خود را بداند یا نه بد نیست و سبب چپ بر و آن در و ر و استیسه

بجای

فلیکثر ما یجوز من العمل فی الصلوة فصل ۲  
روایت مسلم و فی روایت البخاری عن ابی ہریرۃ قال اذا اتھا ربکم فی الصلوة فلیطعم ما استطاع ولا یبیل ما - و یؤدی ما یؤتی  
تکلیفہ است کہ در وقت نماز نہ در عدم ضبط حال از زبان بر می آید و بعضی نسخہ ہا مکرر آمدہ پس فرما یگویند یا رب اغفر لی  
فانما لکم من الشیطان فیکم منہ - زیرا کہ نیست گفتن این نقطہ مگر از شیطان بخیر و شیطان از ان مرا بخندہ شیطان رضا  
و خوشحالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث برسل از عبادت و موجب تشویہ و انتجاع شکل و صورت و حکم  
ایلی ہر صرحہ قال رسول اللہ - روایت است از ابی ہریرۃ کہ گفت گشت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان عفرتیا  
من الجن انفلت الی حرتہ - بدشتی کہ جنبی از جنیان یکایک بر آمد و بگرفت و شب یعنی از میان جنیان کہ نیکو کردہ است  
الشیان سلیمان بن علیہ السلام - لیتقطع علی صلواتی - تا بہر و بر من نماز را و عفرت بکسہ عین و کون فاقشدہ برانیز آمدہ  
شیطان قوی سرکش ظالم و غفار خبیث و شیطنت و بیستہ گویند کہ از عفرہ و لغو و تبذیر یعنی غلطیدن و غلط شدن در شب  
خاک یعنی شیطان قوی کہ می غلطاند و من خود را و خاک - فاکتفی اریہ نہ - پس قاور کرد و انیدہ را خدا لے برد - فافترہ  
پس گرفتہ من اوار - فار و ستان از اعلیٰ بنا بر من سوار می آید - پس خود را کہ بر بندم او را بر شوق از ترس تھاسہ شدہ -  
حق تعالیٰ و الکلام تا آنکہ گاہ کہیدہ بے ہمتی - تذکرہ دعوتی ایمان - پس یاد کردم من و عاصیہ را و خود را کہ شیطان است علیہ السلام  
رسمی علی الشکالہ یعنی لایق ہر صرحہ - پروردگار بخشش را لے و سائلان کہ شاید و نباید برین یک بعد از ان عذر دایم کہ تخریج و تخریب  
و تصرف کردن در ایشان و شتمہ اند و چون سلیمان علیہ السلام اربع خاک و این ملک انحصار خود و خود است کہ از عفرت ہمہ علی اللہ علیہ السلام  
کہ اظہار تصرف کند و دروے و شکستگی و در کارخانہ لک سلیمان آگندہ و الالباقوۃ تصرف و قدرت و سلطنت و صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ  
بران بود و لک شکستہ جن و انس تمامہ و التمس بقر و تصرف الہی خود علما و حقیقہ قدرت و تصرف و بے پروا - خود و تھاسہ  
بزندہ من و از خود و خوار و رانندہ و نایابندہ و خود را از من متفق علیہ - و من صلی اللہ علیہ وسلم ان سوال اللہ علی اللہ علیہ وسلم  
فی صلوتہ کہ کہ نازل شود و عاوتہ کرد و او را پیچیدہ و نماز و بچہ بچہ خواندہ او را کہ با اذن طلبہ و در آمدن و عید بند  
آنکس کہ و نماز است - فلیج - پس باید کہ تسبیح کہ مصلی و گوید سبحان اللہ تا بداند آنکس کہ و نماز است  
و دست بر ہم زند کہ آواز بر آید - فانما تصفیق النساء - زیرا کہ دست بر ہم زدن نیست مگر راسے زنان و انوک شصیت  
بوقار و گرانباری مردان - و فی روایت - و در روایتیہ پنجین آمدہ است - قال کہت - تسبیح للرجال و تصفیق للنساء  
تسبیح بر اسے مردان و تصفیق بر زنان است و طریق تصفیق آنست کہ بطن کف این را بر کف است بر زن و این کہ بر بطن زن  
بطریق اسب و اگر زن نماز فاسد کرد و کند فی شرج سلم - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن حمید المصنف - رضی اللہ عنہ - قال کہ ان سلیم علی بنی کہت ابن مسعود یوہم ما کہ  
سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ہو فی الصلوة - و قال کہ ان حضرت در نمازی بود - قبل ان قال ارضی الجنتہ -



و جواب مذکور یکی از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد و ستم نماید اما التائیه - پیشتر گفت آن حضرت همین کلمه را که  
 بود و سخن کننده در نماز دوم بار - فلم یحکم احد پس جواب مذکور یکی - ثم قالها الثالثة - پیشتر گفت آن حضرت این را سوم بار  
 فقال رفاقة - پس چون ضرورت شد که جواب آن حضرت باید داد و گفت رفاقة - انا من بودم تکلم - یا رسول الله قال رسول الله -  
 پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و اندکی نفسی بیدار - سوگند بآن خدا - نه اسمی که تهاکسین و درست قدرت است  
 بعد از این حدیث و کثرت لک - هر آنکه متحقق شتابی کرد و در پیش آمدن باین کلمات و در وقت آن از نماز بصد قبول می چند  
 فرشته - ایهم بعد از آنکه اسمی که از نماز دار و آن کلمات را - رواه الترمذی و ابوداود و النسائی - و این حدیث در کتاب  
 بر آنکه عاقل و صلوة اگر چه گوید اگر چه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید و لب بگوید فاسد نگردد  
 و اگر چه بلند فاسد گردد و آتی مگر این حدیث و در وقت و آورده باشد که هیچ بود و صلوة و العلم و سخن ابی هر چه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التائب فی الصلوة من الشیطان - فانه کما ان یصعد من الشیطان است زیرا که آن شیطانیست  
 کسل و نوم و تنگی بدن و تنگی و بی ثباتی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان السعیب العواس  
 و کرم التائب و سبب عاصیه است و کما و سه علامت قوت و بلوغ و فرج و نشاط است بر عکس تنارب و با وجود آن آید  
 که عطف بر شیطان است چنانکه تنارب مفرد و آن حضرت است میگرداند از را بطلسه و می بست و آن را با تنارب  
 و تهاه فی باب له طاس التائب - فاذا التائب حکم علیکم ما استطاع - ترجمه این گذشت - رواه الترمذی - روایت  
 کرد این حدیث را ترمذی - و فی آخری له دلایل باین - و در روایت دیگر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکف ما استطاع  
 فلیضع یده علی فیه - پس آنکه باند دست خود را بر بدن خود و کظم با فراجم آوردن لب بدان گرفتن نیمی شود چنانکه گذشت  
 و بکن چون در حدیث نهادن دست بر دامن آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد و کتب  
 ابن حجر - انهم یمن عمل و سکون یم محاسبی است از صاحب شجره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ احدکم فحسن  
 وضوءه - و تفتی که وضوء کند یک از شما پس نیک کند وضوء بشرط و ادب و توجه و حضور و گفت اند هر قدر از توجه حضور و ادب  
 که در وضوء است و بهمان مقدار در نماز روزه نماید - ثم خرج علی الامام السجده - پیشتر بر آید بسبب مسجد قاصد زمانی از قتال  
 از عبارات و تقرب و مناجات - علامت بکن بین اصابعه فانه فی الصلوة - پس یک تشبیه کند میان اصابع خود یعنی خود را و  
 انگشتان را بر یکدیگر چون بنیت نماز میرود و گوید که در نماز است و تشبیه نماز منی عینه است از جهت مناجات و سه  
 تشبیه و تشبیه قیاس هر چه بجا این صلوة مناجات دارد و درین تشبیه است که تشبیه را باید که در طریق صلوة حاضر و متوجه رود  
 و با ادب و وفار باشد - رواه احمد و ترمذی و ابوداود و النسائی و الیاری - بدانکه از تشبیه اصابع منی واقع شده است  
 طبعی گفته شاید که منی از جهت بودن او است علامت خصوصیت و تفتی و در هم افتادن و در وقت که ذکر کرد آن حضرت تشبیه را  
 تشبیه کو میان اصابع و تشبیه فانه تشبیه بر سه اتفاق و التیاض نیز ذکر کرده اند چنانکه در باب عاقل سه تن الی ولی التوفیر



از برائے اتفاق بنی ہاشم و بنی المطلب ذکر کرده شدہ است و ظاہر آنست کہ سبب نبی ہجرت بود و چون او است بر نکات حال شروع و حضور و مانند تنہا یعنی کردہ اند نہی را بجا است نماز یا فتن نماز و تجارتی و در هیچ خود از برائے تشبیک المصالح فی المسجد بابلے عہدہ کردہ و باز و حدیث آورده کہ ولایت بر جواز آن دارند و گفته اند کہ نبی بر تقدیر سے است کہ طریقت عہد باشد و جواز بطریق تخیل و غرض افادہ معنی خیاں کہ در ذکر فتن کردہ اند۔ **وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما لایزال اللہ عز وجل مقبلاً علی العبد و یوفی صلواتہ** ہمیشہ است خدا سے تعلق آفتاب آرنده و نہ بطرف لغت و غنایت و محبت نکردہ بر بندہ در طاعت کہ بندہ در نماز است۔ **الم یصلی**۔ ما دام کہ چپ و راست ننگر و بندہ۔ **فانما التفت الفکت عنہ**۔ پس چون بچپ و راست ننگر و بندہ بر بندہ و خدا سے تعلق آفتاب و باز میگردد اند بطرف غنایت و طاعت را از بندہ فی الحال۔ **رواہ احمد و ابو داود و الترمذی و الدارمی و ترمذی** از حدیث انس آورده و تصحیح نموده است کہ چون بایستہ در نماز اقبال کند بر روی بر روی و گمانی بوی کہ یکم خود و چون التفات کند و بچپ و غیر نکرد بندہ بگوید پروردگار تعلق یابن آدم بجانب کف میگری ترا کہ است بہتر ازین کہ بسوی او میگری روی خود و بجانب من آں چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا ہمچنین بگوید چون بار سوم گردد اند خدا سے تعلق و جبکہ یکم خود را از روی و این نمی را شاعر در بار مجاز و نموده بگوید یا علی آمد سحر آن و بجز من بجز آن گفتہ است ای تو بر خاطر من بارگراں و شریست باو کہ من بسویت مگر آن کہ بایستم تو منی چشم بچپ و گراں **وعن انس بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال** بانس جیل ہر کہ حیث شجر۔ ای انس بگردان بنیانی خود را آنجا کہ سجده کنی ظاہرین حدیث ولایت دارد بر سبب اعتبار نظر بسوی موضع سجود و تمام نماز و این است عمل شافعیہ چنانکہ کلام نبیادی و تفسیر کریمہ ہم میگویم خاصون وال استبران و لیکن ظہری کہ مستحب است کہ نظر کند در قیام و سجود و رکوع و شہادت باو و سجود و بنی و در شہد کند و آن موافق است با آنچه علماء نے ختمہ اندہ باز یاد فی آنکہ نظر کند نزد سلام برو و شہادے خود کند فی النہایتہ شجر الہادیہ بعضی علماء گفته اند کہ در رسم شریف نظر بر کعبہ دارد و اینجا در ذکر ادوی در اصل کتاب بیاض است و در مائتہ نوشتہ اند۔ **رواہ البیہقی فی تہذیب** من طریق حسن عن انس یرفیہ **و عکرمہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی۔ ای بچہ کہ من تشریف کرد و انس را باین خطاب ہجرت صخر من سے و صدق او و خدا سے محبت و سے صلی اللہ علیہ وسلم و سے شہادت سالہ بعد کہ آن حضرت ہجرت آورد و بجز بہت شریف و آمد۔ **ایاک والالتفات فی الصلوٰۃ**۔ و در در خود را از التفات کردن و نماز۔ فان الالتفات فی الصلوٰۃ مکہ۔ زیرا کہ بہر تو التفات کردن و نماز سبب ہلاک شدن است و در آخرت اجبت بودن او طاعت شیطان و روی گروانین از تو بجز بہت حسن و پاکہ نفع باو ہلاک معنی نیست شدن۔ فان کان لا یجفی القطع لانی الغرضیہ۔ پس اگر بہت کہ چاہیست ترا از التفات کردن و راضی می شوی بقصان نماز و فوت کمال پس بارے و نماز نفل کن کہ کار آن نسبت بغرض سهل است نہ نماز فرض کہ اتمام کمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نفل موجب طریق نقصان است بغرض زیرا کہ نوافل کمالات و انفس اند۔ **رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال** ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یطی فی الصلوٰۃ یطی

و شمالا - بود آنحضرت که گویند چه چشم میگردید در نماز بحجت تمایز آنکه آن مبطل نیست یا بحجت نگاه باحوال بعضی وقت بیان  
 و طبعی گفته شد که آن نیز در نماز نقل باشد بحجت سببش که گذشت و گفته اند که شایع اگر فعل کرده که بحجت تعلیم آن حق از  
 کرده نباشد - و لایموی گفته شاعت ظهور - و نمی چوب و نمیکرد اندک کردن و سر خود را بجا نباشد پشت و زمین و شمال هم میله  
 بان طرقت دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه کرده است با غنق مست و خط عین - رواه الترمذی و النسائی - سابقا گذشت  
 که اسناد این حدیث صحیح نیست و الله اعلم و **عن عمر بن الخطاب** است انصاری کوفی است و ابن حبان او را  
 در ثقات ذکر کرده و ابو یوسف و امام لفته صدوق است و گفته اند که شعبی منقوط است و بعضی گفته اند که رافعی غالی است و یکسان است  
 و ابو داود و امام سجستانی و عالم و قاضی ایشان مات سنه ست و عشر و مائة و نام جدا و نیا است - عن ابیه عن جده رفته - روایت است  
 از عمر بن الخطاب از پدرش از جابرش که رسانیده است جز حدیث را با آنحضرت - قال - گفت آن حضرت - **العطاس** یعنی بن  
 و تخفیف طاعطس زدن و العطاس یعنی نون و تخفیف عین بخواب شدن یا نقل خواب یا اول آن - و التثارب - و فافهم کردن  
 فی الصلوة - و نماز - و الحفیض - و جافض شدن - و السج - و سته کردن - و الرعات من الشیطان - یعنی الرخون ازین  
 رفتن این همه چیز را که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رنما و خوشحالی او نیک که سبب نقصان نماز و بطلان آن می شوند  
 و عطسه اگر چه محبوب است اما کثرت و شدت و سبب مانع قرات و حضور و حضرت حق و استغراق و در نماز  
 او میگرد و نفاس و تنارب خود ظاهر است و حین و قی و رعایت نیز مقید اند و خود نماز و لیکن تخفیف ذکر فی الصلوة  
 و بپایوسه سه چیز اول بحجت آن کرده که آنها جمع می شوند بنماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل الصلوة اند و اگر چه این  
 است یا بعد از مواظبت بر آنکه و اروی شوند بر آدمی ب اختیار و و قاذو نیست بر و نفع آن و لیکن موجب ایضا و خسان  
 شایطان می شوند بجهت که ذکر کرده شد - رواه الترمذی - **و عن معمر بن مهران** - یعنی معمر و فتح طار و تشدید را که مسوره  
 فا و آخر - بن عبد الله بن المغیره که مسمر بن معمر که در خانه سحر شده و سکون تنه اند و را در آخر - عن ابیه - روایت میکند طرقت  
 که از تاملین است از پدر خود عبد الله بن المغیره که از صحابه است - قال - تبت ابی - گفت آدم بن معمر را - صلی الله علیه و سلم و یومئذ و لوجه  
 از زیر کار بر المرحل - و قال - آنکه آنحضرت نماز میکرد و در و درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش و یک سنگین یا مسکین از زیر لفتح  
 خمره و کسری لسه او سله و سکون تنه اند و تحت جوشیدن و یک با آواز و سکه که می برگردان و محل کسیر معمر و سکون را و فتح  
 جیم و یک از سنگ یا زمین و مسمر و شارق گفته مرسل و یک و بعضی گویند از مسمر نیستی میخواهد راوی ازین عبارت است که  
 میگردانیت آنحضرت با جوش درون - و فی روایت قال را بنی صلی الله علیه و سلم صلی و فی صدره از زیر کار از زیر الریح من البهاره  
 و در روایت دیگر این چنین آمده که گفت دیدم که نماز میکرد و آن حضرت و در سینه مبارک و سکه آواز بود از گریه مانند آواز  
 آسیا که میگردد - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را امام احمد بن حنبل و روایت - و روی النسائی و الترمذی و ابی یوسف و ابو داود  
 الثانیه - و روایت کرد النسائی روایت شریف را و روایت کرد ابو داود و روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیکرد از نماز

وہ رو بہ ایگفتہ کہ اگر بنالہ یا آہ کشد یا گریہ و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بشت و دروغ بست قطع میکند نماز را و اگر از وجہ یا مصیبت بست قطع میکند و **عمن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** اذا قام احدکم الى الصلوٰۃ فکلمک من حی حی - چون بایستد کسی از شما نماز پسین یا کہ ہوا زن کند زمین را از رنگ ریزہ و در رواستے فلا سیوی احصے از تسویہ یعنی برابر گردانیدن - فان الرحمۃ تواجمہ - زیر کہ بدستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد و برو پس لائق نیست کہ درین مقام سواد و لب و لب بچسبے کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بدین گویند مراد آن کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی است کہ زمین باشد یا حصے باشد پس باید کہ ہم بر حصے سجده کند

و تخیر فرید - رواہ احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجہ - و **عمن ام سلمہ** قالت راسے النبی صلی اللہ علیہ وسلم **علما النبی قال الفلح** - گفت ام سلمہ دید آنحضرت علامے را کہ مار بود و کفہ پیشد او را فلح یعنی نام او فلح بود و در پیرا باج آمدہ - از صاحب نفتح - چون جہن می کردی و میدینی زمین را تا گرد آلود گردد و دروے وے فقال - پس گفت آنحضرت - یا اطلع ترب و جہک - خاک آلودہ کن روے خود را و دم کن کہ تزلزل و تسکین درین صورت بیشتر است - رواہ

الترمذی - و **عمن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** لا یخفق فی الصلوٰۃ راحۃ اهل النار - نماز و دست برتر میگاہ و نماز تا سایش اہل دوزخ است و تا سایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران جوہم آنکہ شاید آسایش یابند و میکنند و کلام درین حدیث و فصل اول و حدیث ابو ہریرہ گذشت - رواہ فی شرح السنہ - و **عمن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** اقلوا الما سودین فی الصلوٰۃ الحیۃ و العتق - بکشید و وسایہ را و نماز کہ مار و کثرت است و کفہ اند کہ تریا بیکسزدون یا دوزخ و اگر سہ بار از یہ نماز فاسد گردد - رواہ احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ - و نسائی را سنی این حدیث است

یعنی این معنی را بلفظ دیگرہ است کہ وہ و **عمن عائشہ رضی اللہ عنہا** - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی **الطوع و الباب علیہ طلق** - گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگزارد نماز فضل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ نماز میگزارد - فاستفتت - پس آدم من پس طلب کردم کشادن و در آنحشی نفتح لی - پس راہ رفت آنحضرت پس بکشاد و در راہے من یعنی از آنجا کہ براسے نماز ایستادہ بود قدمے چند زد و بکشاد و در را - ثم حج الی معملہ - ستر بار بکشید بجائے کہ نماز میگزارد - و ذکر ت ان الباب کان فی القبۃ - و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود و در جانب قبلہ یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن و دخول از قبلہ لازم نیاید و گشتن بمبلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن بر تہ استقبال قبلہ کمال خود بود و نیز گفته اند کہ خانہ بنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطوہ گذشت - رواہ احمد و ابو داود و

الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجہ و **عمن جلق بن علی رضی اللہ عنہ** معانی است روایت میکند از وے سپر وے قس ابن طلق بن علی - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خسا احدکم فی الصلوٰۃ - چون گذد کسی یکے از شما یعنی باو بر آید سبے آواز و نماز - فلیصرف فلیتوضا - پس باید کہ برگردد و از نماز پس وضو کند و در رواستے و لیتوضا باو - و لیتوضا

الصلوة - و باید که بازگردد نماز را و این بر وجه افضلیت و ابرویت است و اگر بنا کرد بر شبهه دیگر در فقه مذکور است نیست  
جائز است - رواه ابو داود و در روی اکثری منع زیاد و نقصان و عمن عاصم بن رقی السدس - انما اذا است  
قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا حدث احدکم فی صلاوة - چون بشکند و وضو - یکبار از شمار نمازش - قلیاخذ بانه تمام نیست  
پس باید که بگیرد و بنی خود را بگوید که در نماز نماز خیار مردم افتد که رعایت حادث شده و خون از بینی می‌رود و پیرده حیا  
از نقص وضو و نماز بنفیت که در عادت آن را داخل نقص میدانند و در غلبه نفیت و حیا و هم عیب کردن مردم و بی‌آبرویی  
در نماز کردن بجهت بنگارند و ازین جهت گفته اند که هر که وضو را محقق بود و در ظاهر محل اعتدال باشد باید که نفس خود بشو و گمان کند  
تا مردم آبرو و بی‌بختی نکنند و بعضی که ندارد وضو بگوید که این از باب کذب نیست بلکه از باب احتیاط است و بعضی که از روی  
رایج نیست بلکه از تحمل و شتر است و در وضو وضو است که از قائلان - رواه ابو داود و - حرکات است آورده اند که  
عبدالمؤمنین عمر در جماعت که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدیثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم وضو برآمد و هم حدیث  
خواست که نماز کند عرضی مدینه فرمود یا یما احمد وضو کن که وضو در نماز و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص  
مردم عیب نکرد و در وضو وضو نماز کردن نفیت و عمن عاصم بن رقی السدس بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
اذا حدث احدکم و قد طس فی اخر صلاوة - چون بشکند وضو یکبار از شمار و حال آنکه تحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی مقدار  
تشریف نشسته - قبل ان یسلم - پیش از آنکه سلام گوید - نفقه جازت صلاوة - پس تحقیق روا شد و تمام گشت نماز و پس  
موافق ندب امام ابی حنیفه است که سلام و اون نزد وضو فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بعضی  
نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تعدد آن حمل کنند تا فصل حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید ندب است و باید که باشد  
که خروج بعضی معنی را بفرض نمایند - رواه الترمذی و قال ابی حنیفه استناد و لیس بالقوی - روایت کرد این حدیث را  
ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد و سستی ترمذی است - و قد اضطررنا فی اسناد - و تحقیق اضطرار  
کرده اند راویان در اسناد و سستی و در مقدمه معلوم شد که حدیثی که در کتاب است که روایت کرده شود بر وجه مختلف و این  
علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم سند و رواه آن

الفصل الثالث - عمن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة - رواه ابی هريرة که حدیث  
ابو هريرة که آن حضرت بیرون آمدند از نماز - فلما کبر الصلوة - پس هرگاه که کبر بر آورده بر است و احرام بگشت  
و او با الیه ان کما کنتم - و اشاره کرد بسوی صحابه که بخان خود رفته و چنانکه است - ثم حج - پس هرگاه که از نماز  
تغسل - پس غسل کرد - ثم جاز و راسه یقبل - پس از آنکه پیشانی را بپوشد و سر را بپوشد - ثم جاز و راسه یقبل - پس هرگاه که از نماز  
پس بگزارد نماز با صحابه - فلما صلی قال فی کثرت حینا - پس هرگاه که تمام کرد نماز گفتی که من یوم منی و منی و منی  
ان تغسل - پس فرمودش کردم که غسل کنم و بفرمودی در نماز و آدم - رواه احمد و امام الکلبی عن عمار بن یاسر



روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی برره و روایت کرد آن را امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال  
و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد و استدلالات کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدی باین اطل غیثی و بلاموطلان نماز امام  
چند حضرت نماز کرده و قوم نیز در نماز آمدند بدانکه اگر کسی بخانه حضرت صلی الله علیه و سلم و باطل شد نماز و بے و مقید باین امام بران  
محریمه باقی و مستمر ماند و حکم بطلان نماز ایشان کردند و امر با عادت بکبر احرام واقع نشد و قریب حقیقت آن است که نماز و نماز  
امام مختص بنماز قوم است زیرا که امام ضامن نماز ماسوم است و در حدیث آمده است که امام ضامن و جواب بگویند اصحاب  
که ازین حدیث این معلوم نشد که قوم بکبر احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استعجال آن حضرت بجهت  
آنکه بکبر خود و پیش از آنکه ایشان باشد و حال آنکه در نسخ مسلم آمده است که ایشان آن حضرت در صلوات خود پیش از آنکه بکبر  
پس بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر  
و اگر قوم قفسیه است جواب همان است که گفته شد که برآمدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه بکبر قوم بود و شیخ ابن الهیثم از  
امام محمد در کتاب الامار می آید که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب امر رسیده که امامت کرد و قفسیه را حجب یاسدند  
اعادت کنند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز زنی آرد که بکبر را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است کرد و قفسیه را حجب یاسدند  
اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند و چون چنانچه قال کنت اصلی الظاهر من رسول الله - گفته جابر بن عبد الله که میگردد  
نماز پیش از آن حضرت - صلی الله علیه و سلم فانه قبضت من - پس می گرفت شسته را از شکر و - نهی می آید - تا سه در و دو  
گفت وستان - انهم لم یجئوا به علیها - می نهادیم بر پیشانی خود و راستی که سجده میکنند بران - شانه آخر - می گردانند بر پیشانی  
از جهت سختی گراما این جا معلوم می شود که این مقدار فعل غفوس است و نماز و کثیر هم نیست زیرا که میگرفت آن را بیک گرفتن پست  
رواه ابو داود و ترمذی و نسائی و توفی - و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابو داود  
ایشان آن حضرت در حال نماز میگذشت - معناه بقول - پس شنیدیم آن حضرت را که میگوید - اعوذ بالله منک - بپناه میجویم  
شما از تو - ثم قال انک بائنه الله - و میگوید آن حضرت است میگویم ترا لعنت خدا - ثلثا - سه بار گفت این قول را - و بطلان کانه  
پیدا دل شنید - و فراموش کرد آن حضرت و دست خود را که میگرفت و میزد - فلما فرغ من الصلوة قلنا - پس هرگاه که فراموش شد آن حضرت را  
آن نماز گفتیم ما - یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة اللهم لا تعذبنا بقولک قبل ذلک - تحقیق شنیدیم ترا که میگفتی در نماز خیز را  
که شنیدیم ترا که میگفتی آن را پیش از آن - و انما کما بطلت یک - و دیدیم ترا که فراموش کردی دست خود را - قال ان عدو الله  
ابلیس با دشمنان ما - گفت آن حضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شکر از آتش و دشمنان فی الصلوة شهادت بخش  
آتش - بجهت فی و جوی - تا بگردان آن را و میزد در و - من - قللت - پس گفتیم - اعوذ بالله منک ثلث مرات - سه بار -  
ثم قلت - پس گفتیم - انک بائنه الله الثامه - لعنت میگویم ترا لعنت خدا که تمام و کامل است - فلم یستأخر - پس پس رفت  
و در نشد - ثلث مرات - این کلام را هم - یا گفتیم لعنت خدا کردیم - ثم ردت اخذه - پس خواستیم که بگیریم او را و در بعض نسخ









آنحضرت صلی الله علیه و آله است - و وضع یه ایمنی علی سینه - و نهاد دست بر دست خود را بر دست چپ خود - و شکست بین تن و پا -  
 و در یک گیر در آورو انگشتان خود را - و وضع خنده الیهین علی ظهر کفهر الیسر - و نهاد دست را بر دست خود را بر پشت کفهر الیسر است  
 چپ پنجم و در حجت سرعان الناس من با جواب ایسی - و بیرون آمدن بیشتر و در برابر اندکمان در دم از دریا - و سجده  
 و سرعان فتح سین و را اول الناس که شتابی که تدریجی و بسکون نیز ضبط کرده اند و مرا در دست است اندک بعد از گزاردن نماز  
 بر سه رکوع و دعا و وقت کنند و شتاب از همه پیشتر آید جماعه را که از عجز جنگ از همه پیشتر آید و به چپ دست نهانند  
 نیز بگویند - فقالوا - پس گفتند صحابه پیشامده این حالت از آن حضرت که هم بود و کعبت سلام داده بر آن - حضرت الصلوة -  
 کوتاه شد با کوتاه کرده شد نماز و قصر شایع قاف و نیم و او و نیم قاف و کسر و او و روایت است یعنی از چهار رکوع است و کعبت  
 کوتاه - و فی القوم ابو بکر و عمر - و در میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر و عمر و فی القوم الیهین - و کعبه با این یکماه پس  
 نیز میزدند و بزرگ و کعبه بود ابو بکر و عمر از حضرت را از نیکو پندار و از حقیقت الیهین و کعبت ترس یا بزرگی و اشتیاق چنانکه از باد شاه  
 هدایت می باشد و از در و خوف - و فی القوم جلی فی دینه طول - و در میان صحابه بود که در هر دو دست و دراز بود  
 و ازین حجت - ایقان - گفته پیشند او را - ذوالیدین - خداوند دوست و بعضی گویند که از نهج ذوالیدین گفته اند که در دست  
 کار می کرد و بعضی گویند از نهج که در دست و نهج و نهج صریح است که و نهج میبدان و دراز بودن و نهج است نام او  
 عمیر بن عبد عمرو و کعبت او ابو محمد و بعضی گویند که مشرباق بود کعبه خالصه بعضی گویند که خراباق نام مردی و دیگر است که او را  
 ذوالشمالین گویند بعضی گویند خراباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قبل غیر ذک و العدا علم - قال - گفت این مرد که ذوالیدین  
 یا رسول الله است - آیا فراموش کردی و سهوش ترا - ام قصر الصلوة - یا کوتاه شد و یا کوتاه کرده شد نماز - فقال لهم فی القوم  
 پس گفت آن حضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شد نماز - فقال لهم فی القوم ذوالیدین - پس گفت و پس  
 آن حضرت از صحابه یا واقع این چنین است که میگوید ذوالیدین - فقالوا لهم - پس گفتند از سه چنین است که و میگوید  
 قهقهه و علی الترتیب - پس پیش رفت آن حضرت و بگزارد آن دو رکعت را که مانده بود و بگزارد - ثم سلم - پس سر سلام داد  
 ثم کبر - پس کبر و آورد - و سجده مثل سجده اول طول - و سجده کرد مانند سجده خود که در نماز کرده بود یا در از آن چهار سجده  
 از وقوع تقدیر و شهادت حق و نفاذ حکم و تقدیر و سجده - ثم رفع رأسه و کبر - پس بر دست سر از سجده و کبر  
 گفت - ثم کبر و سجده مثل سجده اول طول - پس بگفت و سجده کرد مانند سجده و یا در از آن - ثم رفع رأسه و کبر -  
 پس بر دست - و سجده و بگفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهوش و سجده است - فرماتنا لوه - پس بعد از روایت کرد  
 ابن سیرین حدیث پنجمی که که کور شد لبها که پسیدند ابن سیرین را بطریق انضمام و گفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابو هریره  
 ثم سلم یعنی حدیث پنجم بعد از سلام کرد و یا پیش از سلام - فقول - پس گفت ابن سیرین و جواب سوال ایشان - نه است آن  
 عز بن حنین قال ثم سلم - آنگاه مانده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم

یعنی این انظار را از حدیث ابو میره محفوظ ندارم ولیکن را خبر دادن اند که عمران بن حصین که در روایت کرده است  
در حدیث خود هم گفته است و آنکه من در حدیث ابی میره شمس زکریا کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا  
و در آورده ام و در روایت آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در اینجا بن سیرین گفت نیست نشد و در حدیث  
ابی میره و لیکن من دوست ندارم که خوانده شود و شد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر شد باید - متفق علیه  
و نقیضه بخاری و فی الترمذی - و در روایت دیگر بخاری و مسلم را فقال رسول الله علیه السلام بل - بخاری و مسلم -  
لم نسمع لم نقدر - این انظار آمده است - کل ذلک کم کن - پنج چیز از نسیان و قصور و دیگر این عبارات آمده است که محال  
پس گفته شود البین - قد کان بعض ذلک - تحقیق بود یک ازین دو چیز یا نسیان یا قصور - یا رسول الله - بدانکه شرح حدیث  
در بیان عصیان حدیث کلام طویل است و شرح در شرح الباری آن را استیفاء کرده اگر تمام آن را نقل کنیم کلام دراز و در بیان  
در اینجا کلام است که باید آورد اول در قول و سه علی الله علیه السلام کل ذلک کم کن یعنی نه قصور و نه نسیان و این اخبار است  
به خلافت واقع در اجتماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلافت در افعال است و ثانی در اتمام مملو و عدم استیفاء  
آن بوجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آن حضرت علی الله علیه السلام یعنی گفته اند در جواب از آن کمال اول که عدم جواز نسیان در  
افعال و اخبار است که متعلق باشد به تبلیغ شریعت و احکام و حجتی نه در اخبار و این جوابی نیست است زیرا که اخبار به خلافت  
واقع گدیده و مقتضات است اگر چه عدم سهو واجب است تشریح است و اگر است آن حضرت علی الله علیه السلام از این حدیث  
در سهو و نسیان و بیگونی که در قول و سهو بود و واجب است تشریح است و اگر است آن حضرت علی الله علیه السلام از این حدیث  
صداق است به شبهه یا این قول که است از عدم سهو گویا گفت من شوری بدان دارم و این صداق است و جواز  
از آن کمال ثانی میگوید که تکلم و فعل که مفید نماز است بقدری است که عدا باشد به سهو و نسیان چنانکه در پیشانی است  
و این جواب تمام نیست در تکلم از دو الیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان به سهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم و ایشان را که مستقل نیست و این جواب خالی از شبهه است و جواب مذکور جاری نیست بر مذنب خفیه  
چیز ثرو ایشان کلام عدا و سهو مطلق مفید نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قفیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است  
در نماز و در غیر کلام است مذکور در شرح و مذنب امام احمد بن حنبل آن است که کلام در نماز عدا و سهو یا مفید نماز است مگر آنکه  
برای صحت نماز باشد از امام یا از امام و یا دیگر درین قفیه است - والله اعلم و عن عبد الله بن جهم بن سوره و  
معه و سکون قفیه امام و عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعضی ساند عبد الله بن مالک  
ابره بن جهم بن سوره بن مالک و اثبات الف تا صفت مالک کرد و صحابی است طیف بنی المطلب بن عبد مناف از ثلثین  
سات فی الماره و حواتیه - ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی علیهم اجمعین - روایت است که آن حضرت گزار و یا صحابه نماز پیشین را  
فقام فی الرکعتین الاولین لم یحکم - پس ایستاد آن حضرت در دو رکعت او سله نشسته و ذکر کرده و عدا و سهو است

فقام الناس معه - ليس ليتناولوه مرمم بالانحضرت - حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليما - متاخره تمام کرد نماز را و مردم را  
مردم که سلام گوید - بگرد و بواجلس - بیک گفت و حال آنکه دست نشسته است - فبجیحه بین قبل ان یسلم - پس سجده کرد  
و سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم بستر سلام داد و از نماز برآمد - متحقق علیه

**الفصل الثاني - عن عمران بن حصین** ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم فسموا - رواه ابن ابي حنبل  
صحابی مشهور است و احوال و سعه و موانع نوشته شده که آن حضرت نماز گزار و باصحاب پس ۷۰ کرد - فبجی  
سجده بین - پس سجده کرد و دو سجده براسه سو - ثم تشهد ثم سلم - بستر تشهد خوان بستر سلام داد و درین حدیث بقید شیخ  
سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در ابواب و دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذکور است و در حدیث امام حمزه نیز است  
بعضی گفته و شما فعین نیز هم برین اند و انما تشهد است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است و تشهد که پیش از سجده است  
نخواند و آنکه بعد از و سعه است انما کفری که از خضیه است بر ثانی است و در حدیث صحیح حدیث است و در بعضی از شروح  
بر این گفته که صواب آن است که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی غلط است  
کهانی قنای و سعه قاضی خان - رواه الترمذی و قال باحدیث حسن بخیر - از جهت تفرد او و سعه زیاده تشهد  
یا مخالفت روایت دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط حدیث و نه  
و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آن را **عن المغيرة بن شعبه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان اقام الامام في الركعة - چون بایستاد امام در رکعت و قعد کرد - فان ذکر قبل ان يستوی قائما فاجلس - پس اگر از آن  
که قعد کرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که نشیند و تشهد بخواند تا تمام حدیث آن است که سجده تشهد  
و در حدیث گفته است که بعضی گفته اند که سجده که از جهت تاخیر واضح آن است که نکرند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد  
فاجلس و سجده فقی السهو - پس باید که نشیند و سجده کند و چون سهو - رواه ابو داود و در این ماجه - و این حدیث  
دلائل دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر هر دو است که اگر بقعد و اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد  
بخواند و اگر قیام اقرب باشد برگردد و بنشیند و احتیاط کرده اند و نفس اقرب بعضی گفته اند که اگر نصف است  
ایستاد بقیام اقرب است و اگر بقعد و اقرب است و بعضی گفته اند اگر سرین او را فریاد داشت به قیام اقرب است  
و اگر بقعد و بعضی گفته اند معتبر بر شستن او است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت رولست است از بابی بر بعضی گفته اند  
کرده اند آن را شایخ بخارا اما ظاهر هر دو عدم بقول سعه قیام عود است و هو الاصح

**الفصل الثالث - عن عمران بن حصین** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى بهم فسموا - رواه ابن ابي حنبل  
روایت آن حضرت که از او بازگردد و سلام داد و در رکعت - ثم و خاف من ان لا یسلم - بستر و آید بنزل خود را - فقام الیه حبیل  
یقال له الخراق - پس ایستاد و رفت بسوی آن حضرت مردی که گفته می شود او را خراق - و کان فی یدیه طولی

و بود و هر دو دست و رازی تحقیق آن است که این مرد بهمان ذوالیمن است که سابقاً ذکر او رفت کذا فی  
شرح اشع - فقال - پس گفت - یا رسول الله قدر که همیشه - پس او و آن مرد و آن حضرت را که از پیش  
سلام دادن در سر رکعت - فخرج عذیبان بجز واره - پس بر روان آن حضرت شکین در حاله کمی کشد و لیس مبارک  
خود را پنج معلوم می شود که سبب سه چیز بود و باعث این چشم و خطا رب چه والله اعلم بالسر - حتی انتمی لی الناس فقال -  
تا آنکه رسید آن حضرت بسو سه - و هم که حاجت بود و پس فرمود - احمد قریباً - آیا راست میگوید این مرد - قالوا نعم -  
آنکه در آن سه رکعت میگوید - فتملی رکعت - پس بگزاران حضرت یک رکعت را که نده بود از نماز و سه رکعت بود - ثم سلم  
پس سلام داد - ثم سجد سجدین - پس سجد کرد دو سجده بر سه سه - ثم سلم - پس سلام داد و از نماز برآمد - رواه مسلم  
پس شیده فامد که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا  
سلام بر دو رکعت بود و آنجا بر سه و آنجا گفت و آنجا کرد و آنجا که در سجد بود و آنجا میگوید در آن دو رکعت و در وجه ثانی  
خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره سیک را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگر آن مخالفت در وجه اول صورت  
اجتماع ندارد از این جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه شک و ذوالیمن باشد و الله اعلم بحکم هذا الخبر  
بن عوف قال سمعت رسول الله علیه و سلم یقول - شنیدم آن حضرت را می گفت - من علی صلوۃ شک فی الله فسان -  
کسی که بگزارد نماز را که شک میکند و نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارد یا چهار - فلیصل حتی یشک  
فی الزاوة - پس باید که بگزارد تا آنکه شک کند و زیادتی نباشد بخوبی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس  
رکعت دیگر بگزارد تا شک کند که چهار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس امام چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد  
این معنی دارد که فرمود و بگزارد تا شک کند و زیادت - رواه احمد - باینکه سه رکعت از آن حضرت در چند موضع واقع شده اول از قنده  
اوسه چنانکه در حدیث عبد الله بن یمنیه وارد شده و دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذوالیمن واقع شده و سوم از یک رکعت  
آخر چنانکه در حدیث خباب آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود و محمد بن ابی انیس قیاس کردند  
و گفتند که هر که فراموش کند و اجبی را از واجبات نماز سجده سهو بر سه واجب گردد و صاحب نماز هر یک برین مواضع  
که آن حضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرد یا قضا کند و در غیر این مواضع سجده کند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند  
درین باب معلوم شد که آن حضرت از بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل  
آن حضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و هر دو جائز باشد و لیکن نه بسبب آنکه متفرق اند از امام شامی در همه جای اسلام  
گویند و احادیث را که وارد شده اند و سه ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند  
و گویند آخر نقل آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میگوید اما این دعوی ثابت نشد و الله اعلم و امام اعظم  
در جمیع جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارد در سه و قوی است آنکه در کتب مشهور از عبد الله بن مسعود آمده است



که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد و بعد از سلام اگر چه از عبد الله بن جحیفه نقل از سلام نیز آمده که را که شیخ ابن الجاه  
و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت کُلُّ سَجْدَةٍ تَنْبَغِي لَكَ  
بَعْدَ مَا يَسْلَمُ بِحُجْرَتِكَ قَوْلٌ سَخَرْتُ مِنْهُ لَكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ قَوْلٌ اقْوَى سِتٍّ اَوْ قَوْلٌ اَمْرٌ اَوْ جَلِيلٌ حَتَّى تَنْتَهِيَ عَنْهُ وَ اَمْرٌ  
فَعَمَّ ثَابِتٌ شَدِيدٌ غَمَضِي كَقَوْلِهِ كَيْفَ اَنْتَ يَا سَيِّدِي سَعْدُ بْنُ ابْنِي وَقَاصٍ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ سَعْدٍ وَ عَمْرُو بْنُ مَيْسَرٍ  
وَ ابْنُ عَرَّاسٍ ابْنُ التَّيْمِ اَزْ اَيْشَةَ اَنْتَ رَضِي عَنْهُمْ اَجْمَعِينَ وَ اَمَامٌ مَالِكٌ كَوَيْدٌ حَرَّابٌ سَمُو يَنْقُضَانِ هَسْتُمْ سَجْدَةٌ قَبْلَ السَّلَامَةِ  
وَمَا يَكُنِي بِرَأْسِ هَسْتُمْ بَعْدَ اِسْلَامِهِ وَ اِنْ جَمَعَ كَرُوهُهُ وَ سَجْدَةٌ كَرُوهُهُ رَأْسٌ اِنْ اِسْلَامُهُ وَ غَرَنِي وَ الْوُثْرُ اِنْ اَنْتُمْ شَائِعِي  
هَمَّ بَيْنَ قَوْلٍ اَنْتَ وَ ابْنُ عَمْرٍو كَقَوْلِهِ مَالِكٌ وَ اَوْفَقٌ نَحْنُ نَحْنُ سَتَرْنَاكَ وَ صَوْرَتُ ثَقْفِي حَيْثُ قَضَانِ سَتَرْنَا بِسَاطِرٍ  
وَ اَخْلَ صَلَوةً بَاشَدَ وَ زِيَادَتٌ تَرْجُمُ شَيْطَانٍ هَسْتُمْ وَ زَيْنُ قَيْنٍ تَطْرُسُ وَ مَرْيَمُ بَامُ اَحْمَدُ اَنْتَ كَرُوهُهُ مَوْشَعٌ  
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرد و قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرد باید کرد  
و گفته اند که این قول اقوی و اقرب به جواز است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر کسی بود درین باب خیر  
مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می گوید که چون قبل از سلام باید کرد و باید نوشت که اختلاف مذکور در سجده که بعد  
از سلام باید یا قبل سلام و فضیلت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نه صحیح به فی کتاب الاثمة الاربعه و اما  
بودن سلام یک یا دو اول قول محمد است و متعارف از اسلام و گفته است که مقابل رو سجد و در قبل بجانب یمن  
و در هر یک گفته که صحیح آن است که دو سلام دهد و اختیار شمس الاثمة این است بعد از آن اختلاف است و در نزد بعد  
از سجده و آن مذکور است در بعضی احادیث و در بعضی این است چنانکه گذشت

**باب سجود القرآن** اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما بر آنند که واجب است و امام مالک شافعی  
و احمد بر آنند که سنت است و نقل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد  
و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مسأله که در او است آن در دو باب است  
و گویند که چون در سجده است که به جهت تخفیف و اقتضای بر آن کرده شده پس فرغ یا شد چنانکه قیام در نماز خیاره و لیکن  
چون دلالت آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم به فرضیت و تمسک ائمه و بگویند که درین ثابت است که گفت توانم  
سوره النجم را و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جانش آن است که وجوب سجده تلاوت است  
علا الفرضیت شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که تلاوت در وقت کرده واقع شده باشد یا سجده تلاوت است  
بیان جواز تاخیر یا خصوص بسجده و النجم باشد که در بعضی اختلاف است و الله اعلم و طهارت شرط است در سجده  
تلاوت و از اینجاست خلاف در آن قول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که در سجده رضی الله عنه میباید و منفرجه که  
و هیچ یکی از علمای دین که بر آن موفقت و منفرجه الا شعی و نیز میگویند که گاهی شعی در آن است و غیره



سجده میگردد و آن حضرت و سجده میکرد و میگوید - و قروتم - پس بنویسید و میگوید - حتی با سجده یا بجهت سجده یا بجهت سجده  
تا آنکه نمی یافتم - یکبار از پیشانی خود را چنانکه سجده کند بر آن - متفق علیه - پس شنیده اند که این بهر سبب است و تاکید اجتماع و از وجوه  
انظام علامت و وجوب سجده است و اگر در احباب نبوی و سلف این همه از وجوه بر آن سجده کرده اند و الله اعلم و حکم بدین است  
قال قمارت علی رسول الله علیه السلام و التزمتم سجده فیما - گفت زید بن ثابت خواندم من بر آن حضرت سجده و التزمتم و التزمتم  
نکرد و روئے و این بعد از تحول بجزیه بود این همان حدیث است که قالان بعد دم و وجوب سجده تلاوت بدان مسک کرده اند و جواب  
آن معلوم شد و وجوب باشد آوردن آن - متفق علیه - و حسن این حدیث است قال سجده من پسین خاتم السجود - این حدیث  
که سجده و روزه عن نیست از سجده است که اگر کرده شد یا نشد بدان و غیرت در اصل متفق است بر اینست که فی الصلوة عن غرض بفتح و التزم  
و غرضیت آنست که گرون و دل نماون بر چیز پس از آن استعمال کرده شد و واجب تختم در هر طایفه فقها حکم ثابت با صلات  
و قدرت اینست که علی علیه السلام سجده فرمایا - و تحقیق در اینست که حضرت را که سجده میکرد و در آن گفته اند که سجده کردن آن حضرت در آن  
جهت محافظت و او و علیه السلام و تکرار قبول توبه بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
سجده کرد بر آدم و او و بجهت قبول توبه و سبب و ما نیز سجده میکنیم و تکرار می آن - و فی روایتی قال مجاهد قلت لابن عباس  
اسجد فی ص - مجاهد که از تابعین است و از فقهاء است که و قرآن است و از علام علماء و شایه ایشان است و سی با قرآن  
بر این عباس عرض کرده بود و آنست که راجع و آنکه گفت گفتم من ابن عباس را با سجده کنم و روزه عن - فقرا - پس از ابن عباس  
این آیت را - و من زیتیه و او و سلیمان بن ابی - تا آنکه آمد و در سجده با نیکی فرموده است حق تعالی و امر کرده است بهیچ وجه را  
صلی الله علیه و سلم نهاده اند - پس بعد از اینکه این حدیث را که مذکور شد از آن و پیروی کن - فقال - پس گفت ابن عباس  
پسین - پیغمبر شایسته صلی الله علیه و سلم من امران بجهت سجده - از جمله آن کسان است که امر کرده اند که اقتدا کنند با ایشان پسین  
سراوتری که اقتدا کنی ایشان یعنی چون و او و علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بهر جهت و سجده کرد و ما نیز باید کرد -  
رواه بخاری - اگر گوئی نسبت اقتدا او نیست بان حضرت صلی الله علیه و سلم چگونه باشد و حال آنکه و مقتدی و متبوع  
و فضل و کمال از همه است گوئیم که آن با عتیا ظاهر و تاخروج و غرضی او است از انبیا علیهم السلام چنانکه او تابع امت ابراهیم  
گفته از ملکة هود و الی و فضیلت و ملکیت و صلی الله علیه و سلم ساخته اند که چون و تابع و عامل بهر سبب که باشد  
لا جرم جامع و شامل کمالات همه بود و فضل و کمال همه کرده و پیوست خوبی و از او گرفته حرکات و سکانات همه آنچه خوبان مجتهد  
تو متناواری به عایه فضل الصلوات و التسلیات و التماس و اکملها و این حدیث متمسک شایسته است و در عدم وجوب سجده من  
و آن تروما و زرو ملک و زرو احد در روایتی و احبب است چنانچه سائر سجدهات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر  
عدم وجوب غایت آنکه بیان کرده و سجده و او و در آن که از جهت قبول توبه بود و سجده و خود را که از جهت تکرار قبول  
توبه و او و محافظت و سجده و چون ما بجا بجهت آن حضرت و اقتدا با نبی که ما مورد است آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان

و تحقیق









همه مشرکان که با او بودند سجده کردند - قال عبد الله فاذا رأيت بعد قتل كافر - گفت این مسووس پس تحقیق دیدم آن کافر را  
 بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقول اسیر بن خلف بود فتح لام کشته شد روز پدر و در سه هزار  
 ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به دست شریف خود روز احد و بعضی گفته اند که عقیقه بنی نضیر بود  
 و بعضی گفته اند که لید بن مغیره و بعضی گفته اند که سید بن العاص و قول اول صحیح است و ازین معلوم شد که این قصه پیش از قضیه فتح  
 مکم است از جهت عدم وجود این کافران هنگام فتح - متفق علیه و رواه البخاری فی روایه و هو اسیر بن خلف - این روایت  
 متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری و در روایتی که آن میر که سجد کرد و گفته از حصی یا تر اسیر بود و اسیر بن نضیر روز  
 اسیر بن خلف بود پس معلوم شد که معنی جزا پیغمبر است چنانکه عقیقه و عن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 سجد فی مح - و روایت است از ابن عباس که آن حضرت سجد کرد و سوره ص - و قال سجد با و او قویتر و استقامت کرد  
 سجد سوره ص را و او و بنی قریظیه که در سوره سل زوسه مذکور است از اقلان پر و روزگار تمام شد و او را به دست توبه و تقوا  
 از قضیه س که از سوره واقع شده بود و سجد انکار - و کنیم ما آن سوره را از جهت تنگناری قبول توبه و او را در پیایه اسیر  
 صلوات الله علیه حکم شخص احد و ازند و افاضه نعمت از حق تعالی بر سیکه افاضه بر همه است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم کم  
 پدر مشفق و ابرو بت با ایشان پس حاصل می گردد و او را از تنگناری نعمت پر ایشان اهل فرح و شادمانی در روز الدنیا  
**باب اوقات النبی** باب در بیان اوقاتی که نمی کرده شده است از نماز گزاران و ان و ان  
 شامل است اوقات نشسته را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استسواست و در وقت دیگر است که وقت  
 در آن که ایستاده و حرکت و در مذبح یا نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جایز نیست نماز نه او را  
 و نه قضا اگر عصری و سه و نه نماز بخانه و نه سجد تلاوت و در نماز بخانه و نه سجد که حاضر گردد درین اوقات و در سجده تلاوت  
 چون خوانده شود درین اوقات است و بجز در وقت دیگر و شریع و نفل جایز است و لیکن قطع کند و قضا کند  
 و در وقت غیر کرده و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع افضل است که انی شرح ابن العمام عن ابی و از شافعی  
 واحد جائز است قضا از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم فلیصلها اذا ذکرنا و صلاوة الخبازة چون حاضر گردد و در سجده  
 اگر اتفاق افتد دخول در سجده لیکن اگر قصد نیست درین اوقات و باید تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذرد و نماز هر روز را که  
 این داخل تری این اوقات است و این یکم حدیث ممنوع است چنانکه باید و همچنین جائز است سجده کسوف از جهت خوف  
 قواست بآنکه و کشیدن بعد از وضو و کتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز که است نماز و یا  
 شامل است نماز آری نه و اکثرا نیز و شافعی و دیگر موافق است و در روزجه وقت است و جائز است و در یک خطبه نیز  
 جائز است در نماز اوقات و در امام احمد جائز است کتین طواف بعد از فجر و در وقت است و طلوع و غروب و باران  
 در روایت است و امام مالک گفت در نماز من اهل فضل را اگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و دیگران روز نماز و نصف النهار





تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوٰۃ کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام - متفق علیہ -  
و درین عین وقت است عین و بدین مکتب صحابی مشهور است احوال شریف و سے وقتہ ابتدا سے اسلام و سے  
در موضع نوشته شده است - قال قاطب البنی صلی اللہ علیہ وسلم الذین قدوم آورد آنحضرت مدینہ را - قد است الذین فی وقت  
عاقبت انجمنی علی الصلوٰۃ - پس قدوم آورد من نیز پس و آمدیم بر آن حضرت پس گفتیم خبر ده از نماز نبی از وقت آن  
بلیل جواب - فقال - یسئلت آن حضرت صل صلوٰۃ الصبح - بجز از نماز یا وراشم اقصی عن الصلوٰۃ حین تطلع الشمس  
حتی ترتفع - پیتر بازی از نماز بگامے کے طلوع کن آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصی ترتفع نموده ام است از اقصی چون شخصی  
باز آید آنچه باوجود قدرت بر آن میگونیید اقصی ترتفع نموده و اگر عاجز است از آن میگونیید قصرت بے نموده این چنین است  
استعمال عرب - فانما تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان - زیرا کہ آفتاب طلوع میکنند در وقت کہ طلوع میکند میان  
دو قرن شیطان - و حینئذ یجد لها الکفار - و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران - ثم صل - بعد از آن بجز از  
نماز نفل هر چه خواهی - فان الصلوٰۃ مشہودہ - زیرا کہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشود و یا ملکی یا گواہی میکند  
بدان برائے مضی و قول او - محضوۃ - بضم و جہد بر معنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشہودہ مکتوبہ آمده  
یعنی حاضر میشود و یا ملکی و می نویسند و یا ملکی عمل نموده اجر و ثواب و لا کہ ہم از بہر گناہ است - حتی یستقل لطل  
بالمرج - تا آنکہ کم میشد سایہ و زینہ کہ لایند میشد و درین و میرسد تا بیت ملک را چنانکہ در وقت است و یا باشد  
و استقلال یعنی ارتفاع نیز آمد یعنی بلند شد سایہ بر مرج و برین نمی فتاد و در بعضی روایات حتی یستقل المرج بالنظر نیز آمده  
و آل معنی هر دو عبارت یک است یا محمول بر قلت است - ثم اقصی عن الصلوٰۃ - پیتر بازی از نماز - فان حینئذ فی حرم  
پس بدستی کہ درین هنگام منی وقت است و افروخته میشود و قائم می شود و در بعضی روایات و شریف و در روایت است  
فانما قبل النفل فیصل - پس چون پیش آید سایہ زوال پس بجز از نماز هر چه خواهی از نوافل - فان الصلوٰۃ مشہودہ مشہودہ  
حتی تصالی العصر - تا آنکہ بگزازی نماز دیگر - ثم اقصی عن الصلوٰۃ حتی تغرب الشمس - پیتر بازی از نماز تا آنکہ فرو رود  
آفتاب - فانما تغرب بین قرنی الشیطان - زیرا کہ بدستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان - و حینئذ یجد لها  
الکفار - و درین هنگام سجده میکنند و را کافران - قال قلت گفت عمرو بن عبدہ کہ گفت - یا نبی اللہ فاخبر حدیثی -  
ای پیغمبر خدا پس باین کن و خورا و خبر ده مرا از فضیلت آن - قال - گفت آن حضرت - ما من رجل یحب و صلوٰۃ - نفع و او  
فیسترجع مرضی کہ نزدیک گرداند آب و صوے خود را اشارت است با تمام او در امر طهارت تا نبش خود و عهد احسان  
و نہی آن میکرد و شقت میکند و غیر را در عبادت موسی شریک نمیکرد و اند - فیفضل و شفق - پس آب در دین و نبی  
میکند - فیسترجع شریک نمیکند پس فیسترجع و در استنشق برائے مبالغہ و تطہیر و تطہیف الفک کہ معن بدو تن شیطان است  
چنانکہ در باب فضل و صلوٰۃ شفت - الاخرت خطایا و جہد و میس و حیثیہ - مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان روسے او

یعنی باطن رو سے و وہاں و نہاے بنی او و خیرت بجائے مجھے و کشیدہ را از خرو و معنی افتادن از جانب بالا و جیم  
و تحفیف را از جریان نیز و ایت است۔ ثم او غسل و جمعا اعدا و لیسہ چون شست ظاہر رو سے خود را بران و  
کہ اہر کردہ است او را خداوند تبارک و تعالیٰ۔ الاخرت خطایا و جہنم من طرف ایت کہ میں امار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان رو سے و  
از گناہان سے ریش و سے ہمراہ آب۔ ثم غفیل عیالی المرفیقین۔ پس شرمی شود و ہر دو دست خود را ہر دو آرنج۔  
الاخرت خطایا و جہنم من امار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست و سے از سر و دست انگشتان و سے  
ہمراہ آب۔ ثم مسح راسہ و پیشانی و سیکند سر خود را۔ الاخرت خطایا و راسہ من طرف شعرو مع امار۔ مگر آنکہ می افتد گناہان  
سر و سے از گناہان سے ہمراہ آب۔ ثم غفیل عیالی المرفیقین۔ الاخرت خطایا و جہنم من امار۔ پس شرمی شود  
ہر دو پا۔ خود را ہر دو پا شستہ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پا۔ و سے از سر و دست انگشتان و سے ہمراہ آب۔ فان ہو تمام  
فصلی۔ پس اگر آن مرد یا پستاد پس نماز گزارد و فحش و اثنی علیہ و مجیدہ باندی ہو لای۔ پس بستم و خدا را و شایش  
کرد و بروے و بی زبری یاد کرد و اورا بصفائے کہ و سے تعالیٰ نہ او را آن است۔ و فرج قلبہ شد۔ و قالی گردانید  
دل خود را بر اسے یاد خدا گو یا درین قول شارح است۔ ثم بطریق از نو ب باطن چنانکہ در وضو طہارت از نو ب جوارح حال  
پس و دست و پائے کہ یکبارہ بوم و لایہ بران۔ الاخرت خطایا و جہنم من امار۔ مگر آنکہ یا زبیر و از زبیر پاک  
از گناہ خود را تہنیک و تہاد خود روز را نیدن ماورا و اورا۔ رواہ مسلم۔ و کرب کرب بضم کاف و فتح را۔ ان یحیا  
و المصور یکبیر و سکون بین مہلہ بن خرمیہ۔ و سکون خاسیہ و فتح را بن ایت عبد الرحمن بن عوف صحابی  
صغیر است و بود و ولادت و سے بعد از حیرت بکہ و قدوم آورو و بیدہ سنہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ  
علیہ وسلم و سے شست سالہ بود و شہید از آن حضرت و یاد و شست و تہنیک کرد و بکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بکہ و بود و  
نام و معاویہ و کرد و شست بیعت نیر را تا آنکہ فرستاد و بکشورے را بکہ و محاصرہ کرد و آن را پس رسید سور را جہرے از احتیاج  
مجبذنی و و سے نمازی کرد و پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ۔ و عبد الرحمن بن امار نہ شفت ہمزہ و سکون را سے نیز صحابی  
برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد جنین را و بود از اقران ابن عباس رواہ ایت است از کرب کہ مولانا  
ابن عباس است و ثقہ است کہ ابن سہمابہ۔ اربلوہ الی عائشہ۔ فرستاد و اورا بسوسے عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فقال۔  
لین کفنتہ این سہ کرب۔ او و علیہا السلام۔ بخوان بر عائشہ سلام را۔ و سلمنا عن الرکعتین بعد العصر۔ و بپر علی عائشہ را  
از حال دو رکعت بعد از نماز و بکہ کہ جائز است کہ از آن نہایان و آن حضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شہیدہ بودند  
کہ از دن آن حضرت را بن دو رکعت۔ قال۔ گفت کرب۔ فقلت علی عائشہ۔ پس و آدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا۔  
فباختہا مار سلونی۔ پس سانیہم عائشہ را میبے کہ فرستاد و بود از ایشان در بیان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین  
بعد العصر است۔ فقال سل سلمیۃ۔ پس گفت عائشہ میرام سلمہ را کہ او عالم است بدان کرب میگویی۔ فخرجت لہم

فروودنی الی ام سلمه - پس بیرون آمدیم از پیش عائشه و رفتیم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند و ایشان را  
 ام سلمه تا از سوسه پرسم و این غایت اوب و یوشیاری بود از کرب که خوا از پیش عائشه نزد ام سلمه رفت زیرا که ایشان  
 او را نزد عائشه فرستاده بودند نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت -  
 فقالت - پس گفت ام سلمه سمعت ابی - شنیدم من پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم یحیی عنهما - می گوید که از گزاردن دو رکعت  
 بلکه طاق نماز بعد از نماز عصر - ثم رأیت یصلیها - پیغمبر دیدم آن حضرت را که سبکزار دین دو رکعت را - ثم دخل - پیغمبر  
 در آن حضرت گویا گزاردن آن و مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یاد صیفه وار بود پس در آمد و در درون خانه نماز  
 الیه جاریه - پس فرستاد من بسوی آن حضرت داه را - فقلت قوی له - پس گفتم آن جاریه را بگو مر آن حضرت را - یقول -  
 سبکودیدم سلمه - یا رسول الله سمعت نبی عن یائین - شنیدم ترا که نبی سبکودی از گزاردن آن دو رکعت - و ارکلیهما -  
 و الآن می بینم ترا که سبکداری آنها را - قال - گفت آن حضرت در جواب این سوال - یا ابی بنی - ای دختر بی انیم  
 پدر ام سلمه سبکدی بن خیره مخرومی است و گفت او ابو انیمه بود - سالت عن الرکعتین بعد العصر یبیدی از گزاردن این  
 دو رکعت بعد از نماز عصر - و انه ثانی ناس من عبد الله - سببش این است که میرستی که نشان این است که آمدند از دم  
 از قبیلہ عبد القیس بر است تعلیم احکام وین - فشفلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر - پس باز داشتند از گزاردن دو رکعت  
 که بعد از نماز پیشین است - فها امان - پس این دو رکعت که گزاردیم بعد از عصر آن دو رکعت است که گزاردیم بعد  
 از پیشین - شفیع علیه - و این حدیث ولایت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق ابرم و اقدم است  
 بر گزاردن نماز نافله اگر چه سنن و واجب بود و نیز ولایت دارد بر آنکه نوافل موقوفه اگر قیامت گردد در وقت قضا شود  
 بعد از وقت چنانکه شافعی بر آنند و نزد حنفیه در وقت می توان گزاردن در غیر وقت و شاید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم  
 شروع کرده باشد در آن و محبت ضرورت تعلیم و هدایت نفقش کرده ازین جهت قضا کرده و الله اعلم اگر گفته شود که این حدیث  
 حالات ندارد و گویا آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد و جهت شغل و فقه عبد القیس بود از کتبین بعد از نماز با جماعت  
 که از عائشه و صحیح بخاری آمده است و ولایت دارند بر وضو است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه کار میکنند چنانکه گفت و می بیند آنها  
 سبکند بآن حدیث که بر آن حضرت را از عالم ترک کردند دو رکعت و بعد از عصر تا آنکه عاقبت کرد و بر و کار خود را و در روایت گفت که ترک نمی کرد  
 این دو رکعت را اشکارا و نهان گفت نیاید آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد من فرستاد بعد از عصر که اگر گزارد دو رکعت یا چهار رکعت یا نه رکعت  
 ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر کرده است و بهر طریقی که بپایند و در غرض می گوید از آن و نیز بیان میکند که گزاردن دو رکعت بعد از  
 از آن حضرت پیوسته است شده و من درین باب بسیار است پاره از آن و شمع گفته شده است و در آن است که گزاردن یک رکعت یا دو رکعت  
 بیان از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را می گوید از آن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نمی میکرد  
 از آن و بعضی گویند که نمی از صلوة بعد عصر محبت آن است که با و واقع نشود و در وقت غروب و سپید آن مکرر نیست





نہ کوراندہ گفتہ اند کہ ہر روز بی بخاراندہ گفتہ اند کہ محمد بن ابراہیم ائمہی حدیث رکعتی الفجر از وسے روایت کردہ ہے  
 ابن قسیر کہتہ اند قیس بن عمرو واند اعلم و حسن حبیب بن مطعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - روایت است  
 از حبیب بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قوشی نوفلی و سلام آوردہ پیش از غیبت بعد از عام خیبر از شرافت قریش بود  
 کہ آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدکم طواف ہذا البیت - ای سپہران عبد مناف و در روایت یابی عبد  
 باز نہارید پیچ یکہ را کہ طواف کند باین خانہ یعنی کعبہ - و صلی اللہ علیہ وسلم شامین لیل و نہار - و نماز گزار در ہر سلسلے کہ خواہد  
 از شب و روز - رواہ آلہ مذی و ابو داود و دو النسائی - و طواف کردن ہر ساعت کہ خواہد خواہد در وقت طلوع و غروب  
 و استواء و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواہد خیر آن باشد خلافت نیست طواف و نماز است نزد شافعی جائز است ہر نماز کہ باشد  
 خواہد کہ تین طواف یا چنان بظاہر این حدیث و نزد احمد جائز است کہ تین طواف خاصہ بتبعیت طواف و نزد ما  
 جائز نیست پنج نماز و حکم کہ حکم سائر بلاد است و حرمت و کراہت از جهت عموم حدیث نبوی و از جهت آنکہ محرم راجع است  
 و بعضی گویند کہ نبی مانع است و اند اعلم و حسن ابی ہریرہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہی عن الصلوٰۃ نصف النهار حتی  
 نزول الشمس الا یوم الجمعة - روایت است از ابی ہریرہ کہ آنحضرت فرمود کہ نماز گزار درون نیم روز تا بر کرد و آفتاب  
 نگر و زجہ - رواہ الشافعی - و این نیز مذہب شافعی است چنانکہ گذشت باین حدیث و گفتہ اند کہ احادیث وارودہ  
 در اطلاق نبی شہید اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضہ بآن احادیث نہار و یا آنکہ محرم راجع است بر پنج  
 نزد تبارض و حسن ابی الخلیل عن ابی قتادہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ الصلوٰۃ نصف النهار حتی  
 نزول الشمس - ابو الخلیل نجاشی - بحجہ کہ از ثقات تابعین است روایت میکنند از ابی قتادہ کہ از شہید صحابی است  
 کہ گفت بود کہ آنحضرت کہ کردہ سیداشت نماز را و نیم روز تا بر کرد و آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر روز جمعہ - قال  
 ابن جبریم شجر الا یوم الجمعة - و گفت کہ روز پنج گرم کرد می شود و تا باندہ می شود یعنی نیم روز مگر روز جمعہ و غیرتین  
 و تندیہ ہر روز روایت است - رواہ ابو داود و قال ابو الخلیل لم یلق اباقطادہ - روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت  
 ابو الخلیل ملاقات نکردہ است ابو قتادہ را پس سنا و این حدیث متصل بہ است و اند اعلم

**الفصل الثالث - حسن عبد اللہ بن الصنابجی -** بضم صاء و طاء و کسر با و حاء مملوۃ بہ صناع  
 یعنی است از روضہ صحابی است و بعضی ابو عبد اللہ صناعی کہتہ و جواب آن است کہ ابو عبد اللہ تابعی است و ابو عبد اللہ  
 صناعی صحابی است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع و ہما قرن شیطان - بدستی کہ آفتاب و شمس  
 و حال آنکہ با و سے قرن شیطان است معنی قرن شیطان گذشت - فاذا ازلت فارقما - پس چون بلند میگردد و آفتاب  
 جدا می سیکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت فارقما - باز چون وقت استوائ شود نزدیک میگردد و شیطان  
 آفتاب را - فاذا زالت فارقما - پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد - فاذا ازلت فارقما - پس چون

نزدیک است و در غریب از نزدیک دورا - فاذا عرفت فارغما - پس چون غروب میکنند جدا میگردند - و فی رسول الله -  
 و فی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن الصلوة فی تلك الساعات - از نماز گزاردن در این ساعتها - رواه مالک و احمد  
 و النسانی - روایت کرده است این حدیث را مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل است  
 بحسن صلوته وقت است و گفت که در زیارت ما اهل فضل را اگر آنکه کوشش می کردند و میگردانیدند نماز دیگر و چون فی الصلوة  
 بفتح موحده و سکون هاء و همزة - انفساری - بکسر فحرف جمعی صوابی است نام و سیمین بضم حاء و فتح میم و ففتح حاء و کسر  
 میم گفته و جمعی بفتح میم گفته اند و این و هم است و الله اعلم - قال صلی الله علیه و سلم - گفت نماز گزار و یا پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم و یا منس - بضم میم و فتح ناله جمعه و تشدید میم مفتوحه در آخرش صواب و الله اعلم - است و صلوته انصر - گزار نماز  
 و گیر - فقال ان هذه صلوته عرضت علی من کان قبلی - پس گفت که این نماز است که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر من  
 پیش از شما بوده اند از اجماع سابقه قضیه و این نماز را میگردانند و او را و بجای پیروز و دین او را و دوستی او را و دین او را  
 حافظ علیها کان له اجره من الله - پس کسی که محافظت کند و مداومت نماید بر آن باشد و او را و دین او را و دوستی او را و دین او را  
 پیوسته است و بر هر عمل اجر است و دیگر بجهت محافظت بر آن بر خاف پیشینان - و لا صلوته بعد  
 حتی یطلع الشارب - نیست نماز بعد از صلوته عصر تا که طلوع کند شام - و الا شارب الخمر - و شارب الخمر است از جهت  
 حضور او در شب یا گواهی و اذن او بوجوب شب مقصود غروب آفتاب است - رواه مسلم - و من معا و تبه قال رسول  
 از معا و بن ابی سفیان گفت - انکم تصلون صلوته لقد صعدنا رسول الله - بدرستی که شما میگردانید و در وقت نماز که تحقیق  
 صعبت و تشدید میم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نماز را یا صلیب یا پس ندیدیم که آن حضرت را که میگردانند آن را - و گفته  
 نمی خندم - و هر گاه تحقیق نمی کرده است از آن یعنی اگر کشتن بعد از عصر را و میدارند باین نماز و در وقت بعد از عصر را  
 و گزاردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را در خانه بود و تا ویل آن و در حدیث کرب که شد - رواه البخاری - و من معا و تبه  
 قال وقد صعد علی وجه الکعبة - گفت ابو ذر و حال آنکه تحقیق بر آمده بود و سب بر پای زمین که بهیچ وجه در کعبه نیست  
 بلند می در می اند و و - الا ان ارجو به است فی کل منبر که زمین را دارد و در مقابل و کعبه نزدیک بر فرم نهاده اند  
 و هر دو طرف پایانشل یا بهیچ عراب ساخته چون خواهند که در راه را و کعبه را در اندازند و کشیده متصل بیاب سازند پس هر  
 بر آید و درون دایند و چون خارج شوند باز در جایی خود کشیده میارند و احتمال دارد که در آن زمان نیز این چنین بود یا طریقی  
 بود و الله اعلم لیل ابو ذر رضی الله عنه برین وجه بر آمد و گفت - من عرفنی فقد عرفنی - کسی که من را شناسد مرا  
 بر است گوئی و صدق آنچه من در حدیث آمده است که سایه کوه آسمان و برنداشت زمین بر است کوه از ابو ذر - و من لم  
 یعرفنی فاما جندب - و کسی که من را نشناسد مرا پس باید که بداند که من جندب ام تا قر گیر و و طایفان یا بدل و  
 بعد از آنکه روایت می کنم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و جندب بن جمیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر است

پس روایت کرد و کسی را ندیده گفت - سمعت رسول الله - شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و آله - میگوید - لا صلوة الا بجماعة  
یعنی قطع آنست - نیست نماز بعد از نماز صحیح تا برآمدن آنجا - و لا بعد العصر حتی تغرب الشمس - و نیست نماز بعد از نماز عصر تا غروب شدن  
آفتاب - الا بجماعة الا بجماعة - مگر بجمعه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ خبر و بار نیست - رواه احمد و زرین  
**باب الجماعة و فصلها** - اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه  
بعض گفته اند که فرض عین است مگر بعد از این قول امام احمد و او و دو عطا و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود یکی نماز  
و حاضر نیاید درست نیست نماز و بعض گویند فرض کفایه است و بطبی گفته ظاهر مخصوص شافعی و مالک و ابو بکر جماعت  
فرض کفایه است و اکثر صحابه بر آنند و در بعض سنت نموده است و در حکم واجب ندیدیم اما هم ابو حنیفه و اصحاب او این است  
و شیخ بن بهرام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسبیح او سنت است و جماعت آنست که شصت و پنج نفر  
به سنت است و در بیان گفته اند که واجب است بر عاقل و بالغ که مغذو نیست حاضر شدن مسجد بر جماعت و اگر نیاید  
جماعت واجب نیست گشتن در مسجد با کسی دیگر یا اتفاق و اگر روزی یکوست و اگر در مسجدی تنها بگذارد هم یکوست  
و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه جماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجدی افضل است  
یا در مسجد جامع و اگر در مسجد جامع باشد اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند و در  
مکینه مسجد البدر را اگر در اقرب آمده است نرود و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بجز ساقط میگردد و از تنگی  
اعتذار عرض است و بریدگی و دست و پا از دو جانب و خالی و اختصار سلطان و ضعفی که نتواند بدان راه رفت و کوری و نزد  
ابن حنیفه و بعض گفته اند با اتفاق و باران و گل و لاس و سختی سرما و قتل صحیح در روایت ابی یوسف است گفت پرسیدیم  
ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لاس فرمود بهتر آنست که ترک کند و امام محمد در حدیث روایت کرده که اگر از آنجا

النعال فالصلوة فی الرجال

**الفصل الاول** - عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الرجل بجماعة افضل من صلوة الرجل بمفرده  
نماز کسی که جماعت بگذارد از نمازی که بمفرده بگذارد در ثواب بزرگتر است که تنها بگذارد - بسج و عشیرین درجه - بیست و هفت بار  
و قد یفتح فاقول الله اعلم و در روایتی شصت و پنج و گفته اند که در اکثر  
روایات ثابت و پنج آمده است مگر در حدیث این بزرگتر آمده که بیست و هفت است شاید که شصت و پنج و پنج و سی شد  
پس از آن زیاده کرده شد و فصلها و اختلافتها و تفاوت حال صلوة و منعمی است یا بیست و هفت و در حدیثی است  
و بیست و پنج و در حدیثی بیست و هفت و در حدیثی بیست و هفت و در حدیثی بیست و هفت و در حدیثی بیست و هفت  
در آنکه این فضیلت مخصوص جماعت است و مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص جماعت است و مسجد است و در حدیثی بیست و هفت  
حد و مکرر اینست که هر چه از این حقیقت بران اطلاع نیست و بعض علماء را میباید بدان ذکر کرده اند و الله اعلم

در حدیثی

متفق علیہ۔ **و حکم ابی ہریرہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت  
 آن حضرت۔ والذی نفسی بیدہ۔ سو گندبان کسی کہ تلباس نفس من در دست قدرت اوست۔ لقد تجرأت ان امر <sup>مطلب</sup>  
 فی حیط۔ تحقیق آنہنگ کردم کہ امر تم جمع کردن بہیم پس جمع کردہ شو بہیم۔ ثم امر بالصلوة فینوون لہما۔ پستہ امر کنم  
 باذان گفتن براسے نماز پس اذان گفتہ شود مراورا۔ ثم امر بجا قیوم الناس۔ پستہ امر کنم مردم را با بامست کردن مردم را  
 پس است کنایہ ایشان را۔ ثم اخالت الی رجال۔ پستہ بیا بیستم مردانے کہ حاضر شدہ اند براسے نماز باگیرم ایشان را  
 یکایک یا منی این است کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوٰۃ با مصداق یا تلفظ کنم از نماز و رجوع کنم بہ  
 آن مردان براسے معاقبت و تندیہ ایشان۔ و فی روایت لابیہد و النملوۃ۔ و در روایتیہ این زیادت مذکور است  
 کہ ابی رجال لا یستمدون الصلوۃ مخالفت کنم فیہ و مدلتے کہ حاضر نمی شود نماز را و اگر مذکور نیست ہم مرا و است چنانکہ در ترجمہ  
 ظاہر کردیم و در تفسیر این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ ہمہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است۔ فاحرق علیہم  
 پیوستہ۔ پس پیوستہ بر ایشان بمبارانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان در آن و در حدیث مبانیہ است و باعتبار  
 تنجیب جہاد کہ حاضر نشو بجای است کہ آن حضرت نفس شریف خود بقید یا بامست نمی شود و دیگرے را حلیقہ سیکر و خود  
 بحریق آن جہاد تنجیب نشود۔ والذی نفسی بیدہ لولیکم اعدہم انہ یجذعوا سکتیا۔ و خدا سو گند اگر بداند یکے از ایشان  
 کہ می باید آخوان فرید را و عرق بفتح عین و سکون را آخوانے کہ گرفته شدہ است از گوشت و بعضی گفتہ اند کہ عرق آخوان  
 با گوشت و اگر گرفته شود از گوشت آن را عرق گو نیز بضم عین۔ و ما قرین۔ کہ ستریم و فتح آن۔ شستن  
 یامی یا بدو ہم کا و یا گو سندر انیکو اند و نظر حص و طبع و ذرات بہت و بعضی مرا تین را تفسیر بدو گوشت و گوشت  
 کردہ اند۔ شہد الشاء۔ ہر کینہ حاضر میگردد و نماز عشا را بیان و ذرات بہت و میکند کہ براسے این چنین خبر چہرہ نمازی  
 حاضر می آید و براسے ثواب اخرا و حصول قرب در گاہ حق نمی آید نہ بہ تفسیری و بخروی۔ رواہ البخاری و مسلم خود۔

**و حکمہ** قال ابی ہریرہ صلی اللہ علیہ وسلم رجل عجا۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مردی نا پیدیا  
 بعضی گفتہ اند مرا و ابن ام مکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ بعضی روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعضی گویند  
 غیر است۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انیس لی قائم یوونی الی المسجد۔ بدستی کہ شان این است  
 کہ نیست مرا کشند یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوئے مسجد و قود کشیدن مستور و چندان از پیش چنانکہ سوق را بدین  
 انیس۔ سال رسول اللہ۔ پس طلب کرد و خواست آن مرد از پی غیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ کہ خصم بہد  
 اورا و تکلیف نکند حضور مسجد را۔ فیصلے فی بیتہ۔ پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و سپید نماید۔ فرض لہ پس خصم کرد  
 آن حضرت مراورا۔ فلما ولی دعاء۔ پس ہر گاہ کہ پشت داد آن مرد خدا ندا حضرت اورا۔ فقال ہل سمع الندا بالصلوۃ۔  
 پس فرمود آیا میشنوی آواز اذان را براسے نماز یعنی میشنوی اذان را۔ قال نعم۔ گفت آری۔ می شنوم آواز اذان را



قال فاجيب - فرمود پس بابت كن و بيا بسجده هر نوع كه باشد و در اين كمال مبالغة است و در سجده هر چه باشد بجا آيد و از اين  
 رواه مسلم - و سخن اين سخن از اذن الصلوة - بضم خاء و كسرة و نون شده و فتح خاء و فتح نون و فتح دال هر دو روايت آمده است  
 و بعد از آن مي شود كه آمده است از اين سخن كه اذن گفته اند در سجده و سجده پانزده - براسه نماز و بر وجه ثانی اذن گفتند  
 ابن عمر و ظاهر سياق حدیث بعدین است و از عبارت بخاری همین منی ظاهر می شود كه ابن عمر و اذن گفته باشند بر تهای  
 اواز و واقع شده براسه نماز - فی الیة و الله بهدویج - و ریشه كه خداوند سر ما و باد بود - ثم قال - لیست بحدیث  
 یا ابن عمر در اذن - الاصلوا فی الرخال - آگاه باشید و بدانید بجز این نماز در كنهارها و منفرها و محل سكن مرد و انچه با او  
 از خیمه و انرا طلاق کرده میشود و بر آنچه با او است و زعفر و زیت که وقوع این قضیه و زعفر باشد - ثم قال ابن عمر  
 بینه گفت ابن عمر كه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم كان یا المحدثون اذا كانت لیلة ذات بر و و طریقیول - بود آن حضرت  
 كه امر می كرد مؤذن را و قتی می بود شبی خداوند سر ما و باران كه بگوید - الاصلوا فی الرخال - از این معلوم شد كه باد  
 و باران و سر ما از غارت ترك حضور جماعت است و ظاهر آن است كه امر صلواتی الرخال براسه اباحت باشد كه بعد از آن است  
 و ثوابه كه محمول بر توبه بود از جهت غایت شفقته و تیسیر است - متفق علیه - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اذا وضع عشاء احدكم و انعمت الصلوة - چون نموده شد طعام سكه از شام و بر پا کرده شد نماز و تكبیر آورده شد -  
 فابعدوا الباشار - پس آغاز كنید بطعام - ولا تعجل - بیخ پا و سكون عین و فتح چشم منی نشانی كند آنگس براسه نماز -  
 منی افی منی - تا آنكه فایع گردد از طعام خوردن و شام بفتح عین طعام شبها شبهای خوردن و تیسیر بدان جهت آن است  
 كه نماز شب و طعام تغذی توشی است كه در جائزگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز بخورد صورت دوم و ظاهر آن است  
 كه امر با شام بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا علیه اگر شكی تا اباحت بر شغل باطن نگردد - و كان ابن عمر  
 یمنع الا طعام و طعام الصلوة - و بود ابن عمر رضی الله عنهما كه نماز می شد براسه و سه طعام و تكبیر آورده می شد  
 براسه نماز - فلا یاتها حتی یفرغ منه - پس نمی آمد این عمر نماز را تا آنكه فارغ می شد از طعام - و انه یمنع قرأه الا ان  
 و بعد از آن كه ابن عمر بر اینینه می شنید قرائت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و این نیز موضوع است  
 بجا آن سنت و اتباع و وجود این فعل از وسه ناشی از كمال استقامت و تكبیر است متفق علیه - و سخن عاكف  
 رضی الله عنهما - انها قالت سمعت رسول الله - روایت است از عائشة كه و سه گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله  
 علیه و سلم یقول - لا صلوة بحضرة طعام - نيك نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - و اما بعد از آن  
 الا احتیاج - و سه در جائز كه و سه یعنی منی بدفعت بكنند و زوری آرد او را بول و نماز كه موجب نقصان و ضو  
 و شغل خاطر است و اگر رنگ گردد و وقت چنانكه اگر مشغول گردد و بدان وقت بیرون میرود بجز در جائز كه است و كره لطیف -  
 رواه مسلم - و سخن این سخن از اذن الصلوة - بضم خاء و كسرة و نون شده و فتح خاء و فتح نون و فتح دال هر دو روايت آمده است



















يا تلو المساجد - روايت ميكنه مجاب که از علماء سنی و اهل بیت و اعلام دین است از این عمر که آن حضرت گفت باید که منع کنند هیچ مردی که سالن خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان به مسجد باطل بن عبد السلام عمر - پس گفت ای سر که مرید عبد بن عمر ابو ذر همان ببال باشند لیکن درین حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد - فانما نعین - پس ما البته منع میکنیم ما دیگر از عجم زمانه که مساجد روند - فقال عبد الله اخذک عن رسول الله - حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و استول بها - و میگویی تو این سخن - فما لک عبد الله حتی مات - پس کلام کرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مرید عبد الله آن پسر و درین حدیث جبران اوله است از بیت ترک سنت - رواه احمد

**باب تشویع الصفات** مراد به تشویع صفات آن است که متصل بالیقین و در میان فرجه نگر از نویس پیش نمانند و هموار باشند و اگر معصوف متعبد باشند بهرست و اما قیام نمایند و در نگین طوطو ای که به در میان ایشان برآید و رعایت ترتیب نمایند و این اثر و اسباب ظاهر است که ترک آن موجب احتمال احوال باطن است که آثار و انظار عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر با یقین و اختلاف نکنند تا مختلف نگردد و در آنها شمایان که شرح آن کرده شود

**الفصل الاول - عن السحان بنهم نون - بن بشیر بفتح باو کشین از صفات صحابه است توله ابو بر**

چهارده ماه از هجرت است و و سه اول معلوم است و در انساب بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول و دوست از مهاجرین و در وفات آن حضرت هشت ساله و هفت ماه بود و اهل مدینه میگوند که او را از آن حضرت سماع نیست و اهل عراق بیج سید از سماع او را - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لیوسه معفوفا - بود آن حضرت که بر او سماع و هفتاد و نهم روز نماز - حتی کانما یوسه بهما القیاح - تا آنکه گویا بر او سماع و آن هفتون قیاح قیاح حج قدح کسرتان چوب تیر پیش از آنکه بر ویگان نشانند و بعد از ویگان نشانند سم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوسه خیز را رست و هموار گردانند و در اینجا میانه است که صفت را را متبایه است و برابر میکرد که تیر را بوسه رست و هموار گردانند و بعضی شارطان گویند اینجا عبارت ثمول بر قلب است معنی آن است که گویا بر او سماع آنها را بقدر حاجت - حتی رانی انا قد فعلنا عنه - تا آنکه دید و دوست آن حضرت که ما به تحقیق فهمیدیم و آنوقت از قول و فعل و سه این سنت و این ادب را و نماز - ثم حج یوما فقام - بیست و یک روز آن حضرت روزی از خانه پس بایستاد و حتی کاوان کیمر - تا آنکه از ویکی بود که بکبر بر او برآید - فرامی رجا با و یا صدره من الصفات - پس دید و سه را که ظاهر و بیرون است بنیم آن مرد از صفت - فقال عبد الله و الله سون معفوکم - پس گفت ای نیکوکان خدا هر آنینه باید که برابر و هموار کنند شما صفت خود را - اولی خافن السیرین و حوكم - یا آنکه تحقیق مخالفت می اندازد و خدا تعالی در میان آنها شمایان که در حدیث ابی سحر بیاید که اختلاف نکنید که مختلف نگردد و از آن سبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق

بعض بر بعض تناوب قلوب و وحدت کلمه و وحشت و آثار عدوت است و شاید که آن مخبر گردد با اختلاف کلمه وین  
و اختلاف شوکت اسلام یا در ترک طاعت و اقتتال امر خدا و رسول او طریان نلکست و کدورت است بر قلوب که سر  
میکند و بخواهد با وجود آنکه شاید در و سه سر و خاصیتی باشد و در حدیث اختلاف چنانکه از سابق احادیث  
ظاهر می گردد و بعضی گویند و در مخالفت و وجه آن است که بگرداند او را خداست تا به چنانچه پیشتر یا نسخ کند و بخواهد  
بعضی حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر سوار و سر پیش از امام که بگرداند سر او را  
بر سر مار - رواه مسلم - و عن النس قال قمت الصلوة فاقبل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بوجهه - یکبر فنهض  
یرای نماز پس و آو و بریا و التفات کرد چنانچه بایر و مبارک خود پیغمبر خدا - فقال - پس گفت - اقیما  
صفوکم و تراودا - راست گردانید صفهاست خود را و متصل بایستد تا در میان فرجه نماز چنانکه سنگها و خشتهاست  
بنابیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشد و از آن قائل نشود - فانی از آن من در از ظهري - پس  
برستی که من بنم شمار از پیشیت خود بدل یا بصراطین اعجاز و در نماز نورسیت خاص حاصل می شد که بدان شکست  
سیکریه و تحقیق این معنی سابقا گذشته است - رواه البخاری - روایت کرد این را بخاری - و فی التفتن علیه -  
و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اتموا الصفوف تمام کنید صفها را - فانی  
از آن من در از ظهري - و اتمام صفوف یا معنی تسویه آنهاست یا معنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم  
نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند و غنمه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو و الصفوف هم  
تسوية الصفوف من اقامة الصلوة - برابر سازید صفهاست خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است  
که اگر کرده شده است بدان وجه کرده شده است و آیات کثیری مثل یقیمون الصلوة و اقیما الصلوة و اقموا الصلوة  
و خیر آن و گفته اند که در هر موضع که مر کرده شده است صلوة و فاعل را آن اقامت است و اما اهل صلوة که است  
بر آن نیز آیه مثل قول المصلین الذین هم من صلواتهم ساهون - متفق علیه - این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است -  
الا ان عند مسلم - مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامت الصلوة - من تمام الصلوة - واقع شده و کمال معنی  
هر دو عبارت یک است - و عن ابي مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یسبح ثمانین  
فی الصلوة - روایت است از ابی مسعود انصاری که از شامیر صحابه است سواست این مسعود رضی الله عنه گفت  
بود آن حضرت که سبک سبک گفتند ما را در نماز و بپشت برابر و همواری ساختند آنرا و تسویه میکرد و صفت نماز را -  
و یقول استواء لا تختلفوا مختلف قلوبکم - برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گرد و در این  
شما شرح این گذشت - یعنی سجدت یا تخفیف نون و در بعضی نسخ لیکنی به ثبوت یا نون تأکید بعضی روایات به ثبوت یا  
و کون و نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و جواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است -



علم و معرفت و انساب و فضائل و کمالات و احوال که درین باب بیان کرده و در مرتبه رسالت و عظمی و کبری و تقدیم و تأخر و کبریا و بزرگوار و علی و با صفت و طلب با این بیان تقدم و تفریق طلب است یعنی تقدم و تأخر و بزرگوار و علی و با صفت که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاطيعوني فیکون الله و چون شما کامل شوید و درین تکمیل دیگران میکنند و دیگران که از شما بیاندیشند تا بعد شما گفته باین امر دیگران است که ایشان نیز در طلب و تعظیم شما است شما گفته و هر که در افتاد از طلب وستی که در دوران و در افتاد از مرتبه و تفریق و وصول ششمره توبه زنده از ان معذرتی که در این در کبر و کشودند و هر قدر که توانستند تعظیم کنید و است اندیشه در هر گران چنان کنی و دوست و پاسه بزرگ بانی و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعضی محدثان آن را در باب تسوية صفوف آورده اند و آن نیز در طلب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن و الله اعلم - رواه مسلم - و عثمان بن حنیف از جابر بن عبد الله روایت کرد که گفت جابر بن عمر که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد برایش خیر خدا علی علیه السلام و سلم و آمد حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس یا یاران و محض و همان خود نشسته و حلق کبر خارج حلقه و نفع ما و کمال لافش بدیده و بدیده و قطع گفت مشهور این است و بعضی گفته اند نفع ما است مثل قر و قر و حلقه نفع لام نیز آن و جمع و سه حلقه نخستین و بعضی از علما گفت آن را منکر اند - فقال مالی اراکم غین - چیست و اگر می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان و نشستن برین حالت که علامت تفریق قلوب و اختلاف و مباذلت آنهاست و موجب تفرق و ان است و عین جمع غره کبر و خفیت گروهی از مردم و در باب الجبر یا بدین تخیلی و در جمعه بود و در وقت خطبه یا پیش از نماز - ثم خرج علينا - پیغمبر بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال لا تعفون کما تعفون الملائكة عند ربها - پس گفت ای صفت نمی شنیدید چنانکه صفت می نهند فرشتگان نزد پروردگار خود و زود قیام بر اسب طاعت و این و نماز خواهد بود - حلقا پس گفتیم ما - یا رسول الله کیف تعفون الملائكة عند ربها - چگونه صفت می نهند فرشتگان نزد پروردگار خود - قال یمون الصفوف الاولى و یمون في الصف - گفت تمام میکنند صفها نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند و صفت اگر گوی صفت نخستین یک خواهد بود و جمع آوردن همه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر شعبه بزمین صفها می بنهند و در هر جا صفت نخستین را تمام میکنند - رواه مسلم - و عثمان بن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها و شرها آخرها - بهترین صفها مردان نخستین آنهاست و بدترین صفها - مردان پسین آنهاست - و خير صفوف النساء آخرها و شرها اولها - و بهترین صفها زنان نخستین آنهاست و بدترین صفها - زنان پسین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صفت بنهند و مقدم باشند بر صفت زنان و زنان پس متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفها گذشت - رواه مسلم

الفصل الثاني - عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يدر ما يقول في الصلوة فليقل





یقول عن یمنیه اعتدوا سووا صفوکم - یووان حضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید بر این  
 گفتند نعمنا سووا سووا صفوکم - و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت راست  
 اتهام و احتیاط و این - رواه ابو داود - **و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** یاربکم  
 الیکم منکم فی الصلوة - یعنی شما که ایستاده اند که در هر مرتبه که نماز ایشان و نماز این را بچند و چندی کند  
 یکدیگر را میخواند و در هر مرتبه که از کثرت او را که بیرون برآمد است از صف پیش و پس کنند تا بر آید و در هر مرتبه که از کثرت  
 که اگر کسی خوابد که در صف و یا پیش کند او را و بگوید که در آن صف که ایستاده است مدخل صفت و در آن در آید و گویند  
 که این یکبار است از کثرت و شوق و سکنه و وقار است - رواه ابو داود

**الفصل الثالث عشر** **عن النبی قال کان النبی** - یو پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقول میگفت هر چه متوا  
 استویوا استویوا - هر بار که از کثرت راست و در دست بایستید و صفت نماز - فوالله می بینی بیده الی الارکم من حق  
 که اگر کم من بین پیری - پس هرگز نباید که تفاسیر فاسد من در دست قدرت است بدستی که من می بینم شمار از این خود  
 چنانکه جمیع شیخ شمار از این خود - رواه ابو داود - **و عن ابی امامه** - یفهم خبره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان الله و ملائکته یصلون علی الصفین الاولین - بدستی که خدا و فرشتگان و سه و دو پیغمبر و صدق اول - قالوا گفتند  
 یا رسول الله و علی الثانی - و بر ثانی نیز یعنی بعد از صفت اول و در صفت ثانی و این را عطف ثانی میگویی و نیز از ثانی  
 میگویی مشکوک که عطف کن و این را نیز ذکر کند - قال - گفتند آن حضرت و بر برابر ایشان - ان الله و ملائکته یصلون علی الصفین  
 الاولین - باز و عا بر صفت اول کرد و صفت ثانی را ذکر کرد - قالوا باز گفتند صحابه یا رسول الله و علی الثانی  
 قال - باز گفتند آن حضرت - ان الله و ملائکته یصلون علی الصفین الاولین قالوا یا رسول الله و علی الثانی قال و علی الثانی  
 یا رسول الله گفت و علی الثانی مانده با تمام آن حضرت درین مرتبه و می شد یا شکر یا صفت ثانی بعد از اول و درین قضایست  
 و معلوم گشت انحراف او در وجه از صفت اول - و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آن حضرت سووا صفوکم  
 برابر سازید همتا سووا سووا صفوکم - و حا و و این شما یکم - و راستی و برابری کنید میان شما که سووا سووا صفوکم  
 اخراکم - و می کنید و پیش دست همتا برادران خود این عبارت یعنی اول که در هر مرتبه این عبارت گفته شد مناسب است  
 و اینو تحقیق و تشدید هر دو را است کرده اند و جواب تحقیق است - و بعد از آن - و بعد از آن - و بعد از آن - و بعد از آن -  
 فان الشیطان یدخل فیما بینکم فیزل اخراکم - زیرا که بدستی که شیطان می آید و میان شما در شکست صفت -  
 یعنی اولاد الصغار - آنچه از پیش و پیش است - رواه احمد - **و عن ابن عباس** - یفهم خبره - قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم اقموا الصفوف و حا و و این شما یکم و بعد از آن - و بعد از آن - و بعد از آن - و بعد از آن -  
 پس بخوانید و بعد از آن - و من وصل صفا وصل الله - سو که که پیوسته و صفت را متصل دارد پیوسته و را



خود و قیامی کند که من و را ظهره الی الشفق الامین - پس بگردانید در اینچنین یعنی در سمت راست و چپ که گفته از پس پشت خود و چپ  
 دست راست یا در وقت غسق این لفظ تصدیق کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و بکمال اشارت باین حالت دست چپ  
 عادت است و اشارت باین حکایات خصوصاً عرب که لفظ با اشارت چپ کنند قاصم - شفق علیه - **و عن جابر**  
 قال قام رسول الله - روایت است از جابر گفت ایستاد و پیچید خدا - صلی الله علیه و سلم یعنی تا بگردانید نماز را ظاهر و نماز  
 شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال ناقص و دیگر هم دارد که گاهی چپ عادت واقع می شد - محبت می  
 قسمت عن لیثاره - پس گاه هم تا ایستاد هم از جانب چپ آن حضرت - فانه سیدی خاداری حتی اقامتی عن پیغمبر پس  
 گرفت آن حضرت دست را پس گردانید را تا آنکه ایستاده کرد و از جانب دست خود - ثم جابر بن جابر - پیغمبر را جابر  
 بن عبد بن صخره از انصار بود و از حقایق گفت و بود که در لایله انقضی حاضر بودند - فقام عن پیغمبر رسول الله - پس ایستاد  
 جانب چپ پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و از پیچید یا چپا پس گرفت آن حضرت دست بر و مارا - فقام  
 پس دور کرد و براندر و مارا هم از جانب است - ثم جابر را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردید  
 مارا پس خود از اینجا معلوم شد که چنانکه اگر یک بود و جانب دست امام بایستد و اگر زباده از خلف امام بایستد -  
 رواه مسلم - **و عن انس** قال صلیت اماماً و یتیم فی بیتنا خلف الیمنی گفت انس نماز گزاردم من و یتیم که در خانه ما بود  
 پس پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و امام علیه السلام - و امام علیه السلام که نام مادر انس است پس با بود این حدیث معلوم شد ایستادن  
 صبی باریل در وقت چپ پیغمبر صبی انگونید و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی نبود پس دلالت نیست  
 بر این حدیث را بر ایستادن صغیر با و دومی توان گفت که چون نماز اهل بود مسافر رفته باشد و آن احکام سابق و نماز  
 فرض است و الله اعلم - **رواه مسلم** - و عثم بن اثنی - و هم از انس است که پیغمبر - صلی الله علیه و سلم صلی به و با یاف  
 نماز گزار و با و سه و چهار و سه که امام سلیم است یا بخاله و سه شک راوی است - قال - گفت انس - فانه منی عمره بینه و اقام  
 المرأة خلفاً - پس ایستاده گردانید و از جانب دست خود و ایستاده گردانید زن را که در و سه ایستاد پس با و برین حدیث  
 و که یتیم نیست - **رواه مسلم** - **و عن ابی بکر** انه اتقی الی الیمنی - روایت است از ابی بکر که بنا که صلی مشهور است که  
 رسید بسوی پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و نهوا که - و حال آنکه آن حضرت در رکوع بود پس نیست که در ابوبکر و عمر و سه و سه  
 بصفت برسد تا آن حضرت را در رکوع بیاید و فعلی که کرد و فصل تکبیر او سه و ریاده - **فروغ** قبل الی الیمنی -  
 پس رکوع کرد و پیش از آنکه برسد بصفت - ثم مشی الی بصفت - پیغمبر مشی کرد و رکوع بسوی بصفت - **فروغ** کرد که الی الیمنی - پس  
 و کرد که در این فصل ابی بکر پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم فقال زادک الله حرمه - زیاد کرد خدا حرمه را -  
 طالب خیر و وصول بتمام قریه - و لا تعد و باز کرد و باین فصل که اقتدا سفرد باشد خلفت بصفت یا رکوع پیش از رکوع اول  
 بصفت یا نشی بسوی بصفت در نماز پس این امر است بایستادن در موضع که احرام پیش از این حدیث و لا است دارد



که انفراد خلقت صحت بطل مساوۀ نیست زیرا که امر با عاودۀ مساوۀ نگردد و بعضی روایة ولایتی یکگون علیین و ششم ذال نیز  
خطا کرده اند از رویین پنجمی نیز ان اشتباهی خوشی کن که بر رویین بر سر و اول صحیح تر است و روایتی در این

1019

الفصل الثاني عشر عن محمد بن حبيب قال اترأى رسول الله كفتها كرويا سني خيرا

از آنکه تائید آن یقیناً احدی است که پیشتر ما کسی در نماز که پیشتر شود و یا یعنی امام شود و کسی که از ما و او که گفتند  
پس و کسی که در راه التزمی - و چون عماران نام الناس بالادین - و او است از عمار بن یاسر رضی الله عنه  
که در صحابی شهر است و در حجت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آن حضرت را و را فرمود و او را

الباقیہ کہ وہ سے امامت کرد و مردم را بعد از آن کہ تمام شهر سے است - و وقام علی او کان یحیی و الناس من بعدہ - و باقیہ  
 عمار بن یاسر و کان و باقیہ تا مردم کہ اقمہ اگر و ندیوسے پایان ترا از ان - فقدم خدیجہ فاقعد علی یدیه - پس  
 پیش رفت خدیجہ پس گرفتہ ہر دو دست ہمارا و کشید و از پس پشت و و نہاد و دست خود را بر او - فاقعد عمار - پس  
 متابعت کرو و انقیاد و نمود عارضہ یفہ - حتی انزلہ خدیجہ - تا آنکہ فرو آورد عمار را خدیجہ از دکان - فلما فرغ عمار من ملوئہ -  
 پس برگاہ کہ بہر دست عمار از نماز خود - قال لہ خدیجہ گفت عمار را خدیجہ - اتم تسبح رسول اللہ - تا آنستندہ کہ تو بخوانی

عبداللہ علیہ السلام فرمایا کہ میں نے کہا تھا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔  
 تو میں نے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔ اور میں نے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔  
 ان حضرات نے ان حضرات سے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔ اور میں نے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔  
 اور میں نے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔ اور میں نے کہا کہ میں نے اپنے پیغمبر کو دیکھا ہے۔

و فرود آرد می - راه او را و در آنجا ظاهر می شود که عمارت است این سکر را و شنیده از آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
اگر گفته شود که چون سید شمس چیرا که از اول این کتاب این فصل کرد و چو پیش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را خدایه  
یا و آمد با فصل عمارت او و سله بود و اصل جوار و شمس نیست این گفته خدایه اختیار کرده و اولی و فصل را بداند که مرتب و  
این است که کرده است که امامت ندارد و کان باشد زیرا که درین قسمت مال کتاب که ایشان مخصوص به خود اند و نام خود را

بلکان بعضی از علمای امام باشند مکرره نباشد و همچنین اگر قوم بدگانه باشند و امام تنها پایان مکرره بود و ظاهر  
روایت اجتناب از تشبیه و تمثیل مکرره است بهر جهت آنکه در روایت خود اشتقاق امام است و تشبیه کردن در حق و س  
و اختلاف است و در مقدار و مکان و ارتفاع و س که متعلق است به س که است بعضی گفته اند که مقدار اقامت میانه است  
و بعضی گفته اند مقدار آنچه واقع گردد به س اعتبار و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است و شیخ ابن العلام گفته  
در وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب تشبیه خود و شستن امام است متحقق می آید و در روایت و مقتضی است بر مقدار ذراع و معلوم

نشده است مقدار دکان که عمار این یا سررضی المدینه بروی نمازی کرد اگر مقدار آن معلوم بود و نه محبت می شد  
 برای آنکه مخالفت اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنبر پس با تحقیق می کرد که ارتفاع کرده  
 ریاده بر آن است یا گفته شود که اگر است بر تقدیر است که بر آن عرض صحیح نباشد یا آن را از حد ماضی آن حضرت  
 داشت و الله اعلم انتهى - و عن سهل بن سعد الساعی انه سئل عن امی الخیر سهل بن سعد ساعی که ارتفاع  
 و آخر کس است که وفات یافته از صحابه در نه پدید شده که از پی پیرو و منیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی  
 از کلام هم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم نود و الا تواند که مراد آن باشد که از چوب پیرو  
 از شک بود یا از چوب و ظاهر از عبارت چوب است که گفت - قتال بوم من اقل الخاچه پس گفت سهل آن معنی نیست  
 از اشل غایب بود اول است و اشل نفع نموده و کون شکله طرفه فارس کون را و که آن را درخت که گویند بعضی گفته اند که اشل  
 درخت است شاخها بزرگ و عظیم تر از روست و غایب چغنیف بالمعنی بدیشیه است و غالب آمده بر پیوسته سحرا که درختان بسیار  
 دارد و در شرح شیخ گفته که بر ساخت نه میل است از مدینه - علامه فلاح السوء قلانه رسول الله صلی الله علیه و سلم -  
 ساخت آن بنبر فلاحان که غلام فلاحان زن بود بر اسے آن حضرت و نام آن غلام یا قوم روی بود و بعضی گفته اند  
 میمون و قول اول مشهور است و در نام و سے اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده  
 و بعضی گفته اند عارثه باین و الیهمین و شکله و بعضی گفته اند عارثه و از انصار یاد شده بود و بعضی گفته اند عارثه این  
 غلام بخار بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم بان زن فرمود که اگر غلام بخار تو بر اسے مانبر سے ساز و پس ساخته شد به پای  
 ارتفاع هر پایه شبر و درازی دراع پس نماده شد در مسجد - و قام علیه و الیهمین و الیستاد و بر سے پی پیرو خدا صلی الله  
 و سلم حین عمل و وضع - در نگاه که ساخته شد و نماده شد - فاستقبل القبلة - پس روست که در آن حضرت قبله و کبر -  
 و بکیفیت بر اسے احرام - و قام الناس خلفه - و الیستاد و مردم پس آن حضرت - ففتر اذ رکع و رکع الناس خلفه -  
 پس قرائت کرد آن حضرت و رکوع کرد و رکوع کرد مردم پس و سے بودند - ثم رفع راسه - پی پیرو پشت بنبر بارک  
 خود را از رکوع - ثم رجع القمقری - پی پیرو گشت بجانب پس - فسجد علی الارض - پس سجد کرد بر زمین نه بنبر - ثم عاد  
 الی المنبر پی پیرو بجانب باین و الیستاد - ثم رفع راسه - پی پیرو گشت بجانب پس - فسجد علی الارض - حتی سجد علی الارض -  
 بواو - ثم رفع راسه - پی پیرو گشت سر خود را از رکوع - ثم رجع القمقری - پی پیرو گشت بجانب پس - حتی سجد علی الارض -  
 تا آنکه سجد کرد بر زمین - فالفظ البخاری - اینکه مذکور شد فلفظ بخاری است - و فی التفق علیه - و در حدیث متفق علیه  
 که بخاری و سلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است - و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث - فلما فرغ  
 اقبل علی الناس - پس هرگاه که خارج شد آن حضرت از نماز روست که آورد بر مردم - فقال - پس گفت - ایها الناس -  
 آنکه پیش پای مردمان - انما صلیت هذا التیمانی - که مردم من این را که پی پیرو بر آدم و بلند تر که نماز کرد مردم هر یک که



فخانی و مقام نفاسی - پس کیس و کرد و مراد ایشان و بجای ایشان من - فوالله با غفلات ملوثی - پس بخدا سوگند در دنیا فتم من نماز  
خود را و فراموش کردم که چگونه میگزاردم که چند رکعت گزار و ده رکعت آفرین حاصل شده از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن از  
از رکعتان فاضل با وجود سبقت من بود - فلما انصرف اذ اهلوا بی بن کعب - پس هرگاه که بر پشت آن مردان نماز و تکلم کرد و نگاه  
آن مردانی بن کعب است که از غمناکی عجاپه بود - فقال یا فتی لا یسورک الله - پس گفت ای جوان اند و نه که اگر در آخر نماز است  
بسبب آنچه کردم من باتو - ان براء عمه من الهی - بدستی که این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم دنیا - بسوگند که از این  
اسلام و نبی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه - که پیوسته بایستیم با او و در وقت اول پس بنحین بعد از او و صلی الله علیه و سلم می پیوستیم  
بجمله و نه نعلی با آنکه - ثم استقبل القبلة - پشتر رو که آورد الی بن کعب قیلا - فقال - پس گفت - هلاک اهل العقده و رب  
الکعبه - هلاک شدند اهل عقده یعنی او که رعایت امور مردم و استقامت همه حکام دنیا و دین حتی رعایت صف و صفت و رنماز  
و ایشان و ران بدست ایشان است - قلنا - سه بار گفت الی این عبارت را که - ثم قال و الله علمکم انکم لیسبقن  
بجدا سوگند بر ایشان اند و دست من خورم - و لکن کس علی من انزلوا - و لیکن اند و من خورم بر کسان که گمراه میکنند اما  
ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امر را و میتوان گفت که معنی عبارت این است که اند و من خورم بر کسان که گمراه کردند  
امر را که آنها علما اند که در امور شریعت و سبب آن گمراه میشوند اما هر چه گمراه اند فساد و فساد و فساد و فساد  
و فساد و فساد و علما و ظاهر آن است که خرن الی کسان که باند که می آیند بعد از آن زمان از امر نبی صلی الله علیه و سلم و غیر هم و طبعی  
گفته شاید که الی بن کعب تعرض کرده باشد عهد خود را نهی مخفی نماند که وقت الی بن کعب و خلافت عثمان است و بعض گفته اند  
و خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعض امر و احکام ایشان باشد خصوصاً اول  
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه - قلت فکیس بن عباد و یگوید که من به الی بن کعب - یا ابا یعقوب - کنیت الی بن کعب است  
و اما فتی بابل العقده - و چه میخواید تو بابل عقده و کلامی خواهی - قال الامام رواه النسائی

**باب الامامة** - امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و احد درین جای پیشوائی در نماز است که آن را امامت صغریه خوانند  
و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت  
اوست و آخره بیان کیست

**الفصل الاول - عن ابی مسعود** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - رواه است است از  
ابی مسعود انصاری گفت گفت آن حضرت - یوم القوم اقرأهم کتاب الله - امامت میکند قوم را خواندن آن ترم کتاب را  
یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن با و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آن که عالم باشند  
با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشند تفصیل مسائل و احکام حوادث و لواجب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القواف  
سوا فاعلمهم بانته - پس اگر باشند قوم همه برابر در قرائت پس اهل است کند و اما ترین قوم نیست یعنی با حکام نماز و مسائل



وحوادث بعد از آنکه خوب میخواند و قرائت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نه اکثر اصحاب و سب و امام ابو یوسف  
نیز همین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که میگویند مذهب امام ابو یوسف و محمد و مالک  
و شافعی و احمد در روایتی آن است که اعلم و اقله معتقد است بر آنکه استیاج بقراءت در یکبار که استیاج و علم  
در نماز ارکان و گویند عبادت است که دانست که گفته اند بر تقدیم اقرار به استیاج آن است که اقرار در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که  
ایشان نقلی میکردند قرآن را با حکام آن ازین جهت تقدیم کردند که استیاج اقرار و حدیث و در زمان مائنه این چنین است پس  
تقدیم کردیم اعلم را که در آن فی المبدأ اگر گفته شود پس حسب مقتضای قول آن حضرت معالی الله علیه و سلم فان كانوا في القراءة سواء  
فالعلم بالسنة و برین مآول که گفتند مساوات در قرائت مستلزم مساوات در علم است چو این قول حسب ظاهر  
و غالب است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرار و این حدیث را در علم پس مستلزم مساوات و تفاوت  
باعتبار است و علم پس شایع بیان کردیم این مستحکم را بر تقدیم اقله و قوی آن را گوئیم که این را بر حسب زمان مافرو و کاف  
بعض شیعو المبدأ و شیخ ابن الهمام گفته که اقرار و اعلم کتاب پس چون گفته اند و آنچه حدیث و ولایت دار بران  
آن است که اگر در قرائت و علم با حکام کتاب مساوی بود پس امام است که در اعلم است و نیز گفته اند که بهترین آنیم است بلال  
کرد و بعد از آن بر تقدیم اعلم بر اقرار حدیث تقدیم ابی بکر است بر امام مقرر و وجود آنکه در جواب اقرار و است بوده اند و اعلم و اقل  
آن حضرت معالی الله علیه سلم نقل کردیم ابی و لیل ثانی قول ابی سعید که انما علمنا و لیل در آن زمان بود از آن حضرت که قال اشخ  
فان كانوا في السنة سواء فائدة مهم جوده پس اگر باشد در علم نیست و در قرائت هر چه باشد و نیز درین موم و حیرت یعنی هر چه است بنده  
پیشتر آور و درین فضیلت سابق و تقدیم شده و است با امام است و تقدیم در نماز و است و اقل باشد در قرائت بعد از مساوات و علم  
و قرات اربع و است تقدیم و است تقدیم اند زیرا که چون واجب حیرت از این شیخ گفتند که است و است حیرت از نو و خطایا  
که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المما جرم من یخطئ یا و الذنوب - فان كانوا في السنة سواء فالعلم  
سواء - پس اگر باشد در علم و قرات و حیرت که معنی درع شد بر این است که کلام من قوم درین و سال درین حدیث همین  
مقدار از هر استب مذکور شده و گفته اند که اگر در حیرت هم برابر باشد هر که خوشتر و است تر جمیل شکل تر بود اما مست کند و اگر در حیرت  
و شکل نیز برابر باشند هر که شریفتر است تر بود مقدم بود و اگر زمانه این امور برابر باشند قریب بنده از ندای اختیار بدست  
قوم است که اندک از شیخ ابن الهمام گفته که نزد بعض مسافر و قریب برابر اند و نزد بعض مقیم او است یعنی بر حسب مقیمان و جای  
که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسبت را تقدیم کرده و بعد از و است بر طاعت الثوب و بعد از و است حسن الصوت و بعد  
از و است حسن الصورة - و الا یمن - فخرج تخفیه و ضم حیره و فتح میم و تشدید نون - الرجل الرجل فی سلطانه - و باید که امام کند  
موم و را و محل و لایت و مقام حکم و سلطنت و است و در بابی که امام است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی ابی پس  
تقدم کند بر والی تا رسیدگی که در ولایه است مثل امام اعظم و خطایا و حکام و است خصوصاً در اعیاد و جماعات و نه بر امام محلی

بیت



کے کہ زیارت کند قوسے را و پیاید بدین ایشان پس باید که امامت کند ایشان را و گویم مهم جبل منعم - و باید که امامت  
ایشان اوست از ایشان اگر ایشان ازان کرده بودند و نوحی مقید بعد از من است اما مالک اورا بطریق عمل کرد و محبت را در  
تربک امامت خود دید - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی الا انه اقتصر علی لفظ البنی حیاً فی حدیثه علیہ وسلم - مگر آنست که نزد  
کتابهای کرب و رنج است که من را ز قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در حدیثی بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان اورا با امامت  
و اباء آوردن اوانا ایشان ذکر کرده - و حسن الشیخ قال - گفت انس - استخاف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن ابی تموم  
یوم الناس یوم اعی - خلیفہ گفت آنحضرت ابن ابی تموم کہ از شاہیر چہا - و قدیم الاسلام و از حدیث ابن ابی تموم و سبب  
تزلزل سوزہ عیسوی - سے است کہ امامت کن بروم را و حال آنکہ ابن تموم بنابینا بود و گفته اند کہ کن سیرود بار بود و کیا ازان بود  
کہ بغیر وہ تبوک نیست با آنکہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در حدیث بود و خلیفہ بود و بر اہل و عیال و باندہ بر استخاف ابن تموم  
بر اسے امامت نہیں بود با علی رضی اللہ عنہ استعمال با امر امامت مانع از قیام تحفظ اہل و عیال نیاید - رواه ابو داود و  
دورین حدیث اہل سنت پیچوا از امامت اعلیٰ ہے کہ اسبیت و در روایات فقہیہ در مذہب مانع از امر است کہ اگر اسے  
مقتدا سے قوسے باشد جائز است امامت و سے و بعض گفتہ اند کہ اگر ظلم باشد پس و سے امامت کہانی شرح اکثر  
نقل عن البیہقی و یمنی است و کہ اسبیت چاہ و نظائر و دیدیم من شیخ اہل کرم العلم عبد الوہاب متقی مکی را کہ فرمودہ بود و سے  
و آخر امر امامت می کرد و صاحب خود را و بود و نفس من چیز سے ازان و سے غیر شیخ اسوال حجت تا کو بود و اعتماد بر آنکہ مرتبہ ایشان  
کنند خلافت نیست و از این نظر باید و پس یا فتم و فرقتہ خبر سے کہ حکم میکنیم یوز آن و غیر در حدیث و دلیل است بر جواز امامت مقتول  
با وجود فضل کہ با وجود امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ابن تموم امامت فرمود و حجت مذکورہ کہ کوشد و سخن الی امامتہ قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجاؤ و صلو تم و انتم - سبب کمال نمائید و سبب دیگرہ نماز ایشان گوشہ سے ایشان را و غیر سبب حدیث قول  
و سبب دیگرہ متعلق سمع رضای حق - عبد اللہ بن حنی بر ح - سبب دیگرہ کہ غمخیزا آنکہ باز کرد و یعنی بسوس مالک - و امر اہ  
باشت و زوہا علیہا ساخت - و و من سے کہ شب کرد و در حدیث سے کہ شوم و سے پر و سے غضب کند و زار انہی سے بخت  
و اگر غضب بنا حق باشد اگر بکس خوابد بود - و امام تموم و ہم کہ کار ہوں - سبب امامت کرد و سے و حال آنکہ اکثر ایشان را و را  
نابستہ اندہ اند و خوش اند از جہت انہی ہم شرم می کہ در وقت - رواه الترمذی و قال ابی ہریرہ غریب - قولہ ابن عمر  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل منہم صلواتم - سبب کمال نمائید و سبب دیگرہ نماز ایشان گوشہ سے ایشان را و غیر سبب حدیث قول  
و ہم کہ کار ہوں - سے کہ امامت کند قوسے را و حال آنکہ ایشان را و را خوش دارند اند - و علی اقی انہ صلوہ و باران و دیگرہ  
کہ پیادینماز آخر وقت - و الی باران یا تہا بعد آن نفوذ - و بار کسے و الی حدیث در حدیث نماز را و بعد از گذشتن وقت آن نبی  
وقت کامل غضب - و علی عقبہ مجرہ - و دیگرہ و سے کہ بندہ کہ گفت نفس آنرا کرد و شد و را چنانکہ آنرا کرد و بندہ را و عمر شد  
بر استخاف و سے با کرد یا بخدا سے و عاق از و سے یا دعوی بہر سبب کند چرا و مالک کرد و او را و نصرت کند و و سے





نکہ را بنی بنی بگفتند اگر مکہ فتح شد ہم می و آئیم در اسلام - فبقیم لون انتر کوه و قومہ - پس میگفتند عرب بگذارید ان مرد را با قوم خود که قولش اند و بزرگترین و ترسین ترین عرب اند و ساکن مکہ اند که عظیم ترین جا پسے عرب بگذاشت -  
 فانه ان لم یعلیم فمونی صاوق - پس بدستی که وکے اگر غالب بد قوم خود و فتح کرد و مکہ را پس وکے پیوست گشت -  
 فلما کانت وقته الفتح - پس هرگاه که شد واقعه فتح مکہ در سال ہشتم از هجرت - باور کل قوم باسلامم - شتابی کردند بہر سو باسلام خود چنانکہ مضمون سورہ - اذ اجاز نصر الله و الفتح - منجسست بدان - و باور الی قومی باسلامم - و شتابی کردند بہر سو  
 من قوم مرا و سبقت کرد و ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کردہ اند کہ این عمرو بن سلمہ ہم همراه پدر آمد یانہ و ہم از نجاشی اختلاف ست و محبت وکے کہ صحابی ست یانہ و ظاهر سیاق حدیث در قول اول ست و اندک علم - فلما قدم -  
 پس هرگاه کہ با آمد از سفر بدر من نزد قوم خود - قال قد جبکم و اند من عند البنی حقا - گفت ب تحقیق آمدم شمارا بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق - فقال - پس گفت پیغمبر - علموا صلوٰۃ کذا فی بین کذا و صلوٰۃ کذا فی حین کذا - بگزارید نماز چہین و وقت چہین و نماز چہین در وقت چہین یعنی کیفیت نماز را و قہین اوقات آن ہمہ بیان نمود - فاذا حضرت صلوٰۃ  
 فلیؤذن احدکم فلیؤکم اکثرکم قرآنا - پس چون ظاهر شود و در آید وقت نماز پس باید کہ اذان کو یکے از شما پس  
 امامت کند شمارا کسے کہ بیشتر یاد دارد از شما قرآن را - فلفظ و افلم یکن احدکم قرآنا منی - پس شما کہ روزی پس نبوی  
 پیچ یکے کہ بیشتر باشد قرآن اواز من و من بیشتر از ہمہ یاد داشتہم - لما کنت القى من الکربان - انجست آنکہ بودم  
 من کہ پیش می آمدم قرآن را و یاد میکردم قرآن را از سواران - فقد جونی بین یدیم - پس پیش کردید و امام ساختہ و اسیران  
 خود - و اما بن ست او منی سنین - و حال آنکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ - و کانت علی بردہ کنت اذا جدت  
 نقصت عنی - و بود بردن من چار وکے کہ چون سخن میکردم گروئی را و بالا بر می آمد بردن من تا آنکہ کشف می شد  
 عورت از من - فقالت امرأت من الیچی - پس گفت زن من از من - الا تظنون غماست قارکم - آیا نمی پوشید از ما  
 و بر قرآن خوانندہ و امام خود را - فاشتر و قطعوا لی ثوبا - پس خریدند جامہ پس بریدند براسے من پیر لہبہ را و خما جعت  
 بشی نوحی بکال الثمیس - پس ثوبان نشدم من چہیم و خشاوان من من بان پیر این عجیب و غریب کہ هرگز پوشیدہ نبودم از  
 خرو بہا و افشاسے طبیعت و انجست حصول فضل و کرامت الہی کہ باین مرتبہ رسانید - رواہ البخاری - و باین حدیث کمال  
 کردہ اند تا فہم بحت امامت جہی و لیکن بالغ اسے است اگر جہی مخصوص شد بفقہ و قرائت انجست اختلاف علماء در و  
 و این خلافت راجع می گردد بجلالت و رافق اسے بفقہ من متفلس و در بالا و باب الفارۃ کلام و ران گذشت و در باب  
 من علی مرتین نیز یاد انشاء الله شائے - و عن بن عمر قال لما قدم للمہاجرین الاولون المذنبۃ - گفت ابن عمر  
 رضی الله عنہ ہنگامے کہ قدم آوردند ہاجران کہ پیش از مقدمہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند ہندہ تیرہ ہجرت  
 و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود - کان یومہم - ہر وہ کہ امامت می کرد و ایشان را - سالم موسے الی حدیثہ کہ فارسی بود و افضل

مواہی و خیای صحابہ و معدود و بود از قرار و آن حضرت از فرمود که بگوید قرآن را از چهار کس و یکے ازین چهار کس سالم را شمرده - ویم  
 عمر و ابوبکر بن عبد اللہ - و حال آنکہ بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابوبکر کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردند و سے  
 یا از حجت آن بود کہ اقرار بود یا براسے مصلحت و دیگر و امام علم - روا البخاری - و **عمر بن عباس** قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترفع لهم صلواتهم فوق رؤسهم شبر - کہ کس آنکہ بر دوشتمہ نمی شود و ایشان را نماز ایشان بالا سے سر کا  
 ایشان یک پست - رجل ام قوما ویم کہ کار ہوں - مرد سے کہ امامت میکنند قوسے را و حال آنکہ ایشان ناخوش و از یاد او را -  
 و امرۃ بائت وزوجہا علیہا ساخط - و زن سے کہ شب کند و شوہر سے از و سے ناراضی باشد - و اخوان متصارمان -  
 و دو مسلمان کہ قطع کرد باشند حقوق سلام را از سلام و کلام و خیران یعنی زیادہ بر سرہ روز و این مسلمان تفصیل سے مذکور  
 و موضوع خود - رواہ ابن ماجہ -

**باب ما علی الامام** - باب در بیان حقوقے کہ بر امام سے متقدیان را و ایم انچه بر امام سے تخفیف سے  
 و نماز حجت رعایت حال مقتدیان از بعض و کبیر و حاجت مند و عدم تطویل چنانکہ مردم بگمیدند و حضور جاعت و باید و نیست  
 کہ او تخفیف و ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت و قرات و بیجاات را و تہا و ن کند در رعایت سفر و آداب چہ علیے  
 و اجابت بکہ او آن سے کہ اقتضار کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بفضل با قسائے کہ بہین سے و دفعہ و گفتا کنند  
 بر سرہ بگفتن تسبیح با و اور رعایت قومہ و لبہ و اکثر انچه مراد می اندہ تخفیف در نماز کہ وار و است و رعایت تخفیف قرات  
 بر سرہ بگفتن تسبیح با و اور رعایت قومہ و لبہ و اکثر انچه مراد می اندہ تخفیف در نماز کہ وار و است و رعایت تخفیف قرات

**الفصل الاول** - **عمر بن الخطاب** قال ما صلیت و را امام قط اخفت صلوٰۃ و لا اتم صلوٰۃ من اہی - رواہ  
 از انس کہ گفت نماز دوم نماز پس بیچ امام سے ہرگز نہ سبک تر بود نماز سے و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز  
 آن حضرت سبک می بود و با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ آن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہت الناس  
 صلوٰۃ فی تمام بعض گفتہ اند کہ معنی این سے کہ تخفیف میکرد و قرات و تمام می کرد و شروع و تہو و و تمیل را و بعض گویند  
 مراد آن سے کہ تطویل آن حضرت و نماز نسبت نماز دیگران در رعایت قرات و خفت می نمود یعنی اگر دیگران چہین  
 قرات تطویل میخواند گران می نمود و ملائت می آورد و جماعات از حضرت و سے صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن صورت ذوق  
 و نشاط و لذت و حضور و نگاہت بہت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز و قرات آن حضرت  
 سرعت و طے لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیر سے قرات را تمام می کرد و انداز نماز خوب سورہ اعراف و بقرہ  
 زیادہ بران خواندہ و بعض گویند تخفیف انہی سے بساططیل کہ قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر تطویل نسبت  
 با قصیر پس جمع می کرد تخفیف و تطویل با ہم گفت نبیہ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن ہیف الدین غنی عنہا کہ تواند کہ این را بداند  
 کہ گاہے تطویل می نمودند و احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابہ و رسلے تخفیف می کردند و خود و عزیز سے و با سے  
 بران داین معنی انسب سے بسباق حدیث کہ در بیان تخفیف میگوید - و ان کان یسمع بکار ایہی تخفیف خاف



احطوا بحکم - و اگر ناست و ناست میگزیند پس فرستاد است اگر چه راست و درست گزارد و بدو نیت و قصد  
پیدا کند و بدو و علمیم - و بر ایشان است و بان بجهت نقص و تقصیر که نبودند و این وصیت است از حضرت صاحب  
علیه السلام که در وقت تسلط و افغانان بکوک و اهر که بعد ازین پیدا شوند و ناست نماز کنند و در واسطه آن بکوک  
احکام که در وقت تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را درست و درست بگذارید اگر ایشان نیز بترجیح صواب روند  
بترجیح و الا شمار از آن ضروری نیست و شما فیه باین حدیث تمسک می کنید که نماز امامت من فساد و فساد و فساد  
نیست و ظاهر این جاست و ترک شدن و آداب است نه غیث شر الطواغیت کان و الله اعلم - رواه البخاری و فی الباب  
قال علی بن ابي طالب - و این باب جمالی است از فصل ثانی که در وصی صاحب معراج علیه السلام می آید و گوشت  
فصل ثانی است آورد و گوشت

فصل الثانی - عن عثمان بن ابی العاص - شخصی معالی است و عامل طاعت بود و در زمان حضرت  
و این که در وصال زلفا رفت عمر و چون آن حضرت وفات یافت خواستند تحقیق که مرده شود و گفت ای  
گروه تحقیق شما بهترین مردم اید در اسلام پس بهترین مردم نباشید در ارتداد و در خردترین قوم خود بود - قال  
آخر با علی بن ابی طالب گفت عثمان آخر آنچه بعد از من پیشتر خدا را می رسد و این بود که - او گفت فواید  
هم در وصال است کنی گروهی را پس بکبار ایشان نماز را - رواه مسلم و فی روایتی که آن رسول الله و در  
روایتی که در اسلام را این چنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال له - گفت عثمان بن ابی العاص را - ام فوک  
امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتم - یا رسول الله فی ابدی نفسی شدیدا - بترستی که من می یابم در  
نفس خود پیغمبر را از عجب و کبر و امان عثمان یا بنی اهل حق امامت و شرف آن یا و سوسه - قال او نه - گفت  
آن حضرت نزدیک بیا - فاجبتی بین بدید - پس نزدیک آمد پس نشان در پیش خود - ثم وضع کفه فی صدری بین ی  
پیشتر نهاد و دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحمل فوضعهما فی طهری بین یمنی - پس گفت  
برگره یمنی پشت بجانب من کن پس نهاد دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طهرت شد آن علامت کمال  
بود از امامت است بگفت دست مبارک آن حضرت و دست من صلی الله علیه و سلم - ثم قال امام فوک - پس گفت  
امامت کن قوم خود را - ثم قام فلیتحفت - پس کسی که امامت کند قوسه را پس بیک تحقیق کند - فان فهم الکبیر و انهم  
الاربع و ان فهم الضعیف و ان فهم ذوالحاجة فاذا صلی الله علیه و سلم فلیصل کیف شاء - ثم یبدر فی الفاظ الشرح اما ویت باقی می ماند  
و عن ابن عباس قال کان رسول الله یؤتی فی خداه صلی الله علیه و سلم یا خیر یا خیر فلیتحفت - امر می کرد و با بسبب  
نزدن نماز تحقیق قرأت - و یومنا بالصفات - و امامت می کرد و با بسبب و الصفات و مانند آن یعنی تطویل میکند  
و تطویل آن حضرت حکم تحقیق و شرف بوجهی که گفته شد - رواه النسائی



**باب ما علی المصوم من التناوب و حکم استسقاء** - باب در بیان پیشه که پیشه می ست از تاجت امام و رفع  
و تخص و بیان حکم استسقاء که اول نماز را با امام در نسبیان

**الفصل الاول** - عن البراء بن عازب - یفتح یحین نماز و استسقاء می شود و استسقاء اول مشاهد و

خندق است و پیش از و سه او را صغیر و بزرگ و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی و صفین و نهروان - قال  
ان الصلوة جماعت النبی - گفتند بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم قائل - پس چون میگفت آن حضرت -  
سبح الله من حمد لم یحین احد منا طهر ثم غنی کرد پس یکبار از پشت خود را و بپوشید و افتاد - و لم یحین - یفتح یا و سکون ما و نعم دون  
و کسر آن از حضرت غیر و ضرب یضرب - حتی یفتح النبی - تا آنکه می نماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم جنبه علی لارض - پیشانی خود را  
بر زمین نه که همراه آنحضرت سجده می افتادیم بلکه بعد از سر و شستن از رکوع ایستادیم و چون آن حضرت پیشانی خود را  
بر زمین می نهاد و سجده می افتادیم متفق علیه - و عن انس قال صلی بن رسول الله علیه و سلم ذات یوم - نماز

کزار و با آنحضرت روزی - فلما فی الصلوة اقبل علینا بوجه - پس هرگاه که تمام کرد و آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما  
بر و سه مبارک خود یعنی از و سه بجانب ما که رو نشست - فقال ایها الناس فی الامم - پس گفت ایگاه باشید ای مردم که من امام  
و پیشوای شما ام - فلما تم بقیة فی رکوع و لا یسجد و لا یقام و لا یسجد و لا یسجد - پس پیشانی خود را بر رکوع و سجود و نه یسجد و نه یسجد  
از رکوع و نه یسجد و نه یسجد از نماز خود پیش از من بر رکوع و سجود و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد  
یا بر نماز من از نماز من از سجده و اول نماز هر است و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد و نه یسجد  
سیرانه بدستی من می بینم نماز از پیش خود و پس خود - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا تأمروا بالناموس - پیشانی که بیدار امام را و شتابانی کنید - اذا کبر کبروا - و شتی که بکبر بر آید امام از پس و سه متقبل تکبیر بکند -  
و اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - و چون بگوید امام و الضالین متقبل او بگویند آمین - و اذا کبر فاکبروا - و چون رکوع  
کند از پیش و سه متقبل بر رکوع بروید - و اذا قال - و چون بگوید امام من الله من حمد فقولوا - پس بگویند شما - اللهم رب العالمین -

از بخواند و مشد که منصب امام تسبیح است و منصب امام تسبیح و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت  
متفق علیه الا ان بخاری لم یذكر و اذا قال و الضالین - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آن است که بخاری

و ذکر کرد این کلام را که - و اذا قال و الضالین فقولوا آمین - و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب فرسان صرع عنه  
روایت است از انس که آن حضرت سوار شد پس ایستاد و شد از پشت اسب بر زمین و افعال طبیعی که بکلمه تسبیح از حضرت  
واقع میشد بطریق اعجاز عجیب شکر الایمن - پس تراشیده شد چنانکه راست و سه چنانکه قوت قیام و نماز ماند و جز تسبیح  
بیم شد بر او - فوالی صلوة من الصلوات و موقادة - پس گزاران حضرت نماز را و حال آنکه و سه نشسته است -  
فلما دنا و دنا فقولوا - پس بگوید ما پیغمبر را آن حضرت نشسته - فلما انصرف قال - پس هرگاه که بگشت آنحضرت از نماز گفت -





والا مع غیبا هست و برین است و ممکن است که گفته شود مراد تخیل اوست در آخرت نه در دنیا تا آنکه اختلافتی هست  
در عدم وقوع نسخ و برین است و الله اعلم - مستحق عظیمه -

الفصل الثانی عن علی وسماع وبن جبرئیل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوة فاولاها

علی حال۔ وقت کہ یہاں ایک آرشمانا ازرا و انام بر جہاں سے است از احوالی چنانچه قیام و رکوع و سجود و خراں۔ فیضیہ کا پتہ

و من ابی حمزه رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔

والتقوى والحناف... وشمس الكفيلة... ان را خبر... از نماز و رکن... از ان... در کعبه... و من اور ک...

انہی سے کہ در یافت رکھتے رہیں تحقیق دریافت نماز را با امام و مصل شد اور انیاب نماز جماعت و تہنیت نماز و دیگر

اما در جمعه نیک ما آن است که هر که نام را در یافت و ز نماز جمعه را در یافت و نماز کند بر وی جمعه را پس نزد ما می آید اگر

دریا بد اکثر کثرت ثنائیه خیا که دریا بد در کوع و اگر دریا بد اقل ن را نیا که بد بر و نه طهر و نیز و تخمین و نیا که بد و  
محمدر ا و اگر حد در شمس و سج و ریافت - رواه ابو داود - و غیره

سچ علی السدا ربیعین یومانی چاغیہ پیرک الشکیر الاولے۔ کہے کہ نماز گزار و نماز قائل لو جو اسد بے شائبہ غرض میں اور جماعت و خاصے کے درمیان کسم پاولے رانظا ہر ش و ران ست کہ درجین تحرمہ حاضر باشند و گفتہ اند کہ اگر کس در و خاصے

مستقل نیز در حکم آن است و نیز بعضی اوراک در محنت او کے کامیاب است۔ کتب بہ برات تان براتہ من النار و بارۃ النفاق  
و شہادۃ و دریا کے او و خط سناری کے خط سناری از آتش و درم و دھوا ز تھاوت و طاسہ آن است کہ او سرارت از آفاق

رویا باشد صحبت از ریاضت و نماز که در قرآن مجید ستودن مباحثان کرده اند و سایر صفات تقاضی از روی غش

[illegible]

اربعاً سمیت شریفانہ و آداب و حضور دل - تم راغ فحیدر الناس فذرہموا - استغفر فیہ سبحانہ پس یافت عروہ را کہ شریف













فقال رسول الله - ليس بصلوة غير هذا صلى الله عليه وسلم صلى ورجع - ليس بركن ركز او ركعت - وحينئذ جابسه - وخال انك  
 محض في صلوة نفسك خود ثابت ماند و ركز و نماز با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب گفت من ایستاده ماندم در جای خود  
 از جهت تاشی نسبت این مقصد بخود صریحا و در انداختن نفس خود را از مقام حضور - فقال له رسول الله - ليس بركن ركز او ركعت  
 بغير هذا صلى الله عليه وسلم بانك انما صلى مع الناس - چه باز داشت از نماز ركز او ركعت با مردم - است بر من مسلم - آیا ای شیخ  
 هر مسلمانی - فقال له - ليس بركن ركز او ركعت - یا رسول الله و فی گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 گزارده ام نماز را بل خانه خود - فقال له رسول الله - ليس بركن ركز او ركعت - یا رسول الله و فی گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 صحت و اتمیت الصلوة - چون بیای تو مسجد را و باشی تو گزارده نماز یعنی در خانه خود پس بیا که و شود نماز که بگوید و در وقت  
 بر آنکه - فقال له رسول الله - ليس بركن ركز او ركعت - یا رسول الله و فی گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 رواه مالك والشافعي - و حسن رجل من بني خزيمة - روايت من ان رجلا من بني خزيمة - رواه مالك والشافعي - و حسن رجل من بني خزيمة  
 و اسما نام پدر قبيله است از بنو خزيمة بن مدكره بن الياس بن مضر - انه سأل ابا ايوب الانصاري -  
 كه ان حروال كرو ابو ايوب انصاري را كه انشا الله تعالى حضرت در ابتدا - بجز در نماز او را بقتل  
 حضرت از وقت شرف ساخت و نزول فرمود - قال - گفت آن مرد سال - صلى الله عليه وسلم في صلاة الصلوة ثم ياتي المسجد  
 نماز بگزارد و يك از نماز شرف خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید  
 و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید  
 از خدشه و كراهت - من ذلك - از جهت كركز او ركعت نماز با نام و حضرت فضل و فرض و بقیه  
 از شرف گفت اندك هر چه است از روح و راحت و انس و حضور است - فقال - ليس بركن ركز او ركعت -  
 پر سیده ایم ما این حال كه تومی یابی بغير هذا صلى الله عليه وسلم - كه ای شیخ و گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 در جواب سوال با - فقال له رسول الله - ليس بركن ركز او ركعت - یا رسول الله و فی گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 بیاید یا حضور از جهت و ثواب آن و بخی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه تومی یابی از روح و حضور نماز از جهت  
 روايت من ان رجلا من بني خزيمة - روايت من ان رجلا من بني خزيمة - روايت من ان رجلا من بني خزيمة  
 و اسما نام پدر قبيله است از بنو خزيمة بن مدكره بن الياس بن مضر - انه سأل ابا ايوب الانصاري -  
 كه ان حروال كرو ابو ايوب انصاري را كه انشا الله تعالى حضرت در ابتدا - بجز در نماز او را بقتل  
 حضرت از وقت شرف ساخت و نزول فرمود - قال - گفت آن مرد سال - صلى الله عليه وسلم في صلاة الصلوة ثم ياتي المسجد  
 نماز بگزارد و يك از نماز شرف خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید  
 و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید و بگزارد آن وقت كه يك از وقت خود بفرماید  
 از خدشه و كراهت - من ذلك - از جهت كركز او ركعت نماز با نام و حضرت فضل و فرض و بقیه  
 از شرف گفت اندك هر چه است از روح و راحت و انس و حضور است - فقال - ليس بركن ركز او ركعت -  
 پر سیده ایم ما این حال كه تومی یابی بغير هذا صلى الله عليه وسلم - كه ای شیخ و گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 در جواب سوال با - فقال له رسول الله - ليس بركن ركز او ركعت - یا رسول الله و فی گفت چه صحتی ای شیخ و گفت من که بقیه  
 بیاید یا حضور از جهت و ثواب آن و بخی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه تومی یابی از روح و حضور نماز از جهت



در احادیث سابقه را و آنچه که شیخ از ائمه و تابعین میانی حاویست بدان نیست که این حدیث در باب کسی است که اگر او به  
 تحت یکجا است و احادیث دیگر و حق آنکه آنها را کرده چنانکه در باب خنثیه است یا مجهول است بر کسی که میخواهد آنها کند و در باب خنثیه  
 آن است که ناز و ستنهاست و دیگر و در حق آنکه چنانکه در شیخ شیخ مذکور است که اگر او به عاده است که در آنچه وارد  
 شده است عاده که او اجابت باشد پس قصه را کرده شود بر آن که قال الشیخ و این تاویل منافی است بقول قوم الفاضل بهم  
 زیرا که و ستنهاست و اجابت و گفته اند که عن در حدیث این حدیث حسن است و اما در شیخ و الیه خلاف آن صحیح اندیشاست  
 از آن و در شیخ گفته اند که اصل کرده می شود حدیث این حدیث را قاضی حلی و دیگر و بار ایشان را و اختیار را یا بار عاده و بار ایشان را  
 گزارده شده است بجا است و تحقیق آنکه کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث نیز بدین الاسود واضح است حدیث این حدیث را  
 زیرا که و ستنهاست در حقه الوداع و آن آخرین ام رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و گفته اند که این قول غیر شدیدا است  
 زیرا که این حدیث در حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از حقه الوداع "ما وقت و قات آن حضرت را پس  
 که شنیده باشد بعد از این اسود پس خرم بر شیخ توان کرد و الله اعلم بحقیقته اکثر ائمه و شیخ عام اندر هر زمانه و شیخ  
 بجهت آن نظیر احادیث دیگر که در کتاب است نماز و بعضی اوقات واقع شده آنها را شخص مخصوص نموده اند چنانکه این حدیث آینه  
 شخص کرده - و شیخ شافعی قال ان عبد الله بن عمر کان یقول - روایت است از شافعی و لایحه این حدیث که گفته اند  
 از کبار تابعین گفت که این حدیث - من صلی المغرب او الصبح ثم اور که جامع الامام هلاله لهما - کسی که گزار و نماز مغرب را  
 یا نماز صبح را پیشتر دریافت آنها را با امام پس بدید که باز نکردند نماز را و گزار و با امام و بعد از آنکه شیخ خنثیه و ضم همین و این حدیث  
 انما هر موقوف است بر این حدیث اگر او آن است که سبقت بطریق روایت مرفوع می شود در این حدیث حدیث مالک است  
 که گوید درین دو نماز عاده است و در نماز عصر نیز همین حکم دارد و در شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایضا است  
 یا انکسایا بجا است گزارده است - رواه مالک

**باب السنن و وقتها لهما** - مراد نماز است که او کرده می شود یا فرض در روز و شب آن حضرت  
 بر آن نماز است و نیز هر یک که یا کسی که چنانکه سنن عصر و صبح اول را و شب خوانند و از قریب یعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز  
 از آن است و مگر نیست که در شیخ هم از او کرده باشد و الله اعلم

**الفصل الاول** - سخن اعم و پیچیده تر قال رسول الله - روایت است از امام هلاله که از  
 احادیث ائمه و تابعین است و خواهر را و بدید الی سفیان بن عیینة گفت که گفت ان حضرت صلی الله علیه و سلم می فرمود  
 و لایحه شیخ گفته اند که بیست و نه کسی که گزار و در روز و شب و و کرده است گزار و در روز و شب و و کرده است  
 و بیست - از این قبیل الفقه چهار که پیش از نماز پیشین - و تحقیق بعد از - و و کرده است پس از و - و تحقیق  
 بعد از و - و و کرده است بعد از نماز - و تحقیق بعد از - و و کرده است پس از و - و تحقیق





از نماز آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - از نماز اول آن حضرت - فقالت کان لی فی بقی منظر لربا -  
پس گفت و آنگاه بود آن حضرت که میگزارد و در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت - ثم خرج فمضی بالناس - پیغمبر بیرون  
می آمد پس میگزارد و با مردم یعنی فرض ظهر را - ثم یخجل فمضی رکعتین - پیغمبر می ایستاد و در خانه پس میگزارد و دو رکعت را -  
و کان لی بالناس المغرب - و بود که میگزارد و با مردم مغرب را - ثم یخجل فمضی رکعتین - پیغمبر می ایستاد و در خانه پس میگزارد و دو رکعت  
مضی بالناس المصباح و بعد فی بقی منظر لربا - پیغمبر می ایستاد و در خانه پس میگزارد و دو رکعت را -  
و کان لی بالناس المصباح فمضی رکعتین - و بود که میگزارد و در خانه پس میگزارد و دو رکعت را -  
و در نماز شب از آن حضرت روایت شده است که در وقت و در و بازده و پیروده که در اوقات مختلفه هرگاه  
عمل می نمود و تحقیق آن در بابش باید - و کان لی لیل طویلا قاعدا و لیل طویلا قاعدا - و بود که میگزارد و آن حضرت روایت  
و از آن شب ایستاده و روایت و از آن شب نشسته - و کان او اقرأ و هو قائم رکع و سجود و هو قائم - و بود چون قرائت می کرد  
ایستاده رکوع و سجود می کرد و ایستاده یعنی انتقال میکرد و بجاها از قیام نه می نشست و رکوع و سجود می کرد - و کان او اقرأ قاعدا  
رکع و سجود و هو قاعدا - و بود چون خواند نشسته می کرد رکوع و سجود و نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است  
چنانکه قرائت میکرد و نشسته پیغمبر ایستاده و رکوع و سجود می فرستاد بعد از خواندن پاره از قرائت ایستاده یا نه آن امام و  
او نه می بود که بنشیند و رکوع و سجود برود پس بود نماز آن حضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد  
نشسته پس از آن می ایستاده و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و رکوع و سجود رود -  
و کان او اطلع الفجر صلی رکعتین - و بود آن حضرت چون طلوع می کرد و صبح دعا می کرد و در دو رکعت که سنت فجر باشد -  
رواه مسلم و را او را دو رکعت و روایت کرده است او را دو رکعت را که - ثم خرج فمضی بالناس المصباح - پیغمبر بیرون می آمد  
پس میگزارد و با مردم نماز صبح را - و کان لی المصباح - رضی الله عنهما - قالت کمین الی نبی صلی الله علیه و سلم علی منی من التوکل  
اشتهاء بر این معنی است که گفت و آنگاه بود آن حضرت که میگزارد و در خانه پس میگزارد و دو رکعت را - و در وقت چنانکه فطرت  
و در وقت می نمود و دو رکعت فجر که او بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر است که هرگاه در وقت آن را ترک کند  
و در وقت فقه مذکور است که در وقت نماز آن نشسته به سجده متفق علیه - و عنهما قالت قال رسول الله  
و هم از آن نشسته روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رکعت الفجر خیر من الدنيا و ما هی بها - و دو رکعت سنت  
فجر بهتر است از این عالم خلی و هر چه در وقت از شعاع آن اگر چه آن را در راه خدا صرف کند چنانکه در فضیلت آن ذکر کرده  
که بهتر است شمارا از انفاق و هب و فقه و برین وجهی بهتر است و در وقت می آید که انفاق در راه خدا بهتر است و لیکن  
سنت فجر بهتر از آن است و اما متلع و نیا که بدان محل گفته و در راه وین صرف نمائید اصلا بی ندارد و تا این را بهتر  
از آن گویند و توجهش آن میکنند که این بزرگ و مقادیر و نیاست که متلع و نیا را بی و نیاست و نیاست و نیاست و نیاست

یہ باشند چنانکہ شاہ گمان می برید این عبارت بهتر از آن است فافهم روایه مسلم - و گفته اند که قوی و او که سن سن منجبت  
 پس از آن سنت مغرب و بعد از او سه سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت غمگشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و پیش از آن  
 که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در تیره کند که نشستی - و عثمان بن عفان مفضل بن نعمان و فتح فاس  
 شده و بعد از غنیمت و جبر و جالی است از خواب شجر و سکونت کرد و در نیر ایس از آن بصره و حسن بصری و غیره شنیدند  
 از او سه حدیث است - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا قبل صلاة المغرب - نماز گزارید پیش از نماز مغرب یعنی  
 دو رکعت این را سه بار که فرمود - قال فی الثالثة - گفت در بار سوم - لمن شاء یعنی امر کرد و گفته ام بر اے کسی  
 که بخواهد که اگر اشتهه از چیزی یا انسان سخته - معلن بشیت ساخته این را اجماع کرده بنیاشتن آنرا که نیکو زبان نماز را و مردم  
 سنت مکرر و شریف است لازمه مستقره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آن را تا هر که خواهد که ثواب آن در یابد بگزارد و اکثر  
 سلف و خلف از آن عباد و تابعین برین اند و اکثر فقها بر خلافت این اند و کلام برین در باب فضل و آن گذشت و شرح  
 حدیث بین کل اذان و بعد از آن و در فصل ثالث فی دوران احادیث بیاید - متفق علیه - و عثمان بن عفان مفضل بن نعمان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان مثكم مصليا بعد الجمعة فليصل الرباعية - که است از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که  
 بگزارد چهار رکعت - روایه مسلم و فی آخر که - و در روایت دیگر از مسلم این چنین آمده - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 بعد ما ایتها - گفت چون بگزارد یک از شما جمعه ای پس یک بگزارد و بعد از او سه چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت  
 که میگزارد و آن حضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا الزین عمر بیاید که کشش رکعت می گزارد و تحقیق آن  
 مقام در باب الجمعة بیاید انشاء الله تعالی

الفصل الثانی - **عن اُمّ حبیبہ** قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی الأربع رکعات قبل الظهر واربیع بعدہا - میگفت کسی کہ محافظت کند و در وقت نماز چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از عصر - حرّم اللہ علی النار - حرام گرداند از آتش که بخاک بگریزند و در آن - رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ و در بعض روایات آمدہ کہ بخاک و آرد و سلام و سخن و ران ست کہ انہا یا کہ بیشتر سبقت اند یا در آن و انظار الثانی -

و **عن ابی ایوب الانصاری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظهر یس فیہن التسلیم تفتح لہن الجاب السماوی - فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین کہ نیست و انہا سلام دادن کشاود پیش و در آن آسمان و زمین و جمیع قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنہا از رکعت و وصول - رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ - و درین میان نیز اختلاف است کہ در او باین چهار رکعت راتبہ ظهر است یا این نماز سے دیگر است مستقل کہ اگر ارادہ می شود درین وقت و نماز می شود در آن را مملوۃ فی الزوال پس آنکہ قائل اند باین کہ راتبہ قبل ظهر و رکعت است بزم دارند باین و آنہا کہ قائل اند باربیع متردد اند در آن و ثبوت این فضیلت سننات ندارد بحدوث از روایت و مختار آن است کہ غیر روایت اند و **عن عبد اللہ**





















[illegible]

وگاسه نه وگاسه یازده - سومی رکعتی العجر - وراے دو رکعت سنت فجر ظاهر اینست که این متعلق با نه عشره است و در و سه اشارت است با آنکه روایت پیرویه رکعت یا رکعتین فجر است - رواه البخاری - و سخن عائشه قائلت کان الی نبی صلی الله علیه وسلم او اقام من اللیل لصلی - بود آنحضرت چون برینجا است از شب برآے آنگه نماز کند - اتمح صلوة بینهین ختمین - آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد و تکبیر در و سه است و روایات تنقیف آن واروده قولاً و فعلاً - رواه مسلم - و سخن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم او اقام احدکم من اللیل فلیفتح الصلوة بکثرتین خفیفین - گفت آن حضرت چون برتیز و یک نماز شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک - رواه مسلم - و سخن ابی حنیس قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یلهک لکثرت ابی عباس شب کرد نماز خود را که اتمح بینهین میوه است شنبه و بود و سه رکعتی اندر آن زمان خرد - و ابی صلی الله علیه وسلم عذبا - و بود آنحضرت نزد پیغمبر در نیت او قنوت رسول الله صلی الله علیه وسلم مع الیه ساجده - پس سخن کرد آن حضرت با اهل خود که میبویست ساجده در اینجا دلیل است بر اجماع کلام بعد از نماز اگر صلوة باشد در آن چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت - ثم رقد - پس خواب کرد آنحضرت - فلما کان ثلث اللیل الاخره یسیر ساجده که باقی نذر نیت از شب - او غصیه - یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سجدین اخیر باشد - قنوت - بیدار شد و نشست - فخطب الی السمار فقرأ - پس نگاه کرد بر سر آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات والارض فی ثلث الیل و انهار لایات لا ولی الا لاهاب حتی ختم السورة - "تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات این آیت تا انکب لا تلتف لیعاذنی فی آخره و غیر خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعضی روایات نیز نزد سواک کردن آمده است - ثم قام الی القربة - پس ایستاد آن حضرت و وقت بسوے مشک آب که در آنجا بود و قنوت بکسرتان و کون را مشک - فاطلق شتاقها - پس بکشد و بند مشک را و شتاق بکسرتان و تنقیف نون و قنوت در آخر شتاق یا و واسه که بدان دهن مشک را بنزد - ثم صب فی البغیة - پس برخت آب از مشک در کاسه و خفته بفتح میم و سکون فاولون کاسه بزرگ - ثم قوضا و خوضا بین الوضوین - پس تر و خور کرد آن حضرت و وضوے نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقصیر نه بسیار آب برخت که بسره اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا تر تازه و سیراب نگردد و چنانکه گفت - کم کثیر و قد ابلغ - بسیار نکرد و در حق آب و تحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصلی - پس شروع کرد در نماز و ایستاد و نماز - فتمت و توضعات فتمت عن لیساره - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کرد و پس ایستاد و نماز و نماز جانب و سمت چپ آن حضرت - فاحذ باذنی فاداری عن یمنه - پس گرفت گوش را پس بگردانید و ایستاده کرد بجانب راست خود - فقامت صلوة ثلث عشرة رکعة - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت پیرویه رکعت و این پیرویه با و تر خواند بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از ان است پس این مخالفت است بحديث عائشه که گفت رکعتان فجر راقل آن پیرویه بود و چون مقرر شده است که نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب







آن بر اینست و خود است نماز شب - رواه مسلم - گفت موقت که قوله ثم صلی کتبتین و بعد از آن کتبتین قبلها اربع  
 مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول  
 گذاردن ده رکعت کرده - گذارنی صحیح مسلم - و همچنین است در صحیح مسلم - و افزوده من کتاب الحمیدی - و در او مسلم  
 از کتاب حمیدی که این صحیحین کرده و در دو سکه ششم احوال است که متفق علیه بخاری و مسلم هر دو روایت  
 کرده اند و در آن بخاری که مخصوص است بخاری و متفق است و در روایت آن سوم افزوده که شتر و است مسلم روایت آن  
 و بخاری آن را روایت کرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز چنین است  
 و موطا مالک و سنن ابی داود و جامع الاصول همچنین است و در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود و  
 و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام باین مبالغه رود است از موقت بر صاحب مصباح  
 که این قول را سه بار ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و چنین مفسر شرح توجیه کرده اند که طوطین طوطین  
 سه بار محمول است بر شش رکعت خجف حروف عطف و کتبتین خجفین خارج اند و هر یک رکعت پس مجموع با این توجیه  
 سیزده رکعت باشد و این توجیه بیگانه است و ظاهر آن است که تکریر طوطین را سه تا کید و مبالغه و تطویل است چنانکه  
 گفتیم - و سخن عاقل شسته رضی قانت لما بدین رسول الله صلی الله علیه و سلم و نقل - هرگاه که مسن و مقرر در  
 آن حضرت و گران شد بدین مبارک کجبت حضرت پیری - کان اکثر صلوات جالساً - بود پیشتر نماز شب و سه یا  
 مطلق نوافل شسته متفق علیه - بدانکه بدن در حدیث تحفیف دل و ضم آن روایت کرده اند از بدانت بعضی فوی  
 و تن واری و فتح و ال و تشدید آن نیز روایت است از تمیدین بعضی کبر سن و بعضی علما این روایت را حریفانه تر و شسته اند  
 زیرا که در حدیث شریف آن حضرت بعد از آنکه تسبیح آمدن نوشته اند و من و فوی منافی آن است و بعضی ترجیح روایت  
 او را نموده اند بحسب پیشه مالش که در روایت دیگر آمده است فلما سن و اخذوا الحمد و الحمد ثم جهر و جهر بعد از انشائی الحمد الی خلق و تسبیح  
 بدان نیست و الله اعلم - و سخن عاقل شسته بن سعد قال قد عرفت انظار النبی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرئ  
 گفت این سخن تحقیق شناخته ام من سوره ها را که نظیر مثل یکدیگر اند و قدر و ثمرات و طول و فقر که نزدیکی میگردان حضرت میان  
 آن سوره - فذكر عشرين سورة من اول الفصل علی الیاف ابن سعد - پس فکر کرد این سوره است سوره را از اول فصل  
 و معنی مفصل در باب التمرأة معلوم شد که بر قول مشهور است که آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سوره که نظائر  
 یکدیگر اند علی الیاف ابن سعد اند که مصحح را جمع کرده بود و بعضی صحابه قرآن را موافق بعضی مصالح ترتیب داده بودند  
 چنانکه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و یگونی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ترتیب داده بود بر وفق نزول که تا نسخ  
 و نسخ از آن معلوم می شد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن حی است آن نیز منقول است و خبری در وقت  
 انزال سبقت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن





آن کس از جمله غافلان یعنی بدین مقدار شب بخوابد و قرآن خواندن این فایده کند که بار سینه نام غفلت از فاعل آن  
بروزند و او را بفطرت موسوم دارند و از فضیلت آن برآورد این او سنے در جات است - و من قام بانه ایک شب  
من الثمانین - و کسی که قیام نماید به سبب نوشتن می شود و از جمله قانتان و طیعان و باطانی قیام کنندگان و بسیار  
در گزارندگان و این اوسط و شب است و قنوت یعنی طاعت و طول قیام و شروع و خضوع آید - و من قام بالکتاب  
کتاب من لم یقرین - و کسی که قیام کند به سبب نوشتن می شود و بسیار کرد کنندگان ثواب را مانند آنهاست که  
اموال کثیر گرد آورند و قطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار هر روزی است و این اسلحه مقامات است و فوق  
آن مراتب مقامات بسیار است از مقامات - رواه ابو داود و - و من قام الی هر مرتبه قال کانت قرآنه الی  
صلی اللہ علیہ وسلم باللیل - گفت ابو هریره بود قرأت آن حضرت در نماز شب یا عام و مختلف - بی رفع طور - بلند خواند  
کتاب - و خفض طور - و سبب بخواند کتاب هر طور که وقت اقتضای کرد و گفته اند که اگر تنهایی بود بلند میخواند  
و اگر در نماز خواب کند به سبب بخواند - رواه ابو داود و - و من قام الی خمس قال کانت قرآنه الی  
عائیه سلم علی قدر ما یسیر من فی الحجة و هو فی البيت - گفت ابن عباس بود قرأت آن حضرت بر اندازد اگر می شنید  
آن را کسی که در صحن خانه می بود و حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره آن سیر چون خانه و ایوان خانه کرده اند  
و بعضی از شاهان گفته اند که مراد ببيت و حجره یک است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود و حجره و بیت و حجره  
آن است که چون آن حضرت در نماز میخواند می شنید آنکه بیرون میخواند - رواه ابو داود و - و من قام الی ستون  
قال ان رسول الله - روايت است از ابی قتاده گفت پدری که پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مرج لیله فاذا هو یانی بکر  
یعنی - بیرون می آمد شب پس ناگاه که دسے دلبس و ملاقی است با بکر که از میگرد و در بعضی من جوده - و حال آنکه  
ابو بکر است می کرد و خیر از او از خود را - و هر چه و بویلی را فضا صوته - و گذشت آن حضرت بهر و عمر غازی گزارد  
بن کند و او از خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجمعنا عند النبي - پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر -  
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابوبکر است یک و انت لی خفض و کتاب - ای ابو بکر که ششم بود و تو نمازی کردی  
در خانه که سبب می کردی او از خود را سبب است کردن او از چیست - قال - گفت ابو بکر - قد اجمعت من حاجت -  
ب تحقیق می شنوایند که راکه نماز می کردی او از ان گفتم یا و - یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی -  
و قال عمر بن الخطاب - و گفت آن حضرت و عمر را که ششم بود و تو نمازی کردی بلند کند او از خود را -  
سبب بلند کردن او از چه بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول الله و قطعه استخوان - بسیار است که خواندگان  
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شود و بیدارند که بیدار باشند و لیکن گزاف خواب و بیدار شیطانی می گزارد  
که بیدار شوند - و اطراد شیطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گوید و صواب نگوید و خود شیطان





علیه وسلم وصلوته - و از نماز و س که چه کیفیت بخواند قرآن را و چه طریق می گزارد و نماز را تفصیلات پس گفت ام سلمه - و اکرم  
وصلوته - چه کار میکنید شما با نماز او و چه می پرسید از آن و گفتم می دانید که و مانند آن و بعضی شما همان گفته اند که او او را بشمار و صفت است  
از بزرگراحوال آن حضرت بجز بیان نکردم و علی علیه السلام فرمود که در بیان آن خود که از نعم و فضل است پس گفت مکان  
ای صلی ثم بنام قدر ماضی - بود آنحضرت که برنجاست و نماز می کرد و است خواب می کرد و اندازده آنچه نماز می کرد و ثم جمعی قدر ماضی - بیشتر  
برنجاست و نماز می کرد و اندازده آنچه خواب می کرد - ثم بنام قدر ماضی - بیشتر خواب میکرد و اندازده آنچه نماز می کرد و - حتی بیج - تا آنکه جمیع میکرد -  
ثم گفت قرائت - بیشتر وصحت کرد ام سلمه قرائت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آن را - فاذا هی تحت قرائت مفسره حرفا حرفا - پس  
تا گاه ام سلمه گفت میکند قرائت را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرف به حرف جدا جدا - رواه ابو داود و ابوالثریابی و النسائی -

باب ما يتقبل افواقا من الكليل

**باب ما يقول اذا قام من الليل** - ذكر ودعا ان حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم داعيهم ومصلحتهم  
في جميع اوقات واحوال خصوصاً وفي الليل كما افضل اوقات واحوال محل نزول جبرئيل رباني وفضل انوار حقاني وقصود

آثار و تربت و احاطت و بر و نور و شمع و شمع

الفصل الاول عثمان بن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اقام من الليل تنجس كفن

این عباس بود آن حضرت چون برینجاست بعضی از شب که نماز تہجد کند و سجود و تشهد و رکعت یعنی نوبت نماز ظاهر و و آید  
بعد از آن غالباً در نماز بعد نوبت و بعضی گویند تہجد یعنی ترک سجود است چنانکه تا ششم یعنی ترک انیم میگوید که چون آن حضرت  
برای نماز تہجد برینجاست میخواند این دعا را - اللهم کل الجحائم فی السموات والارض - خداوند اتر است ستمانی  
بر پا دارند آسمانها و زمین - و من فیہن - و بر پا دارند کسانے که در آسمان و زمین اند از مالک و جن و انس یعنی توفی  
تمام حفظ خلق و مدبر امور ایشان و بر پا دارند ایشان علی لد و ام که اگر یکدم جعل این فیض انقطع پذیرد همه عالم از پا افتد  
چون گریزند تا قافله فیض تو بر تو تمام شد این سلسله به و تخصیص قیومیت بقول آنکه من بعد آن است بخت شرف  
و انتقام بقر قیومیت است هر ایشان را چه و چون عقل و فهم قیام نفس و استبداد و تہذیب امور است و قیوم قیوم و قیام همه  
صدیق و بالغا اند و روایت پیر سر نهاد آرد و مناسب است ذکر آن در مقام قیام میل باز سیر ما به - و ملک احمد دانست  
نور السموات والارض و من فیہن - و مرتبت حمد توفی روشن کننده و موجود گرداننده آسمان و زمین و هر کس که در  
آسمان و زمین است کثایت است از تمامه خلق و نور در صراط خلق و ظهور ظاهریات خود و ظاهر گرداننده غیر خود باشد و تحقیق  
این معنی تفسیر کریمه البند نور السموات والارض باید جست و کاتب حروف نیز نگردان در رساله مفرد و توضیح یافته است و وجه  
ذکر نور درین مقام روشن است - و ملک الجحائم ملک السموات والارض و من فیہن - و توفی پاوسته آسمان زمین  
و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز در اینجا مناسب است که یاد از ملک نیم شب می و هر که بادشاه باو شاهان حکم  
توفی ملک من تشا بگردان آن کو خود عطا می نماید چنانکه یکے از اعظم اولیای گفته است چوین ترا نگاہ که یافتیم خبر





رجل یوین یسبحه ییل - قال - گفت - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار من اللیل - کسی که بیدار شود و از پهلوی بپاید  
 کرده و غالب و راغب است به احتمال می یابد که با و است و است چنانچه عادت است و وقت بیدار شدن  
 مشتاق است از اعرار که نام او از شتر مرغ است - فقال - پس بگوید در وقت بیدار شدن - لا اله الا الله وحده لا شریک  
 له الهاک و له الحمد و هو علی کل شیء قهیر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله ثم قال یسبح  
 بگوید رب اعف عنی او قال - یا گفت - ثم دعا - شک را وی است که آن حضرت مخصوص این دعا که اللهم اغفر لی است  
 فرموده یا مطلق و یا مخصوص هر کسی که هر چه خواهد - اتجیبت له - قبول کرده می شود و از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند  
 که این دعا را که درین وقت بگوید در هم آویسد تمام است چنانچه کسی در گیسو خود و در رسم دارد و هر وقت که بخواند  
 طیار است چنانچه این دعا اجابت و سه مایه و سب است - فان و نماز ای فیکت مملوۃ - این دعا خود با فعل با سب است  
 سیده پیل زان اگر و نماز و نماز که قبول کرده می شود نماز - رواه البخاری -

**الفصل الثاني - عن عائشة** قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استقیظ من اللیل قال - گفت  
 عائشة بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب می گفت - لا اله الا الله سبحانک اللهم و بحمده - یا بگوید یا بگویم ترا و تترجم میکنم ترا خیر  
 که لا اله الا الله است چنانچه قدس تو را و خداوند میگویم ترا یا سبحان حمد و ثناء است تو - استغفرک اللهم غفر لی طلب آمرزش میکنم ترا که گناهان  
 خود را - و اسماک است که - و سوال میکنم ترا از رحمت خاص ترا - اللهم زنی علما - خداوند زنی و کن مرا علم را که مراتب آن را نمیدانم  
 و خود چون صفات و افعال الهی را نمیدانم و تعلیمات و غیر متناهی علم ندیده که دائم و ترقیات است همیشه  
 در زیادت و خود را ندانم - و لا تنزع قلبی بعد از بدینی - و ما مل یکر و ان دل و از اسلام بکفر و از طاعت بجهل و از حق به باطل  
 پس از آنکه راه خودی را بدان - و سب می من که کما حمده - و جنبش مرا از تو خود و مقام قرب خاص خود رحمت عظیم - انک  
 انت الوهاب - بدستی که تو بخشنده کاملی که سب ترا یا ان نیست و از حمد و مدح بیرون است - رواه ابو داود و - **و عن حماد**  
 بن حبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتعلی ذکره یستغفر المسلم فی ذکره شب اگر از دینی خواب کند بزرگ  
 از او کار - طاهر - و حالتی که پاک است یعنی بوضو است که از او فقیه ازین لیل - پس بیدار گردد و بخرد و از شب بخیزد  
 خیرا - پس سوال کند خدا را بیکبار - الا اعطاه الله یا - اگر آنکه بدو را خداست تو است آن یکی را - رواه احمد و ابو داود و -  
**و عن شهر بن** یفتح شیعین جمیع کس را و لقاقت - الاورنی - یفتی ما و سکون و او و فتح را - از تبار عین است روایت میکنند  
 از عائشه - قال و قلت علی عائشه - گفت در آدم بر عائشه - نسأله ان یخبر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسبح الله و یصلی  
 پس پرسیدم او را چه چیز بود آن حضرت که آغاشی کرد و وقت که بیدار می شد از شب - قتالت سالتی عن شیء یا سالتی عن احد  
 قبایک - پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزی که پرسیدی و از آن چیزی که پرسیدی - تو - کان او اوسب من اللیل  
 که عشر - بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب الله اکبر میگفت و بار - و الحمد لله شرا - و الحمد لله یسبح و ده بار -



که می بیند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تشبیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم کند و  
سند می بندد و مانع چندی دیگر نیز و مگر بعد از کشاوت آن بند با مقف و دو دست گردانیدن شیطان است خواب را نزد  
نامم و اگر استن و سه آرام و راحت را بر و سه و تنگ گردانیدن محال حرکت بر و سه - یضرب علی کل عقده - میزند  
بر هر که بخوابد و از دور و نامم - علیک لیل طویل - بر توشب و از دست - فارقد - پس خواب کن - فان سقظ  
فان لم یسقط عقده - پس اگر بیدار شود پس فکر گوید خدا را می کشاید یک گره - فان توضع الحلق عقده - پس اگر وضو کند  
می کشاید یک گره و دیگر - فان علی الحلق عقده - پس اگر نماز بگزارد و می کشاید یک گره و در بعض روایات عقده در اینجا فقط جمع است  
یعنی می کشاید یک گره سه و سه - فاصبح لشد طایب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - و الا ان یصبح یفسد  
کسلان - و اگر نه بیدار شود و ذکر کند وضو و نماز کند صبح میکند پلید نفس کابل متفق علیه - و من لم یسجد لله قال لا اله الا الله  
صالحی علیه و سلم حتی تورث قدامه - روایت میکند غیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آن حضرت در نماز شب  
تا آنکه آمدید هر دو قدم مبارک و سه - فقیل له لم تصنع هذا و قد غفلت ما تقدم من ذنبک و اما آخر - پس گفته شد در حضرت را  
برای چپکینی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمد زید شده است براسه تو می کشد زبان تو را بچپکیش فیه  
و آنچه پیش مرده - قال فلا اكون عبد الشکور - گفت اگر انان همیشه باشد آیا پس نباشم من بند شکر گویند بر تو باشد  
تشی خصوصاً این نیست عظیم که حضرت و توب است تحقیق این معنی و موضع دیگر کرده شده است - متفق علیه - و من  
این مسعود و قال ذکر عند النبی صلی الله علیه و سلم جل گفت این مسعود که ذکر کرده شد نزد آن حضرت و سه - فقیل  
ما زال نامم تا صبح - پس گفته شد ستم ماند آن مرد خواب کند آنکه صبح کرد - ما قام الى الصلوة - نه ایستاد براسه نماز  
شب - قال ذاک جل بالشیطان فی اذنه - گفت آن حضرت آن مرد است که شناسه کرد شیطان در گوش او - و قال  
فی اذنه شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنی یعنی در هر دو گوش می یابد که گوش می شنود علیه - با کلام قبضه آن مرد که  
بعلم شارع و من است حل آن بر ظاهر نیز که نسبت کرده شده است اکل و شرب و غیره و مانند آن شیطان پس متع نباشد  
نسبت بول نیزه گاسه تاویل میکند تا ویلات مناسب پس میگوید که این شناسه است که زده است آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم براسه غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن و سه آواز مؤذن را و شنیده داده بکمال مست که اقامه است بول  
و گوش او پس گران شده بسبب آن نشنیدن وانی او و تبا و گشته حس او و چنین گفته اند که مردان است که بر کرده است شیطان  
گوش او را بکلام باطل و با حادیت لغو و عاوت شده بسبب آن گران و رنج و سه از استماع و عاوت حق و این دو وجه  
ناظر در آن است که براسه نماز صبح نیز بر نخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن است که نماز شب یا شده و الله علم بر این  
کنایت است از اشتغاف و امانت زیرا که عادت است که هر که اشتغاف کند پیر سر را بول کند و سه و چنین گفته اند  
که کنایت است از ضرب نوم و وجود و سه و تفصیل ازین جهت بودن و است علیه انبیا و الله اعلم بالصواب



















بضم با و تشدید وال - الدین احمد الاغلیہ - سخت نگیردین راجح یکے قصد غلیہ کند بر وسے مگر آنکہ چیرہ گرد و دین بر وسے  
 و اجزا آید وسے از عمل بران و ایضا سے حق آن چنانکہ در حق را بیان فرمود و نماز عموما حق بر نماز است و او پس چون  
 و نہند کہ با دین مخالفت نمی تواند کرد و تمام حق آن نمی تواند بجای آورد و آن موجب قدرت عمل است لازم گیرند از این  
 مستقیم را و اقصا و در عمل و اعتدال را بے افراط و تفریط - و قاروا - تا کی رسد و است و مقاربت بنی ساد و اقصا و  
 آید فی تصریح ساد و بفتح و تثنی و رستی کروار و غفار و تشدید توفیق ساد و یا حق و تثنی گویند حتی آن است کہ اگر ساد  
 تنوید کرد و فرسید بساد و کنید و گویند قاروا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قریب است تشدید نیز و ابیت است یعنی نزدیک  
 گردانید و بیان را در گاہ حق - و الا شروا - و شاد و شویہ و قرق و کانی و ہینا نفسا سے نحو را بخیر و خوبی - و اقصا و با بعد و قاروا  
 و الروعہ - و یاری چو تیر و سیر و ساد کہ طریق حق سیر و اول روز و آخر روز - و تثنی من الذبحہ - و سیر در پارہ اند  
 تا یکی اگر چہ اندک باشند و غدوہ روایت کردہ شدہ است بضم و فتح و بضم یعنی با د و یا میان نماز با د و تا بر آمدن آفتاب  
 و روایت نیز گویند بفتح و تثنی سیر و اول نماز و این روایت اظہر است و تثنی و روجہ بفتح سیر بعد از زوال و وجہ بفتح وال  
 و تثنی آن است یا از اول بفتح و تثنی سیر و اول نماز و این روایت اظہر است و تثنی و روجہ بفتح سیر بعد از زوال و وجہ بفتح وال  
 ترست تا اشارت بقیام میل و نماز تیر کرد و دوا این سہ وقت خوشترین اوقات مسافراست و دوا آنست کہ بسیار باشد  
 و اوقات تیر و میل چنانچہ جمیع اوقات را استیجاب نمایند کہ غنیمت شمارند اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و آخر روز  
 و بعضی از شب و در میان اینها حق و میری کہ غنیمت است تا منقطع کرد و سیر و ماندہ نشوید و براحت و خوشی بقصد رسید و سافر  
 چون شب و روز متصل را در دو ماندہ شود و از وصول بقصد عاجز آید و منقطع کرد و غنایت و دیگر از حکیم مطلق بگر کہ عبادات  
 و عبادات را تنوع ساخت ناموجب طلال مگر در ہر ساعت بندہ خود را بکمال کار فرماید و در ہر عمل نورانی قیہ خاص و در ہر عمل  
 مخصوص ہن کند کہ خدا سے روح ساکت گرد و تعالیٰ شہانہ و تمت نعمتہ - رواہ البخاری - و عن عمر - رضی اللہ عنہ - قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزمہ او عن شیء منہ - مکے کہ خواب کند و غافل گرد و در وقت خود و حزب بکے حرم  
 و سکون را سے در اصل نومیت و در خواب چنانکہ در وقت بایغنی آید نامیدہ شد بآن اچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ از نماز  
 با قراۃ یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ براسے بخوردن آب بر حوض یا نہر سے میرسد و حزب یعنی طائفہ جماعت از آن  
 نیز آید و نسبت این یعنی نیز ظاہر است غرض کہ شے مثلا و وسے و شے کہ شب بجاسے می آید و فوت شدہ نماز و تیر  
 صلوٰۃ العجرہ صلوٰۃ الظهر - پس بخواند آن و در اینی بجاء آورد و وقتے کہ میان نماز با د و نماز تیر است یعنی پیش از طلال  
 و تثنی پیش از طلال بچہ است آن است کہ در اکثر از قبیل قمر و ست از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب کہ کانا قراۃ من اللیل - نوشتہ تثنی  
 براسے و سے آن حزب شب کہ در روز خواند کہ یا کہ خواندہ است آن را و شب و حکم و در ذکر فوت شود و شب خواندہ  
 نہیں است و روز و شب نایفہ یکدیگر اند و تثنی حزب شب بکے حکم غالب است و اشارت است بقیام میل و نماز شب



که اینجاست این حدیث را درین باب آورده - رواه مسلم - **وعن عمران بن حصین** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
صل قائما یزاد ثوابا - فان لم تستطع فاعدا - پس اگر نمی توانی گزار و ایستاده بگزاشسته - فان لم تستطع فاعدا  
جنب - پس اگر نمی توانی گزار و نشسته پس بگزایر بپهلوی این را اگر بگزایر فرض کن گشتن ظاهر است و اگر مراد نماز تا قله دارند  
بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آمده و بیاید و قول اوست جنب و لا تسجد و در قول شما را وقتها و قول دیگر  
استقامت متوجه قبله - رواه البخاری - **و عن حماد بن سنان** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
است که کسی پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن مردن - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزایر ایستاده پس  
آن افزون تر است از روزه ثواب - **و عن جلی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - **و عن جلی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
نصف اجر قاعدا این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوٰه فرض نشسته اگر چه در روزه است و در وقت نیست پس  
حکم که در نشود بر او ایستاده که آن افضل است و اگر غیر باشد قیام ساقط است پس افضل از نشسته و در وقت و در نماز  
نصف اجر قائم باشد و این حدیث و لا تسجد و در بجزایر صلوٰه نفل نماز با قیام است بر قیام یا قعود و خوشتر از نماز با قیام  
و اما حسن بصری رحمه الله علیه السلام با ایشان است که در تفصیل الطیبه - رواه البخاری -

**الفصل الثانی - عن ابی امامه** قال سمعت ابی جلی علیه السلام یقول من اوی الی فراشه فظهره - کسیکه  
پناه آورد و شیب باشد که بسوی جانب خواب خود در حالتی که پاکی است و پا و خود است و او بسوی چپ و چپ و هر دو  
آمده است و بسوی مظهر است و قریش بالکسر و قریش بالفتح - و ذکر است - و یاد کند نماز را - حتی بیدار نشاند -  
تا آنکه دریا بدو را خواب - لم یقلب ساعته من قبل - بزرگوار و از پهلوی بپهلوی ساعته از شیب - بسیار است و درین باب  
من غیر الذی و الاخره - در حالتی که بخواهد از نماز بران ساعته بکلی از تنگی و شیا و آخر است - الا اعطاه ایاه - اگر آنکه بدو بپوشاند  
آنرا را آن یکی - ذکره النوبختی فی کتاب الادب و رواه ابن السنی - **و عن حماد بن عبد الله** قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم من اوی الی فراشه فظهره - و در کار نماز و در پیش عیش و گمراختن آن دو مرد و زود و بعضی گفته اند  
موضع و شیب باشد - **و عن جلی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
که بر و نشسته است و از حالت خود که خود را بدان پوشیده است و در وقت آن و نماز کسر لازم است - من پیش  
و اوله - چوبست از میان محبوب خود و اول خود - **و عن جلی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
پس بگوید خداست قضا که فرشتگان خود را - انظر الی عبدی ثار عن قراشه و طایفه من بین منبه و اوله الی صلوٰه - نگاه کن  
بسوی من که چوبست از فراش خود و در طایفه خود از میان محبوب خود و اول خود بسوی من و از شیب  
عندی و شفا ما عندی - از جهت میل به نماز نمودن در چیزی که نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس

بجای



ای مال رحمت و مایه نماز و تکبیر و استعاذه و ابرم و راحت یا هم - رواه ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی و مسلم  
 از جای مال و وجه ذکر کرده اند یک آنکه اذان گو ای مال نماز کنیم و با دسه آن از شغل قلب جان افتد رحمت یا هم و هم  
 آنکه اشتغال آن حضرت نماز موجب رحمت بود و با دسه آن و مناجات حق آنست اعمال و بیوی و سبب است خلق نماز و بی  
 و لهذا فرمود جاست قره عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرق است یا آنکه رحمت و اول یا هر سه و وجه طاعت  
 و امتثال امر و تلاصق آنست فعل و تعلق قلب با دست و در ثانی بوجود و صلوة و توفیق مناجات و شهودی که حاصل شد  
 در آن نیست نیست که عمل بر معنی ثانی آنست و این است بمقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قول جل خیر اعمی ناظر بر معنی  
 اول است و نه اعیاب گرفته بر وجه و ممکن است که هر دو معنی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یا هم پس  
 از اشتغال با سوسه است فافهم و با الله التوفیق -

**باب الوتر** اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه ابو حنیفه  
 و محمد از احباب ما بر آنند که سنت است و از امام ابو حنیفه و صاحب سنت معنی فرض و بر واجب از سوسه فرض و بر واجب  
 سنت نیز آمده و هیچ قول اول است و گفته اند که با وجود و نیست و سوسه فضا و واجب است و اختلاف ثانی آنکه وتر یک  
 رکعت است یا سه رکعت و پنج وقت که یک رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ماسه رکعت و احادیث  
 در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند و دو رکعت پیش از سوسه بگزارد و سلام دهند و اگر بگزاردند و دو رکعت  
 از امام احمد پس سیدند که در وتر گوئی گفتند اکثر احادیث و یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر  
 پس بگزاردند سلام دهد و دو رکعت و اگر نه و در بیان ندارد و بعضی از شافعیان باین کرده اند و تر و بعضی یک رکعت  
 و حق آن است که احادیث کثیره و آثار کثیره در سوسه آمده است و کلام در باب و تر بسیار است و لای و حویان  
 بدون او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سطر السعادت و فی سطر السعادت

**فصل اول** - **محرران** قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلاتی لیسلی منی منی - نماز شب و دو رکعت  
 و دو رکعت است - فاذا خشی احدکم الصبح - پس چون بترسد یک از شما طلوع صبح را در صلی گوید و احدی از تر که باقی صلی -  
 بگزارد و یک رکعت را که وتر خواند این یک رکعت با دسه و سوسه پیغمبر را که تحقیق گزارد و سه است از نماز شب و معنی  
 طاعت است مقابل وقت از دو رکعت و دو رکعت است هر چند واقع می شود یک رکعت که با دسه و سوسه کند و تر یک و دو رکعت  
 حدیث آمده است که این سه و تر یک الوتر واجب مشروط بهیت و تر این است و کاسه تمام نماز شب را نیز و تر یک و ظاهر  
 مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گو یا اشارت است بطول نماز شب تا نزدیک وقت صبح  
 والا و دسه و تر و خوف بخون طلوع نیست فافهم - **و غایب** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 الوتر کسنة من آخر الیل - و تر یک رکعت است از آخر شب همان طریق که دو رکعت پیش از سوسه بگزارد و سلام دهد

وہی ازوسے یکسر رکعت بگزارو و این حدیث دلیل بودن وترست یک رکعت و احادیث دیگر کہ دلالت بریک رکعت دارد نیز بیاید و قول وسے من آخر الخلیل اشارت برست آن کہ وتر باید کہ آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید۔ رواہ مسلم۔

**و عن عائشہ** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من الخلیل ثلاث عشرۃ رکعۃ۔ بود ان حضرت کہ میگردارد از شب سیزده رکعت۔ پوتر من ذلک خمس و ترمید و از میان سیزده رکعت بدین رکعت متصل۔ لایکس فی ثلثی لایق۔

نمی شست در پنج رکعت ہر یک نشدہ از ان پنج رکعت گرد آخر آن تحقیق معلوم شدہ است کہ نماز آنحضرت و شب پر وجہ متعددہ بودہ است یکے از ان وجہ این است کہ پشت رکعت میگردارد و دوگان و دوگان چہار سلام و پنج رکعت میگردارد متصل بغیت و ترمیک نشدہ و یک سلام و این حدیث صحیح صحیح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیہ است میان فقہا و آنکہ قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مرد و بچہ و نوجوان سلام است یعنی سلام نمی داد مگر در آخر و بعضی روایات آمدہ است کہ سلام الافی آخرین و وصل اکثر از چار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نیز روایتی است نہایت رکعت متفق علیہ۔ **و عن سعد بن شہام**۔ انصار سے تائبہ حلیل القدر حسن خبری از وسے روایت دارد حدیث وسے ترواہل اسرہ است و بود مشہور میان ایشان بیرون آمدند و نیز اگر و شبید شد بکران و وسے ابن عمر انس بن مالک است۔ قال اطلقت الی عائشہ فقلت۔ گفت رفتم بسوسے عائشہ پس گفتیم۔ یا ام المؤمنین عن خلق رسول اللہ۔ ای مادر و نشان بیاباگان مرا ازخوسے و سیرت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت لست لقرآن۔ گفت عائشہ آیا بدیتی تو کہ بخوانی قرآن را۔ قال بے گفت آری منوخم قرآن را۔ قالت فان خلق نبی اللہ گفت عائشہ پس بدیتی کہ خلق پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن۔ بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمہ و صفات حمیدہ پیر و مذکور است آن حضرت بدان خلق و متعجب بود بعضی کہ بیدار و آن است کہ خلق او مذکور است در قرآن در قول وسے ہمانہ و انک علی خلق عظیم۔ قلت۔ گفتیم یا ام المؤمنین انبئنی عن وتر رسول اللہ۔ بیاباگان مرا از وتر نبی نماز شب پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و کیفیت آن و عدد آن۔

قالت۔ پس گفت عائشہ۔ کہ نماز سو کہ و طہورہ۔ بودیم کایا ان خانه آنحضرت ایم ہمیا و طیارمی داشتیم براسے وسے مسواک اورا آب وضوے اورا و طہورۃ و طہورۃ۔ فیہ شہدہ باشارت ان معینہ من لیل۔ پس می بر غایت و بیدار میگردانید آن حضرت را خداے تعالیٰ آنقدر کہ میخواست کہ بیدار کند اورا از شب۔ میسوک و میوضو و بعدی تسبیح رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو و بساخت و میگردارد نہ رکعت را۔ لایکس فی ثلثی لایق۔ نمی شست درین نہ رکعت مگر در رکعت ششم۔ فیہ کرام و عیدہ ویدعہ۔ پس ذکر میکرد و خدا را حمد میگفت اورا و دعا میکرد و این شہد بیواند و در شہد ذکر حمد و دعا است۔ ثم نہیں ولا یسلم۔ پستہ بر نی سلام و سلام فرماید۔ فیصلی التاسعہ۔ پس میگردارد رکعت ششم ثم یقع۔ پستہ می شست براسے شہد۔ فیہ کرام و عیدہ ویدعہ۔ این طریق دیگر است از طریق تجد آن حضرت و درین



طریق تعیین است که لایحی است و اول بظاہر است و از جلیوس سلام مراد نیست و الا بحکم مستثنای لازم آید که در زمانه سلام  
می داد و تحقیق تصریح کرده که در وسع می نشست و سلام نمیداد - ثم تسلیم تسلیماییمنا - پس سلام میداد و سلامی  
که پیشوانید بار - ثم تسلیم می کردیم بعد از سلام و موقعا - بیشتر میگزارد و در رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه مسجد نشسته است  
فلک احدی عشره گفته یابی - پس آن یازده رکعت است ای سرک من - فلما سن - پس هرگاه که بزرگ سال شد حضرت  
صلی الله علیه و سلم و از حد علم و گرفت گوشت را و تن و از شد و ضعیف شد در آخر عمر و پنج این گفته که پیش از رکعت یک سال -  
او ترسیع - و تر کرد و پشت رکعت - وضع فی الركعتین مثل صلیه فی الاوبی - و کرد و در رکعت مانند فعل او در صورت است -  
فلک تسع یابی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای سرک من چنانکه در صورت او نه نهاده بود - و کان فی الصلوة علی الله علیه و سلم  
صلی صلوته احب ان یدوم علیها - و بود آن حضرت چون میگزارد نماز سه رکعتی را و دست سپید است که عیشگی کند بر آن و اکثر  
میگزارد آن را از جهت آنکه فعل صلوته و پشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل نوافل از آن حضرت  
نازده قماره بود و لازم نمیگرفت تا بر است واجب نکرد - و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النمار  
تسعی عشره رکعت - و بود آن حضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا در وسع و بیماری و مانع می آمد از نه رکعتی نماز شب  
میگزارد دو باره از هر دو از ده رکعت و در روز آن تفصیل نبود که گاهی سه رکعت میگزارد و گاهی یازده یا نه رکعت -  
ولا اعلم فی الصلوة علی الله علیه و سلم قرا القرآن کما فی لیلته - و می دانم غمیر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب -  
ولا اعلم فی لیلته الی الصبح - و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح - و لا صام شهر اکمالا غیر رمضان - و نمیدانم  
که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عاکشه صدیق است و اعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمی دانم و شاید که در غیر نوبت  
یا بعضی احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر و تراحد  
بسیار آمده است و لیکن این با حدیث اجماعا آخر صلوکم باللیل و ترا بطاهر عارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این  
بر بسیاری از علمایین امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد از وتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من  
فی گزاردن این دو رکعت را و این نیز نمی کنم کس را از آن و جا بهر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیح  
و میگویند که آن حضرت همین جهت گزاردن آنرا که تفصل بعد از وتر بجا نداشت پس حدیث اجماعا آخر صلوکم و ترا محمول بر  
استحباب است و نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق  
واقع شده و همین مقدار گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و گفته اند که اول شب یا آخر شب  
ثوبان دلالت میکند که آن بر تفریق گزاردن و ترست و اول لیل و این هر دو حدیث در کتب با سند پیاده و صحیح بخاری  
و مسلم و مطا و لالت دارند که بر تفریق قیام لیل بود و بعد از صبح و بعضی علما گفته اند که این دو رکعت ثقیل بود ترانه و جاری و غیر  
سند را نه و تراند خصوصاً بر قول کسی که قائل است بوجوب آن و چنانکه و ترانه که نماز غریب است مشفوع است













قافی ابن عباس - پس اگر آن مولا سے ابن عباس نزد ابن عباس - قاضیہ - پس خبر دوا ابن عباس را بآنچه دیده بود و از ما و  
از کز اردن و سے و تربیکہ کہست - فقال و عذ فان قد صحب الیہی - پس گفت ابن عباس بگر از معاویہ را و تخلیفہ و اعترافش  
کن اور از یہ کہ و سے صحبت داشته است یا پیشہ صلی اللہ علیہ وسلم را و از البخاری - بدانکہ این یک کہست واحد یا مستقل بود  
سے تقدیم شفع ہر و سے پس بیشک محل انکار است و آن را تیسرا میگویی کہ منی عنہ است با اتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچہ علامہ  
امجدیان قائل اند و ظاہر احتمال ثانی است چنانکہ از تصویب ابن عباس معاویہ را بجمہ صحبت و سے حضرت را  
صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد و نیز کہ انچه موافق سنت است چہین است و احتمال دارد کہ اول یا شد چنانکہ تصویب جمہ صحبت  
فقاہت با ظہور آن است یعنی ممکن است کہ اسے او بآن رفتہ باشد و از موارد سنت آن را استنباط کردہ باشد و ابن عباس  
تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از و سے کردہ با وجود آن حرمانت چنانہ معاویہ می نمود و مدارات میکرد و بار بار با و  
در وقت نزاع و سے با علی گفتے کہ شتمانی کن اگر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عذ سے و اشارتے داری چہ  
کن و نظر باش و اگر نزاع و تحلف چہ لایق سے چہ از پیشہ شاری و لوہ اند با انجلافت و رعقاہت و منتظر و عذ  
نشستہ ایم تا وقت در رسد و اللہ اعلم و ازین حدیث معلوم می شود کہ شرافت و ران زبان در مردم و ترسید کہست  
بود - و عن جبرید قال سمعت رسول اللہ گفت بریدہ اسلمی شہیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول یکتفون  
الوتر حق فمن لم یوتر فليس متنا - و ترحق سے و ثابت پس کہست کہ و ترکنند پس نیست آگس از با بعدان با و بطریقہ ما - الوتر  
حق فمن لم یوتر فليس متنا - و ترحق سے و ثابت پس کہست کہ و ترکنند پس نیست آگس از با بعدان با و بطریقہ ما - الوتر  
رواہ ابو داود و - و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
من یوتر عن الوتر اونیہ - کہست کہ خواب کرد از و تر یا فراموش کرد آن را قلی جعل اذا ذکر و اذا استغفر - پس باید کہ بگر از و و قضا کند  
آن را وقتے کہ یا در آن را یا بیدار گردد - رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ - این حدیث نیز بجمہ ظاہر و المستبرہ  
وارد اگر احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است و شہوت وجوب یعنی تمثال فرض - و عن مالک  
بنہ ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر واجب ہو - و روایت سے از امام مالک کہ رسیدہ است او کہ عروس سوال  
کرد ابن عمر از و تر یا واجب است آن - فقال عبد اللہ و تر رسول اللہ پس گفت عبد اللہ بن عمر من تحقیق و تر کردہ است  
بپیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و او تر اسلمون - و تر کردہ اند سلمان بنی امیہ بجمہ شہید الیہ و ابو داود - پس  
و است او آن عرو کہ تر کنیکت این سوال را بر ابن عمر - و عبد اللہ یقول - و در استنا و عبد اللہ کہ میگویی بجمہ سخن را کہ - او تر  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و او تر المسلمین رواہ فی الموطا - روایت کردہ است مالک ابن ریشار و موطا و ظاہر این حدیث  
تردد است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شدہ است فعل آن است و آن احتمال وجوب و نیست ہر و دارد  
و احتمال دارد کہ اشارت باشد بہ و تر او فرض علی کہ دلیل قطعی نیست یعنی وجوب و از انجلیہین است و اللہ اعلم

و عن مالک









خود اگر مسلمان شود یا غایب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود پشیمان نشدنی تو مگر بنده مأمور بارتداد و جهاد ترا آنچه فرمودیم  
و حکم کرده ایم بکن باقی هر چه با ما میگویم و در روایت آمده است که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را بخواند و بگوید  
می کرد و جبریل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما را اسباب و لغمان نفرستاده ایم ترا حرد الله العالمین فرستاده ایم  
چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیه در روز احد بود و هنگامی که سربار که آن حضرت مجروح شد  
و پنج منفر در خساره شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف شکست و آن حضرت خون از روست مبارک پاک میکرد  
و میگفت کیف یفلح قوم خنثوا و خنثیم چه گویند است گاری یا بنده گروست که رنگ کردند و سببارک پیغمبر خود را بخون  
و گویند بکرم حصه از بشریت که براس حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف و سب ابداع نموده بودند و عقیقه  
از روست ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف و سب بود که پروردگار تعالی  
او را پس نمیکند داشت و در جمیع اوقات مری احوال و مذهب اخلاق او بود صلی الله علیه و سلم و قول عاکشه را که فرمود  
کان خلقه القرآن باین حق آورده اند یعنی قرآن مذهب اخلاق او بود و این سخن را در شرح تفسیر ابن ترازین شرح  
کرده شده است و الله اعلم متفق علیه - و عن عاصم الاحول قال سالت النبی بن مالک عن القنوت فی الصلوة  
رجو ان یست از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم النبی راضی الیه عن ان یخون قنوت و زمانه  
کان قبل الکرع اوجده - بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع و سب بر ایشان از ان - قال گفت النبی - قبله قنوت پیش از  
رکوع بود - انما قنوت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد الکرع شهر - قنوت بخواند حضرت بعد از رکوع یک ماه - اگر کما  
بعث انما ساقط الیه امر القراء بدستی که نشان این است که فرستاده بود آن حضرت مردان را که خوانده میشد و نام کرده میشد  
ایشان را قرائت بخواند کان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکرد و بعد از تلاوت موسی تقاضای مشغول می بود و مقتدا و در  
روایت خود آورده که در پیغمبر کشی میکردند و شب نماز میکردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که پیغمبر  
می کشیدند و طعنه براس اهل خانه خود می خریدند و در شب ما را است قرآن می کردند رضی الله عنهم سبعون حسبه -  
مقتدا بن بود این قنوت بر و استی چهل تن و بر و استی سی - قاصیدوا پس رسیدند به شنبه و شنبه و شنبه و شنبه و شنبه و شنبه و شنبه  
ایشان از غراب واقعات و عاجب قصص است و شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذين  
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل حیا عند ربهم یرزقون فوجین الآیة - قنوت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا - صلی الله  
علیه و سلم بعد الکرع شهر - بعد از سب بر و استی از رکوع یک ماه - پیغمبر - در راسته که دعای کرد بر کشندگان قرا و در  
امین صبا یا ایچین صبا ما از شما معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صحیح بود و در نماز صحیح که قنوت خوانده اند در عین قنوت  
فقط که داعی بود چنانکه شافیه میگویند - متفق علیه

فصل الثانی - عن ابن عباس قال قنوت رسول الله - گفت قنوت خواند پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم







بوسے ایشان - فقال ما زال بکم الذی رايت من منعمکم پس گفت آن حضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما  
 کہ شیت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت ان یکتب علیکم تا آنکہ ترسیدم کہ نوشته شود و فرض کردہ شود  
 بر شما گو یا حتی غرو جی و صبح تا دو بوسے آن حضرت کہ اگر تو خود بخوابی و می بریز نماز فرض می گردانم آن را بر ایشان  
 یا افتاد و در دل آن حضرت اتفاق چنانکہ و زین عبادتہا چنانکہ بدو دست کردہ آن حضرت علی السلام علیہ وسلم پس فرض کردہ شد  
 و بعضی نگویید کہ عادتہ اللہ جاری بود بر آن کہ ہر چند آن حضرت بدان در اوست نماز فرض کردہ و این شکل پیشو کہ بسیار  
 از من روا شد بود کہ آن حضرت بدان نماز خود فرض نشد - ولو کتب علیکم ما تمومہ - و اگر نوشته می شد بر شما یا تمومہ یا  
 آن را فعل ما و ایہا الناس فی جو کہم پس بجز اید ای مردمان و زمانہ ہا سے خود - فان فعل صلواتہ المرئی بقیۃ الامم و

الکتاب - زیرا کہ فعل میں نماز و نماز اوست و زمانہ اش - متفق علیہ - **و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم**

عما یوم یوم فی قیام رمضان - بود آن حضرت کہ ترغیب می فرمود نماز را روزگار و نماز شب در رمضان - من عجیر ان یا ہام کہ  
 بشیرتہ - بے آنکہ امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و احباب - فیقول من قام رمضان یا ما اوحسبنا - پس  
 می گفت کسی کہ قیام کند رمضان تا آخرت ایمان و تقویٰ بقی بصلواتہ و طاعتہ اجر آخرت بہر یکا و ہمسہ - غفرلہ ما تقدم من  
 و بینہ - آخر زید و شہود و مرا و ہر چہ پیش رفتہ است از نماز ہا و غیرہ و سے - فتونی رسول مد پس قبض کردہ شد  
 روح پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و الامر علی ذلک - و حال آنکہ شان و کار قیام رمضان ہمین بود کہ ہر کس بچو

بطلب اجر و ثواب آن را بطور خود بگزارد و جماعت در و سے مہود و مقرر بود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافتہ ابی  
 بقرہ بود و ہر یکین روشن و زمان خلافت ابوبکر - و صدرا من خلافتہ علی ذلک - و بود امر در زمان اولی خلافت  
 عمر بنیان بعد از ان اتمام کرد و عمر رضی اللہ عنہ نشان آن را کہ در موم را با جماع و گزارون آن جماعت چنانکہ در پیش  
 بیاید - رواہ مسلم - **و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** اذا قضی احدکم الصلوۃ فی سجدہ - چون بجز روی

از نماز را در سجود قیام کند بپایان صلوٰۃ پس باید کہ بگوید و اعتراف خود را بر خدا و نماز خود و بجز از نماز نفل ان -  
 فان اللہ جاعل فی بیئہ من صلواتہ خیرا - بدستی کہ خدا سے تمنا کے کردانندہ ست و رختہ و سے از نماز و سبب نیکی کارون

این حدیث درین باب گویا اشارت است بآنکہ در رمضان نیز خیر سے از نماز در نماز باید گزارد - رواہ مسلم -

**فصل الثانی - عن ابی ذر قال صما مع رسول اللہ** گفت ابو ذر روزہ و آیتیم ما بینہ خیرا -

عما یوم یوم فی قیام رمضان - پس قیام نمود با ما چہ سے از ماہ رمضان بنی مکرار جماعت از نماز نفل خیر سے جز نماز فرض  
 حتی یقی مع - تا آنکہ باقی ماند وقت شب - بقیام نہا - پس قیام نمود یا ما - حتی یقی نصف اللیل - تا آنکہ نصف اللیل  
 فلما کانت السادۃ - پس ہر گاہ کہ شد شب ششم یعنی باقی ماند شب ششم - لم یقم نہا - قیام نمود یا ما - فلما کانت السادۃ  
 پس ہر گاہ کہ شد شب ہفتم یعنی باقی ماند شب ششم - قیام نہا - قیام نمود یا ما - حتی یقی نصف اللیل - تا آنکہ نصف اللیل







بقول بوسه که بر پیر آخر الليل و اما قول طبري که تحقیق آنکه کرده اند بدان اهل که زیر که ایشان بیکر از تراویح را بعد از نوم  
این مکاروت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب بیکر از تراویح و تمام شب بیکر از تراویح و در آخر شب  
برای شش بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن خانه که که فارغ میشود از آن و خواب  
میکنند بعد از آن بهتر است از آنچه بر غیر بد است آن بعد از خواب یعنی اگر در اول شب فتنه است و آن با اعتبار  
احتیاط تا فوت نکرد و در بین معنی آخر الليل شش بیکر از تراویح و بعضی فرقی کرده اند میان کسی که در وقت دار و نگاه  
و استیفا و کسی که ندارد چنانکه در فضیلت این اول پس یا آخر آن گفته اند که قال الکرامی - و کان الناس یقومون لک  
و یومنون و هم که قیام می کردند در اول شب - رواه البخاری - **و عن ابن السائب بن یزید قال مر علی بن ابی طالب**  
**و یومنون لک الناس فی رمضان باجمعی عشره کعبه** - امیر و عمر بن ابی بن کعب و یومنون لک و در شب نیز از مشایخ  
صحابه است و اول نفرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند هر دو نفری بر آن سه عروم در رمضان بیازده رکعت چنانکه  
آن حضرت نیز بیازده رکعت که عادت و سه و پنج بود و قیام میبرد و گفته اند که این روایت در کتب معتبره است زیرا که بعضی است  
که قیام میکردند در عید شب که است و جواب داده اند که سندی این حدیث صحیح است و تواند که در بعضی اوقات گاهی  
بسیار میکردند و باشد و گاهی بیازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایامی قیام کنند یا حضرت صلوات میکرده باشند  
و بعد از آن قرار بر عیدین یافته باشند چنانکه از آن حضرت هم روایت است و روایت است و سه که آمده است  
با اعتبار سه رکعت و ترست - و کان البخاری یقول انهم - جمع ما و یومنون ما غیر ما سوره تبارک که هر یک از آنها بیازده رکعت  
است - حتی که انهم علی العمامه لیل القیام - تا آنکه بودیم که آنکه میکرده بودیم بعضی از جهت و رازی استخوان  
و استخوان در نماز نقل و است است و در وقت و در وقت - تا آنکه حضرت الانی فرج البصر پس بودیم که  
بیکشتیم از نماز که در اول فجر و عالی آن فرع هر چیز اعلا است آن چیز را که در نماز فرج بود و در حدیث آمده است  
که آن حضرت بر سینه است و سنده را تا فرج از زمین یعنی اعلا است گوشه راه مالک - **و عن الاسخ قال لک**  
**الناس لا یومنون الا کفره فی رمضان** - روایت است از عبدالرحمن عرج که از مشایخ تابعین و ثقات ایشان است  
که گفتند در نماز میکرده اند که ایشان لعنت میکرده اند کافران را و در رمضان یعنی در وقت و ترست از جهت تعظیم کردن ایشان  
چیز که تعظیم کرده است آن را حق سجاده و عدم تنه و چیز که فرستاده است در وقت از قرآن - و کان البخاری یقول  
سوره البقره فی ثمان رکعات - و یومنون لک انما یومنون سور البقره و یومنون لک - و از قیام بهانی حتی عشره رکعت  
پس چون قیام می کردند و نماز آن را در روز و از روز که است - رای الناس انهم یومنون - و تعقیب میکرده اند و در وقت  
که در قرأت - رواه مالک - **و عن عبد الله بن ابی بکر** - از اکبر ملا و صدیقی است و قیام الاسلام است - قال سمعت  
ابا یقول لک انهم فی رمضان من القیام - گفتند صدیق ابی بن کعب را می گفت بودیم که یکشتیم در نماز از قیام شب



صلی اللہ علیہ وسلم قال ان السیاط فی لیلہ انصفت من شعبان - فرمودیدستی که خدا سے تقابل ہے ہر گزینہ سطلی  
 و اوقات می شود یعنی براحوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی بطلع تبشیر بطلو کہ سلام است و بطلع بطلو کہ سلام  
 و نیت لایمیر و این است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تفسیر واقع شدہ کہ نیرل ربا و درین حدیث نیز در حدیث  
 ہستی نیرل واقع شدہ کہ در حدیث تفسیر است یا زیادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب است چنانکہ در حدیث آئینہ پیام  
 و مسائل کہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است - فی غیر جمیع خلقتہ - پس ہی اعز و مہرمانہ خلق خود را - الا لشکر و مشاخر -  
 کہ در کافرا و دشمن وارد ہندہ را و کینہہ را و مذہبمان را سبب جنت شریقی نہ ہندہ - رواہ ابن ماجہ و رواہ احمد بن محمد بن عبد اللہ  
 بن عمر بن العاص و فی روایتہ - و در روایت احمد بن حنبل و ابن ماجہ - الا انہن شاحن و قائل انفس نمی بخشند ہم را  
 کہ کس را شاحن را و شمشادہ نفس را و خون ریزندہ ناحق و درین حدیث تفسیر را و کدہ قاطع رحم را و در حدیث تفسیر را  
 و عاق و درین حدیث نیز یاد کردہ و در بعضی عشرہ و سحر و کائنات و علم و دینی و جانی و صاحب کونہ با عطیہ تفسیر آمدہ و کہ در حدیث  
 ہستی ملبور است - و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ذاکانت لیلہ انصفت من شعبان  
 تقربوا الی اللہ و صوموا و یومئذ - چون باشد شب تصمت از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آن را و روزہ دارید و  
 آن را - فان السیاط فی الغروب الشمس لی اسما الدینیا - زیرا کہ خدا سے تقابل تری نزول میکند بر رحمت و برین شب از  
 وقت غروب آفتاب بسوسہ آسمان پایان - فیقول الامین متغفر فاغفر لہ - پس بگوید یا انیسیت ہی طلب مغفرت کنندہ  
 پس یا مہرمان اورا - الا مستغرق فارتقہ - آیا نیست طلب روزی کنندہ پس روزی و ہم اورا - الا سطلی کا عاقبہ - آیا نیست  
 یا سطلی پیرس ہر نام اورا از بلا - الا کذا الا کذا - کنایت است از انواع ارباب حاجات و طلبہ دنیا چہ آیا نیست کذا کذا  
 پس یا مہرمان اورا آیا نیست مخروستہ کذا کذا اورا آیا نیست کذا کذا - حتی یطلع النجیر - بگوید حق تعالی انہما را تا طلوع  
 میکند فجر - رواہ ابن ماجہ -

باب الصلوٰۃ

صلی اللہ علیہ وسلم - نحو و خوب بلند شدن روز و صبح بغم و تصرف آن بنی چاشت و بنی شعل و کذا  
 نیز چنانکہ قول و سے سجائہ و انفس و صفا و متعارف میان مردم و اول روز و نماز است یکبار از برآمدن آفتاب  
 یکدہ و فرجہ و آن را نماز مشرقی خواہند و دوم ہنگام برآمدن آفتاب تا ریح آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ و صبح  
 کہند و در بیابانہ از احادیث ہم صلوٰۃ و صبح شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعضی اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانکہ  
 سطلی از حدیث طبری آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذا صلوٰۃ الاشراق و حال آنکہ نماز یک  
 در بیت ام ہانی گزارد وقت چاشت بود و یہ نہاوی و تفسیر قول حق سبحانہ بالشی والاشراق کہندہ کہ وقت اشراق  
 در وقت کہ روشن کرد آفتاب و صاف کرد و شعل و سے و آن وقت صبح است و با بطلع بر نماز اول روز اطلاق  
 صلوٰۃ صبح آمدہ و بر نماز در وقت ریح نماز اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را ہم نماز صبح میتوان گفت و ہم نماز

اشترای و معاشرت آن سنت گفته شد و تحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است  
 و آخر روز یک نیم روز و چون در بعضی احوال در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است  
 و در نماز بعضی خجسته و بعضی کبریا و بعضی دیگر میگویند و اما ویش و انار و نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علماء بر استحباب آن و نیز  
 و ممتاز نیز همین قول است و بواسطه اینکه شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که احادیث صحیح مشهوره در باب صلاوة عصر بسیار  
 است آنکه گفته است محمد بن جریر الطبرسی که اخبار درین باب و اصل درجه تواتر معنوی است و در سید است و بعضی یقین و قاضی ابوبکر  
 بن العربی مالک گفته است که این صلاوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از روایتی از حدیث ابی هریره آورده که صلاوة عصر  
 اکثر صلاوة و اما بخلاف اسلام است و از ابن ابی شیبہ روایت شده که آورده که صلاوة عصر از حدیثی است که محافل میکرد و بر آن  
 اتم و فخر و ابرار و عیسی و سید صلاوة است و علیهم السلام و در بعضی احادیث نفی آن نیز آمده و بعضی صحابه بر آن طلاق عبرت  
 کرده و بعضی از علماء بر آن است آن گفته که آن بدعت است که بعد از زمان آن حضرت و زمان خلفاء را نشین بدعت  
 و بواسطه آن است که طلاق بدعت و کبر است و بحیثیت منوط است بر آن و در ساجد است و آن حضرت آن را گاه گاه گزارده  
 و در زمانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این احتمالات و زمانه است که بعد از ربع چهارم گزارده تا آنکه بعد از نماز عصر قبل  
 قبله نشینند و بعد از آنکه شدن آفتاب بگزارند آن را بعضی از مومنان گفته اند و اما علم و روایات در حد و کفایت صلاوة عصر  
 از دو تاد و از ده آمده و مختار نیز و اکثر علماء چهار است زیرا که حدیث آن صحیح و اخبار و آثار در آن اکثر است

**فصل الاول - عن ام هانئ** قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيته يوم فتح مكة - روايت سنن  
 از ام هانئ بنت ابی طالب عشيما امير المؤمنين علي رضي الله عنه و نام او فاختة بود و بعضی گویند عاتكة گفت که آن حضرت در آمد  
 در خانه او را و در فتح مكة - فافضل و صلى ثلثي ركعات - پس غسل کرد و آن حضرت و بگزار و پشت کرد - فلم يصلاوة قول آخر  
 منها غير انه يوم الكرم و السجود - پس ندیدم من هیچ نماز که را هرگز سبکه از آن و هیچ یک از ارکان آن را بر و فتح و سجود و سجود  
 نکرد و خبر آنکه و سه تمام میکرد و سجود و سجود - و قالت في رواية اخرى - و گفت ام هانئ در روایت دیگر این گفت که -  
 و ذلك خطي - و آن نماز در وقت چاشت بود و شوق علیه - بدانکه حدیث و مشهور در باب صلاوة عصر حدیث ام هانئ است  
 امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلاوة عصر آمده حدیث ام هانئ است بعضی گفته اند که این نماز از آن حضرت و خانه و سه  
 بحیثی شکرانه فتح بود و اما بعد از آن حضرت صلى الله عليه وسلم آن را نماز فتح میخواندند و بعد از فتح میگزاردند و بعضی گویند که آن قصاص  
 خبری بود که از آن حضرت در آن شب به تمام مهمات فتح قوت شده بود و تحقیق آن است که بحیثی وقت نمی بود زیرا که  
 بود او و دو مسلم آن را بلفظ سجده روايت کرده اند و اضافت وقت دلالت بر بدیعت آن دارد و چنانکه صلاوة انهم  
 و صلاوة الحصر و بواسطه اینکه از ابن عمر روایت کرده که ام هانئ گفت پرسیدم از آن حضرت صلى الله عليه وسلم که این چه نماز بود  
 فرمود که این نماز خطی بود - **و عن معاوية بن وهب** عن ابيه بصري تابعي است و ثقه از طبقه ثانی - قالت سألت عائشة



کم کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي صلياً - گفت پرسیدیم عایشه را که چند رکعت میگزارد و آن حضرت نماز شب را  
قالت أربع ركعات ويريد أن يكثر من ركعاتها - گفت عایشه میگزارد چهار رکعت را و میگوید که بخواهد از آن بیشتر کند  
زیاده بر و از ده نیاورد - رواه مسلم - **وعن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** من لم يمسح على كفيه من ماء من الليل لم يمت  
صديقاً ثابتاً - میگوید و بر خیزد و استخوان اندام پیکر از شعله آتش میسوزد و سلام میزند و بختیاف نام و فتح میخواند و غرض از این گفتن  
همه استخوان که بر بندد از در حسد استخوان که تکیه کند بر آن گویی نزد حرکت و غمخوار آن است که سلام میزند نام  
بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که بیدار است که بر هر مفصل از مفاصل صدقه بخیزد  
هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و حجت و سلام است آن در آویخته است که تکیه آن هر دو سه لازم است و چون و چون بشکرت  
که حقیقت آن حضرت عبد است هر چه باشد که او داده شد و استخوانها را بوسه بدهد و بگوید که یا اگر در شرف است بر سر  
او و شوار است که در اندیشه است بجهان نواست آنچه حاصل می شود از این از فکر خدا و نواست و سست و خیر آن از خیر است  
و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب است بر مومن و تقابل بر سلام است و فرمود - **كل ليلة صدقة وكل**  
**عضو صدقة وكل تليقة صدقة وكل كبرية صدقة** یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و یا الله  
گفتن هر کدام صدقه است که شکر آن نعمت میگرد - و امر بالمعروف و نهی عن المنکر - و امر کردن کسی را بیکار نشستن و نهی  
صدقه است - و نهی عن المنکر صدقه - و باز داشتن کسی را از شرف صدقه است - و بجزئی من ذلک رکعتان یکبار سبحان الله  
و سبده می بیند یا بخراشد از شکر آن تمام سلام است و صدقه بر آن دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از خطه و قی حقیقت نماز  
شکر آن تمام است و ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر خرا از آدمی دل و بدن و مشغول بکار و در دست مومن است و ظاهر  
و مخصوص گردانیده شد باین فعالیت صلوٰۃ شکر از جهت دفع آن و اول نماز که سبده و دفع تعصم است و بجزئی من ذلک رکعتان یکبار سبحان الله  
و نهی آن بی غیره هر دو روایت است اول از اجزاست که سبده یعنی کفایت و ثانی از تیرا یعنی پا و از - رواه مسلم -  
**وعن أبي ذر بن ابي انعم انه رأى قوماً يصلون من الليل** - روایت است از زید بن ارقم که او را مشاهده می نمود و مشاهده فرمود  
با آخرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود و می دانست که در آن وقت که دیگر و سبده را که میگزارد نماز شب - فقال -  
پس گفت - لقد علموا ان الصلوٰۃ فی غیر هذه الساعة - افضل من تحقیق و نهی از ایشان باخبر و احادیث که نماز شب را  
ساعت زیاده تر است از مومن است - ان رسول الله - بزرگوار است که پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم - قال - گفته است - صلوٰۃ الاواخر  
حین ترفع الفضائل - نماز آن چنانکه که رجوع کنند گانه بوجه و توجه بکارگاه حق سبحانه و تعالی است که گرم می شوند و میسوزند  
بچه است و او شتر گرمی آفتاب و مرض محک سخت است و قانون آفتاب بر برگ و مانند آن و خست گرم شدن روز و سوزن پس  
از زمین گرم و فعالیت نماز درین وقت بجهت آن است که این وقت میل کردن نفوس است بغیر و استراحت پس  
نماز شب در مومن که رجوع دارد بکارگاه حق سبحانه و تعالی میگرد و بکار و سبده جل و علا چنانکه در بیان شب - رواه مسلم -









بجمله آن مثل غنم و غلات و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب و معاشرت و غیر از آنکه از قبیل مباح باشند و مردود  
باشند و در حقیقت آن و اگر غیر محض باشند استخاره و در و سبب یا اعتبار تعیین وقت خاص یا جاسته مخصوص خواهد بود و طبع  
که تعیین بن غیر لغزیه پس باید که بکار رود و در وقت از غیر لغزیه یعنی در وقت نماز فرض چنانکه نماز باید و یا خزان و در غنایست  
نمیکنند و اگر سنت را تبیه باشد کفایت است و اگر در وقت علمی به بنیت استخاره بکار رود بهتر و در حدیث دیگر آمده  
که بخوان از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص نقل یا یا الکا فون و نقل خوانند و نیز آمده و ما ثور از سنت  
نیز چنین است - ثم نقل یستبرأ بیکه بخواند این دعا را - اللهم انی استخیرک - خداوند من طلب خیر میگردم از تو استخیرت  
علم تو - و استغفارک بقدرتک - و طلب قدرت بیکم بر در پادشاهت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - و اسألك من  
فضلک العظیم - و سوال میکنم از تو خیر - از فضل تو که بزرگ است و بجز و نهایت آن نتوان رسید - فانک اقدر و لا اقدر پس  
برترئی که تو قادری و من قدرت ندارم - و تعلم و لا اعلم - و میدانی و من نمیدانم - و انت علام الغیوب - و تو داننده  
غیبهای - اللهم ان کنتم تعلم ان هذا الامر - خداوند اگرستی تو که میدانی که این کار من مقصد آن دارم - خیر لی فی دینی و دنیای  
و عاقبت امری - بهتر است مرا در دین و ایمان من و در زندگی و زیست من و در پایان کار من - او قال - شک راوی است  
یعنی یا گفت آن حضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی دینی و عاقبت امری فی عاجل امری و اجله درین جهان و در آن  
جهان - فاقدره لی و سیرد لی - پس تقدیر کن آن را بر من و آسان گردان آن را بر من من و تو فقیق ده مرا بدین  
کار - فاقدره لی و سیرد لی و سیرد لی - پس تقدیر کن آن را بر من و آسان گردان آن را بر من من و تو فقیق ده مرا بدین  
کار - و ان کنتم - و اگر نیستی - اللهم ان کنتم تعلم ان هذا الامر - خداوند اگرستی تو که میدانی که این کار من مقصد آن دارم - خیر لی فی دینی و دنیای  
و عاقبت امری او قال فی عاجل امری و اجله فافهمه یعنی و احسنه یعنی پس بگردان آن را از من و بر گردان مرا از تو - و اقدر  
لی یا خیر فی کل کان - و تقدیر کن بر من بیک راه هر جا که باشد - ثم ان خیر - پس خیر منی گردان مرا هر چه واقع شود و از منی  
تقیق غره و سکون را از ارضاء و تقیق را و شدید ضاد و سیر غره تیر و است - قال و سیمی حاجت - گفت آن حضرت  
یا راوسه و نام برد حاجت خود را نزد قول و سبب هذا الامر و ظاهر آن است ان هذا الامر و حدیث واقع شده است  
معلوم حاجت است بطریق عموم و در هر دو است آنچه مخصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السنه و هذه الاقامه و نحوه و کذا و کذا  
که ان هذا الامر گوید و بیان کند آن را تا که حاجت خود را علم - رواه البخاری -

فصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال حدثنی ابو بکر بنی مدینه و صدق ابو بکر - رواه است از علی که

گفت حدیث کرده مرا ابو بکر و است گفت ابو بکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - یحیی ادر علی و سلم یقول  
ان رجل ینیب دنیا سی گفت نیست هیچ مردی که بکند دنیا را - ثم یقوم فیتغیر ثم یموت - ثم یتغیر الله - پس بر خیزد و  
طهارت کند و پیر نماز بکار و پیر آفرینش خواهد از خدا آن گناه را - الا غفر الله له - که آنکس بپایزد و در آن عالم تواند مراد را

و این را



بگوید - لا اله الا الله اعظم الکرم سبحان الله رب العرش الاعلى و الحمد لله رب العالمین سالک و جبات رحمتک - سوال  
 میکنم ترا علما را که موجب رحمت و عفو تو دل آن شوند - و غایت مقصودتک - و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل گردد  
 و مشکا شود آن آفرینش تو و غم مقصود فعل و عقد قلب بر آن - و لغایت من کل بر - و سوال میکنم ترا حال از هر یکی  
 و غنیمت در حال مال که از حرب کفار حاصل شود - و السلامه من کل اثم - و سوال میکنم بجهت گزندی از هر بزه -  
 لا تغفل عن ذنبا الا عفو - مگر براسه من هیچ گناه را که بپا زنی آن را - و لاها الا فرجه - و مگر از هیچ  
 اندوخته را که بکشائی و برداری آن را - و لا حاجه منی لک رضی الا قضیتها - و مگر از هیچ حاجتی را که آن حاجت  
 من را مرضی است مگر آنکه بپا زنی آن حاجت را و بهی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مهربانترین از مهربانان این  
 نماز را صلوة الحاجه خوانند - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب - و گفته اند که در اسلام

و من یسبحه است و الله اعلم

**صلوة السبوح** - عن ابن عباس ان ابی حمزه علیه السلام قال للعباس بن عبد المطلب - رواه شیخ  
 از ابن عباس که گفت مر عباس را - یا عباس یا عاه الا اعطیک لا اکتفای الا آخرک - ای عباس ای منم من  
 آیا منم ترا یا عطا کنم ترا یا آخر منم ترا - الا فعل یک عشر فعال - آیا منم بتو و خدمت منم بتو چه که مقرر و حد است  
 یعنی یا منم ترا چه که کفایت در نوع از تو بود که در اول و آخره الی آخره بیان آن میکنم پس در او عشر فعال  
 پس در وجه انواع ذنوب باشد که بعد و در وقت گفته اند که هر چه عشر فعال تسبیح است و آن در غیر این ده و ده بار  
 اول است فعلت ذلک عشره لک ذنوبک - و گفته اند که یعنی آن را بیاد و خطرات گناهان ترا - اوله و آخره - گناهان  
 که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا هر گناه که پیش و پس یکدیگر کرده - قدیمه و جدیده - گناهان که در  
 خطاه و عمد - و گناهان که به قصد و نادیده و ناخواسته کرده و گناهان که بقصد کرده و بکبر و گناهان که در خلوت و  
 سر و علانیت - گناهان پوشیده و آشکارا - آن فعلی اربع کلمات - و آن این است که بگزارم چهار رکعت را - تقرأ  
 فی کل رکعة فاتحة الكتاب و سورة - یعنی خوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی  
 و علی ابیوم و اللیل گفته اند که خواند در سوره الکافرون و العصر و الکافرون و الاخلاص - فاذا قرئت من القرآن فی  
 فی اول رکعة و انت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرائت در رکعت اوله و حال آنکه تو ایستاده میکنی -  
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعظم الکرم عشره مرة - پانزده بار در هر دو سبیه لاجل و لافوة الایمان زیاده  
 آمده - ثم ترک - پشتر رکوع میکنی - فقوله و انت قائم عشره - پس میکنی این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو رکوع  
 کنده ده بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترک رکوعه من الركوع فقوله عشره - پشتر سیداری سر خود را از رکوع پس  
 میکنی این کلمات را ده بار بعد از تسبیح الی الله من حمده - بنا کما الحمد - ثم توی ساجد - پشتر یا ان می افتی بر سینه خود -

و





از نماز نفل - فیکمل بها ما انتقص من الفریضة - پس تکمیل و تقیم کرده می شود و آن چیز است که کم شده است از فرض - ثم کون  
 سائر عمل که کند - پیوسته می باشد باقی عملها - آن بدن از زکوة و صیام و حجاب و غیره که اگر چیزی از کمالات نفس است  
 که کم شده تمام کرده می شود و نوافل - و فی روایت - و در روایتی همچنین آمده که - ثم از زکوة مثل زکات - پیوسته زکوة مانند زکوة است  
 و تکمیل نوافل - ثم توجه الی اعمال علی حسب اولک - پیوسته گرفتن می شوند تمامه عملها بر اندازه آن و درین روایت ذکر زکوة و نوافل و صیام  
 صریح آمده بعد از وسع ذکر باقی اعمال علی عموم کرده - رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را از ابو هریره ابو داود و -  
 و رواه احمد بن حنبل - و روایت کرده آن را امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره کرده و عن ابی امامه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اذن الله لعیبدی شیئاً افضل من ان یسبح الله یسبحه - گوش می اندازد خداست تا کسی را و اقبال نیکنند  
 برحمت در وقت مرگ و در عمل فاضل تر از هر رکعت که بگیرد و آنها را یعنی نماز فاضل تر از همه عملهاست و طاعت و عنایت محبت  
 و سب تا سب و سب بیشتر از عملهاست و دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و محبت آن است که عده و نماز  
 و فاضل ترین ارکان را ذکر کرده و قرآن است اگر چه افعال و اذکار و غیر هم دارد - و ان الی الله فی السجده ما دام فی سجده - و دیگر  
 یکی و محبت شمار کرده می شود و هر سر نهان ما و الله که نهد و در نماز خود است و بعضی روایت کرده بدال معایره اند و اندازد از معنی تر سخن  
 آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد و اما چون فاضل است یعنی چیز است که سیلان میکنند مثل شایسته مذکور از استیلاست  
 مقام و در است و گفته اند که آن تعقیف است و معنی بدال معایره است - و ما تقریب العبد الی الله مثل ما یحب منه یعنی القرآن - و در یکی  
 نسبت بدن بسوسه خدا با آن چیز است که بیرون آمده از وسع همان که قرآن است و بیرون آمدن قرآن از حق با اعتبار علم است یا از  
 لوح محفوظ و آنرا که در او بیرون آمدن از نهد باشد که بر زبان و سینه میرود و قرآن است و در دست و سینه نوشته می شود و در حالت شاکست  
 بوجه شهادت نماز اعمال دیگر - رواه اسد و الترمذی -

**باب زکوة السفر** - باید که خلافت نیست مریح یکبار آنکه و عمل است است را و بجزان قصه مسا و او لیکن نزد قضا  
 واجب است و فرض وقت بر مسافره و رکعت است و قصر غایت است اگر چه اطلاق خصصت بر آن نیز میکنند مجاز و اگر مسافر  
 چهار رکعت بگذارد و در وقت نیست که اگر در وقت او باشد و بقیه نیز که آن و حقیقت قصه اخیر است اگر چه تمام گردد و تبرک سلام و تبرک  
 مالک چنانکه مفهوم می گرد و از سالک این ابی زید که در سبب ایشان است و بعضی شریع مفهوم می شود که در سبب و  
 موافق سبب شایعی و اگر چه در وقت نیست و معنی نیست میان قصر و تمام و اصل فرض این است و هرگز در وقت نیست که اگر چه  
 صلی الله علیه و سلم در سفر چهار رکعت گذارد و با شد و نه ظاهراً - اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از آنکه شستن چند سال از روز ولادت  
 و سینه و در نماز چهار رکعت گذارد و آن را نماز و طاعت و محامل است و چون درین باب و در لاسل و غیره مایل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

**فصل الاول - عن النبی** ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم بالزینة ارجا - روایت است از انس  
 که آن حضرت گزارد نماز ظهر و عصر چهار رکعت - و صلی الله علیه و سلم - و اگر از نماز عصر روزی یکایک و رکعت

و در آن وقت



منع رسول الله علیه وسلم من المذنبه الى مکة - گفت انس بیرون آمدم با ابائ حضرت از مدینه بکه و این در حله بود  
و کان یصلی کتفین کعبین - پس بود آن حضرت که میگزارد و رکعت و رکعت بجهت مسافرت - حتی رجعت الى المدینه - تا آنکه  
باز برگشتم با مدینه - قیل له انتم بکماله - گفته شد مرا نشانی که ایستاد که در پیشما بکماله یعنی مدتی - قال انما بناه الله  
گفت انس اقامت کردیم بکه ده روز بیک که رسیده بودیم بکه در پنج چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهارم و پنجم و ششم  
که باقامت ده روز تقیم می شوند و نماز چهارگانه بخواند - متفق علیه - **و عن ابن عباس** قال سافر النبي صلی الله  
علیه وسلم سافر اقامت تسعة عشر يوما یصلی کتفین کعبین - گفت ابن عباس سفر آن حضرت سفری پس اقامت کرد و نوزده روز  
میگزارد و نماز دو رکعت و دو رکعت - قال ابن عباس نحن فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر کعبین کعبین - گفت ابن عباس ما  
ما یبکرا یم و ما یبکرا یم که میان ما و میان مکة است نوزده روز و دو رکعت و دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم و در ترس  
که میان مکة و مدینه نوزده روز میگزاریم دو رکعت و این در غرض فتح بود یا مرد آن است که چون سفر می کردیم و از دست آنکه  
میان ما و مکة است و مملو و وقوع سفر و مکة و مدینه نیست - فاذا اقمنا اکثر من ذلك صلینا اربعاً - پس چون اقامت می کردیم  
بیشتر از آن میگزاریم چهار رکعت - رواه البخاری - بلکه در سبب نزد آن است که اگر نیت اقامت کند یا نوزده روز یا بیشتر  
تمام کند یا نوزده روز یا کمتر از نوزده روز کند قصر کند و اگر سبب نیت ماه و سال یا نیت قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس  
و این سند و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که و س و آ و ز و یحیی بن  
ایستاده که اعرف و فر و ابر و یسنا و ابر و میگزارد و کماله دیگر نیز با و س بود و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام  
و ماه و سنا و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آن است که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند تقیم میگرد و دو رکعت  
میگزارد و اگر سبب نیت بقصد بر آمدن امروز و فردا یا نوزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و ایشان تقدیر بار بعد از عثمان  
رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بر نوزده روز و القیاس بر مدت طهر که بر نوزده است و نیز اقامت آن حضرت  
در مکة ده روز با وجود قصر منافی این تقدیر نیست که ظاهر آن است که این اقامت نیت بود زیرا که ایشان بر اسبج آمده بودند  
و آن تاریخ منبر و هم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب  
مذکور است غیر منافی تقدیر نوزده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و حیل را و وی دخیل و اشته تسعة عشر گفته باشند و این  
بجایست و الله اعلم و در بعضی روایات ثانیة عشر آمده است و در روایت سبعة عشر و سبعة عشر نیز آمده است و وجهی  
در شرح مذکور است و الله اعلم - **و عن جعفر بن محمد** بن عمار بن الخطاب قرشی مدوی از اجله تابعین و ثقة و صحیح علیه  
و کثیر الحدیث است - قال صحبت ابن عمر فی طریق کعبین - گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکة  
پس بگزارد بر اسب ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت - ثم جاز رحله و عیس - پشتر آمد ابن عمر و رفت و با سببش خود را فرای  
ناستاقا - پس دیدم مردم را ایستاده - فقال ما یضربون - پس گفت ابن عمر بکینذا ایشان - قلت لی چون - گفت

و















چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس غریبت باشد نه شخصیت و این مؤیدند بر جنبی است - قال الزهري قلت اعزوه -  
 گفت زهری گفتم معزوه را - مال عائشه ثم - چیست حال عائشه که تمام میکرد چهار رکعت میگزارد و زهری - قال تاوست تکمالا  
 عثمان گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان در جود مقدمه است و تاویل  
 عائشه عثمان آن است که ایشان قصر را تمام را هر دو جانزد و شستن چنانکه گفته شد - متفق علیه - و ابن عباس قال من اعز  
 الله امره علی لسان منکم علی سعد بن عبد الله سلم فی الحضر ارجا - گفت ابن عباس فرض کرد خداست که نماز را بر زبان غیر خدا و غیر خدا  
 و فی السفر کثرتین - و فرض گردانید در سفر دو رکعت - و فی الخوف رکعت - و در حالت خوف یک رکعت است و اگر در آنجا نماز را در حالت  
 اضطراب و حمل کرده اند آن را بهر چه باشد یک رکعت گزارده و شیوه همان را اعتبار کرد و فرض دو رکعت است و در هر یک یک رکعت است  
 و غیره و حاجت در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یک صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت  
 چهار رکعت و اگر یک رکعت از آن دو فصل این در باب صلوة خوفن باید - رواه مسلم و منه و ابن عباس روایت است از ابن عباس  
 و از ابن عمر - قال - گفتند سن رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة السفر کثرتین - سنت کرد و شریعت نهاد آن حضرت نماز سفر را  
 دو رکعت است - و با تمام غیر قصر - و آن دو رکعت تمام است باین تفسیر یعنی در ثواب یا در آن است که مشروع و غیره و در حدیث است که آنکه  
 چهار رکعت و در حدیث است که آنکه عائشه با طلق است بدان اگر چه در قرآن فقط قصر ظاهر بر آن طلاق یافته و الا فی غیر  
 آن - و در حدیث است فی طریق طریقه صلوة و درین سنت ترک کرده شود و در غیر آنکه اگر کرده میشود و الا در آنجا واجب است  
 سنت است و اگر سنت است و در غیر حدیث است شخصی در سفر است - رواه ابن ماجه - و ابن مالک با خبر از ابن عباس  
 کان فی قصر صلوة فی مثل ما یكون بین مکة و الطائف - روایت کرد مالک که سیده است و او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را و مانند  
 مسافتی که میان مکة و الطائف است و در طریق قصر است که سیده کند و در سبیل الا طریق وادی منان که راه کوه است قریب است  
 و فی مثل ما بین مکة و سفان - و قصر میکرد و مانند مسافتی که میان مکة و سفان است و سفان از حرم مدینه و کون مدینه حرم مدینه است  
 در راه که در غیر قریب مکة - و فی مثل ما بین مکة و جدة - یعنی حرم مدینه و مشهور میان عوام که حرم شده است - قال مالک و ذاک اربعین و ثمانین  
 گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شازده فرسخ باشند و فرسخ سیل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعضی گفته اند تا آنجا که درین  
 هر از طریق شش افکند و در نیاید که دست یازن و میر و یا می آید و بعضی شش هزار ذراعی گفته و بعضی چهار هزار ذراعی یا سه هزار ذراعی و ذراع  
 بیست و چهار انگشت برین و بعضی گفته اند و از ده هزار قدم آدمی گذرانی فتح الباری و ظاهر این حدیث در آن است که این مسافت  
 که در حدیث مذکور شده برابر باشد با واقع آن است که مسافت میان مکة و الطائف در آن است از حرم مکة تا آنجا که انبارت با حرم  
 که مسافت میان مکة و جده است - رواه فی الموطا - بعد از آن یکا که بعضی از علمای گفته اند که ثابت نشده و در کتاب و نه  
 و سنت مسافت و در حدیث که آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافت است و سفر را یک واقع شده است در  
 حدیث تفاوت است بعضی قریب و بعضی بیخبر یا بیخبر یا هر چه شود و از احادیث و در باب و صحابه و تابعین و غیره و درین













ووسعه تبارک و تعالیٰ و دلو و فیه ثلثه مجلسی مع کتب الاحبار میں خبر و اوم اور انجیل کے مرابہ کتب الاحبار واقع شدہ اور  
 واما ثلثه فی اوم الجمعه و خبر و اوم پچیس کے کہ حدیث کروم کتب الاحبار اور روز جمعہ فقلت له قال کتب اولک فی  
 کل شئ - پس انتم عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کتب آن ساعت جمعہ در ہر سال است - قال عبد اللہ بن سلام کہ کتب  
 و روع گفت کتب احبار و رین خبر کہ آن ساعت در ہر سال است - فقلت له ثم قرأ کتب التوریه فقال لای فی کل جمعه -  
 پس انتم عبد اللہ بن سلام را کہ پتھر کتب احبار توریست را میں گفت بلکہ آن ساعت در ہر سال است - فقال عبد اللہ بن سلام  
 نعم تو کتب ایس گفت عبد اللہ بن سلام را است گفت کتب - ثم قال عبد اللہ بن سلام تو کتب کتبہ ساتھی ہیں تین تین  
 مانی مع از حضرت یا قرأت از توریست و ظاہر اول است کہ کلام ساعت است آن ساعت - قال ابو ہریرہ فقلت اخبرنی  
 بہا و الا انظر علی سبب کتب من عبد اللہ خبر و مر آن ساعت و کل کن ہر - فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعت فی یومہ الجمعه  
 آن ساعت آخر ساعت است در روز جمعہ - قال ابو ہریرہ فقلت کتب کون آخر ساعت فی یومہ الجمعه و قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم الیہ ما و ہما عیہ وسلم و ہما عیہ فیہا گفت ابو ہریرہ میں انتم عبد اللہ بن سلام کا پوتہ باشد آخر ساعت در روز  
 جمعہ و حال کتب کتبہ است آن حضرت در نیابہ اورا بندہ مسلمان و حال آفر و سے نماز کیلند و سے و نماز خود را خود  
 نمی باشد زیر انما بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ است - فقال عبد اللہ بن سلام لم یقل رسول اللہ - آیا گفتہ است پتھر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم میں مجلس سائیکل الساعۃ فوفی ما و ہما عیہ فیہا - کہے کہ بیشہ نشہ شعی یا نشہ شہا سہ کہ نظر مری برد  
 نماز ایس کتب در نماز است تا وقتے کہ نماز را کہ نظر نشہ سے بود ہر سے - قال ابو ہریرہ فقلت سبب - گفت  
 ابو ہریرہ میں کہ میں آرسہ گفتہ است ابن لا حضرت - قال فو ذاک - گفت عبد اللہ بن سلام میں انچہ گفتہ است اخبرنی  
 و ہما عیہ فیہا شعی است کہ نظر نماز نشہ است و این در آخر روزی باشد پس اگر و رین وقت دعا کند متجاہب است و بعضی  
 گفتہ اند کہ در نماز و عاست - رواہ مالک و ابوداؤد و در و الترمذی و النسائی و روی احمد ابی حنبلہ و ابی یوسف - و روایت  
 کردہ است احمد ابی یوسف و عبد قی کہ قبول سے محمد بن عبد اللہ بن سلام فقلت ما خبر و کہ بردہ - **و عن انس قال**  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما الساعۃ التي تجزی فی یومہ الجمعه - طلب کہید ساعتے را کہ اسید و کشتہ می شود اجابت  
 و ہما و سے در روز جمعہ - بعد العصر الی غروب الشمس - بعد از نماز دیگر تا غروب شمس ان آفتاب و غروب و سے در ظہر  
 این جمعیہ ہر می شود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ اگر دیگر میگویند بعد از غروب شمس کہ ربع نماز باقی از ربع  
 در ہر ش و دیگر واقع شدہ است کہ و سے آخر ساعت است از روز جمعہ فافهم - رواہ الترمذی - **و عن اوس بن**  
 شیح بن عمرو و سکون و او - بن اوس صحابی است کہ در وقت سکونت داشت و ہم در آنجا از عالم رفت - قال قال حاتم  
 بن عبد اللہ بن سلم ان من افضل ایاکم یوم الجمعه - برکتیہ فاضل ترین روز یکے شمار در جمعہ است - فیه خلق آدم و فیه نبی  
 در و سے پیداکرد شدہ آدم و در و سے مقبض کردہ شد روح و سے سوفیہ الخوف و فیه الصلوة - و در و سے روز دست نماز و رین





















در حکم احوال و نسبت شایع شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شایع است از آن و هر اوستی با زنی که در آن است و این موجب یاد آید  
و بعد از آنکه آنجا است بر زمین به ضرورتی تا سحر کند بر آن و نفس گفته از هر او گردانیدن سنگین و شمار کردن تسبیح است بدان و این است  
بنی از کلام نزد خطبه - رواه مسلم - و حکمته قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و کلام اذا کان یوم الجمعة و قد نزلت الاماات علی باب مسجد کعبه  
الاول فالاول - چون می باشد روز جمعه می آیند در فرشتگان بر روی جمعه می نویسند نام هر که پیشتر می آید بر شیب - و مثل این که در اندی  
پیش از بدنه - و گفته و حال به هر چه حال است که میفرستند شمس را یکبار بر سر قرآنی که از زمین فاضل است و این نعمت هم فتح و کس  
جیم شده و اگر آنجا می رود و در کس سختی در اول وقت و سه که بر آید است و بدنه و بخت نام آنچه میفرستند که و جمعه و سه  
بدن و بخت - ثم کانه یبیدی بقرة - پیشتر حال کس که پس از روز می آید و هر حال کس است که میفرستند کا و سه را و بدنه و روز و جمعه  
از علما و شافعی از ایشان است نام شمس است و این حدیث در حدیثان است که بقرة مقابل بدنه و ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بدنه  
از قضا و ابو حنیفه از ایشان است شامل است شمس را و کا و را و هر می گفته که بدنه نام ناقه یا بقرة است که فرج کرده می شود و یکبار بدنه  
به است آن می گویند که فرج می سازند و حق واری شود و در حدیث شمس است بقرة مقابل بقرة - ثم کبشا - بعد از آن هر که پیشتر  
از آن می آید حال او چه کس است که میفرستند قحطار را یعنی شمس را و ذکر کبش جهت آن باشد که و سه فاضل است از اقسام شمس -  
ثم و حاجت - پیشتر آنکه قصد می کنند باکیان را و در حاجت فاضل و کس آن و فاضل از نعمت نیز گویند فتح است - ثم بقرة - پیشتر آنکه قصد  
میکنند بر بنیاد - فاذا خرج الامام - پس چون بیرون می آید امام بر سه خطبه - طو و اصغر و بختون الذکر - می چیدند فرشتگان نامه  
خود را که در دم نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام - چون می نشیند امام بر سر مالک  
ابتدا سه طے نزد فرج است و انتهای او نزد جلوس و برین مقام سخن از ر و سه سوال و جواب بسیار است و در شرح ذکر کرده است  
متفق علیه و حکمته قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة فخصت و الاماات علی باب مسجد کعبه  
و گفته که گوئی تو می ران خود را که با تو شمس است و در جمعه خاموش باش و سخن بکن و حال آنکه امام خطبه بخواند و این گفته می تواند بود که  
سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدگر که اگر کند و خود کند شمس و دار و کد فاضل تم تقبولن الاماات و این معنی می شود  
که تکلم منوع است اگر چه بطریق اهر معروف و فی منکبا شد زیرا که اشارت و بقصد کافی است و تکلم عیب است و متفق علیه - و از شیب  
معلوم می شود که انصاف واجب است و تفصیل کلام درین مقام آن است که انصاف واجب است نزد علما و امام ابو حنیفه از  
ایشان است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در سه است که گفته که شافعی را در این حدیث و قول است و همچنین  
از امام احمد و قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصاف است اگر قلیله از تابعین و این قول غریب است از شی و ترمذی گفته  
کرده و بدنه است اندال علم حکم در وقت خطبه و تعلات کرده اند در رسالام و تسمیت عالم بعضی بر آن است و بدنه و در این حدیث  
و در باب آن است که از وقت خروج امام بر سه خطبه تا شروع در نماز و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند  
و خطبه قطع کند نماز را بر سر و کس و در وضو و جهیزه بک نیست بکلام بعد از شروع امام پیش از شروع و خطبه و بعد از نزول از منبر















رواه البخاری به بدانکه در زمان شیراز نبوت سنت آن بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه مرتبه می نشستند و پیش از سه در اول در آمدن وقت اذان می خواندند و در زمان یحیی بن عمر و عمر بن الخطاب و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و بتباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکار باطله نمود و در زمان آنحضرت بهمه و بر سر در ملازمت شیراز حاضر بود و ندای استخوان نمود و کثرت از وقت خطبه نیز اذان می گفتند و مردم از دور لبشتا بلند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرکت بی اذان و وقت خطبه است زیرا که درست اصل و در شرح یا این اذان اول استحدث اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین معتبر است زیرا که قصیده که اعلام مستحب بود حاصل شده که ذانی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را و بعضی احادیث ثانی گفته اند یا بعد از حدیث اگر چه اول باقیه فعل و بعضی از فضلاء استخوان و عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است ثانی اول و بعضی احادیث ثالث نیز گفته چنانکه درین حدیث کتاب و آن باقیه تسمیه اقامت است یا اذان باقیه اعلام که معنی لغوی اذان است و بیان اقبال واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اذان بود و بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر و اعلام بود و عثمان اکر که باقیه اذان گویند و بر سر تقدیر آنچه خلفا را شنیدین کرده باشند از ابدعت نیاید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و عثمان و شیخین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق بدعت بر آن واقع شده باقیه از حدیثی است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مقصود بفتح و تدفیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود که ا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که فکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از و سه کدر وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان محل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام معلوم نیست که از کس باز حادث شده و که کرده پس بهتر آن است که سنت هم اذان اولی او گفته اند اگر قصد اعلام الصلوة الصلوة است صلی الله علیه وسلم گویند کافی است و چون جابر بن عمره قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یکجلسین بنهما بود آنحضرت و خطبه که می نشست میان هر دو خطبتان مقدار که قرار می یافت هر خطبه چنانچه خود و بعضی نه سیه است و روی و عا که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت آمده که خطبه خوانند و نه نشست بقدر القرآن و یا که التماس میخواند قرآن را در خطبه تا و پذیرد مردم را و یا پس از آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب و کانت جملة قصص از خطبه قصدا پس بود تا آنحضرت میباید بود و خطبه او میباید یعنی بشری و از نه و نه کوتاه و این منافات ندارد و کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آمده میباید و در اول خطبه و سخن عمار روایت است از عمار بن یاسر که از کابر صحابه است و احوال او در کتاب و در باب جامع المناقب میباید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ان اول صلوة الرجل من خطبته تسعة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه و علم است و ثانی سنت از زمان



بیشتر میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورد و روز فتح و حاضر شد چندین سال است  
و توپک را بود و دوسه رضی الله عنه عامل عمر بخوان معد و دست در ابل حجاز - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول علی المنبر -  
میخوانند آن حضرت بر منبر این آیت را - و ناد و یا مالک لقیض علینا ربک - و فریاد میکنند و بانگ میزنند و در میان او  
مالک که نام خازن و درخ است گو حکم کند بر مایه و در کار تو میماند این نبی در خواه از پروردگار خود بگیری اند ما را تا از غنایب  
خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ما کنون این آرزو است شما باطل است شما درنگ کنید گانید  
و آتش و همیشه خواهد بود و دوسه پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای آنکه متحقق علیه -  
**و عن** ام ششام بنت حارث بن النعمان قالت ما حدثت فی القرآن الجمید الا عن لسان رسول الله - رواه شمس  
از ام ششام که صحابه انصاریه است گفت یاد مکرّم من سوره ق را که از زبان مبارک پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم نقل کردم و آنرا از  
المنبر او خطاب الناس - میخوانند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه بخواند بر آن سوره و مظاهر آن است که او را خواندن  
در هر جمعه بخند گاه خواهد بود که این امر آنجا افتاده و شنیده اند که همیشه در مدت عمر و خطبه بخواند و گفته اند که او را اول این سوره را  
زیرا که تمام سوره را در خطبه خوانده است پس برین تقدیر میگویند که فتن ام ششام را تیرا اول سوره خواهد بود و الله اعلم - رواه مسلم  
**و عن** عمرو بن حریث - بضم حاء - ماله فتح را - ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب و علیه ثمانه مودار - رواه شمس  
از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آن حضرت را در روزی دیده و از دوسه حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک  
خود را بر سر دوسه مالیده و دعا به پرت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت خطبه خواند  
و بر سر دوسه و ششایه بود - قمارخی طایفه مابین کتفه - و رحاله که تحقیق فرموده است بود هر دو طرف علمه را میان  
دو شانه خود و تحقیق این مسلم در باب اللباس باید انشاء الله تعالی و کتفه بلفظ ثقیفه است و در جمیع نسخ مسلم صحیحین  
در جمع بین الصحیحین جمیدی و کتفه بلفظ افرا و غیر آمده است و اول اطهر است روایت و روایت - یوم الجمعة - این حال در روز  
جمعه بود - رواه مسلم - **و عن** جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب و علیه ثمانه مودار - گفت جابر گفت آن حضرت  
و حال آنکه دوسه خطبه میخواند - انوار احمد که یوم الجمعة و الا امام خطیب - چون بیاید سیکه از شما یعنی و مسجد روز جمعه و  
حال آنکه امام خطبه بخواند - فلیرک کعتین - پس باید که بگزارد دو رکعت - و بگوید قیما - و باید که تخفیف کنند درین دو  
رکعت شافعیان را محل کرده اند بجهت کسی که نروانشان واجب است اگر چه نزد خطبه باشد همچنین نزد امام احمد  
و باین حدیث استدلال میکنند باینکه در جواب آن که در وقت خطبه بخواند امر فرمود و فرمود و فرمود که تخفیف است و غیر  
وقت خطبه واجب نیست و در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همچنین است در سبب مالک و سفیان ثوری  
و برین اندیشه صحابه و تابعین که اقال النووی و قایل این حدیث نزد ایشان آن است که مرا خطبه را در خطبه است  
یعنی بخواند امام که خطبه بخواند آنکه بالفعل بخواند بقرینه حدیث صحیح که والی مذکور است و در وقت خطبه و در این







تعلیل و تشدید یکے کہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا کہ ارتکاب خلاف چنیسے کہ مداومت کرده بران معنیست خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم بے ضرورت مبنی از حبث باطن است۔ **و عن عمارۃ بن یاسر** بن عبد اللہ بن مسعود بن رستم بن رستم بن رستم بن رستم  
فتح و او سکون یا۔ انہ را می بشنود مروان علی بن ابی اسد را می بیند۔ روایت است از عمارہ کہ از صحابہ است کہ وسع دید  
بشیر بن مرہ ان را بر سر بر دار ندہ مرو و دست را از خطبہ خواندن چنانکہ او اسب بعضی چمانہ و عاقل و خطبہ است۔ فقال پس  
گفت عمارہ۔ **فمن بعد ما بین الیومین**۔ زشت کردانند خدا سے تمہارے این و دوست را۔ لہذا روایت رسول اللہ۔ ہر آئینہ  
و پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یا نہ یس علی ان یقول بیدہ کہند کہ زیادہ میکرد آن حضرت پر نیکی اشارت میکرد و دست خود  
بچینید۔ و اشار باصبع راستہ۔ و اشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ سہمہ است بر اسے نمودن صورت اشارت کردون  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتے بانگشت شہادت خود می کرد و گویا کہ خطاب میکرد و بفرمود و تنبیہ می کرد  
ایشان را بر استقامت و تامل در آنچه ذکر میکرد۔ **رواہ مسلم۔ و عن جابر قال** لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم یوم یوم  
علی المنبر قال اجلسوا۔ روایت است از جابر کہ گفت نہنگانے کہ نشست آن حضرت روز جمعہ ہر گز گفت یعنی مروجہ را بنشینید گویا کہ  
مروجہ بر گردان آن حضرت بایستادند تا فہم۔ **فمنع وکلب بن عوف و عیسیٰ بن ابی اسحاق** پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ  
بر و سر بایستاد و بود و ہما بنام نشست از جهت تباہ و وساعت باقتضای مشارع۔ **فرآہ رسول اللہ** پس دید او را بنشیند  
صلی اللہ علیہ وسلم فقال تعال۔ پس گفت آن حضرت پیش آے۔ **یا عبد اللہ ابن مسعود**۔ از غایت شفقت و رحمت بحسب  
مبادرت او باقتضای حقیقت ہر کائنات اہم کند محل کرم و عنایت گرد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گرد و عیسیٰ  
ہر کہ او و عشق صادق آمدہ است ہر بر سر شمشع شوق عاشق آمدہ است ہر دواہ ابو داود و۔ و درین حدیث دلیل است بر جواز  
تکلم بر منبر باین قبل از شروع و خطبہ بود یا آن حضرت اشارت کرد و راوی از ان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن العمامہ کہ گفت کہ در وقت  
خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر معروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور است  
و در باب النسل مذکور شدہ است و در سفر السعادتہ گفتہ است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجدی درآمد سلام پیدا  
بر قوم باز چون بر منبر نشست بار دیگر سلام پیدا۔ **و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** من ادرك  
من الجمعة ركعة فليصل العشاء اربع ركعات۔ کہے کہ دریافت با امام از جمعیہ یک ركعت را پس باید کہ ضم کند باوے ركعت دیگر را چوبہ  
تمام کند۔ **ومن فاتته الركعتان فليصل اربعاً**۔ و کہے کہ فوت کرد و او را دو ركعت پس باید کہ یکزار و چہار ركعت۔ **وقال النضر بن**  
**سبحان** اربعاً۔ فليصل الظهر یعنی چون جمعہ نیافت نماز ظہر یکزار و چہار ركعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی  
گذاشت۔ **رواہ الدار قطنی**۔

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایت از ابو یوسف و حسن بن زید و از حنفیہ فرنی  
از شافعیہ و حسن بن زید و از نبوت از جهت تصدیق و تحقیق صلوٰۃ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وسع شروع نیست و ظاہر





و فیہ صلوٰۃ اوست و از حدیث معلوم شد کہ امام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشہب کہ صاحب مالک است طائفہ دوم  
پیشتر بگزارد کہ اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آید ہر ان ولایت دارد و امام ابو حنیفہ گفت طائفہ اولے  
پیشتر بگزارد کہ انی بعض الشیوخ این روایت سالم است از ابن عمر - و روی نافع نخود - و روایت کرد نافع از  
ابن عمر مانند آن - و زاد - و زیادہ کردہ است نافع این را کہ - فان کان خوف ہو اشد من ذلک - پس اگر پافستہ شود  
ترس از دشمنان کہ آن سخت تر است از آن خوف کہ باو سے کار جماعت توان کہ در وجہ مذکور صلوات رجالا علی اعلیٰ قدرہم  
بگزارند پیادہ ایستادہ بر پایہا خود اگر توانند پیادہ ایستاد - اور کہانہ - یا اگر از سوارہ اگر توانند پیادہ شدہ  
مستقبل القباۃ - روسے آردہ بجانب قبلہ اگر ممکن باشد استقبال - او غیر مستقبلہ - یا اگر از نہ استقبال کنند قبلہ اگر  
ممکن نباشد استقبال بر تہ قہیر تا ممکن نماز از دست نہ بدہ پیشتر بیرون افتند از خود پیر کنندگی ہندہ افتہم بیرون بانواز  
بندگی بد لنگ و لو کہ و خفیہ شکل و سجادہ سوے ادنی خیزد و اوعی طلب نہ قال نافع لامری این عمر ذکر ذلک  
الا عن رسول اللہ گفت نافع گمان ندارم این عمر را کہ ذکر کردہ باشند این شقوق و این تہمیل است را اگر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ  
علیہ وسلم - رواہ البخاری - و عن غیرہ بن رومان - بضم را و سکون و اد کہ تائب است و ثقہ کثیر الشیخہ - عن صالح  
ابن حوالت - بنی خاسمہ حجه و تشدید و او و تاسے فوقانیہ غیر تائبہ ثقہ است غیر از اہل بیست و حوات صحابی است جلیل  
اولی شایہا و حدیث - عن علی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم ذلک القراع صلوٰۃ الخوف - صالح روایت  
سیکنار کہتہ کہ نماز کردہ است با خضرت در روز ذلک القراع نماز خوف را و ذلک القراع بکسر را نام غزوہ است  
کہ در سنہ خمسہ ہجرت بود کہ ماتی شد آنحضرت کفار را و گزارد این نماز را و بے آنکہ جنگ واقع شود و گشت و ذلک القراع  
از جہت آن کہ بیکہ مسلمانان پاسہ بر نہ بودہ و یا پاسہ اسودہ شدہ و ناخشان پاسہ افتادہ ہیں جائہ پارہ یا بر پایہ  
ہم و نہ شور این وجہ است و بعض گویند کہ در آنجا کوسہ بود کہ پارہ او سہن بود و پارہ او سفید و پارہ او سیاہ و پارہ او زرد  
بود رنگ بزرگ گویا قہر است بہم و ختمہ بعد از ان بیان صلوٰۃ آنحضرت کہ در روز ذلک القراع کرد و سیکند بقول خود - ان طائفہ  
صفتہم و طائفہ و جاہ العدو - کہ و سہ صفت ہستند بآن حضرت کہ کہ و سہ صفت ہستند و ایستادہ شدہ و در مقابلہ ایشان  
و جاہ لغم و او و کسر آن و در واسیتہ تمام العدو بنا - فصلی بالقی محمد رکعتہ - پس گزارد آنحضرت با آن طائفہ کہ با او بود  
یک رکعت کہ ثبت قائما - پیشتر بر پاسہ خود نماز آنحضرت ایستادہ - و انما الاقسامہم - و تمام کردند ایشان نماز بر پاسہ  
خود - ثم انصرفوا و نیست نماز کردہ بر پشتہ و بر پشتہ - فصفوا و جاہ العدو - پس صفت ہستند در مقابلہ دشمنان - و جارت  
الطائفہ الاخریہ - و آمدہ طائفہ دیگر کہ نخست در مقابلہ دشمنان صفت ہستند ایستادہ بودہ - فصلی بہم رکعتہ الی ثقیب  
من صلوٰۃ پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتہ را کہ باقی نماز از نماز و سہ - ثم ثبت جالساً - پیشتر چاہے خود نماز آنحضرت  
شدہ - و انما الاقسامہم - و تمام کردند این طائفہ نماز بر پاسہ خود - ثم سلم ہم - پیشتر سلام و ادان حضرت با ایشان - متفق علیہ

و آخر پنجاری بطریق آخر علی الحاشیاء و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری با سنن و دیگران قاضی محمد بن محمد بن ابی بکر بن  
 عمر بن الحارث بن خواتم بن سهل بن قیس بن و سکون بن ابی بنی شمس - بنی حارثی مصلی و سکون شمس بنی انیسریست و بیرون  
 از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت نیرید بن رومان که گفته عمر بن علی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم و سلم  
 گفته اند اینجا پیش از مراد داشته که خواتم است و و سکون بنی است - عمر بنی صلی الله علیه و سلم - این وجه دیگر است از وجه  
 صلوٰۃ الخواتم و درین وجه نیز هر یک طائفه یک رکعت با حضرت صلی الله علیه و سلم گزاردند و رفته و دیگر نماز و یک رکعت  
 صلوٰۃ آنحضرت نه قضا است آن بعد اتمام صلوٰۃ و و سکون بنی است و باین اندک کرده اند با کاتبی - و حسن جابر  
 قال اقبلنا مع رسول الله - پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حتی اذا كنا بذات الرقاع - تا آنکه بودیم با ذات  
 الرقاع - قال لنا اذا اتينا على شجرة ظليانية - گفت جابر بودیم با چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب میوه سایه او -  
 میزنند رسول الله - میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را بر سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا استراحت کند و اقباب  
 نخورو - جابر بن عبد الله بن سفيان بن رسول الله - پس آمدیم از شجران و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 معلوق شجره - آویزان بود بر درخت - فاخذ سيفه - پس گرفت آن مرو شمشیر را - صلی الله علیه و سلم فاختار له - پس  
 برشید آن مرو شمشیر را از نیام - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تخافني - آیا استرغای من -  
 قال لا - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فمترسم - قال فمن يملك مني - گفت آن مرو شمشیر را بازیدار و ترا از من - قال ان  
 يمشي منك - گفت آن حضرت خدا بازیدار و مرا از تو - قال گفت جابر - فتمده ان عاص رسول الله - پس رسانیدند  
 آن مرو زیاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فمترسم و علقه - پس گردانید شمشیر را و زانم و او خست او را بران و خست چنانچه  
 بود - قال فنودي بالصلاة - گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد بر سر منار - فقام لي بطلافة لثمين - پس گزارد  
 بیک طائفه دو رکعت - ثم تأخر و - پشیمان بنی طائفه و و با طائفه الاخره - و دیگران آن حضرت  
 بطلافة دیگر و رکعت - قال ان كان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم يبع ركعات - گفت جابر پس بودم آن حضرت را چهار رکعت  
 بالمقوم کتمان - و بر قوم هر کدام را و رکعت - متفق علیه - و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را  
 پس من گشته اند که در هر رکعت است چنانکه در بعضی آمده است و در اینجا چهار رکعت گزاردند باین سخن مخالفت است با آنچه  
 ذکر کرده اند بعضی متفقین که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در هر رکعت گزارده و الله اعلم و بعضی گفته اند که این از  
 شما انصاف صلوٰۃ آنحضرت است تا هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز بگزارند شاید که نرسد واقع شده باشد درین وقت که در  
 اوقات و دیگر بعضی گفته اند این از جهت تکرار صلوٰۃ است چنانکه شافعیه بدان قائل اند و هیچ است آنکه در بعضی  
 بتفضل نزد ایشان وقت گفته اند که این صلوٰۃ در نجاست و در حضور بود و آنست که قوم بدو رکعت از انصاف ضرورت وقت  
 بود و در روایتی در فی و او در روایتی را آمده است که آن حضرت در بعضی احوال با هر طائفه یک رکعت می گزاردند

وقوم انفسهم بیکه که میگویند و قضا میگویند که در رکعت دیگر ایستادند و معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست  
و الله اعلم و گفته قال صلى الله عليه وسلم ما من رجل منكم الا وله خوف من الله عليه وسلم ما من رجل منكم الا وله خوف من الله عليه وسلم ما من رجل منكم الا وله خوف من الله عليه وسلم  
گفت که از او با آن حضرت نماز خوف را پس صفت بنشینیم و سه رکعت پیش و پیشین - و الله اعلم و بنما و این الفکله - و عثمان  
میان ما و میان قبا به و زنده فاده این قید معلوم خواهد شد - فکله بنی - پس تکبیر را در پیشین صلی الله علیه و سلم و کبریا - و تکبیر  
بر آوردیم و باینتر جمیعاً - یعنی هر دو صفت - تم کعب و رکعتاً جمیعاً - بیشتر رکوع کرد آن حضرت و رکوع کردیم ما همه - تم رفع را سه  
من رکوع و زنده جمیعاً - بیشتر رکعت آن حضرت سرخورد و را بر داشتیم و باینتر جمیعاً - تا اینجا آن حضرت و ما همه موافق بودیم - تم آن حضرت  
بالسجود و الصلوة الذی یلیه - بیشتر فرود رفت نه شیب آن حضرت بر است و صفت پیشین که متصل بود او را - و قال الصلوة الذی یلیه  
فی نحو العدو - و این بنا و ما زده صفت پانجمین و زنده فاده عثمان و در برابر ایشان - قال الصلوة الذی یلیه و سلم السجود و قال  
الذی یلیه - پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و این بنا و صفت که متصل بود آن حضرت یعنی بر - ان شاء الله عز وجل - آن حضرت  
الصفت الذی یلیه - پانجمین آن بنا و زده صفت پانجمین را سه سجده - تم تمام او - بیشتر قیام از سجده - تم تقدیم الصفت الذی یلیه  
و تا آخر تقدیم - بیشتر پیش رفت صفت پانجمین و پس رفت صفت پیشین - تم رکع الذی یلیه و سلم و رکعتاً جمیعاً - بیشتر رکوع  
کرد آن حضرت بر است رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه - تم رفع را سه من رکوع و رکعتاً جمیعاً - بیشتر رکعت آن حضرت  
سرخورد و از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم و باینتر جمیعاً - تم آن حضرت بر است سجده و الصلوة الذی یلیه الذی کان یوتر فی الركعة الاولى  
بیشتر آن را کرد آن حضرت بر است سجده و صفت که متصل بود آن حضرت را آن صفت که نوشته بود در رکعت اول - و قال الصلوة  
الذی یلیه نحو العدو - و این بنا و ما زده صفت پانجمین و زنده فاده عثمان و در برابر ایشان - قال الصلوة الذی یلیه و سلم السجود و قال  
یلیه الصلوة الذی یلیه نحو العدو و سلم و رکعتاً جمیعاً - بیشتر سلام و آن حضرت و سلام و اویم ما همه  
رواه مسلم - این طریق و این است یعنی اختلاف زمان و سلام و دیگر است و گاه داشت از حد و چون حد و اینجا و مقابل  
بود بجانب قبله همه یکجا و مقابل ایشان و در رکوع همه اتفاق نمود و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگر  
بسی وقت چنانچه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر از سجده و احتیاج نداشت تا آن جماعت بآن طریقت نشد  
فصل الثانی عشر فی جابریان النبی صلی الله علیه و سلم کان یسبلی بالاناس علیه الطهر فی الخوف بطین کل فصلی  
بطل الله یخشیهم ثم سلم - گفت جابر بود آن حضرت که میگذاشتند و نماز بیک در حالت خوف و بطین نخل که را هم میخوردند است میان که  
و طائف پس بگزارد طائفه دو رکعت بیشتر سلام میداد - تم جابر و الله اعلم و صلی الله علیه و سلم - بیشتر طائفه دیگر پس  
بگزارد با ایشان دو رکعت بیشتر سلام داد - رواه فی شرح السنه - و بصورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا و در اینجا  
بیشتر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم چهار رکعت بود و قمر را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا  
است که او را ذکر کرد که سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده در سفر المساجد است میگوید که آن حضرت توقف کرد و نشد







و دستهای خود را بنویسد گوشه‌های خود و گلوهای خود و تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور - یقین الی بلال - می‌انداختند  
 بسوی بلال و می‌پزد و بوب - می‌پزد و بوب یا فتح آن هر دو روایت است - ثم ارتفع هو و بلال الی بدیة - عیسیٰ رفت  
 و شتابان کرد و آنحضرت و بلال بسوی خانه آنحضرت فی الصرح رفع شتابانی و مبالغه کردن تا دور رفتن - متفق علیه -  
 و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی یوم الفطر کثرتین - روایت میکند ابن عباس که آنحضرت گزارد و در روز عید فطر  
 دو رکعت - لم یصل قبلها ولا بعدها - مکرر آنحضرت پیش از آن دو رکعت و نه بعد از آن - متفق علیه - این حدیث و لا اله الا الله  
 که پیش از نماز عید و بعد از آن - نیست ثمری گفته است که در شب یاب حدیث آن عید باشد بن محمد و عبد الله بن عمرو  
 و ابی سعید غیر آنکه است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین سنت و بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم و غیرهم تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز عید برین پیش از آن دو رکعت اول صحیح است و نه هر یک گفته است  
 که شنیدیم هیچ یک از علمای کلام ذکر کرده باشند از سلف این است که گزارد و باشد پیش از نماز عید و نه بعد از آن و در باب  
 گفته است که تفکر نکات در صلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزارد و با کمال حرص و وسع پندار  
 پس بعضی گفته اند که اگر است در صلی است خاصه و بعضی گفته اند در صلی و در عید صلی زیرا که آنحضرت گزارد و آتقی و در بعضی شریح  
 باین گفته که اگر گزارد و اشراق و صبحی پیش از خروج صلی مکرر نیست و در فتح الباری گفته که کوفیان میگویند که گزارد و بعد از آن  
 و نه پیش از آن و بعضی میگویند که گزارد و پیش از آن و نه میان میگویند نه پیش و نه پس و باولی قائل است  
 از اعمی و ثوری و حنفیه و ثبانی قائل است حسن بصری و جماعت و ثبانی که نه هر یک و ابن حجر و احمد و شافعی و طحاوی  
 از سلف گفته اند که اگر است نیست در نماز قبل و نه بعد از آن اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود  
 یا نه و ظاهر اینست که چون فوت کرد و با امام قضا کند زیرا که نماز این صفت ساخته نشده است بودن او عبادت  
 مکرر بشیر اگر مخصوصه که تمام می شود و آن شد از این نظر که اقی الهیاته و بعضی گفته و چون تکوین است که اگر خواهد و رکعت گزارد  
 یا چنانکه صلوة صبحی که در سال امام گزارد و میشود و نقل کرده اند محیط و قاضی خان که هر یک صلی یا بپزد و نماز با امام در نیاید و  
 مخیر است اگر خواهد باز کرد و بخانه بیست و یک گزارد و نماز او اگر خواهد گزارد و برگردد و فصل آن است که چهار رکعت گزارد و حاصل گردد  
 او را نماز صبحی و همچنین است مذرب احمد - و عن حماد بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یخرج الی بیض یوم العیدین - ام علیه که از کبار اصحاب است  
 و عاقلات نساست و همراه آنحضرت غزای کرد و نماز چهاران را با چهار داری میکرد و مجروحان را تداوی میکرد و گفت اگر در عید  
 طالعته زنان که بیرون آریم زنان حایض را و زیور و عید - و ذات النحدور - و بیرون آریم زنان پرده نشین را چنین بفرماید  
 و فتح یایه مشدود جمع حایض و خد و رجم خد بکسر خا سے مجمر پرده که کشیده میشود و زن بکر او را گوشه خانه که می نشیند  
 در و منصوص و آنکه امر کرد آنحضرت که زنان همه در روز عید بایستند - فقیهین باین جaque المسلمین و وثم پس حاضر شوند جماعت  
 مسلمانان را و در عایه ایشان را - و تعزل الحیض عن صلاهم - و گوشه گیرند و می نشینند زنان حایض از جای که نماز خود

فالتأمر - گفت زنی - یا رسول الله! تا کیس لها جلبان کجس جیم یکم از اینست مرا و را چادر که پوشد و بر آید - قال  
لتلبسها صاحبها من جلبانها - گفت یا یکم پوشانده آن زن را که چادر ندارد و زنی که یار و صاحب است از چادر خود بی نیکی  
قدرت دارد و چادر را به شعله دارد و چادر را بر سرش نهاده و عجز است بپوشیدن و به یار و آنست که گوشه از چادر خود  
پوشانده و وزن در یک چادر بنشیند و اگر عجز از قادر است عجز است نماید و سوال کند نیز چادر است که وسیله آخر خیر است  
متفق علیه - **و شمن عاقله** رضی الله عنهما قال است ابی بکر و ظل علیهما و عند جارتیان فی ایام منی گفت عائشه که ابو بکر  
در آمد بر من و در دوسه دو و شکر بود و از دخترکان انصار در روزی که در میان من و عیال منی و ایام شریف اند و تفان  
و تضربان - یعنی سرو و سیکر و دود و غیره و تضربان گویند یا کینه تفان است و بعضی گفته اند که غیران یعنی تر و طمان است یعنی  
تضرب سیکر و دود و تضرب اضرب یعنی پیچیدن آن و دود و بضم و ال و فتح نیز آمده و در وزن و سه قول است بعضی ساج  
دارند مطلقاً و بعضی سه را هم علی الاطلاق و صحیح آن است که در غزل و دود و آنچه در حکم آن است مباح است و باز فرق کرده اند  
در آنکه جلیل دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف است - و فی روایه تخمیناً کالتأمر است الا انصار یوم یبعث - و در روایت  
آمده است که سرو و سیکر و دود آن دو چاربه باشد که گفت و گو کرده بود و در میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از اشعار حسب  
و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است زوایا بخت بضم موحده و عین جمله خفته که نام موحده است قریب دارید بر شفا  
و شش یا نام قلعه است که میان اوس و خزرج که نام و قبیله انصار است در آنجا جنگ بود و تا حد و بست سال میان یکدیگر  
معاذات و محاربت میکردند و در اسلام آن جنگ و دشمنی بر طرف شد و بدوئی تبدیل گشت و آنکه یکم یا ایها الذین آمنوا  
أذکروا نعمه الله علیکم اذ قلتم اعدوا فالتفت بین قلوبکم الا انهم اشارت بان یکم پس این زمان آن اشعار میخواندند و آن همه در  
وصف عرب و شجاعت بود و ذکر آن محنت است در امر وین و شجاعت است هر دوستان را بر جهاد و قتال گفتار نه ذکر و شجاعت  
و شکر است که حرام است ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد  
از تخمین گفته اند و لیست بینه بین یعنی غنا سیکر و دود ذات آنها معنی نبود که غنا حرفت آنها باشد و غنا را خوب توان گفت و  
مشهور و معروف بدان باشند و شوق بفاخته و تفسیر بعضی بهو کنند که داعی بقتله و فساد بود و بلکه دخترکان بودند از اهل  
خانه چنانکه در خانه اخیر میگوند - و النبی صلی الله علیه و سلم شمشیر ثوبه - و آن حضرت پوشیده و حید بود و خود را  
بجای خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که بیلور و آن حضرت و بگوید اندر و خود را - و آنترها ابو بکر پس منع کرد  
در بید خود آن دو چاربه را ابو بکر رضی الله عنه از غنا کردن و دود کردن و حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و سلم در صحیح بخاری آمده که گفت ابو بکر یا فرار شد یا طین میزدند و پیغمبر و فرار است که میزنند آن اهل  
غنا مثل من و بر باب و دود و مانند آن و انما غنم بیهیمان چیست آن کرد که در مشغول میگردد و اندک را  
بهو و حب و بارید از یاد خدا - نکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه پس بکشان و آن حضرت پرده از رویه مبارک خود

فقال وعلمایا ابابکر پس گفت جان و کز ارشادان را سبب ابو بکر - فانما ايام عید - زیرا که این روز را روزی است مناسبت  
 آید ايام عید و اکل و شرب و ايام ضیافت الله است و فرج و مسرور و در آن اگر چه بدیهیت و غنی باشد مناجاست و سستی  
 روایت - و در روایتی این چنین است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - یا ابابکر ان لکل قوم عید - ای  
 ابابکر هر قوم را عید است - و با عیدنا - و این روز عید است و در روایتی آمده است که چون غافل شده آنحضرت اشارت  
 کرد و اشاره آن دخترکان را و بد فرستند - متقی علیه - بدانکه این حدیث است که تمسک میکنند بدان اهل بیعت و راجع غنا  
 و شنیدن آن بانه و آنچه از این حدیث بنظر انصاف بی شوب و تعصب و اعتساف ثبات و دیگر و آن است که ابوبکر صدیق انکار  
 کرد لغنی و غنی را و منع و بر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد دوسه از حرم است و گمان آن برد که منع ناکردن  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا منیخواست که منع کند و فرصت آن نشد  
 و دانست که آنحضرت آن را تفریر نموده و روا داشته است درین روز خیر از آن را و انداخته و فائدا ايام عید  
 و ابوبکر را باین فرقی و تفصیل علم نمود پس دانست که حدیث بر ابا حجت مقدس از آن در روز عید و غیر آن از  
 میرا شده که مناجاست در روز فرج و مسرور و شکر نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا  
 ایست علی الاطلاق لازم نیاید بقیاس بر آن و آن جایز است مگر تفریر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انما  
 آن است که قطع بر حرم است آن علی الاطلاق چنانچه جز است نه تا و شدید خبر آنکه ثابت نشده است و تحقیق قصر است  
 که در اندیشه اوقات خیرین و بدترین که حدیثی در حرم است غنا صحیح نشده است و بعضی علم گفته اند که یافته نشده است پس  
 قطعی بر حرم است آن و نه بر ابا حجت آن و اصل در اشیا ابا حجت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتقاد بدان  
 و استقامت آن بخلاف طریقه اتباع است و قهرا را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان جسم ماده  
 و سدر ذریع است و صحیح آن است که قول امام عظیم که است آن است و الله اعلم - و علی السبیل قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لا یغیر و یرم الفطر حتی یاکل کرامت - بود آنحضرت که نه فرست بعلی روز عید و طرا آنکه میخور و چنانچه خوا - و یا کلامی بود -  
 و میخور و تکرار طاق - رواه البخاری - و در روایتی است که آنحضرت عاکم از عقبه بن حمید آمده که میخور و سینه یا نه یا نه یا کمتر از آن یا  
 زیاده بر آن و رعایت و ترحم و دست در همه امور آن الله و تحسب العترة و اعتبار اکل کرامت آنحضرت آن بود که وقت  
 حاضر بودند و بعضی گفته اند که گفت در استحباب اکل کرامت خلافت آن بود و خلافت نافع است و تقویت بصیرت و تقویت  
 آن است و خلافت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیدار که چنانچه شیرین میخور و تا و بلش آن است که خلافت  
 ایمان ضعیف شود و خلافت نه میگوید و اندول را و انداخته بخوارشیرین فصل است و سخن چنانچه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم  
 و کان یوم عید خالف الطراقی - بود آن حضرت که چون میخور و روز عید مخالفت میکرد و در راه یسینی بیرون می آمد و راه  
 و میگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بر آنکه ائمه و بیان گفتند و در این فصل از آن حضرت بسیار است بعضی گفته اند



که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند و انقطاع و موافق شکسته نمکفه از هر دو راه سبک کنان آن اجر و انس و جن  
گفته اند حکمت از طهارت اشعار اسلام بود و در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و شاعت آن در هر دو یاد غصه و غم انداختن و ترسب  
کا فوران با طهارت اسلام و وقت اعلام وین و غرت و کثرت ال آن یا شال گردانیدن سلمان هر دو راه را و نیم  
ایشان بر بخت و درین حال نیست و صلیق علیه و سلم و قضای حوائج ایشان و راست نشناختن و استرسنا و  
و صدق و سلام ایشان و بعضی گفته اند که در این را از برای شیخین است و از هر دو راه و حق و وقت رفتن راه  
و در راست یاری کرد و در کشتن راه نزدیک را بقصد کثرت از کثرت و در و آب و درین سخن نظر است زیرا که از هر دو راه  
نوشته میشود و در هر دو راه نیز همانکه درج که تا رسیدن بهانه اجراست است و تصریح کرده اند بعضی علماء بعدم اختصاص آن  
بج و مشهور و در هر دو راه آن است که آن از جهت خدا را از کید اجزای وین بود و درین بهمانند و پوشید نماز که اگر قصد این بود  
مگر نمیکرد آن را زیرا که برین تفریق و تفریق در هر دو راه و رجوع به تقیید علم بعبادت شریعت و اختلاف طریق خروج و عود  
و حق آن است که این همه احتمالات است که هر کس بخواهد استتباط نموده و به بهانه و انانیت است با سایر اوصاف افعال  
و دل خود و عقل خلق قاصد است از درک آن و احاطه بدان - و سخن السیراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یومئذ  
قال ان اول ما ندب به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یرجع ففخر - روایت است از برای ابن عازب که از شایع صحابه است  
گفت خطب بخواند ما را آنحضرت در روز خلیف گفت بدرستی که اول چیزی که آفاق کنیم بوی در روز ما این روز است که نماز  
کنیم پیش از هر کاری که کنیم - و من قبل ذلک قد اصاب مقتنا - پس کسی که در آن را پس تحقیق دریافت سنت  
ار - و من قبل ان یصلی فانه یوشاة لیم عجا لایله - و کسی که در پیش از آنکه نماز بگزاییم ما پس نیست این مگر  
گویند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود پس من الناس فی شیء - نیست از عبادت و هیچ  
ترتیبی بضم نون و سکون بین عبادت کردن ناسک و ناسک که قربانی ناسک بضم نون و سکون ناسک بفتح سین و کسر آن جان  
قربان - متفق علیه - و سخن حذیب بن عبد الله الجلی - بفتح باء موحده و هم صحابی است و او را حذیب بن  
سفیان نیز میگویند نسبت به روایت کرده اند از و - حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
من فرغ من الصلوة فلیذهب مکانها احرى - کسی که فرج کند پیش از نماز پس باید که فرج کند بجای و شاة دیگر را  
و من لم یفرغ حتی یصلی فلیذهب علی اسم الله - و کسی که فرج کند تا آنکه نماز بگزاییم ما پس گو که فرج کند بر نام خدا  
یعنی دست است فرج و در اقصی هر دو عبادت - متفق علیه - و سخن السیراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
من فرغ من الصلوة فلیذهب مکانها لیس - کسی که فرج میکند پیش از نماز پس فرج نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشت است  
که برای خود و اهل کرد و در اقصی خدا نیست و در اهل عبادت - و من فرغ من الصلوة - و کسی که فرج کرد بعد از نماز  
نقصد نمک و صاحب ستمت سلیم - پس تحقیق تمام شد عبادت و به و یافت سنت و طریق مسلمانان است متفق علیه

**و عن ابن عمر قال** کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخرج و یخیر بالمصلی - بود آن حضرت که فرج میکرد و خیر میکرد و مصلی -  
فرج درگاه و گوسفند است و صورت آن معلوم است و خیر مخصوص است و صورت آن است که شتر را ایستاده میکنند  
و غیره میان هر دو پای پیش او نیز نهد تا خون از وی بر زمین می افتد و فرج در شتر نیز جایز است اما خیر افضل است  
در شتر و اطلاق فرج بر شتر آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است - رواه البخاری -

**الفصل الثانی - عن ابن عمر قال** قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدينة و لهم یومان یجوعون فیها - قدم آورده  
آن حضرت مدینه را و جهت کرد و سبب و حال آنکه مراد مدینه را دور و نزدیک که بازی میکردند و در روز معلوم نمیدادند  
که آن کدام دور و نزدیک باشد گفتند آنکه این دور و نزدیک هر دو است و چه میگویند است این قول بآنکه تیر و روز  
و هر جان از عادات فرس و خصایل ایشان است و اللہ اعلم - **قال** - پس گفت آنحضرت صلعم - ما ہذان الیومان -  
چیز نیست این دور و نزدیک شما مقیداید بآنما بازی میکنند در آن - **قالوا** اننا نلعب فیما فی الجبال - گفتند چیز نیست که ما را  
بجای آن علم باشد و بدانیم که از کجاست و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دور و روز  
زمان پیش که در میان جابلیت است و درین عبارت هم بیان غرض میکنند و هم اشارت مینمایند که از امور جابلیت  
محل تعجب و جد نیست اگر چه خدا فرماید ترک میکنند چنانکه دیگر امور جابلیت را ترک کردیم - **قال رسول اللہ** - پس گفتند چیز نیست  
صلی اللہ علیہ وسلم قایلیم اللہ بآخر امنا یوم الاحدی و یوم الفطر - تحقیق بیدل گردانیده است شمار خداست تعالی  
بآن دور و نزدیک شما و انقضای دور جابلیت دور و دیگر بهتر از آن دور و زمان دور و نزدیک بیدل گردانیده که ام است روز عید قربان  
و روز عید فطری فرماید که عید حقیقی و صحیح و سرور مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نبوی است از امور و عبادت ایشان  
خفی بجز آنچه از آن دور و عیدین آنها چندی در و سه فاحشه و سرور و جاز طریق و شمار دین نباشد و نبی است از تعلیم عباد و شکر  
و هر اسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما براه مبارکه رفیع حکم کفر کرده اند بقصد جرح و تشدید و سوء و تالیف  
و اتقا و ظلمان کفر که نافی فتح الباری فافهم - **رواه ابو داود** - و **عن** میرید **قال** کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یسرع  
یوم الفطر حتی یطعم - روایت است از برین اسلمی که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است  
گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطری براس نماز تا آنکه میخورد و چشید - **والایطعم** یوم الاحدی حتی یطعمی - و بخورد  
و روز عید فطری تا نماز بگذرد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطری آنست که چون فطر بعد از وجوب معلوم است دوست داشته  
آنحضرت تجلیل فطر را بقصد بادت با تشال امر روزگار در هر چه فرماید حکم کند و اگر نه قصد بجز و اعتدال امر بود پس میخورد  
و حال آنکه گفتا بجز میگرد و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص است  
بهر یک و چون اخراج صدقه پیش از برآمدن نماز بود و خورد و برآورد و اخراج صدقه شخصی بعد از نماز بود که در ذبح است نماز  
گزارد و فرج کرد و تقدیر نمود و بخورد - **رواه الترمذی** و ابن ماجہ و الدارمی - **و عن** بشیر بن عبد اللہ عن ابیہ عن جدہ -



و مجاز به تکبیر کرده شود و در آن باده بسطی و آنکه فتح کرده شد بی آن تکبیر کرده شود و در آن بعد از آنکه تکبیر کند شافیه بکبار شمشیر  
 زیر که فتح کند نزد ایشان مجاز به است و نیز و شفیه بعد از یک که فتح آن نزد ایشان بصل است و اما در نه طهره اعتقاد نیست بسط  
 با اتفاق زیر که فتح و سه مجاز نیست - و عین عطا الله ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا خطب یوم غدیر خذلی غزوه اعمدا - رواست  
 از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر و بر غزوه خود تکبیر کردنی - و غزوه فتح عین و  
 نون و زایه نیزه خرد که آنحضرت را بود که خداوندان می برد و شسته و بدان شمره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است -  
 رواه الشافعی - و عین عطا قال شهادت الصلوة مع النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدا بالصلوة قبل الخطبة بعشر  
 اذان و الاقامة - گفتند جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد و چهار پیش از خطبه بی اذان و اقامت - قلنا  
 قضی الصلوة قائم کما علی بلال - پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی بر سر خطبه تکبیر زده بر بلال -  
 فحمد الله و اتی علیه - پس گفتند خدا را و ستایش کرد و بر سر تعالی و تقدس - و وعظ الناس - و چنانکه در دوم را وعظ  
 منع و بر جبرئیل - و ذکریم - و تکبیر و ایشان را و یاد و بانی ثواب و عقاب آخرت را - و ختم علی طاعتی - و بر آنحضرت ایشان را  
 بر شانه داری و سه بانه - و منی الی الناس و مع بلال - و گذشت و رفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند  
 و حال نیک بود با و سه بلال - فامر من یقوی الله و وعظهن و ذکرهن - پس امر کرد زنان را بخیر است و بپاکت و تذکر کرد -  
 رواه النسائی - و عین ابی هریره قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا سمع یوم العید فی طرفی جمع فی غیره -  
 بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید و یک است و باز می نشست در راه و دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار و حکم در آن  
 و فصل اول - رواه الترمذی و الدارمی - و عین ابی هریره عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم ان یوم العید  
 فی المسجد و هم از ابی هریره روایت است که نشان این سنه که رسید مردم را با راستی در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز  
 عید را در مسجد طهارین عبارت آن است که نماز اعیاد و بجهانه فضل است از نماز مسجد دیگر و سه و الا ان جاری شده است  
 عادت اهل بدیهه طهره و چنین گفته اند نماز گردان و بر سر شمشیر و حرم نیست - رواه ابو داود و ابی بن حنبل - و عین ابی هریره  
 بقسم جاف و فتح و او و سکون و تمانیه و کسر او را خزان شمشیر - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الی عمر بن حزم و بنی خزیان  
 ابو الجوزی که از تابعین است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجای عمر بن حزم فتح حای علیه و سکون را است  
 که بجای انصاری است اول شاهر و سه خندق است و سه در آن زبان پانزده ساله بود و حال که در آنجا بود و آنحضرت  
 و بنی ان لفتح نون و سکون و هم نام شهر شمشیر به من و بود و سه در آن زبان نهده ساله و گمانی نوشته بود که در روز  
 و انقض سنن و دیات بود و نوشت - عجل لایحی - شتابی کن نماز عید خنجر را - و آخر الفطر - و دیگر کن نماز عید فطر را - و کار آن  
 و تذکر کن مردم را گفته اند شاید که حکمت و تحمیل خنجر و تاخیر فطر آنست که هرگاه که او کار و شده بد فطر و خورده شده  
 طمعه و باقی نماید هیچ - تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه خنجر و فطر و سه به مردم را بیا فیه است



















وارز - و لا خفا - و انکله کما دار و کوش و سکر - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و انتهت روايته  
و غنی شدیم است روايت ابن ماجه - الى قوله و الاذن - تا قول و الاذن - و ابن الاصبی - تا آخر در حدیث و غنی شدیم  
و عمنه قال - و من ار علی بن رضی الله عنه گفت - نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یضی باعضب القرن و الاذن -  
منی که در آنحضرت که غنی شدیم شکسته شده شاخ و شکسته شده کوش و غضب بعین مملو و شکسته شده شکسته شده شاخ  
و غضب با کوش شکسته شده و اکثر افعال غضب و شاخ است و کاش در کوش نیز است حال یا به چنانکه درین حدیث  
آمده است و مراد بان قطع اذن است - رواه ابن ماجه - و عن ابن عمر بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
سئل ما ذی منی الضحیا - پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که به پیر که ده شود از ضحیا یعنی که او را است که آن غنی شود که در  
قائمه بریده فقال اربعاً - پس شارت کرد با گشتان دست پس گفت پیر که پیر چهار را - العزیر البین طلعها - انگ که پیر است انگلی و  
و العورار البین عوریا - و یک چشم که پیر است کوری او کل یا اکثر - و المصیبة البین عوریا - و پیر که پیر است میاری او چنانکه  
اسید صحت او نماند - و العجفاء التي لا تنقی - و لا غر که مغرور استخوان ندر تو فی یوم تا و سکون نون و کسراف - رواه مالک احمد  
و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یطی  
بکبش اقرن فجعل - گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت که قربانی میکرد و جفا را شادان کوی بکبش گوشت را فحیل بر وزن کیم این  
با این معنی است و اصل منی و س ز است قوی بر چند و بر او و گفته اند که اولی ترک ز س است که بسیار می دهد و مراد این  
قوی و بزرگ است - فی ظفر فی سواد - سیاه چشم - و باکل فی سواد - سیاه دانه - و منی فی سواد - سیاه یاس - رواه الترمذی  
و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یطی  
صلی الله علیه و سلم کان یقول ان النجاء یوفی بما یوفی منه النبی - روايت حسن از جاشع که صحابی است و از قبیله بنی ساهم است و از  
همایون است که بود آنحضرت میگفت که خدیج بن قحیم ذوال تمام میگفت حق را از چهره که تمام میگفت از آن چهره و مراد از خدیج همان است  
چنانکه در اصل باب گذشت و اگر خدیج را تفسیر کنند یا نه تمام شده مراد از یک سال خدیج از مغز و دست باشد چنانکه از تفسیر  
یک سال را گویند و یوفی به شدیم است از توفیه - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن ابی سعید قال کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یقول نعمت الائمة النجد من الضمان - میگفت آنحضرت نیکو انچه است خدیج از ضمان یعنی جائز است به علامت  
خدیج از ترمذی - و عن ابن عباس قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر فخره الاصحی که است از ابن عباس  
بودیم با آنحضرت در غریه پس حاضر شد روز عید الفصحی - فاشترکنا فی البقرة سبعة و فی البقر عشرة - پس شتر یک را شتر یک را  
کس و در شتر و کس شتر که ده کس در شتر عمل بخت از علماست و جمهور بر آنند که این فسق است و کاش و شتر یک را شتر یک را  
و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و در کفایت یک شاه از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی را روایت کرده است  
و حکم از زبونی نیز حدیثی است که گفته شد و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب





پایه پیرفته و غیره بر وزن و غیره گویند و بالی با اوست است که در راه و جب براسه بتان و فوج کوفه  
 و در ابتدا است و سلام نیز میگردد و بعد از آن شمع روشن شود و خوشی گفته که بسیار از علمای غیره را کرده و پنداشته اند و فوجی مشهور و عیبت  
 آن می کنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعضی مبلغ می یازند و بود این معین که فوج میگردد و غیره در راه و جب و آنرا که بخوبی میکنند  
 میگویند که فوج مخصوص است بفتح با اوست که براسه بتان می گردانند اما مسلمان که براسه خدا و فوج کنند نگاه نیست کار برود  
 و ولایت میگویند برین حدیث بنده است که در اوست کرده است آن را ابو داود و گوشت مروی است یا رسول الله ما عتیر و میگردد و یکم و یکم  
 و راه و جب کنون چه میفرمائی ما را و فوج کنند براسه خدا و هر راه که باشد انتهای

الفصل الاول - عن ابي بصير <sup>رضي الله عنه</sup> - عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا فرع - نيت فرع ففتح قا  
ورا - ولا عتيرة - نيت عتيرة - قال - گفت رداس - والفرع اول تلج كان <sup>نحو</sup> نهم - فرع اول ولد سے کہ را عتيرة  
از ناصہ یا غنم براسه ایشان - کا نوا پید بخود طلوا غنیمت - بودند ایشان فرج میکردند ایشان را براسه تبان خود - والعتيرة في  
جب - وعتيرة انچه فرج میکنند در رجب - متفق عليه - این حدیث دلیل نفی و نیت عتيرة است







نحوه آنست و از پنج بقیه معلوم میشود که سوره بقره خوانده باشد و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - پیتر رکوع کرد و رکعت دوم را در وضو روایت آمده که  
 باز رکعت اول قیام - ثم رفع - پیتر بر داشت سر از رکوع - فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول - پس ایستاد و ایستادنی دراز و این  
 ایستادن فرود قیام اول بود و دون یعنی قریب نیمی آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند یا تبارکی  
 و الله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - بعد از آن باز رکوع کرد و بار دوم رکوع دراز - و هو دون الركوع الاول - و این رکوع دوم فرود  
 یا قریب رکوع نخستین بود - ثم رفع - پیتر بر داشت سر از رکوع دوم - ثم سجده - پیتر سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه مسعودی و غیره  
 و جلیلیه بیان طویل نکرد - ثم قام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول - پیتر قیام کرد قیامت طویل بر - رکعت دوم و این قیام  
 فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول - پیتر رکوع کرد و رکعت  
 دوم رکوع دراز و این رکوع دوم طویل بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول - پیتر  
 ایستاد و ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که در رکعت ثانیه کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول -  
 پیتر رکوع کرد و رکوع طویل این رکوع اول بود که در رکعت کرده بود - ثم رفع فقام - پیتر بر داشت سر پیتر دو سجده  
 کرد - ثم انصرف - پیتر برگشت از نماز یعنی بهی از نشسته و تسلیم و ذکر کرد و این را از جهت ظهور - و قد حلت الشمس - و  
 حال آنکه تحقیق آنکارا در روشن شدن فضا آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله - پس گفت آنحضرت که آفتاب  
 و ماه و نشان آنها از نشانه های که دلالت میکنند بر وجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و عظمت باری تعالی  
 و وجوب عبرت اند مراد و انشراح که در یک ساعت بآن نورانیت و ابرهست منظم و کسوف شدن همچنین قادرست و مستطاع  
 و انعماء و بانه که نور علم و ایمان از او میسر کند و تاریک گرداند - لا یخسران الموت احد و لا یحیون - بیکدیگر نازدست حیات  
 کسی و نه از دست مرگ کسی این دفع است مراعات احوال و جالبیت را که خسوف و کسوف بسبب عادت عظیم باشند  
 موت شخصی بزرگ و ضرر عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز اتفاق افتاد و گفته اند  
 مردم که مگر بخت آن باشد و از پنج معلوم شد که اعتقاد اهل جالبیت و موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بخت  
 استیلا و کسوف ظاهر موت باشد و الله اعلم - فاذا را یم فلک فاذا روا الله - پس چون رسیدن شب خسوف را پس ذکر کند خدا را  
 قالوا انک غفیر - یا رسول الله را ناکت و ناولت شیافنی مقامک هذا - ویدیم ترا که گرفته تو خیر کسی را یا قصد گرفتن آن کردی  
 و ریاسته ایستادن تو که این است یعنی و پنج که نماز میگزاردی یا در نیکی کردی و حاجت میکردی یا را زیرا که آن حضرت بعد از نماز خطبه  
 نیز خواند و احادیث آمده است - ثم را ناکت حکمت - پیتر ویدیم که باز ایستادی و پس مدی - فقال انی را یت الخیرة فاما و یتها  
 غفروا - پس گفت آنحضرت بدرستی که دیدم بهشت را پس اگر ختم از بهشت خوشه را در صحن گفته غفرو و خوشه انگور و ظاهر او آن است که  
 قصد گرفتن آن کردم نیز قول و صلی الله علیه و سلم - و لو ان الله لا کلتم منه بالقیمة الدنيا - و اگر میکردم آن را هر آنیه بخور و یتها را  
 تا مدت بقای دنیا مرا و آن است که گرفته بایست خود و اگر میکردم تراست شما ویدم شما را خیر و یتها را از بهشت باین طور که هر دانه که از آن

میخورد و اندک و بیکر بجای آن پدید آید چنانکه خاصیت میوه است و مانند یاقوت طعام شود و غنای آن حضرت صلی الله علیه سلم و این است  
 ظاهر کلام و مفسر آنرا از مفسرین و مفسرین این حدیث را منظر را منظر است که هر چه در دیده هرگز نشیند و در سوا آن است و این است که انوارها انوار و  
 ویدیم بشیرین ان کشف زن را و قالوا بسم الله الرحمن الرحیم و این حدیث را منظر را منظر است که هر چه در دیده هرگز نشیند و در سوا آن است و این است که انوارها انوار و  
 ایشان قیل و کیفین بابت که گفته اند آیا بسبب آنکه کفری و زندقه باشد - قال - گفت - بکنه از کتب تشریف آفران نعمت یکند زنی را - و کفرین لایسان -  
 و کفران یکند زنی را از هر که باشد - و احسن الی احدی من الدبر - اگر یکی کنی تو بسو که یک از زن تمام در نگار - ثم انشأ منک شمایا بشیرین  
 یک از ایشان از تو اندک چیز را از بدی - قال - ما ریت منک فی قطره میگوید ندیدم تو را قطره نیکی بجز متفق علیه - و عن عائشه  
 حضرت شفاء ابن عباس - روایت است از عائشه بابت حدیث ابن عباس - و قال - گفته است عائشه - ثم سمعته - پسر  
 سجد کرد و آن حضرت فریاد کرد و گفت عائشه بران این عبارت را که - فاطمات السجود - پس دراز کرد و فریاد کرد و فریاد کرد و فریاد کرد  
 خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تصدیق و زیادت دیگر را که باید - ثم انصرف و قد اختلفت الشمس - پسر برگشت آن حضرت از نماز  
 و حال آنکه تحقیق آنکه کار انداخته آفتاب - فخطب الناس - پس خطبه کرد آن حضرت مردم را - فحمد الله و اتى عابیه - پس پسر گفت  
 خدا را و ستایش کرد و بروی - ثم قال - پس گفت - ان الشمس انما تشرق من آيات الله لا تخشعان لموت احد ولا حيوة و اذا  
 را یم فک فادعوا الله و کبروا - پس چون بینید آن را پس دعا کنید خدا را و پیر برگی یا و کنید - و صلوا و تصدقوا - و نماز  
 بکنه از بدی و تصدیق کنید - ثم قال - پس گفت - یا امته محمد و الله ما من خدا غیر من الله ان یزنی عبده او ترنی امته - ای امته محمد  
 سوگواری نیست هیچ یک غیرت ناک تر از خدا و این که زنا کند علامه و سزاوارند و دایم معنی غیرت که است شخص است  
 انتم که غیر و سزاوارند که حق او است و مرد و نبوت خدا که است مخالفت امر و نهی و سزاوارند و غیرت و سزاوارند و غیرت و سزاوارند  
 و ذکر زنا بطریق تمثیل است و تفصیل ذکر و سزاوارند و غیرت و سزاوارند و غیرت و سزاوارند و غیرت و سزاوارند و غیرت و سزاوارند  
 و یکدیگر کثیر است - و انما استمدت من الله ان یزنی عبده او ترنی امته - یا امته محمد و الله ما من خدا غیر من الله ان یزنی عبده او ترنی امته  
 احکام قهریه و سزاوارند و تقاضای هر آنچه کم کنید و بسیار و بیکر کنید - و عن ابی موسی - قال - حضرت شفاء  
 فقال النبی صلی الله علیه و سلم فرما - گفت ابو موسی اشعری گفت آفتاب پس برخواست آن حضرت ترسان - یخشی ان یكون الساعة -  
 و حال آنکه تشریف آفران قیامت یعنی چنان رسید که گوید که قیامت بر پا خواهد شد و این را تخمیل راوی است و تمثیل است و آنکه تشریف  
 عالم است بآنکه تا و در میان مردم است قیامت قیامت شدنی نیست و هنوز آن هوا عید که حق سبحانه با و سزاوارند و تمام کرده نشده -  
 فانی السجود - پس آن حضرت در سجده فعلی با طول قیام و شروع و سجود و مارا بینه و فعلیه پس نماز کرد و بدین ترین قیام و شروع و سجود  
 که ندیدم من آن حضرت را هرگز که میگردان - قال - نه الا یات الی رسل الله لا یوت احد ولا حیوة و لکن یخوف الله یسا  
 با و - و گفت این نشانها که میفرستد الله تا سزاوارند باشد از جهت موت و سزاوارند و سزاوارند و سزاوارند و سزاوارند و سزاوارند  
 اسے تعالی بمان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و طول نعمت و نزول بابت اعادنا الله چنانچه سزاوارند













صحابی آنوقت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی محلی در عسکه که قصد استسقا دارد - منبری بهم رسیدن جبرئیل با نظر او را  
پس بگزارد و با ایشان دو کوفت بجهت کرد و در آن دو کوفت بقرأت - و انقیاد القبله یجوا - و در عسکه آ و در القبله و عسکه که  
و عسکه - و رفع یدین - و بر پشت هر دو دست خود را بمباغی چنانکه در حدیث آمده میاید - و حول ر و ا و عسکه  
القبله - و گردانید و ا و عسکه که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ او  
بر جانب راست و بگرداند بطاهر و باطنی باطنی که کیفیت آن نیست که بگوید برست راست خود گوشه پایان را و از آنجا  
چپ و برست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد و عسکه  
که گرفته شده است برست راست بکفت اعلا از جانب یمن و با شش طرفی که گرفته شده است برست چپ بکفت اعلا از جانب  
ایمان و گفته اند که این تحول و تقییب از بر است تعادل و تبدیل حال امساک با مطار و بکی بغیر اخی است و بعضی گفته اند که این انتقال از  
پرو و کار است که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت با تنها و خود بقصد تبدیل حال و محو و تفاول زیر آنکه  
بقصد و اختیار نمی باشد بلکه چیزی و دیده میشود و خارج نه باین قصد پس تعادل گرفته میشود بدان ظاهر آن است که امر و مسائل  
تفاول و خیال این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا اولت کند نظایر تغییر حال و علامت باشد بران یا آنکه بود تعادل البته  
به خست یا غیر مسلم است و الله اعلم متفق علیه و عسکه الشرح - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شئ من عاداته الا فی  
الاستسقا - گفت انس بود آنحضرت که بر نیاشت هر دو دست خود را در پنج چیز از دعا عسکه خود و گرد و استسقا یعنی بران  
بلخ بالا از تقابل سینه در و عسکه - فانه یرفع حتی یری بیاض الطیبه پس برستیک برست است یعنی در استسقا تا آنکه دیده شود  
سپید می شود و تعادل آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه و بدن شریف نمی بود و یا در آن می بود و غیره از آن و رفع یدین و در و  
و وضع بیاض الطیبه است اگر پیر است بر بدن شریف می بود و یا بطایفه غیره و سکون یا بکثیره یا بطن و دشمنان گفته اند که در ا و عسکه  
عسکه تر و طلب می تر بود شستن و استسقا و بالا از متفق علیه و عسکه الشرح - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یستسقی الا بالیمن  
کفیه الی السما - و هم از آن است که آنحضرت استسقا کرد و بشارت کرد و بر پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بگردد و آنچه  
استسقا است در دعا که طبع کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا بر ا و عسکه طلب و سوال چیز است از جنس نصا  
و عسکه است که گردانیده شود و طبع کفها بجانب آسمان و هرگاه که بر ا و عسکه و شستن و بلا باشد شستن است و دست بجانب  
آسمان کند از بر ا و عسکه و بلا و است کرون قوت حادثه و علیه آن طبعی گفته این نیز بر ا و عسکه تفاول است بقلب  
و تبدیل حال مثل صنع و عسکه و در تحول ر و ا و اشارت است بطلب که بطون بجانب بجانب زمین گردد و بر و آنچه در و عسکه  
از اطار و الله اعلم - رواه مسلم - و عسکه الشرح - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا  
راعی لمطر قال - گفت عسکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت - اللهم صیبا نافعنا من هذا المطر  
باران ریختن بسیار سودمند و عسکه الشرح - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا راعی لمطر قال - گفت عسکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت - اللهم صیبا نافعنا من هذا المطر



رواه البخاری - وعنه النس - قال اصحابنا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طرقت انس رسيدها و حالها انكرا بانكرت  
 بود و ما باراسته - قال گفت انس منجم رسول الله - پس يكشايو بغيمه خدا - صلى الله عليه وسلم توبه - جايه خود را از بدن مبارک  
 پيش من و سكون بين مهلتين دور کردن و برداشتن جامه از بغض بدن - حتی اصحابين طرقتا آنکه رسيد و اچيزی از باران -  
 قطرات پيش افشيد - يا رسول الله علم صنعت هذا بديده چه کردی اين را که در برداشتن جامه و برسانيدن باران بيدار است  
 قال لا شيء مني غير بديده - فرمود زيرا که باران نور رسیده است از تو و در دگر خود داده است از عالم قوس و طهارت  
 و آلودگي نه است يا خير اين عالم کيفيه است اعيان نفس حرم با و صبايه از بيار آمده صبايه و حکمت و دوست داشتن شخصت  
 و خوش کردن توبه با و با تيرجين بود که قوس العبد است از درگاه غوث جل جلاله - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن عبد اللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الى اهل المدينة فاستقبله برون احمد  
 از حضرت ابو موسیٰ بن اشعث کہو۔ وحوالہ رواہ عین تہذیب القبۃ۔ وگردانیہ رواہ خود از ہنگام استقبال  
 قبلیہ۔ وحوالہ عطا فی الامین علی عاتقہ الایسر۔ پس راست گردانیہ جانب راست رواہ خود از ابو ویش چپ خود۔ وحوالہ  
 عطا فی الایسر علی عاتقہ الایمن۔ وگردانیہ جانب چپ رواہ خود از بکثرت راست خود و عطا بکسر عین یعنی رواہ است  
 وایضا جانب رواہ است۔ ثم دعا اللہ بعد از ان دعا کہ و خدا کے نام لے کر۔ رواہ ابو داود و۔ وحوالہ۔ قال استثنیٰ  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ حمیتہ لہ ودار۔ استثنیٰ کہرا و حضرت و بر و سہ خیمہ بود و رواہ اسما خیمہ نفع کا  
 معجزہ کہ سہ خیمہ کہ ہر یک از صوف یا غیر ان کہ مر اوراد و علم است از دو طرف و بعضی گفتہ اند جامہ از خرباصوف۔ فارادان  
 باخدا سہ خیمہ یا سہ خیمہ یا۔ پس خواست آن حضرت کہ بگیرد یا بیان اورا پس بگرداند آن را بالاسے آن چنانکہ نمود بود و  
 تخیل روا۔ فلما تعلق قلبہا علی عاتقہ۔ پس ہر گاہ کہ گردان شد خیمہ یعنی و شمار شد گردانیہ آن اعلیٰ آن بگردید  
 آن را برو و شہا سے خود و بجا بنیفت الم و تشرید آن ہر دور وایت است۔ رواہ احمد و ابو داود۔ و عن عیسیٰ  
 مولیٰ ابی اللحم۔ ابی اللحم سے کہ از خدا سے صحابہ کہ حاضر شد بد را و شہید شد و زخمین و از خوردن گوشت ابا کرمی  
 بابی اللحم تشرید و بنیفت آنکہ در بابیت از خوردن لحم آنچه فوج میکا وند بر اصنام ابا کرمی عیسیٰ بن مريم و فرج میم مولا سے کہ  
 بود و سہ خیمہ یا سہ خیمہ یا۔ و بر و سہ خیمہ حاضر بود پس ابن عیسیٰ مولا سے ابی اللحم روایت میکند۔ انہ رای ابی اللحم صلی اللہ  
 علیہ وسلم سیاحت عند اسی را نیست۔ کہ و سہ خیمہ یا سہ خیمہ یا۔ استثنیٰ میکا وند و موضعے کہ نام او احوال را نیست است ان موضع  
 احوال را نیست بہت ان نام گرد کہ در اینجا سہ خیمہ یا سہ خیمہ یا کہ بہت کہ روغن ریون است طلا گرداند۔ قریا من الزور  
 زدیکہ از زور الفتح را سہ و گردان واد کہ ان نیز نام موضعے است و میان بازار مدینہ و ذکر ابی مونس در اذان مجید گذشت  
 و احوال عیسیٰ بن مريم۔ ایستادہ و عا میکا وند کہ استثنیٰ می نمود۔ رافعا پیدہ بل و جہ۔ پروازندہ ہر دور و دست خود را  
 مقابل او سے نمود۔ لایجا و نہار سہ۔ و رخی کہ راند و سہ ہزار از سہ ہزار کہ خود چنانکہ متعارف است و در دعا و کاسہ





میدادی تو مارا و تسبیحنا بضم نا و فتح آن هر دو روایت است و منی یک است و منی راسته هر دو لغت است - و اما توسل  
 الیک بجمع بیننا فاستغنا - و بدستیکه اکنون و یا پیوسته بجمع بیننا یا صلی الله علیه و سلم پس آب و ده مارا - قال - گفت انس  
 فیسقون - پس آب و ده بشند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با او بودند دست تسبیح و توسل  
 به عباس بن علی میگفتند خداوند این قوم غیبت پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم من توسل کرده اند خداوند را درین پیروی هر اسرار  
 سزار و مزار و روزه ایشان شمرنده من پس باران می آید - روه الله الناری - و من لی بهیمة - قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابوهریره ششندیم آنحضرت را که میگفت - خرجت من الانبیاء بالناس حتی  
 بیرون آمیخم بجمع از پیغمبران با مردم مقصد آنکه استقامت کند و گفته اند که مرا و علیان پیغمبر است علیه السلام - فاذا هو جله راخته  
 بعض قواکما الی السماء - پس ناگاه آن پیغمبر که شست بویچه که بر دشته است پایا - غور السوسه آسمان ظاهر آمد  
 بعض قواکما و اتم پیش باشد که نمبر و شهادت - فقال - ارجو افعده عجیب لکم - پس گفت آن پیغمبر مردم باز گردید پس  
 تحقیق قبول کرده شد و عابریه شما من اصل نه لهما - از بهر این بویچه - روه الله الناری -

**باب** - این چنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق به تعقیب ترجمه بر حالات و لغت که عقیده میکنند با سایر اهل حق و کائنات  
 باب سابق و در بعض باب است و در بیان با و س که بوز و در بعض باب فی ارایح باب و در بیان با و س که بوز و در بعض باب فی ارایح باب و در بیان با و س که بوز و در بعض باب فی ارایح باب  
**الفصل الاول** - من ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت بالصبا - پاری واده نام  
 من بیا و صبا - و اکملت عا و باله بوز - ابلک کرده شدند عا و که نام قوم بود دست بدو و شش دال و با با و س که بیا و یا جانب  
 پشت تو چون روزه آری قبله و دو بوز مقابل آن و عبارت دیگر چون شخص را و س که بیا و یا جانب بایستد با و س که بیا و یا جانب  
 روزه آری صباست و آنچه از پیش پشت آید و بوز است و آنچه از جانب و س که بیا و یا جانب و آنچه از جانب و س که بیا و یا جانب  
 مشهور این است و در قاموس گفته است که صباریکه که صباست و س که بیا و یا جانب و آنچه از جانب و س که بیا و یا جانب  
 و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل شرق و غرب است تمام و ثانی در ناحیه صباست از و س که بیا و یا جانب  
 بعضی در و زخندقی بود که آن را عروقه اعراب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بیان ماضی است و تفسیر پاک  
 عا و صبر مشهور است و مقصود یا تزیین و تفصیل صباست بر و بوز یا بیان آنکه ریح مامور الله است گاهی به براس نصرت  
 قومی است و گاهی به براس ابلک که و س که بیا و یا جانب - و من عا و صبا - رضی الله عنهما - قالت مارا این رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم صاحب کاشی اری منه لواءه - گفت عائشه زیدیم من آنحضرت را خندان تا آنکه به بنیم من لواء او را  
 بفتح لام و اجمع لواء نام گوشت زانده که در وقت نهایت نم است و چنین گفته اند که آنچه ما بین آنحضرت را بان تا آخر خلق از  
 اعلا نم و چنین گفته اند قمر و بان و در صراح گفته لواء کام - انما کان تبسم - نبود آنحضرت اگر آنکه تبسم می کرد و قاموس  
 گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور آن است که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن - و کان اواخر



عینا اور سجاوٹ و لکھ فی وجہ۔ پس ابو چون میدید آنحضرت ابریا اور اندکین نشید و نشناختہ پیشداشتر آن در روست مبارک  
 وے جنت خوف آنکه مبادا از آن بلا سے در پاسے بر دهم بر بند قصود آن سبت کہ آنحضرت در شہود جلال حق دائم خائف اکثرین  
 بود و بہرگز بے غم و فارغ نبود چون با و باران میدیدند و گین تر و گمین تر میشد۔ متفق علیہ۔ و عہدہما۔ قالت کان رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا عصفت الريح قال۔ بود آنحضرت چون غمت و غمی وزیاد میگفت۔ اللهم انی اسألك خیر ما  
 خیر ما فیہا۔ خداوند من وال کنیم ترا یکی این یاد کہ در ذات اوست و یکی آنچه در دست از آثار و منافع۔ و خیر ما ازلت بہ۔  
 و یکی چیزے کہ فرمودہ شدہ است این یاد بر اسے آن چیز۔ انکو ذکب من شر ما و شر ما فیہا و شر ما ازلت بہ۔ و پنہا میجویم تو از بہر بلای  
 و چیزے کہ در دست و بدی چیزے کہ فرمودہ شدہ است این یاد بر اسے آن چیز و ازلت بصیغہ مجهول غائب است لفظ معلوم محال است  
 در ہایت است۔ و اولا تخلیت السماء کغیر لون۔ و چون ظاہر میشد در آسمان ابر و آماوہ میشد برے باران غیر مشیز از آنحضرت متغیر باران  
 دارا گویند کہ کہ غل غل منظرہ است۔ ریح و دخل اہل اہر۔ و بیرون می آنحضرت و درون میرفت پیش می آمد و پس میرفت۔ فاذا اطر  
 سری عنہ۔ پس چون می رسید بخیر گشت کشادہ کردہ میشد از وے عود و پردہ میشد از وے خوف و سے لفظ مجهول تخفیف و تشدید ہر دو  
 روایت و تشدید برای مبالغہ است۔ معرفت ذلک عاقلست پس شناخت آن حالت را عاقلست و دانست کہ بدین ابر و باران غیرے  
 دوران حضرت پیدا می یابد و چون بخیر گشت و خوشحال میگردد و فرماید پس پر عیادت آنحضرت را از طاعت کن۔ فقال لعلمایا عاقلست لکما قال قوم  
 عا۔ پس گفت آنحضرت شاید کہ این ابر و باران سے عاقلست مثل آن باشد کہ گفتہ است جامعہ عا و در آنچه حکایت کردہ است در و گاہ  
 تقاسم لہ از حال ایشان۔ فلما راوہ عارفنا مستقبل او بنہم قالوا عارضا مضطربا۔ پس ہر گاہ کہ دیدند ایشان یعنی قوم ہود کہ  
 عا و نام ایشان است ابر سے کہ ظاہر شد در کنارہ آسمان گفتند کہ این ابر سے است کہ باران آرنہ است برے ما و آخر است  
 این است کہ اہل ہود استعجابتہم بر ریح فیہا غائب الہم این ابر باران نہ نیست بلکہ این غائب است کہ شتابی میکرد و شتاب و طلب آن  
 باو سے است کہ در و سے غائب در و ناک است۔ و فی روایت۔ و در روایتی بجاسے فاذا طمرت سرے عنہ این چنین  
 آمدہ است کہ۔ و فی قول اذ ارانی لطر حمتہ۔ و عادت شد یعنی آن بود کہ میگفت آنحضرت و متفقے کہ میدید باران اخل و  
 گردان اہل اہر حمتہ و برین وجہ حمت نصب است یا معنی آن است کہ چون ابر میدید تیرے و چون بعد از وے باران  
 می آید میگفت این حمت است از خدا سے تعالے و برین وجہ حمت مرفوع است۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عباس  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الغیب خمس۔ خزائن غیب پنج علم است کہ نمیدانند آن را خبر خدا و گفتہ اند کہ خدا  
 جمع منفع است بفتح تہم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت است جمع منقل بمعنی کلید یعنی علوس۔ کہ سیدہ میشود و آن بسوے  
 معنی است و طبقی گفتہ کہ مفاتیح و مفاتیح ہر دو جمع منفع و منقل می آید۔ تم قرر۔ پس خواند آنحضرت برے بیان آن پنج علم  
 این آیت را۔ ان اقد عندہ علم الساعة و تیرل لثیث الایہ۔ رواہ البخاری۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لست است بان لطر و۔ نسبت قطا باین کہ باران داوہ نشوید شما۔ و لکن استہ ان لطر و اول است

الارض شایا۔ و لکن نقطہ یابین است کہ باران و اودہ شود یعنی بسیار بار و وز و یا نذرین چیز سے را یعنی گمان نبرد کہ در قی و در کثرت  
و زمین از باران است بلکه از جناب حق است و تقدیر است اوست نه اسے و تواند کہ باران بسیار و وینے سے نزدیک نقطہ  
وجود آیت شمس بار و هوا تا نگوئی بسیار بزمین ناور و تا نگوئی بسیار و سنہ بعضی سوال است غالباً آید و در خط سال  
و مراد در حدیث این معنی است۔ رواہ مسلم۔

الفصل الثانی

و مراد در حدیث این سی است - رواه -  
**الفصل الثانی - سخن از پیرته** - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الزنج من وجه الله -  
 گفت آنحضرت با در رحمت الهی است یعنی غالب آن است که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا  
 مراد آن است که رحمت است نسبت بیک قوم و عذاب است نسبت بقیه قوم دیگر و در کلام حضرت ختم قضا است از من الله  
 و من عذابه چنانکه گفت - ثانی بالرحمة و بالعذاب - می آرد و گاهی رحمت را و گاهی عذاب را چون آمدن با و توبه  
 و اوست اوست - فلان بوا - پس و شما کنید آن را - و سلام الله من خیر با و عوذ و ابر من شر با - و سوال کنید خدا را  
 از نیکی با و پناه جوید بخدا از بدی و یعنی بنده باید که راضی باشد تقضاً و تدرالهی اگر نسبت بوسه بد باشد و لیکن  
 از خدا نیکی خواهد باقی از ما کم است هر چه میخواهد میکند و میدهد - رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات

محمد بن عباس

و عن ابن عباس - ان رجلا من الرضخ غلبه النبی علیہ وسلم - فلعنت و لعن من کرم و بدگفت و دشنام داد با او و اظهار کراهت کردار و کرم - فقال لا تغفوا الرضخ - پس گفت آن حضرت لعنت کنید با او را - فانما ما عرزة - زیرا که بزرگوار با او کرد و شده است و مستحق لعن نیست - و انه لعن شیئا لیس له باطل حیث لغت علیہ - و بدیتی که لعنت کنید چنانچه را که نیست آن خیر لعنت را نه او را باز بزرگوار و لعنت بر آن کس - رواه الترمذی و قال نهایت غریب - و عن ابن عباس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبوالرجل - وشت نام تنفید پادرا - فاذا ار اتمم ما كنز هولاء فقولوا - پس چون به پیغمبر یاد کرد  
که ما خوش میدارید شما پس گوئید - اللهم انسا لك من خير نده الرشح - خداوند اما سوال میکنیم ترا از یکی این یا و غیره یا فيها  
فیکي خیر - که در دست - و غیره یا عرت به - فیکي خیر - که اگر کرده شده است این باد بدان چیز - و لغو ذک من شتر نده الرشح  
و شتر ما فیه و شتر ما عرت به رواه الترمذی - و غیره از به خمس - قال ما یستخرج قول الربنا الله صلى الله عليه وسلم علی

رسیده گفت این عباس نو

ربیعہ۔ گفت ابن عباس نوزید بادے ہرگز نگارنگہ نشست آنحضرت بر و زانو سے خود۔ وقال۔ اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا۔ خداوند ابرودان این باد را موجب رحمت و مگردان اور اما وہ عذاب۔ اللهم اجعلها راحا ولا تجعلها رجزا۔ خداوند ابرودان اور اریح و مگردان اور ریح۔ قال ابن عباس فی کتاب التہنئة۔ گفت ابن عباس کہ در کتاب خدا واقع شدہ است۔ انما ارسلنا علیہم یحییٰ صرأ۔ بہر تہنیکہ یا فرستادیم بر عادیج ہر معنی باو نعمت۔ و ارسلنا علیہم الریح الطییم۔ و در بیان برایشان باو نازانیدہ کہ بارور میکردند و ترسان را۔ و ارسلنا الریح لولیع۔ و فرستادیم بر او ہست۔ آتشی کہ در خزان ہست۔ باروری شود۔ و ان یسل الریح بنبیات۔ و از آیات الہی است کہ میرسد باو ہزار اشارت و ہزار باران۔ و رواہ المشافعی









ان اثم اذ اعادوا ما لم یزل فی خزائنہ حتی یرجع - بدین معنی کہ مسلمان چون عبادت میکنند باز مسلمان خود را همیشه می باشد  
 و چون بدین پیوسته است تا آن وقت که باز برگردند و از عبادت و خیر و نفع خود را بچندین شود از پیوسته و خیر و نفع و خیر و نفع  
 پس گوید بر او فتح آن بستان و گاه از خزانه نیز بستان از او نه نمایند و گاه بچندین بستان و در سینه بخیل آید و بوی  
 گفته که مناسب اینجا جمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من عارف الجنة یعنی در بستان بهشت است و طریق  
 که حمل است بدان فافهم - رواه سلم - و در این بابی از پیوسته - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الله تعالی یقول یا ادم قم فقم  
 فلم تعد فی - بدین معنی که در روز قیامت ای آدمی بیا نزد من پس ازین مگردی مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین  
 گوید ای پروردگار من چگونه عبادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزه از آری - قال یا علمت ان عبادی علما من فی علم نده - گوید پروردگار  
 تعالی آید استی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیا نزد من پس ازین مگردی مرا - اما علمت انک لو عدت لوجه منی عنده - آید استی  
 تو که اگر عبادت میکردی آن بند را می یافتی مرا نزد من و در سینه مرا نزد من - یا ادم اعودک فقم فقم  
 میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت  
 رب العالمین - گوید ای پروردگار من چگونه طعام و هم ترا و تو پروردگار عالمیانی و پاک و منزه از آری و اگر سنگی و از خوردن  
 قال یا علمت انک لو عدت لوجه منی عنده - گوید پروردگار تعالی آید استی تو که اگر طعام طلبید از من بنده من فلان  
 پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو عدت لوجه منی عنده - آید استی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را  
 می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من - قال یا ادم استسقی فقم فقم - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت  
 ای ادم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین - گوید ای پروردگار من چگونه آب ترا  
 و تو رب عالمیانی و منزه از آری و اگر سنگی و از خوردن - قال استسقی فقم فقم - گوید و در سینه تعالی آب طلبید  
 از تو بنده من فلان پس آب ندادی تو او را - اما علمت انک لو عدت لوجه منی عنده - آید استی تو که اگر آب میدادی تو او را  
 می یافتی جزای آن را نزد من و در سینه من آب چنانکه در قرآن و دیگر است و بر تقدیر علم است اما حجت بنیه است  
 پوشیده ماند که در عبادت میزد گفت اگر عبادت میکردی می یافتی مرا نزد من و در طعام و شراب گفت می یافتی جزای آن را  
 نزد من و در نفس این عبارت مبالغه است در فضیلت عبادت از طعام و شکر که لا شئ و بین خبر عارف روی نظم کرده گفته است  
 مشنوی آمد از حق نزد وی این ثیب که کای طلوع نور تو کرد و در جیب به مشورت کردم و بر این روی به من خبر بگو  
 گفت بجا که پاک از زبان به این چه رفعت این کن یا رب عیان به با فرمودن که من زنجیریم چون پیریدی تو را و گویم  
 گفت یا رب نیست نقصان ترا به عقل کم شد این که بر کشا گفت بار بنده خاص گزین به گشت زنجار و نم نیکو بین بهشت بخور  
 زنجیری من بهشت من و در شش بند و روی این به هر که خواهی شنیدی باز بگو که گوشت و در حضور او پس رواه سلم و جلیس  
 ان الہی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی اعرابی یجودہ - روایت است از ابن عباس کہ آن شخصیت در آن اعرابی در حال عبادت میکند

اورا۔ وکان اذا دخل علی مریض یعوده۔ و یوعد عیالات شریفین آنحضرت کہ چون می در آید بر مریض کی عیادت میکرد اورا۔ فقال کہ۔  
میگفت آنحضرت مر آن مریض را سلام باس طهوران شاد الله تیسبت باک یعنی غم نخور و اندک مین مباحش با نچہ می یابی از درد و سختی  
بیماری زیرا کہ این پاک کننده است گناہان را و دور کننده است از ہمارا بکلمہ حقید و صلیح کہندہ است مریض را نیز از اخطا طریقہ  
واجزاسے کشفیہ۔ فقال کہ لا باس طهوران شاد الله۔ پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمہ۔ قال۔ گفت اعرابی  
کلام نہ این چنین است۔ بل حمی نفور۔ بلکہ پیوست کہ میجو شد چنانکہ و یک میجو شد فور و فوران جو شیدین دیگر۔ علی شیعہ کبر۔ پیر  
بزرگ سال۔ شریرة القبور۔ زیارت میکنا ندان تب آن پیر را گور مارا۔ فقال النبی۔ پس گفت نبی۔ صلی اللہ علیہ وسلم نعم  
افون۔ پیرا سے بچنین بات لگنون کہ تو بھی میگوئی غضب کہ دکن حضرت بر دوسے کہ با وجود ارشاد بطریق صبر شکر از قبول آن  
ابا آورد و سلوک نکو طریق ادب را بدیدن رفت از حد اعتدال و برکہ کفران نیست رفت و احتمال دارد کہ آن بیمار کافر بود اما  
گفتہ اند کہ ظاہر آنست کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از سنت و حج آن بلیا قتی کرد و بی تابانی نمود و با وجود آن  
تکلف کرد و در صحیح کہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد اورا بنال بد و توسل کہ نفس خود کرد و سد و اللہ نجاری۔  
و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالست کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استسکى منا انسان سہمہ یمینہ۔ بود آنحضرت  
کہ چون بیمار میشد از نا آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بہرست راست خود و میو و او را بہرست مبارک خود و نکایت بمعنی  
مرض و درومی آید و شکائی و شکوہ میگرد و ذاک را کہ در دوش بسیار باشد و اہل معنی را حج نکایت بہرست بمعنی گلہ کردن۔ ثم قال  
پس میگوید آنحضرت و می خواند این دعا را۔ انہی لا باس ب الناس۔ بہرین در دما ای پروردگار آدمیان و باس اسل  
بمعنی خدا ب سختی و در سخت شدن آید۔ و وقت انشا الشافی۔ و نہرتی و نہرتی و نہرتی و نہرتی دہندہ۔ لا شفاء الا شفاؤک۔  
بہرست شفاؤک شفاؤک شفاؤک شفاؤک۔ شفاؤک شفاؤک شفاؤک شفاؤک۔ شفاؤک شفاؤک شفاؤک شفاؤک۔ شفاؤک شفاؤک شفاؤک شفاؤک۔  
و ظن در وایت اکثر بختہین است۔ تنفوق علیہ۔ و عنہما۔ قالست کان اذا استسکى الانسان بشئ منہ۔ بود وقتہ کہ نکایت  
میکرد آدمی پیچھے را یا عضو و فردے را از خود۔ او کانت بہترتہ اوجج۔ یا می بود با دمی ریشہ یا خستگی کہ ذانی الصراح و  
گفتہ اند کہ لولقب لفتح قاف و کون را چیرے کہ بیرون می آید از اعضا بچو دل و اندان و حج انیمہ میرسد از زخم شمشیر و مانند آن  
و قرعہ یضم قاصد و فتح ہر دو آید۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم با صبرہ۔ میگفت آنحضرت در حالے کہ میگذازانید انگشت را بر جانب  
درد و گفتہ است نووی کہ میگفت آن حضرت آب وین مبارک خود را بر اربع خود می نهاد و آنرا بر خاک جہازان می نهاد و انگشت  
خاک را دودہ را بر پاسے و در قوس میکرد آن را بایان و میگفت بسم اللہ۔ نہام خدا۔ تربہ از شفا پیرتہ بعنہما۔ خاک وین با آنیمتہ  
باب بن ایضے از نا۔ کشفی سقیمنا۔ کردیم ماین فعل را مانند تھی وادہ خود بیاژ باذن ربنا۔ پس سحوری می پروردگار ما و امر و سے  
داین سرے است از اسرار در علی قروح و جروح انیمہ میرسد و نمی باید آن را عقول و افہام و در قیہ ما و افسون یا آنا عجیب است کہ ظاہر  
نمی گردد اسرار آن و افعال آنحضرت را اسرار غامضہ است کہ مگو و علم و است و افہام و عقول قاصدہ ما پرک آن را نہایت و گرفتار آن

تنگناست طبیعت و فلسفه خواهند که طبعیاتی آن کنند و دست و پا بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه در مقام گفته اند بیکه آن است که  
 قاضی بینهامی که یک از گفتار این بنده است گفته که تحقیق گوای واده است به است طبیعت که از این راه پیش است و فیض و تدبیر  
 فراج و تراز طبع انیر تاثیر است و حفظ فراج همی است گفته اند مسافرا باید که خاک از جاسه وطن خود یا خود بر و دو یا زان در  
 ظرف است آب بنیزد و از آن آب بنیزد باشد تا این شود از تغییر فراج و توریستی گفته که آنچه بخت یکسکه فاج و تاویل این حدیث است  
 که تربت ارض اشارت است به طهرت آدم و رقیه بعضی مناطق که پیدا میگردد و پس گوای تصحیح و رازی یکم زبان حال که  
 پروردگار توفی که بار کروی اصل و از خاک و بعد از آن پیدا کردی اولاد و از آب خیره و این سان است بر توفی و او ان کس که  
 شانی است این است اتمی و بعضی از اشارت ان گفته اند که در بارض رض مدینه است که ثابت شده است حران را خاصیت و شفاست یعنی  
 و مراد بعضی از انکه کرم است و این وجه اخیر نتیجه دارد و نزدیک است و تحقیق حال جهان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علی  
 و غمها - قال است کان ابنی صلی الله علیه سلم اذا استکلی نفث علی نفسه بالمعوذات و مسح غمیه بیده - عائشه گفت بود و حضرت  
 وقت که یاری شدید بیدار مبارک بود و معوذات و کسب و او شده که در زبان خود تمین است و سوره آخر قرآن یا با سوره قل الله  
 احد و قل یا ایها الکافرون یا ایها الیاس قری است که متضمن معنی توفی و توفی اند و در دیگر از بدن علت را بدست خود بدینی دست را بر گام  
 بدن تا آنجا که بر میگردد زنده و میبود - فلما استکلی و حبه اندی توفی فیه - پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت بآن در دس که وفات یافت  
 در آن - گفت نفث علیہ بالمعوذات الی کان نفث - بود من که میبیدم بروی معوذات که میبید بر خود - و مسح بیده الی -  
 مسح میکردم و میبیدم بدست پیغمبر - صلی الله علیه سلم - باین طور که میخواندم و دستها را میگرفتم و در دس میبیدم  
 و بعد و دست و مسح میکردم - متفق علیہ و فی روایت مسلم قالت کان اذ امر من احد بن علی بدقیه نفث علیہ بالمعوذات -  
 گفت عائشه بود آنحضرت چون بپاییند یک از مردمان خانه دس میبید بروی معوذات را - و مسح عثمان بن ابی اسحاق  
 صحابی است عامل گردانید و از آن حضرت بطائفت روایت کرده از دس حسن بصری و ابن مسیب و خبر ایشان - انه  
 شکلی الی رسول الله صلی الله علیه سلم و جایجده فی حیده - روایت است از عثمان که شکایت کرد و آنحضرت در دس را  
 که می یافت آن را و رتن خود - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و این پیغمبر صلی الله علیه سلم مسح بدک علی لیدی  
 یا بکم من جدک - بنده دست خود را بر تاجا که در دس بکند از تن تو - و قل - و بگو - بسم الله ثلاثا - سه بار و قل  
 سبع مرات - و بگو نفث بار - اعوذ بقره الله و قدرته من شد ما جروا حاور - یا هو یوم یملک و بزرگی خداست تاسا  
 و توانی و از بدی چیز که می یا بکم از در و در حال وی ترسم از زیادت و سیرت آن در حال - قال گفت عثمان - ففعلت  
 فاقرب الله ما کان بی - پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس بر خداست تاسا که آنچه بود بن از در و - رواه سلم - و عثمان بن ابی اسحاق  
 ان جبریل الی ابنی صلی الله علیه سلم فقال یا محمد شکایت - روایت است از ابی سعید خدری که سیرت آنحضرت را گفت بطریق  
 پرش یا محمد یا رشی فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری بپارشم - قال گفت پیغمبر و خواند این و عار بار -

























علیہ السلام و دیگر شک برکتی بمانی موت نبی و دم و اعتقاد که دم که خیریت و ختمی موت است نه آسانی - رواه الترمذی  
والله اعلم و بیان ختمی و حدیث آئینہ بنیاد - و عدها - قال ت راست البنی صلی الله علیه و سلم و ابوالموت و بنده  
قدح قیدار گفت تا نشد و پدرم آنحضرت را و حال نکما آنحضرت و در حالت موت بود و نزد و سے قدح بود که در و  
آب است و به یزید فی القح - و آنحضرت می را و در دست خود را و رقیق - ثم یخرج وجهه - یستخرج مکرور و  
مبارک خود را و از قدح می را و در دست را بر و سے آنحضرت حرارتی کمی یافت - ثم یقول - یستخرج مکرور - اللهم انی اعلم انک  
الموت - خداوند یاری ده مرا و حالتها سخت و مرگ - او علی سکر الموت - یا گفت یاری ده بر سکر موت شک و شی  
و سکر است جمع سکره بسکون کاف - این نیز یعنی ختمی و سخت و سبب بوشی است و سبب یعنی خفه کردن آید - رواه الترمذی و  
ابن ماجه - و شیخ باجل اکرم او حدیث البکری المصری رحمه الله علیه و سبب سکر است موت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
و خود متعده و باران و در سبب آنکه در لاج شریف نبوی اعدا ل فرجه بود پس احسانی تا کما کشته و دریافت آنرا آنکس بود  
چنانکه آن فرمودانی لا و تک کما یو تک رجوان شکم چنانکه کشته و دیگر آنکه تعلق روح به جسم لطیف و سے توشق و سے بوسه توی  
و ادنی بود پس تالم و سے بفارقت و سے بیشتر و قوی تر باشد و دیگر آنکه در اینجی تصدیق است که چون به بنده که نقل روح پاک  
و سے یاب صورت است آسان گردد و بر هر یک حال نفس و دیگر آنکه حقیقت شریف و سے جامع جمیع احوال بود پس  
فراق روح و سے از سبب شریف گو یا فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد و دیگر آنکه آنحضرت متولی امور ملکات او و کما کشته  
در گاه غرت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بود و کما کشته از سبب ملکات و اسرار ملکات و سلطنت و سے  
بود و عادت مکرره گما شنگان است که چون رجوع بدگاه سلطان نمایند بجهت استعدا و وال و حسابی و هر سبب بالشان  
راه یا بکه چه طوبی یا بد شیخ ماشیخ عبد الوهاب بنی از شیخ خود شیخ علی بن عقی رحمه الله علیه نقل میکرد که در وقت وفات نبی و  
اگر شدت سکر است از آما باشد که سید اندوین نشود که آن لازم مقام منصب تعلیت است و دیگر آنکه نازل گردانیده شد و  
در آن وقت از فقرات احدیت و تجلیات حدیث اسرار انوار غریب است که در زبان وحی نازل میشد و این آخر آن وقت  
و تمامه اهل آن حالات بود و این سکر است مشاهدات و افاضات بود که سبب جمیع نطق جمیع نیت از تحمل آن در صورت  
سکر است و مجاهدات می نمود و این وجه و وجه و وجه است و اوفی بمقام و حال شریف است و الله اعلم و دیگر آنکه او را ک  
و احسان بلقاعی خاص مناسب آنچه نزد و سے بود از خوف و خشیت و طیب و اجلال و حرمت جناب حق و استکانت  
و عبودیت و حضرات قرب چنانچه فرموده اعظمکم بالمدخولکم من هر که عارف تر ترسان تر ازین جهت ظاهر شد و سے آنچه ظاهر شد  
و دیگر است طارث شوق بان تها که روحی طبیعت حامل بود بر سماع و مخاطب گویا میخواست روح شریف و سے که در و  
بر آید و بر و طبیعت و غلبه آن قرب خاص روح گرد و این ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و حفظ حسیض مزاج بشیرت تالی که  
قوی میشد و سے افعال و ظاهر میشد و سے سلطان آن حال و دیگر تفاوت از این عالم نیت شریف و سے علی الله علیه و سلم























بسوی پروردگار - خود قبل فی الدین متوفون من الطاعون - و کسان که میسر نشده شد و از طاعون - فیقول الله عز وجل  
 من اخواننا - پس بگویند شهادت این طاعون در میان مردگان از جمله بزرگان اند و از آنکه قتل آنها کما فی القرآن - کشته شده اند و از آنکه کشته  
 شدن ایم با جبراحت که از دست جن خورده اند و میگویند که طاعون کاسبی می و یا نبذ که کسب ایشان از غیر خود است  
 و الله اعلم بعلوین نام کرده اند از طبعی و غیره و از انجیل طاعون یعنی شتافت میان طبا مناسبت می نماید و عظم  
 و فیقول الله عز وجل متوفون اخواننا - و میگویند میسر شده شد گمان بر فراش ایشان برادران اند - ما کما علی فرستیم که کما کما - هر روز  
 بر شما - خود بخوان که مریم ما - فیقول ربنا - پس بگویم پروردگار ما تبارک و تعالی - انظر الی حیرتهم - نگاه کنید بر  
 مرده شدگان طاعون - فان ایتهم بر ایتهم - پس اگر ما در دست ایشان - ایشان را شهادت کشته  
 شدگان را - فانهم هم - پس ایشان را کشته شدگان اند و با ایشان اند و در غریبه - فاذا جرحهم فکما کما - پس اگر  
 پس نگاه بر احتساب طاعون مردگان تحقیق با ایتهم است جرح است کشته شدگان را از اینجهاد می شود و که هر طاعون  
 مرد از شهیدان و با شهیدان است - رواه احمد و الترمذی - و عن جابر - ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انما  
 من الطاعون کافار من الریح - روایت است از جابر که آن حضرت فرمود که از طاعون از جابر که از جابر  
 کافران است و ریح در اصل یعنی غمخیزان کافران است و نام شکر و نه سوسه و شکر کافران است و از جابر که از جابر  
 و چون شکر می خورد - و الصابریه لاجل شهید - و صبر کننده در طاعون و نه گریز از آن و از جابر که از جابر  
 معلوم می شود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از ریح است و اگر غشیا که اگر گریز و الهی می و اگر گریز  
 بسلاست می ماند آن خود کفر است و ظاهر است در آن است که صابر در طاعون را از جابر که از جابر  
**باب ششمی الموت و ذکره** - باب در بیان از و سه مرگ و یاد کردن آن بیکدیگر و سه مرگ است فرز  
 دنیا مانند مرض یا فقر یا تندرانی بگردد است زیرا که آن است سه صبری و سه توه آید از آنکه بپزدایی و ماری بپزدایی و آن است  
 اما از جهت ثبوت و شوق بقای الهی تعالی و غلبه از شگفتی این سه مرگ است و آن در رسول پاک آخرت و نعم  
 نشان ایمان و کمال اوست و همچنین بگویند از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت که ایت است از خوف و خشیت حق و عمل  
 بتقوا که آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن سه مرگ که هر چه است بلکه تواند که  
 سبب قساوت قلب گردد و چنانکه ذکر حق سبحانه و تعالی بخلت سال الله عز وجل

**الفصل الاول - عن فی جبره** - قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحقیقه الموت - از و کما فی ان شاکر  
 اما حسن - یا انک میباشد آن بیکو کار - طعنه از و جبره - پس شاید که زیاده کنیکی زیاده حیات - و اما سبب - یا انک میباشد  
 بر کار طعنه از سبب - پس شاید که و طلب کند نماز سه نماز سه توبه و طافی این حاصل معنی عبارت است از فی الحقیقه  
 آن و شرح کرده شده است - رواه البخاری - و عن - قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحقیقه الموت و لا یبذل













تا وقت موت و بعض گفته اند که عرق جبین علامت است که ظاهر میشود و این مومن نزولت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعضی گفته اند که مراد آن است که مشتبه و شکی نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین و امید اعلم - رواه الترمذی و الحاکمی و ابن کثیر

**و عن محمد بن خالد** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجأة اخذة الاسب - مرگ ناگهانی گرفتن چشم است فجأة بضم فاء و قصر و فسطح فاقبض عین یعنی ناگهان و اخذة بفتح خاء و فسطح خاء بمعنی یکباره گرفتن و فسطح خاء و سین بمعنی غصب بکسر سین بمعنی غصبان و مراد آن است که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی ثنانه بر بندگی که ناکام شد او را اما استعدا و آخرت کند پیوسته و عمل صالح و گفته اند که این مکارف است و کسی را که بر طرفه مخصوصه و سیرت صالح انفسیت چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکایک مرون یکایک را نیک است و بدان را بد - رواه ابو داود و در ابی نعیمی فی شعب الایمان و زرین فی کتابه - روایت ابی داود و ابن کثیر که مذکور شد و زیاده کرده است یعنی در شعب الایمان و زرین و کتاب خود این را که - اخذة الاسب للكاف و حرمه للمومن

گرفتند غضب است مکارف و مهربانی حق تعالی بر مومن را و ذکر فاسق مکر و ظالم و غول او در مومن است اما اولی که گفته اند ناظر به جانب خلافت آن است و الله اعلم بالصواب - **و عن الحسن** - قال دخل النبی صلی الله علیه و سلم علی شاب و هو فی الموت - در آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مرون بود و فقال - پس گفت آن حضرت آن جوان کف تجرک چگونه می یابی و میدانی خود را - فقال ارجو الله - پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را - یا رسول الله انی خاف ذنوبی - بدرستی که من می ترسم گناهان خود را فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت - جعل الله علیه و سلم لا یختم فی قلب عبد فی مثل هذا الموت - جمع نشوند خوف و رجاء و در دل هیچ بنده در اندیشه - الا اعطاه الله یا رجوا منه ما یخاف - اگر آنکه بداند آن بنده را خداست تعالی چیزی یکبار امیدوار و که فاضل و کرم است و امین گرداند از آنچه می ترسد و از موافقه و تقابیر گناهان و به خصوص آنکه از تعلیق رجاء بخدا و تعلیق خوف بذنوب علیه و قوت رجاء مضمون میشود یا آنکه آن را از جهت رجاء

اوب کرد و فافهم - رواه الترمذی و ابن کثیر و قال الترمذی هذا یثبت غریب

**الفصل الثالث - عن جابر** - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تموتوا الموت فان هول

الاطلاع شریک است - از و گفته مرگ را زیرا که بدرستی که ترس طلع خوف است و طلع بضم طاء و فتح لام جاب اطلاع از مرگ است این عالمی و طالع جبریل میگوید و مضمون آنکه از آنجا جبریل برآیند و مراد از این چنانچه است که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در خوف قیامت یا امید که مطلع گردد بر احوال بزرخ یعنی فاند در آرزوی موت نیست اگر آرزوی شهادت و آرام و از نشان عالم آن است که کشتی نجات چرخ را که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طبعی گفته که مراد از هول مطلع چنانچه است که مشرف میگردد و بنده بران از سکر موت یعنی نفسی موت که سبک بنده از است ثلث صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون تمنا و آرزوی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد















[illegible]













الاول هم یعون الله ان حرج بروهن من همم - فیتنزل نوح جماعه از اهل نوح و سه از و سه آسمان مگر آنکه ایشان نخواهند خدا را  
و دعا میکنند که بروهن شود روح و سه از جانب ایشان - و تنفس نفس یعنی الکافر مع العروق - و کشیده میشود جان و  
یعنی جان کافر بارگما سه و سه چنانکه در روایت سابق مذکور شد - فیلحه - پس معنت میکنند او را - کل ملک ملین السمار و الارض  
کل ملک فی السماء و تعلق الی الارض و سه میشود و سه آسمان - پس من اهل باب الاول هم یعون الله ان لا یخرج روحه

من جسم و اده جسم - و عن عبد الرحمن بن کعب - روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کربا تا بعین  
و در زمان آن حضرت ولادت یافته عن امیه از پدرش که کعب بن مالک است از شایسته صحابه و شجره اسلام و فقهه و توبه و  
در تحلف از توبه و توبه که مشهور و در نفس قرآن مذکور است - قال - گفت عبد الرحمن - لما انقضت کعبا الوفاة بنکاح  
که حاضر شد کعب را وفات - امیه - آمد او را - ام بنیثرب الی البر بن عمر و فقالت - پس گفت ام بنیثرب و خبر برادر بن عمر و  
میم و کون عین و فقهه را سه اولی که از انصار است اول کسی که حیات کرده در لیلۃ العقیبه و پیش از قدم آن حضرت توبه  
فوت کرده و در صحبت ام بنیثرب خلافت است - یا اباعبد الرحمن - گفت کعب بن مالک است - ان لیت فلان فافق

عالمی فی السلام - اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام بیک از دوستان خود را بر دوش بخوان برو سه از آن سلام  
فقال - پس گفت کعب بن مالک - عفر الله ملک یا ام بنیثرب - یا ام بنیثرب یا ام بنیثرب - یا ام بنیثرب یا ام بنیثرب - یا ام بنیثرب یا ام بنیثرب  
میگوید که قال بنیثرب گفت که بنی با گفت یعنی این چه سخن است که تو میگویی - سخن اهل من و ملک - ما مشغول تریم ازین که  
آن چاکر را بشناسیم و سلام و پیام که برسانیم یعنی ما کار را و ثلثها از خبر و در ماندگی و گرفتاری بجال خود و پیش خود  
که خبر از خود بخوریم و شربت چه بماند و دیگران و این شامل حال آن کسان است که بایشان سلام برسانند نیز هست یعنی  
آنجا که کسی را از خود خبر است که سلام ببرد برساند باز و سه که سلام بگوید - فقالت - پس گفت ام بنیثرب - یا اباعبد الرحمن

ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - ان فی شجرة من شجر الجنة ثلثون الف رجل یسجدون فی ریح من ریحها  
بر شجره که در آنجا سی و در درون پرندگان خبر کنی چهره در زمان بهشت را و خلق باقیات پریدن  
شجره بنبره بار و خلق و بنهم لام است - قال علی - گفت کعب بن مالک از سه شنیده ام از پیغمبر این را - قالت - گفت  
ام بنیثرب - خود ملک - پس این آن فضل و کرامت است که امید و شسته میشود و ترا و تو از کل مومنان که در غایت سرور و جود  
خواهی بود مشغول و فقهه و ل - رواه ابن ماجه و البیهقی فی کتاب البعث و النشور - و عن عبد الرحمن

ابن کعب از پدرش - انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما نسمة المؤمن طیر یطوف فی شجرة الجنة - نیست  
روح مؤمن که طیر است در جنة طیر که می چرد و در زمان بهشت و نسمة نفحات انسان گاست اطلاق کرده میشود بر جسد  
و گاست بر روح و اینها از روایت است حتی چه حدیثی در جسد - تا آنکه باز میگردد به تفرع و اهل و دین و سه - یا ام  
بنیثرب - و سه که اینها از روایت است - رواه مالک التستالی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور - یا اباعبد الرحمن













این منافق و کافر است که بر آنست و سکه کزده بود و عبارت از قبرست و قبضت از بر آنست و سکه - فامبر پس  
 امر کرد آن حضرت به بر آوردن او از حفره - قاتح - پس بیرون آورد و شد - فوضع علی اریکته - پس نهاد و آن حضرت  
 او را بر دوش خود - ففشت فیه من رقیقه پس دید آن حضرت و گفتن و سکه و انداخت و سکه از آن برنج  
 و البته فیه - و پوشانید و بر او پیراهن خود - قال و کان کساعیاً مائیهما - و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را  
 که عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر او پیراهن تنه از خود در وقتیکه که عباس را و بر دوش نهاده بود و پیراهن کس بر دوش  
 راست می آید بهشت طول فامتی که داشت و سبب آمدن ابی بکر طویل القامت بود پس عباس پیراهن خود را پوشانید  
 پس آن حضرت پیراهن خود را بر او پوشانید از بر آنست منافق را نزد و سکه فاشته تا کافران کرده - فشق علیه  
 و درین همیشه نیز اشکال می آید که چون آن حضرت بر سر گوران منافق آمد و رسید و گفتن او و حال آنکه قرآن مجید سراید  
 و لا تقبل علی حدیثهم مات ابد و لا تقبل علی قبره و عاکن بر بیچ یک از ایشان که مرد است و ما نیست بر قبر و سکه جواب  
 میگردد که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیه است بوده و بعضی گویند که پیش از اعلام حق تعالی بود و کفر و سکه و فیه  
 و بعضی گفته اند که این را از بر آنست تا لیف قلب پیر و سکه و کرام و سکه که از مومنان تخلص بود پس گویا که آن حضرت  
 فرمود که ما که ایمان داریم در وسع ما بود و لیکن حکم خدا تا قدر ماضی است و بعضی گفته اند که پیر و سکه التماس کرد از آن حضرت  
 پس آن حضرت التماس و سکه بر سر قبر پیر و سکه آید پس سر چنی الله علیه و ست آن حضرت را کشید و گفت آیا  
 خدای مکرده است نما از آن پس آن حضرت گفت مرا چیزی بر آخته اند و در آن که متخفم اولاً و لا تقبل علیهم من زل  
 قول حق تعالی و لا تقبل علی حدیثهم مات ابد و لا تقبل علی قبره و کویا که هر قصیده بود و می از عباس و دیگر کذافی بعضی شده  
 و در کتب سیر آمده است که چون آن حضرت این کرد ایمان و فرزند از قوم ابی نهر کس و الله اعلم

باب الفرائض و الفرائض علیها - بدانکه پیاده فتن و سواره فتن همراه جنازه هر دو واجب است  
 و فتن فتن است و سواره را باید که بر پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس فتن هر دو واجب است و پس فتن فتن است  
 و جنازه جنازه فتن فتن است زیرا که غرض از نماز که در آنست حق میت است حاصل میگردد و فتن فتن است نماز  
 اسلام میت و طهارت او است و نماز جنازه پیش از میت است پس باین قید جایز نیست بر غائب و نه بر حاضر محمول  
 بر و باید که فتن فتن است و چون دفن کرده شد پس غسل و لیکن نسبت بیرون آوردن و سکه بقیه کردن با قی  
 میگردد و شرط طهارت و نماز اگر از او نشود بر قبر پس غسل و اگر پیر و در آن ممکن است بر آن غسل دهند و نماز کنند  
 و اگر از او غسل نماند و بقیه کردن بر آوردن غسل و از نماز که نماز را و نماز بر غائب جایز است نزد فتن  
 و کلام در آن میاید و نماز اگر از او نشود بر قبر پس غسل و اگر پیر و در آن ممکن است بر آن غسل دهند و نماز کنند

فصل الاول - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسرعوا بالجنازة - شتابی کنید











[illegible]







نشانید و اگر شربت شما یک یک بخند و اگر نه بخند ذکر کردن شما آن را وقوع در الایغنی است - رواه البخاری - **و غسل** بر  
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یحیی بین الریحین من ثلثی اصدفی ثوب واحد - روایت است از جابر رضی الله عنه  
که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوة احد در یک جامه و غسل گفته اند که در آن ثوب واحد شربت  
و احد شربت ریخته جانثرت بر نه کردن آنها چنانکه طاقی گرد و بشوید هر دو و خطایی گفته جانثرت است حکم حضرت جمع کردن  
در یک جامه چنانکه در یک ثوب - ثم نقول - بعد از آن بکفایت می رسید آن حضرت - ایها اکثر انصار القرآن - کدام  
این دو شربت است از روئے گرفتن مرقان را و باید داشتن مران را - فاذا اشیر الی اصد حاة یسقی الله - پس چنان  
اشارت کرده میشود مران حضرت را پس و یک از آن دو که بیشتر است اخذ و سه مرقان را پیش میکرد و او را در کف می  
در جانب قبله گویا و امامت از جهت بودن او اقرا - وقال انما شهید علی بن ابی طالب یقیمه - و فرمود من گوایم  
بر نیما در قیامت که در راه خدا کشته شدم اند - و احد بنتم به ما هم - و احد کرد آن حضرت بچون کردن ایشان با خونها  
ایشان - و لم یصل علیهم - و نمازگزارد بر ایشان - و لم یغسلوا - غسل داده نشدند - رواه البخاری - و ازین  
حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر و نماز نیست اما غسل پس تنقیح علیه است و در ترک غسل و نماز  
فرز و یا بر شهید نماز میگزارد و فرزند امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد و قول است و مشهور و مختار  
در مذنب و و عدم صلوٰه است و بقوسه اخیر است و گزاردن و نماز کردن از جهت تعارض اوله و دوسوای پس  
سبب گوید که اختلاف است میان شافعی که منع صلوٰه بر شهید از شافعی معنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب  
و از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب است نه واجب و مسک آن اند وین باب باین حدیث است که در کتاب کور است  
و قول امام ابو حنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوٰه بر شهید آمده است خصوصاً در قسمه احد و سبب دیگر آن احادیث  
ثبت است و حدیث جابر ثانی و ثبت مقدم است بر ثانی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود با آنکه پدر و خال و  
کشته شده بودند و دیدند آن بود تا میرسد کند و ایشان را می بینید برو کشته آورده و آنها که حضرت رسول الله صلی الله  
علیه وسلم بودند قول آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آورده و ثنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بعت کرده که  
چون آن حضرت بر سه غزه آمد و حال او را از آنچه اعدا کرده بودند دید فریاد زد و گریست و عرو  
از انصار که حاضر بودند خود را پر و انداخت و نماز گزارد و شیخ این اهام زیاد کرده که استخار گزارد بر شهید و مشاهده  
ایشان در جانب حمزه و نماز گزارد و بیشتر ایشان است بر و کشته شدند و بجای خود گندم شسته شمره تا بگزارد و نماز بر  
شهیدان گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و و صحیح الاستناوست و با جمله روایات در جانب  
صلوٰه بر شهید راجع تر و غالب تر است و الله اعلم - **و سخن** جابر بن عمر - قال فی الایغنی صلی الله علیه وسلم یسقی  
الکفایت جابر بن عمر که از شما میر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسب پسرین - و که جابر بن عمر صحابی

ابن الدجاج - پس سوار شد آن حضرت آن اسب را هنگام بر گشتن از جنازه ثابت بن الدجاج که از صحابہ است و مادر و  
رفیق ہماہ جنازه سوار شد و فرمود کہ ملا کہ پیادہ میر و نہ سوار شدن مناسب نیست و بابر بن عمرہ روایت میکند کہ وقت گشتن  
سوار شد - و چون شکی حوله - و حال آنکہ پیادہ میر گشتن رواہ مسلم

**الفصل الثانی - عن المغیرۃ بن شعبہ** - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الکرکب لیسیر خلقت الجنائزۃ و الماشی

بیشی مخلوقا و اما ہما و عن ینہما و عن ینہما - کہ کہ سوار است میر و پس جنازه و آنکہ پیادہ است میر و پس  
جنازه و پیش جنازه و میر و جانب است و جانب چپ و سہ نزدیک از و سہ - و ان سقط علیہ علیہ - و سہ  
تا تمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بر و سہ سقوط اقامون و اقامون سچہ تا تمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم  
و فتح نیز آمدہ - و یحییٰ لوالدیہ بالہ غفرۃ و الرحمتہ - و دعا کردہ میشود و نماز بر اسے مآور و پدر و سہ نماز برش و رحمت  
و نماز بر سقط نو و نو و شافعی بر تقدیر سہ است کہ او اگر کند و ظاہر کرد و از و سہ چپ سہ کہ ولالت کند چہیات  
مانند جنبش یا اگر از چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد و سہ استہلال و ظہور علامت حیات نیز گزار و شود  
از حدیث ابن حدیث کہ مطلق است از حدیث حیات و از حدیث حدیث ابن عمر کہ درین مثنی آمدہ است و گفتہ است کہ چون چہار ماہ بگذرد  
و شکم اگر چہ در وقت خروج زندہ ہزارا پید نماز کردہ شود بر و سہ زیرا کہ درین مدت روح در و سہ و میدہ میشود و حیات  
آنکہ و سہ مردہ بگذرد و نماز جنازه بر مردہ می باشد و این دیگر میگویند کہ در عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم بر آید  
بعدا از آن میر و - رواہ ابو داود و ترمذی و ابی یوسف - لفظ حدیث ابن جابر - این چنین واقع شدہ -

قال الکرکب خلقت الجنائزۃ و الماشی حیث سار نہما و الطفل یصلی علیہ - سوار میر و پس جنازه و پیادہ ہر سو کہ  
خواہد پس بایش چپ یا راست طفل نماز گزاردہ شود بر و سہ و درین روایت بجای سقط طفل واقع شدہ و ظاہر  
مراد همان سقط است و الا در نماز گزاردن بر طفل چہ سخن است و تواند کہ طفل محمول بر حقیقت یا شد  
و ذکر او بر اسے آن باشد کہ کسی توہم نکند کہ چون و سہ مرحوم و نفوس نماز گزاردن بر روی حاجت نباشد  
واللہ اعلم - و فی الصحاح عن المغیرۃ بن زیاد - و در صحیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد  
و گفتہ اند کہ این تخریف است و در یافتہ نمی شود کہ از کہا واقع شدن زیرا کہ شناختہ نمی شود و مغیرہ بن زیاد  
همسلاہ در صحابہ و نہ در تابعین و این حدیث مردی است از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داود و از زیاد  
بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبہ واقع شدہ و گویا بعض نسخ و ران خط کردہ و بعد از آن افتد کردہ  
بوی کسی کہ گفتنا نیست مراد باجم حدیث کہ ا قال التورثی و انہ اعلم - **و عن الرضی عن سالم عن ابیہ قال**  
رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابیہ و عمر بن الخطاب و امام الجنائزۃ - روایت است از رضی از سالم از پدرش کہ ابن عمر  
گفت و دیدم آنحضرت را و ابیہ و عمر بن الخطاب و امام الجنائزۃ - رواہ احمد و ابو داود و ترمذی و النسائی و ابن جابر





پس جنازه بمول بر پنج کس میگردد و چنین گفته است در عادی و شیع و س که در هر یک شافعی است و در هر یک کشته است که قول شافعی آنست که بر می دارد جنازه را دو کس می نهند آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعضاء سپهر زیر که جنازه سعد بن معاوی و همچنین بر داشته شد این مگر قول دیگر است از شافعی و در بعضی شریع ها گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن با سکه نیست اگر عاقل و متکلم هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بر دوازده آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این امام محمد در آثار از ابی حنیفه پسندیده است تا این مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داود و طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از ثقه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حل این مسعودین آثار از معاویه و حدیث مرفوع که تفسیر کرده آن را دو در محل جوانب ریح آثار و احادیث مرفوعه صحیح و گفته که آن آثار و قانع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از سنت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضه باشد که تقاضا کرده و مخصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلیق یا طین و اندام علم - **و سخن ثوبان** - قال خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم فی جنازه - روایت است از ثوبان که بواسطه آن حضرت بود و در سفر و حضر و خدمت می بود و گفت بیرون آمدیم با آن حضرت بجهت مشاییت جنازه فرامی ناسار که بنا - پس دید آن حضرت بعضی مردم را سوار - فقال لا یستحبون ان یتکلموا علی قبری - پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایها می خورند و میروند - و اثم علی طهور العراب - و شما بر پشتها می خوابید میروید و در حوائی می نشوید که حاران را نزد یک جنازه و می بینید اگر حاران دور از جنازه روند با سکه نیست و در روایات ثقه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره فتن جنازه است چه که است - رواه الترمذی و ابن ماجه و در سعه ابو داود و نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقفا - گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان و همچنین این قول ثوبان است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوعه شده و لیکن بعضی مرفوع است چه فتن ثوبان که پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر توان داد - **و سخن ابن عباس** - ان النبی - روایت است از ابن عباس که پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فرما علی جنازه فاعلموا ان کتاب - ظاهر آنست که مراد قرائت فاتحه در نماز جنازه است چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که هر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک یا خوانده باشد چنانکه الآن شعاع من است و اندام علم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر حدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرائت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و فصل اول گذشت - **و سخن ثوبان** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اولیتم لمیت فاعلموا ان الله عامر بچون نکند اگر زیاده است پس نص کنید بر او و عار او اخص بکس - یعنی کردن و بی ریاء و سحر آوردن طاعت خدا را - رواه ابو داود و ابن ماجه - و گفته

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنازة قال - وھم ان ربی سیرہ است گفت بود ان حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت - اللھم اغفر کھنیا و میتنا و شہدنا و غایمتنا و ضعیفنا و کبیرنا و ذکرنا و ائمانا اللھم من اھمیتہ لنا فاحیہ علی الاسلام و من توفیتہ منا فخرہ علی الایمان - خداوند ما کسی که زندگ داری و امان را پس از من دارا و را بر اسلام و کسی که بمیرانی را از این پیمان اہم را بر ایمان و حیات اسلام فکر کرد و در غمات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال طاہرہ است و ان در حالت حیات است و در حالت موت جز تقدیر الی قلبی ہمراہ نیست - اللھم لا تخزننا و - خداوند ما محروم مگردان را از اجر و انعمی اجرہ کہ بھمیت و سے ہمار سپید و مقرر بنا بفتح تا و ختم آن ہر دو روایت است حرم و احرام نومید گردان جز و لا تقننا بعدہ - و در غمنا مینداز ما را پس از و سے - رواہ احمد و ابو داود و دووالتہ ترمذی و ابن ماجہ و رواہ الاسانی عن ابی الیثم الاشجعی عن ابیہ - ابو البریم الاشجعی انصاری را مسلم و کتاب سبکی ذکر کردہ و ترمذی گفت پرسیدیم بخاری را از پدر ابو البریم پرسش شنیدند از ابو داود و حاتم گفت او و پدر و سے ہر دو مجهول اند - و انتہت روایتہ عند قولہ - و تمام شدہ است روایتہائی نزد قول او - و ائمانا و اللھم من اھمیتہ لنا الی آخرہ - در روایت و سے طبیعت - و فی روایتہ ای و او و فاحیہ علی الایمان و توفی علی الاسلام - یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ و در غمات اسلام یعنی عکس اخیرہ در روایت او سے ذکر کردہ و وجہ ہما سبب در انجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان و حقیقت و کمال یکے است ہر دو درست است - و فی آخرہ - و در آخر حدیث ابی داود و - و لا تقننا بعدہ - و گمراہ مگردان ما را بعد و سے - و عن وائل - بکثر ثلثہ - بن الاشعث - بفتح ث و سکون بین حماد و فتح قات - قال علی بن ارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین - گفت نماز گزار و با ما آخرت ہر مروت از سلمان - شمشیر قبول - پس شنیدیم من آن حضرت را کہ می گفت - اللھم ان فلان بن فلان - خداوند فلان بن فلان نام او را نام پدر او را گرفت - فی ذلک - و بعد و امان و زہار است - و جیل چو ارک - و در عہد ہمسایگی است جیل و اصل مضی رسن و او را انجا عہد و پیوند است - فقتل من ثلثہ الثعب - پس بخمار دارا و از اسبابے لور و عذاب الزار - و از عذاب است و در رخ - و انت الی القار و الحق - و تو خداوند وفا می کہ ہر عہد و وعدہ کہ بندگان خود کردہ وفا میکنی بآن و وفا بسر و ن دوستی و عہد و عن و تو خداوند حق می کہ ہر چہ میگوئی و میکنی حق است - اللھم اغفر لہ الرحمہ - خداوند ایام ترا و را و ہر با فی کن او را و خشنای سے برو سے - انک انت العفو الرحیم - بدستی کہ تو بسیار از عذرزدہ و عذر دار ہر بار - رواہ ابو داود و ابن ماجہ - و عن ابن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر ما حسن متواکم - یا وکنید و کو سید نیکیا سے عہدہ با سے خود را - و کفو اعمین سا ویم - و از ایستہ از ذکر کردن ہر یک نشان و این قصہ و من سلمان و صاحبان و انک اشکارا فسق کنند ظلم کنند - رواہ ابو داود و ترمذی - و عن ابی ہریرہ روایت است از نافع کہ او را ابو غالب گوید و از ابی ہریرہ است نافع کہ مولا سے ابن عمر است - قال صلیت مع انس بن مالک فی بارۃ رجل فقام حیال را سے - گفت نافع نماز گزار دوم با انس بن مالک بر عبادہ مرد سے میں ایستاد انس

مقابل ستران مرد و شمع جاوید بخانه اماره من ترمیش - پشته آورده بخانه نه نه راه ترمیش - فقالوا - یگفتند - یا اماره -  
گفتند است - عمل علی - نماز گزارد بخانه این زن - فقام حیال وسط السیر - پس بایستاد و انس مقابل  
سینه مسجید - فقال له العلماء بن رایو - پس گفت مرا انس - اعلای بن رایو که از نابیناست - که از این راه رسول الله  
صلی الله علیه وسلم قام علی الخبازة - آیا بخنین و یق توان خننه را که ایستاد بخانه - متعالم منها - در جلد  
ایستادن توان زن - من الرجل متعالم منه - و ایستاد از مرد و ایستاد - ایستادن توان مرد یعنی بخننه را که ایستاد  
علیه السلام و دیدی که بایستاد و بخانه مقابل ستر مرد و مقابل وسط ستر زن - قال نعم - گفت انس آری - بخننه ایستاد  
آنحضرت - روانه الله تعالی و این ماجمه و فی روایتی ابی داود و یحیی بن یزید - و و روایت ابی داود و یحیی بن یزید -  
این سنن ابی یزید - و در حدیث ابی داود و زیادت کرده شده است بعد از قول او - فقام حیال وسط السیر  
این قول که - فقام عند غیره اماره - پس ایستاد و انس نزد ستر زن و بخننه و ستر زن است و غیره - پس و نسیم  
چشم آنحضرت و بخننه بن فضل دل در حدیث عمر بن عبد بن کثیر



پنجین بیان کردیم ایستادوی باشیم و نمی نشینیم اینها دانستند می - قال گفت راوی - مجلس رسول الله - پس نشست  
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی بعد ازین در ایستاد ایستاد کردن - وقال خالفوه هم - وگفت بخالفوه گفتند یهود و انصار را و ایستاد  
 که نشینند و الا آن حضرت دوست میداشت موقت اهل کتاب را در آنچه وحی کرده نشده است بسوس و سقاهم  
 پس این تاریخ گشت حکم سابق را - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و قال الترمذی انما حدیثنا غریب و بشیر -  
 بکسر با - بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشیر بن رافع که راوی این حدیث است  
 نیست قوی - **و سنن علی رضی الله عنه** - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأمر بالقیاس فی الجنائز - یوفی حضرت  
 که امر می کرد با را با ایستادن در وقت دیدن جنازه - ثم جلس بعد ذلک و اخرجنا باجلوس - پس نشست بعد از آن امر  
 کرد با را بنشین - **رواه احمد** - **و سنن سعد بن سیرین** - قال ان جنازة مرت باحسن بن علی و ابن عباس -  
 روایت است از سعد بن سیرین که از شما بهتر با این است گفت جنازه که گشت با امام حسن بن علی و ابن عباس رضی الله عنهم  
 فقام حسن و لم یقیم ابن عباس - پس ایستاد امام حسن و نه ایستاد ابن عباس - فقال حسن لیس فی قیام رسول الله - گفت  
 حسن بطریق اقصی بر ابن عباس یا نیست که تحقیق ایستاد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - جنازه یهودی - و جنازه را با جود  
 آنکه جنازه یهودی بود - قال نعم ثم جلس - گفت ابن عباس اگر می ایستاد پیغمبر گشت یعنی نخست ایستاد و بود که  
 آن حضرت بدیدن جنازه برخواست بعد از آن نشسته می ماند و برنی خاست پس حکم سابق مغسوخ شد و این شیخ و زبانه  
 یهود باشد یا مطلق و اعتدال علم ظاهر ثانی است - **رواه النسائی** - **و سنن جعفر بن محمد بن یحیی** - روایت است از  
 امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر - ان الحسن بن علی کان جالساً فی جنازة - که امام حسن بن علی بنو شده  
 پس گشت نشسته شد بر و جنازه - فقام الناس حتی جاؤا لاجنائة - پس ایستادند و مردم تا و گشت جنازه از ایشان  
 فقال الحسن انما جنازة یهودی - پس گفت امام حسن که نشسته نشد و جنازه یهودی یعنی این برخیزید - و کان رسول الله  
 و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - علی طریقتا جالساً به جنازة نشسته - و کره ان تعلو رأسه جنازة یهودی فقام - و انوار  
 و شست که بلند شود سر بار که آن حضرت را جنازه یهودی پس ایستاد و آن حضرت یعنی حضرت که بدیدن جنازه یهودی ایستاد  
 بجهت آن بود که خواست که شستن او را جنازه یهودی بلند کرد و این بعد از علم امام حسن بود بعد قیام جنازه و  
 حکم قیام با ذکر توحید باقیست قیام که از حضرت صادر شد و این حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در یاقه است امام حسن را  
 رضی الله عنهما جمعین - **رواه النسائی** - **و سنن ابی موسی** - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت باب جنازة  
 یهودی و نصرانی او مسلم - گفت آنحضرت چون بگذرد و جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعضی مرت که چنان  
 که از شما و این نسبت بقول و - **فقوه المالک** - پس بایستید بر آن جنازه - **فستم له القومون** - پس شنید  
 شما که می ایستید بقیامت بر آن جنازه - انما القومون لمن هم امن فی ملائکة - نمی ایستید شما را بر آن جنازه که همراه جنازه انداز

کتاب الجنائز



و یوسف - اللهم اجعلنا - خداوندان گردان اور ایسے با سلفا و فرطاً و ذرا اجراء سلفا بخر یکہ آنکے پیش گذشتہ  
و مروت و قربانیز بخر یکہ آنکے پیش رفتا اسپان را اسب بخور و ولو و بین دیاک کردن چاہ و خیر آن راست کند  
و ذخیرہ فوال و سکون نامہ بختیمین با حصے کہ ذخیرہ کنند و بکار بند تا وقت حاجت بکار آید و اجرو و سکون پر

ان النبی علی ابی عبد الله سلم قال الطفل لا یصلح فی سبیل قطعی یعنی سقط نماز عینا زده اگر از این نشود و برسد - و لایسب  
و وارث نشود از غیر - و لایورث - و وارث نشود اگر از غیر نشود و دیگر از غیر - یعنی اینست که تا آنکه از آنکه وقت  
و وارث نیست تا آنکه نشود از غیر و نشان از ندی خدایا که نشود - و وارث از غیر نیست و این ما جعفر الا ان الله یزید و لایورث

لیکن ترمذی مذکور کردہ اس خط ولایت پر مشاء۔ و مکن ابی مسعود الانصاری۔ سہانی مشہور  
و بعض اور از اہل بدشعورہ اند و شیعیان کہ کہندہ او یہ بدشعور نہ کہ او است و انجا کہ محبت عنو غزوہ

آن وقت خدا علم - قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تقوم الامم فوق نبی والناس خلفه فنبی مثل منہ نبی کز  
آن حضرت از آنکه بایستد امام نبی نه با لایستد چو حضرت جاسر بن عبدالمطلب از نبی بیایان هزار و سیصد و پنجاه نفر  
خصوصیت بنماز بنماز نذر دو لفظ حدیث غیر منقول است از امام احمد بن حنبل بر روایت کرده وین باب آورده اند که  
روایت حدیث در روایتی که مردم را عادت بر آن بود که نماز بنماز این چنین میکردند پس نبی کرده شد نماز از آن

واقعة الحسم واما المرحوم في كونه في

**باب دفن الکبیر** - دفن بجنی شریف است غالباً کمره در قسمت در زمین و قبر نیز بجنی دفن است غالباً کمره در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح است و مثلث است الباقی کبیر باقی باینکه آن نخست کسی که دفن کرد در زمین باقی است از جهت بودن و سه اول کسی که مرد و مقبره دفن شد و شوق هر دو شروع است لیکن بعد فضل است و اوقاف است چنانکه بیان آن در شرح لطاوت باید

[illegible]

سما منع رسول الله - چنانچه ساخته شود و کرده شده پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و این نوع لایم که سینه را بر روی کتفین  
و احد و سه نشین بر زن نگه و این کسیرین زن را ده - روانه است - و عین ابن عباس - قال جل فی قبره  
رسول الله - که بایستد شد و نهاد شد و در کسیر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - قطیع بزم و قطیع کسائی که او را







و قد مر ما اکثرهم قرأنا - و تقدیم کنیم در حقین بجانب قبله کسی که بیشتر است قرآن و سه - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و روی ابن بابیه الی قوله - و روایت کرد ابن ماجه تا قول و سه - و حسنوا - و حسن جابر قال لما کان یوم احد جابر بن سمیة با لی لثمة فنه فی معایرنا - گفت جابر هر گاه که بود در جنگ احد کشته شد و در وقت بعضی بلمان وید من حسن در میان کشتگان بود آورد و نه من مرده پدر مرا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود - فتاوی نادی رسول الله - پس آورد و آورد و نه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و و الله تعالی الی مضاجعهم - باز گروانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجایه که در آنجا کشته شده اند و در آنجا دفن کنند - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و لفظه الترمذی - و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجایه دیگر نقل کنند و از خصوص قصه جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند بایمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد بگردن بجایه پدرش را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسید که جابر بعد از کشتن ام ازین واقعه پدر خود را بقیع آورد و دفن کرد و پی گفته ظاهر آن است که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقهیه نیست هر آن را و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویه زمین با سکه نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت و وقت باین مقدار میرسد و مستحب آن است که دفن کرده شود و در قبر هر یک که مرده است و در سه و عاشره ذی القعدة در وقتیکه زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود و در یک مرحله از کتب نقل کرده شد بکه گفت اگر می بود من حاضر در وقت موت تو نقل میکردم ترا و دفن می کردم و در آنجا که مرده بودی و بعد از دفن تو خنق خاک درست نیست نبش در مدت قصیره نه طویل مگر بعد از قدر آن است که ظاهر شود که در مقصود بود یا بگردد و در بقیع و نه زمین از حبابه و زمین حریب و دفن کرده شدند و از آنجا نقل کردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را ببرد کند و در آنجا میرسد و از آنجا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جمله اعداست که در علمه الی کسی یا بانه کسی اقدام باشد و گفت شیخ ابن الهمام که تنقیح است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد بسیر و سه در غیر بلد خود و سه غایب بود پس بے خبری می کند و بخوابگاه نقل کند یا نبش ندارد که نقل کند پس تجویز بعضی متأخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل و دفن کرده شد یا بے نماز یا آورده نشود با اتفاق و دفن کرده نشود و در خانه که پیوسته در آن نماند یا بایست صلوات الله و سلامه علیه من بکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند و کس در یک قبر بگردد و در وقتی وکیل بن عباس - قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل راسه یسجد شد آن حضرت یعنی در وقت نماز و قبر از جانب رسول و رفت کشیدن چرخه و بیرون آوردن آن نبر می چنانچه کشیدن شمشیر و کار و در آن از پیام کشیدن از جانب بر جنازه ببرد که نماز شود بخانه و پیاپی قبر پیوسته بیرون آورده شود و از جانب بر و آورده شود و در قبر و در آن نماز این است و منتهی نزد آن است که نماز شود بخانه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد یا بایان جایزه بماند یا بایان قبر







بنگسایزه با کسی عزمه بطحار و دفرانج که دروے سنگسایزه با کسی خرد بود و در او ایجا بفس سنگسایزه با کسی و عزمه  
در اصل صحن سهرای و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فرانج بعد از آن غالب آمده بر جاسی مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است  
رواه ابو داود و - حسن ابن عازب - قال خر جماع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رطل من الانصار گفت  
برابر بن عازب که بیرون آمیم ما با کن حضرت و جنازه مرو - ساز انصار - فانتینا الی القبر - پس رسیدیم تا مقبره و ما را  
بعد - و من کرده نشد بود آن مرد بنزد و در حدیث آمده نشد - جلسه النبی - پس نشست بغیر - صلی الله علیه وسلم مستقبل  
القبلة و جلستامعه - نوشته - ستم یا و - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و داؤدی آخره - و زیاده کرده است  
ابن ماجه و آخرین حدیث این لفظ - کان علی روضنا الطیر - گویند که بر سر ماے ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون  
و این حدیث و تفصیل ثالث در باب با یتقال عند من حضره الموت - هم از برابر بن عازب که ششست مرتب باز یاد کرده  
و دیگر که در اینجا مذکور است و از این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا مقبره و انتظار علو تر از فنیت - حسن نوشته  
رضی الله عنهما - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کشمکم الیه کسمه حی - شکستن آتشخوان مردم چون شکستن آتشخوان است  
و در حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا مستفاد می گردد که میت تمام نمیکرد و نه جمیع آنچه تمام نمیکرد و بدان حتی لازم است  
که ششند و گوشتها را نمیخورد و میشود با آن زن و آتش - رواه مالک ابو داود و ابن ماجه -

الفصل الثالث عشر في النس قال شهيدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد تشبه رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم جالس علی القبر گفت انش حاضر شدیم ماؤنتر آن حضرت را و در حالیکه وفن کرده میشو و آن ام کلثوم  
بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر - فرایست بنینہ ترمسان - پس دیدم من هر دو چشمم  
آن حضرت را که اشک میخیزند فقال - پس گفت آنحضرت - بل حکیم من احدکم یقارب الیہ - آیا هست در میان  
شما هیچ یک که گناه نه کرده است یا جماع کرده است یا زن اشب افتراوت و تفارقت بتقدیم قات بر فاجر و مبینی  
آهن است و بر هر دو مبنی حل کرده اند و گفته اند که او لے و ارجح منی فی است و گفته اند که عثمان درین شب یک از  
کنیز کان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوسے کرد و منع کردن و سے از نزول فافوخا  
و انشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که عذر عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت  
عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده بود و چون آن حضرت این سخن گفت - فقال ابو طلحہ انا - پس گفت  
ابو طلحہ انصاری که زوج ماورائس بود من جماع نکردم امشب - قال گفت آنحضرت - فانزل فی قبر ما پیش فرود  
در قبر و سے - نثر فی قبر ما - پس فرود آمد ابو طلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل شود این حدیث با پنجه  
گفته اند که زوج و محارم او لے اند از صاحبان بیکانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را عثمان را عذر سے بود و فرود  
آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکے بعدی الی هذا از جماع بود و سے او لے

قلیغم - رواه البخاری - **وعن** عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سباق الموت - رواه ابن مسعود  
 از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت من پسرخود را و حال آنکه عمر در شروع موت و شروع روح بود -  
 اذا انما است فلما استجبتی ناحت و لانا - و گفته که من میمیرم پس باید که مرا نشود و مرا نماند و نه آتش نباشد  
 اهل جالبیت بود که آتش جهنم است و نه آتش دوزخ است - فاذ و غفوتی فتنوا علی السراپینا  
 پس چون وفات کنی بر این سبزی و بهر دست پندارید برین خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این را شاربیت  
 تا آنکه میت احساس نکند و در خاک پاشود یا آنچه در خاک پاشود آن زلف و تشوایم شپش و تشوایم پیدان و تشوایم  
 بشپش و تشوایم پیدان در اصل پاشیدن آب و پراکنده کردن و اینها در تراب استعمال کرده - ثم اقیمو احوال  
 قبری قدر ما یخبرو - پس بستر بایستید که در زمین اندازد و آنچه در خاک پاشود و تشوایم شپش و تشوایم پیدان و تشوایم  
 کعبها - و بخش کرده شود و گوشت آن - حتی استناتس یکم - تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح الشیء پرنانی دارم  
 یافتن - و اعلم ما ذاراج برسل ربی - و بدانم که چه چیز باز میگردد و جواب میگویم فرستاده است پروردگار خود را  
 یعنی فرستاده که در گور می آید و می پرسد - رواه مسلم - **وعن** عبد الله بن عمر - قال سمعت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یقول اذا مات احدکم فلا یسوم - می گفت آن حضرت چون بمیرد یک از شما پس در بندگی  
 و نگاه دارید او را در خانه - و اسیر عوایدی قبره - و کتاب بپیرید و بپیرید قبره - و لیتمرا عند راسه فائمه ان  
 و باید خوانده شود و در سر و پایی بعد از دفن اول سوره بقره که از اتم ما هم المفلحون است - و عند راسه فائمه البقره  
 و زیادهای و فائمه بقره که از اتم الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرائت فائمه الکتاب و مؤذنین و  
 قل هو الله احد و گردانیدن ثواب بر اهل مقابر که است و اختلاف کرده اند و گردانیدن ثواب قرآن  
 بر اهل بیت و وصول ثواب آن بر و صحیح و وصول است شیخ عبد الله یاضی در روضه المرادین آورده که شیخ  
 غزالدین عبد السلام را و جواب و بید که گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد و برین عامه فائمه  
 آن ظاهر شد و بر یافتیم که میرسد و مکروه نیست قرائت قرآن بر قبر و هو الصحیح و کرده شیخ ابن الهمام - رواه ابی یحیی فی  
 شعب الایمان - روایت کرده این حدیث را یحیی بن یزید بن جابر بن رافع و شعب الایمان - و قال الصحیح انه مؤثقت علیه  
 و صحیح آن است که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول او است - **وعن** ابن ابی طیب که بنیسم فتح لام یكون  
 تخانیه از شما بهتر است و قاضی که بود در عهد عبد الله بن الزبیر - قال - گفت - لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر  
 باجشی و هو موضع - هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است و در حبشی یعنی عا و سکون حده  
 و شین محبه و بایه مشدود موفقه است و افضل که قریب بود و بعضی گفته اند بر یک برید و محمل الی مکة - پس و  
 و آورده شد بسو که فخر بن بعلبیس دفن کرده شده بکه در محلا - فلما قدمت عائشه اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس



پس گفت آن حضرت۔ لا توفو صاحب هذا القبر۔ اگر ارمن صاحب این قبر را۔ لا توفو و شیک راوی است که لا توفو صاحب هذا القبر گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شما بدید که مراد آن است که روح و سکنه ناخوش میبارد و رافعی نیست شکیبید کردن بر قبر و سکنه از جنت نقصان میسے اما نه و تخلفات را پسے و الله اعلم۔ راه احمد

[illegible][illegible]



اشکها از آن وقت بزال سحر در او فارقت اشک از چشم فقال له - پس گفتن مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف است و آنست  
و نیز می بینی و اشک می ریزی با این معرفت و جلالت شان - یا رسول الله فقال - پس گفتن آن حضرت - یا ابراهیم عوف  
انها حرمه - ای سپهر عرفت این اشکها اثر حرمت و وقت است برقبوض من بشما بهی حال و سکه که مبتلا است بشدت با اینها  
ضعف نیست نه از جهت جرم و بی ضری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده - ثم انهم بانحرس - بیشتر پس و  
و گردانیدن اشکها را با اشکها و دیگر با این کلمه را با کلمه دیگر فقال - پس گفت - ان العین تدمع و الغلب یخزن -  
بدینست که چشم اشک می ریزد و دل اندوگین میگردد - و لا نقول الا ما یرضی ربنا - و میگویی مگر آنچه خوشنود است پروردگار  
و انما الغلب یا ابراهیم عوف و نون - و بدینستیکه ما بجز فی تو ای ابراهیم عوف اندوگین ایم - مستغرق علیه - و تحقیق درین است  
آن است که کمال آن حضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام لطافت و قواست ظاهره و باطنه است چنانچه  
لا ینحی بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر جلالت حال ملائکه و بود آن حضرت که می داد  
هر چیز را حق و سکه و ظاهر مشید از سکه آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه نقد و نقد و صفا در پیشه در رفت و اختیار و آنچه  
مقدور بود و صفا در پیشه طبیعت و خطرار و اگر این چنین باشد نقصان لازم آید و همه اوقات حق و حکمت است این  
و دلیل سلامت حواس قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است و این سکه از وجود و جوهرات است  
و حق و سکه صلی الله علیه و سلم تحقیق صوفیه گفته اند که تمامه لطافت از طبیعت و نفس و غلب و روح و سکه در  
ارباب بگین جدا جدا به غریب و خلط میان این لطافت و عقل و کار خود اند و آثار و نتائج هر سکه بر آن مرتبه و صفا  
سرباز حق توانست و نفوذ من مصل و روح و محبت و سکه تامل مستغرق و غلب مذکور و سکه مشغول نفس بجزئی است  
حالی طبیعت بخلفی که سبب قوام بدن است آفت و همه طبع و مذاق حق اند و آنچه پیرایه شده اند بر سکه آن و الله اعلم  
و عن اسماعیل بن زید - قال از سالت ابنه ابی حمزه صلی الله علیه و سلم الیه - گفت اسماعیل بن زید که فرستاد و ختم حضرت  
که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود که راسوس آن حضرت - ان ابائی قبض - که پس سکه است هر که در حق  
نزع است و نزدیک است که قبض روح و سکه کرده شود - فانتها - پس بیامارا و پرسش حال ما کن و نفیاد و مارش بین  
که چه حال داریم - فارسل یقرنی اسلام و یقول - پس فرستاد آن حضرت که راسوس و سکه در حالتی که می خواند  
سلام را و میگویی آن حضرت - ان الله ما اخذ وله ما اعطی - بدستی که مر خارا است خیر سکه گرفت و مر او را است چهر  
که داد - و کل غنمه باجل سکه - و همه نذر او بهریت حسین است و حیات آن پسر تا این درت مقدور بود - غلبه سبب  
پس باید که صبر کند و طالب ثواب و سکه گردد - فارسلت الیه تقسم علیه لیا متینا - پس باز فرستاد زینب که راسوس  
آنحضرت در حالتی که سکه می خورد و بر سکه که البته پدید آن حضرت اورا - فقام و معه - پس بر خاست آنحضرت و حال که  
با و بود سجد بن عباد و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال مودان و دیگر از صحابه - فرغ فی رسول

پس برپا نشسته آورد و مشایخ و بزرگان را پیش خود اصراراً ایستاد و سلام عرض کرد - آن کو در کجایان میباد - و گفته متحقق - و حال آنکه  
 جهان و همه حرکت میکرد و وی از زیر پرده نشسته حکایت میکرد و از سلاح و آواز زندان از پشت تخت و فرخ شمشیر و اکل و چوبابین  
 چیز شکست با و از کتاف ای اتفاقاً من و در صراحت گفته آواز سلاح و فریاد و زین - فضاخت عیال پس شکست بسیار خجسته  
 هر دو چشم آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو  
 و شکست یمن که تو آن توت و کمال حال میگویی - فقال - پس گفت آن حضرت - بذر حقه جملها الله فی قلوب عبان  
 این اثر مهربانی و مروتی است که گردانیده و نهاده است آن را خداست تعالی و در لعل بندگان خود - فاما جرم من  
 عباد و الرضا - پس حضرت و مهربانی نمیکند الله تعالی از بندگان خود و مکرر محبت کنندگان و مهربانان را متفق علیه - و من  
 عسیر الصدور من مکرر رضی الله عنهما - قال انشکی سعد بن عباد و شکستی که گفت ابن عسیر بن عباد بن عباد و عیاری که  
 در او را بوضوح نیست نرو و چه چهری بود - فاما الهی - پس آمد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیاده - و در طایفه  
 که عیادت میکنند آنحضرت او را - مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عباد بن مسعود و فلان و فلان علیه پس  
 هر گاه که در آن حضرت بر سعد بن عباد - و چه در فی غاشیه - یافت او را در حلقه که پوشیده و احاطه کرده بود  
 او را کنایت از شدت مرض و اندوه و در دست و غاشیه کار خیم و شوار که احاطه کند و در گیر و دور از مرض و غشیه  
 و این جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراحت گفته غاشیه قیامت و در و عیاری شکم و بعضی گفته اند که او را غاشیه در  
 حدیث جماعت است که احاطه کرده بودند او را و گرد و نشسته - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاهده سختی حال و چه یا عیاری  
 استقام - قد تفتنی تحقیق میرانیده شد و پروانته شد کجایان و چه و بلفظ معلوم میسر و ایت کرده شده است چنانکه در  
 که پدید و قضی غلبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا گفتند - لا غروه است - یا رسول الله - و عت سعد بن عباد  
 بعد از آن حضرت است و خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما - فاما الهی - پس بگریست پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فلما  
 رای انهم کما الهی - پس هر گاه که دیدند آن کرده گریه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بگوا - بگریستند ایشان نیز - فقال پس  
 گفت آنحضرت - الا اسمعون ان الله لا یغضب مدح العین - آیهانی شریف یعنی بشنوی از احکام شرعی که خدا تعالی  
 عذاب میکند با شک چشم - و لا یغضب الغلب - و نه یا نه و دل - و لکن یغضب بهذا - و لیکن عذاب میکند بفعل این - و اشارت  
 لسانه - و اشارت کرد بلفظ نه یا نه و دل خود - او را - یا خرم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت و همه مرتب بر  
 زبان میگردد و اگر نوحه کرد و درین باب پانصد و شصت گفت سخن عذاب کرد و اگر نوحه گفت و ترجیح کرد و توبه و رحمت و توبه شود  
 و ان المیت یغضب بیکاء الاله علیه - و پرتوی که مرده عذاب کرده بشود بگریستن کسان و چه بر و تحقیقی این در شرف  
 حدیث عایشه بنیاد - متفق علیه - و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لیس من ضرب نفسه و دوشوق بعبود و عی الجاهلیه - بیست و اربع طریقه ماکس که بزرگسار و بار و







شعبه الهامات و ترجمه مشکوٰۃ

کتاب الجنائز والیکبار علی ناسبت فصل ۲

[illegible]

الفصل الثانی - عن ابی سعید الخدری - قال عن رسول اللہ ﷺ کہ وہ "مستطاب"

و غیر خوار صلی الله علیه و سلم التواضع - زن نوحه گفتند را - و استعجالت - و گوش داشتن در سخن نبوت و شنیدن کلام آن را  
 بوجه رضا و تقوا تا نبی رحمت آن آید و که نوحه گفت کار زمان است یا مرد جا به نوحه نفس نوحه است تا مرد  
 نیز شامل باشند و جواب ظاهر تر است - رواه ابو داود و - و حسن بن محمد بن ابی وقاص - قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عجب لمومن ان اصحابه خیر جاراته و فکرة - کارش سگرت است مرمضان را اگر بیدار و انیسکی  
 انیت و ال و منال و عافیت شما نبیند بکنه خدارا و سپاس بگوید ادا - و ان صاحبته مصیبه حریفه و صبر - و اگر  
 برسد ادا سختی و اند و شما بگوید و شکید بانی می و زرد و بشود صفات جمال و جمال و خلعت و قهرزیر که شعله و دو  
 بجهان از ابر و نازل و حواش بر بنده معرفت است چون معرفت حاصل شد بعد از آن است - قال مومن پوری  
 کل امره - پس مسلمان فرو و او و پیشود در عهده کار و روزگار حال و سه چهره است و چه چهره و چه چهره  
 حتی فی اللقیه فی عیالی فی امراته - تا آنکه در لقیه که برسد و روی نه آن را و در زن خود و بخت بود و رحمت  
 یا و است و تقصیر و اجبه اگر چه نظام از قسم شوق و حفظ نفس است و لیکن و تحقیق او است حق است و اند و او و او  
 از و که یک تقابل و شایخ شافویه است انقصود و مرا فقه الحق لا فقه النفس و برین اشارت بنا که و تاسیه  
 پیشود است و چه چهره و ال چه قورق و عبادت و چه مخلوط و عبادت با فقه النفس و چه فقه را چه چهره  
 از چه و ظاهر از قسب میل شهوات باشد لیکن با عیبت با اشتغال آن برین تقرب حکم سختی است بگوید و عبادت عبادت  
 و عبادت و عبادت فی عیبت الایمان - و حسن بن انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من من  
 لا یزنی الا یزنی - و عیبت است که آنرا و او و در است - باب یصعد منه عمل - و سه سه است که با است  
 و عیبت است که آنرا و او و در است - و عیبت است که آنرا و او و در است - و عیبت است که آنرا و او و در است

کہ فرمودی آید از ان در زرق مردی و سوسه و سیر مستقر از اراق از زمین - فاما مات بک یا علیہ - پس چون می میرد  
مرد مسلمان میگریزند آن هر دو در بر و سوسه بحقیقت پاد کرد که اهل آنهاست از ملائکہ و طاهر آیت و حدیث و معنی و  
و اندک علم آید بکای باب صحو و اجتناب آنکه مشرف میشد بدان و گریه در زرق بسبب آنکه زرق عین بود بر عمل حساس  
پس هر دو میگریزند بحجت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت - فذلک قوله تعالی پس این گریه و صحو و زرق  
بر مومن مراوست بقبول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بک علیکم السلام و الا رقی پس نه گریست  
بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن چه بکای آسمان و زمین بر مسلمانان موعود میگردد و اگر  
گفته شود که در صحو و زرق هر دو در کسبان اند پس گریه زمین را چه نسبت و از کجاست چه ایشان آنکه زرق از آسمان بر  
زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول اراق است می گریه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه الترمذی -

**و حسن ابن عباس** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کان له فرطان من ثقی او حله لهما  
اجتناب - کسی که باشد او را دو فرطان است من می داند او را خداست تعالی بسبب آن دو فرط و خبر است بصیبت  
و شفاخت ایشان در بشت فرط و بخت ایشان پیش رفته باب خبر از براسه اصلاح حوض و دلو با و پیش رفته از  
تخافیه تا اختیار سازد و آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان و فرغان و در این فرزند کسی که پیر و گویا پیشتر میرود و کار  
او را در آن جهان و بشت اما و میگردد - فقالت - پس گفت عائشه رضی الله عنهما - فمن کان له فرطان من مشک  
پس کسی که باشد او را یک فرط از است تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس در آنچه حال است و شما این اشارت را  
بر دو فرط و اوید - قال من کان له فرط - گفت آن حضرت پس کسی که باشد او را یک فرط تیر می داند او را و بشت  
ما و گفتیم زیرا که اول حکم بچنین بود باز درخواست کردیم حجت و اسع شد یک را نیز حکم شد یا و فقیه ای توفیق داده شده  
بخیرات و حرص بقیع شریع و احکام و سوال از ان ندست بماند و نشر نیست مراد باین لقب جامع فضائل و کمالات  
و عائشه را در حضرت و صلی الله علیه و سلم راه سوال و طے در شریع بود که هیچ یک از او این مطهر را نبود و چون آنحضرت  
او را برین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود و یاد کرد در سوال با طهارت و است بر نفوس این نعمت که وجود فرط است  
از و صلی الله عنهما - فقالت - پس گفت عائشه - فمن لم یکن له فرطان من مشک - پس کسی که باشد او را  
از است تو چه کار کند - قال - گفت آنحضرت - فاما فرطی - پس من فرط است خودم که پیشتر میرودم و کار سازی ایشان  
در آنجهان سکینم و این خرا و ثواب ایشان را که بخورن فرزند است بحجت در دو صیبت است که بایشان میرسد - لن یساوا  
بشکی - هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان مانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب تر از خود ایشان از پدران و پسران و از  
هر چه تعلق دارند بدان - رواه الترمذی و قال فی حدیث غریب - **و حسن ابن عباس** - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فاما مات بک یا علیہ - چون می میرد مرد مسلمان میگریزند آنکه مشرف میشد بدان و گریه در زرق بسبب آنکه زرق عین بود بر عمل حساس



























ولا علم ولا عقل - و حال آنکه فیست ایشان را بر و باری و دانشی و عقل و تدبیر اینها که میفرمودند حق میگویند و میگویند  
 زیرا که معنی احتساب آنست که یا عفت بر عقل و فطرت و طایفه خداست حق تعالی یا بشاید علم و عقل را در اینجا متوجه شود  
 اینگونه همبر و احتساب که در کتب که در علم و عقل نیست چنانکه فرموده فقال - پس گفتند عیسای - یا ربنا کیست اینها که  
 هم و لا علم ولا عقل - ای پروردگار من چگونه باشد و احتساب را ایشان را و حال آنکه فیست علم و عقل فقال  
 پس گفتند پروردگار تعالی - عیسی و من علی و علی - میباید هم بره ایشان را علم خود و عقل خود که تا قبل از این  
 که گفته شود که معنی لا علم ولا عقل آنست که در پیش ایشان نشد و ایشان عقل ایشان را بر دست صریح میبینند و یاد خود  
 آن صریح میکنند و احتساب اینها نمیدانند و این عبارت را معنی دیگر نیال کرده اند است که در شرح فایده است و در شرح

و الله اعلم - رواه - روایت کرده اند و در حدیث آمده است که فیست ایشان

**باب ششم در اثبات توحید خداوند**  
 و فیست ایشان را بر و باری و دانشی و عقل و تدبیر اینها که میفرمودند حق میگویند و میگویند  
 زیرا که معنی احتساب آنست که یا عفت بر عقل و فطرت و طایفه خداست حق تعالی یا بشاید علم و عقل را در اینجا متوجه شود  
 اینگونه همبر و احتساب که در کتب که در علم و عقل نیست چنانکه فرموده فقال - پس گفتند عیسای - یا ربنا کیست اینها که  
 هم و لا علم ولا عقل - ای پروردگار من چگونه باشد و احتساب را ایشان را و حال آنکه فیست علم و عقل فقال  
 پس گفتند پروردگار تعالی - عیسی و من علی و علی - میباید هم بره ایشان را علم خود و عقل خود که تا قبل از این  
 که گفته شود که معنی لا علم ولا عقل آنست که در پیش ایشان نشد و ایشان عقل ایشان را بر دست صریح میبینند و یاد خود  
 آن صریح میکنند و احتساب اینها نمیدانند و این عبارت را معنی دیگر نیال کرده اند است که در شرح فایده است و در شرح  
 و الله اعلم - رواه - روایت کرده اند و در حدیث آمده است که فیست ایشان











تم کلامه تمام شد کلام ترمیدی و تاجیه کلام او بود - و سخن عیالیشتم رضی الله عنهما - قالوا من کنت او حسل  
بیت الله فی سوره الفاتحه گفت ما بینه بود من که می خدایم نه خوراک در دست در قون بود چنانچه خبر خدا را  
صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز در قون شده بود و در دست - وانی و اثنی ثوبی - و حال آنکه من ننهد و اقامه بودم  
همه خود را بنی روال را از بدن - و اقول انما موزوچی و ابی - و کاینتم بدل خود آیا اگر می پرسیدند از آن کشته شست  
در قون نگار شوی من که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه - قالوا و من عمر - پس نگار  
کرد و شد عمر رضی الله عنه - فواته را و نایه الا و اما مشهور و و قالی بیابانی پس خبر است که نه در آیدم آن خانه را که آنکه  
صیبت شمره است بر من بامه اسه من - پیام من عمر - از جهت فقرم و دشمنی از عمر که بچانه بود - رواه احمد  
و درین حدیث و بیله و انج است بر حیات نیست و علم و سه و آنکه واجب است احترام بیت تر و زیارت و سه  
خصوصا آنجا که آن و مراعات او بسیار قدر در مرتب ایشان خیرا و خیر و در حیات ایشان بود زیرا که سالکان را به زیارت  
فرزادیت که نه بکان خود را بر اندازد که با ایشان که کافی شرح است

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for  
each day the book is kept over time.

11 11 11 11

14 18

